



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

۱۲
مخزن العرفان

در تفسیر قرآن

بنظم

بانو مجتهده امین

یک بانوی اصفهانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مخزن العرفان در تفسیر قرآن

نویسنده:

نصرت بیگم امین

ناشر چاپی:

گلبهار

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	مخزن العرفان در تفسیر قرآن - جلد ۱۲
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	[جلد دوازدهم]
۱۳	سوره الرحمن
۱۳	اشاره
۱۳	[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱ تا ۳۶]
۱۳	اشاره
۱۴	ترجمه
۱۵	توضیح آیات
۱۵	اشاره
۲۳	سخنان مفسرین در تأویل آیه
۲۶	سخنان مفسرین در توجیه آیه
۲۸	سخنان مفسرین راجع بآیه
۳۰	[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۳۷ تا ۷۸]
۳۱	اشاره
۳۱	(ترجمه)
۳۳	توضیح آیات
۳۳	اشاره
۳۳	سخنان مفسرین در توجیه آیه
۳۷	سخنان مفسرین در توجیه آیه
۴۱	سخنان مفسرین در توجیه آن دو بهشت
۴۴	سوره واقعه

۴۴ اشاره
۴۴ [سوره الواقعة (۵۶): آیات ۱ تا ۴۰]
۴۴ اشاره
۴۵ ترجمه
۴۶ (توضیح آیات)
۴۶ اشاره
۴۶ سخنان مفسرین در شرح آیه
۵۰ سؤال
۵۰ پاسخ
۵۱ در اینکه (السابقون) کیانند بین مفسرین گفتاری است
۵۲ سخنان مفسرین در توجیه آیه
۵۴ سؤال
۵۴ پاسخ
۶۲ [سوره الواقعة (۵۶): آیات ۴۱ تا ۷۰]
۶۲ اشاره
۶۲ (ترجمه)
۶۳ (توضیح آیات)
۶۹ [سوره الواقعة (۵۶): آیات ۷۱ تا ۹۶]
۶۹ اشاره
۷۰ ترجمه
۷۱ توضیح آیات
۷۱ اشاره
۷۵ سخنان مفسرین در توجیه آیه
۷۶ سوره حدید

۷۶ اشاره

۷۶ [سوره الحديد (۵۷): آیات ۱ تا ۱۲]

۷۶ اشاره

۷۶ ترجمه:

۷۷ (توضیح آیات)

۷۷ اشاره

۸۰ سخنان مفسرین در توجیه آیه

۸۷ [سوره الحديد (۵۷): آیات ۱۳ تا ۲۱]

۸۷ اشاره

۸۸ (ترجمه)

۸۹ (توضیح آیات)

۸۹ اشاره

۹۶ سخنان مفسرین در توجیه آیه

۹۷ [سوره الحديد (۵۷): آیات ۲۲ تا ۲۹]

۹۷ اشاره

۹۷ (ترجمه)

۹۸ (توضیح آیات)

۹۸ اشاره

۱۰۲ سؤال، برای چه ارسال پیمبران لازم است

۱۰۸ سورة المجادلة

۱۰۸ اشاره

۱۰۸ [سوره المجادلة (۵۸): آیات ۱ تا ۸]

۱۰۹ اشاره

۱۰۹ (ترجمه)

- ۱۱۰ (توضیح آیات)
- ۱۱۰ اشاره
- ۱۱۲ نکته قابل توجه
- ۱۱۶ [سوره المجادلۃ (۵۸): آیات ۹ تا ۱۷]
- ۱۱۶ اشاره
- ۱۱۷ (ترجمه)
- ۱۱۷ (توضیح آیات)
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۲۰ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۱۲۳ [سوره المجادلۃ (۵۸): آیات ۱۸ تا ۲۲]
- ۱۲۳ اشاره
- ۱۲۴ (ترجمه)
- ۱۲۴ (توضیح آیات)
- ۱۲۶ سورة الحشر مدنیة
- ۱۲۶ اشاره
- ۱۲۶ [سوره الحشر (۵۹): آیات ۱ تا ۱۰]
- ۱۲۶ اشاره
- ۱۲۷ (ترجمه)
- ۱۲۸ (توضیح آیات)
- ۱۲۸ اشاره
- ۱۳۵ سخنان مفسرین در بیان شح نفس
- ۱۳۶ [سوره الحشر (۵۹): آیات ۱۱ تا ۲۴]
- ۱۳۶ اشاره
- ۱۳۷ (ترجمه)

- ۱۳۸ (توضیح آیات)
- ۱۳۸ اشاره
- ۱۴۱ در اینجا ممکن است سؤالاتی پیش آید
- ۱۴۱ پاسخ سؤال اول
- ۱۴۲ پاسخ سؤال دوم
- ۱۴۳ پاسخ سؤال سوم
- ۱۴۴ تقوی چیست و متصفین بوی کیانند
- ۱۴۵ سخنان مفسرین راجع بآیه
- ۱۴۶ خود شناسی کلید خدا شناسی است
- ۱۴۷ دو نکته قابل توجه
- ۱۴۹ سورة الممتحنة
- ۱۴۹ اشاره
- ۱۴۹ [سوره الممتحنة (۶۰): آیات ۱ تا ۹]
- ۱۴۹ اشاره
- ۱۵۰ (ترجمه)
- ۱۵۰ (توضیح آیات)
- ۱۵۰ اشاره
- ۱۵۵ سخنان مفسرین در توجیه آیه
- ۱۵۶ [سوره الممتحنة (۶۰): آیات ۱۰ تا ۱۳]
- ۱۵۶ اشاره
- ۱۵۷ (ترجمه)
- ۱۵۷ (توضیح آیات)
- ۱۵۷ اشاره
- ۱۵۸ آیه اشاره بچهار حکم مینماید

- ۱۶۱ سخنان مفسرین در چگونگی بیعت نمودن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با زنها
- ۱۶۲ سورة الصف
- ۱۶۲ اشاره
- ۱۶۲ [سوره الصف (۶۱): آیات ۱ تا ۱۴]
- ۱۶۲ اشاره
- ۱۶۲ (ترجمه)
- ۱۶۳ (توضیح آیات)
- ۱۶۳ اشاره
- ۱۶۴ سخنان مفسرین در شأن نزول آیه بروایت طبرسی
- ۱۷۰ سورة جمعه
- ۱۷۰ اشاره
- ۱۷۰ [سوره الجمعة (۶۲): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۱۷۰ اشاره
- ۱۷۰ (ترجمه)
- ۱۷۱ (توضیح آیات)
- ۱۷۱ اشاره
- ۱۷۴ سخنان مفسرین در بیان امیین و وجه اتصاف پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله بامی
- ۱۸۰ (پاسخ)
- ۱۸۳ در اینجا صدر المتألهین بیانی دارد که مختصری از آن را ترجمه مینمایم
- ۱۸۴ بیان تعیین ذکر و نتایج آن
- ۱۸۶ سورة المنافقین
- ۱۸۶ اشاره
- ۱۸۶ [سوره المنافقون (۶۳): آیات ۱ تا ۱۱]
- ۱۸۶ اشاره

- ۱۸۷ (ترجمه)
- ۱۸۷ (توضیح آیات)
- ۱۸۸ اشاره
- ۱۸۸ (نفاق یعنی چه و منافقین کیانند)
- ۱۹۵ سورة التغابن
- ۱۹۵ اشاره
- ۱۹۵ [سوره التغابن (۶۴): آیات ۱ تا ۱۸]
- ۱۹۵ اشاره
- ۱۹۵ (ترجمه)
- ۱۹۷ (توضیح آیات)
- ۲۰۸ سورة الطلاق
- ۲۰۸ اشاره
- ۲۰۸ [سوره الطلاق (۶۵): آیات ۱ تا ۵]
- ۲۰۸ اشاره
- ۲۰۹ (ترجمه)
- ۲۰۹ (توضیح آیات)
- ۲۰۹ اشاره
- ۲۱۴ (و زنهایی که بایستی عده نگاه دارند دو قسمند)
- ۲۱۵ [سوره الطلاق (۶۵): آیات ۶ تا ۱۲]
- ۲۱۵ اشاره
- ۲۱۵ (ترجمه)
- ۲۱۶ (توضیح آیات)
- ۲۱۶ اشاره
- ۲۲۰ (اعتراض)

- ۲۲۰ (پاسخ)
- ۲۲۱ سورة التحريم
- ۲۲۱ اشاره
- ۲۲۱ [سوره التحريم (۶۶): آیات ۱ تا ۸]
- ۲۲۱ اشاره
- ۲۲۱ (ترجمه)
- ۲۲۲ (توضیح آیات)
- ۲۲۲ اشاره
- ۲۲۵ سخنان مفسرين در توجیه آیه مأخوذ از مجمع البیان
- ۲۲۸ سخنان مفسرين راجع بحجاره
- ۲۲۹ (سؤال)
- ۲۲۹ (پاسخ)
- ۲۳۱ (توبه نصح چیست)
- ۲۳۲ (توبه بچه چیز محقق میگردد)
- ۲۳۴ [سوره التحريم (۶۶): آیات ۹ تا ۱۲]
- ۲۳۴ اشاره
- ۲۳۴ (ترجمه)
- ۲۳۴ (توضیح آیات)
- ۲۳۴ اشاره
- ۲۳۷ (و مریم را در اینکه آیه بچند صفت حمیده ستوده)
- ۲۳۷ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

مخزن العرفان در تفسیر قرآن - جلد ۱۲

مشخصات کتاب

سرشناسه: امین، نصرت بیگم، ۱۲۶۵ - ۱۳۶۲.

عنوان و نام پدیدآور: مخزن العرفان در تفسیر قرآن/ بانو مجتهده امین معروف به بانوی ایرانی.

مشخصات نشر: اصفهان: گلبهار، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

شابک: دوره ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۴-۲؛ ج. ۱. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۵-۹؛ ج. ۲. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۶-۶؛ ج. ۳. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۷-۳؛ ج. ۴. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۸-۰؛ ج. ۵. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۸۹-۷؛ ج. ۶. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۰-۳؛ ج. ۷. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۱-۰؛ ج. ۸. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۲-۷؛ ج. ۹. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۳-۴؛ ج. ۱۰. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۴-۱؛ ج. ۱۱. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۵-۸؛ ج. ۱۲. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۶-۵؛ ج. ۱۳. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۷-۲؛ ج. ۱۴. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۸-۹؛ ج. ۱۵. ۹۶۴-۹۷۸-۵۶۹۱-۹۹-۶.

یادداشت: کتاب حاضر قبلاً تحت عنوان "تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن" توسط نهضت زنان مسلمان در سال ۱۳۶۱ منتشر شده است.

مندرجات: ج. ۱. الفاتحه، جزء اول بقره. - ج. ۲. سوره بقره. - ج. ۳. از اول سوره آل عمران تا آخر. - ج. ۴. از اول سوره النساء جزء پنجم الی آخر. - ج. ۵. الانعام - الاعراف - الانفال. - ج. ۶. از اول سوره التوبه الی آخر سوره یوسف. - ج. ۷. سوره الرعد الی آخر سوره الاسرار. - ج. ۸. از سوره کهف الی سوره حج. - ج. ۹. از سوره المومنون تا آخر سوره القصص. - ج. ۱۰. سوره العنکبوت الی الفاطر. - ج. ۱۱. سوره مبارکه یس تا آخر سوره شوری. - ج. ۱۲. سوره الزخرف تسع و ثمانون آیه و هی مکیه. - ج. ۱۳. سوره الرحمن. - ج. ۱۴. سوره الملک الی آخر سوره النازعات. - ج. ۱۵. سور عبس الی آخر سوره الناس.

عنوان دیگر: تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره: BP۹۸/الف ۸۴ت ۷ ۱۳۸۹

رده بندی دیوبندی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۴۱۸۱۲

[جلد دوازدهم]

سوره الرحمن

اشاره

در مکه یا مدینه فرود آمده و هفتاد و هشت آیه است

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱ تا ۳۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّحْمَنِ: (۱) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (۲) خَلَقَ الْإِنْسَانَ (۳) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (۴)

الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (۵) وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (۶) وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (۷) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (۸) وَأَقِيمُوا
الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (۹)

وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنْعَامِ (۱۰) فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (۱۱) وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ (۱۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
(۱۳) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (۱۴)

وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ (۱۵) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۶) رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (۱۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۸)
مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (۱۹)

بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (۲۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۱) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ (۲۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۳) وَلَهُ
الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۲۴)

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۵) كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (۲۶) وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۲۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۸)
يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (۲۹)

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۰) سَيَنْفِخُ نَفْخًا لَكُمْ أَيُّهُ الثَّقَلَانِ (۳۱) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۲) يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَعْظَمْتُمْ أَنْ
تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (۳۳) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۴)
يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ (۳۵) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۶)

صفحه : ۳

ترجمه

بنام ایزد هستی بخش دارای رحمت عام و خاص

خدای رحمن

پیغمبر خود آموخت قرآن را،

و انسان را آفرید،

و بوی نطق و بیان آموخت،

خورشید و ماه را بحسابی منظم (مقرر گردانید)،

و گیاه بی ساقه و درختان ساق دار سجده می کنند (پروردگار خود را)،

و آسمان را برافراشته و بلند نمود، و قرار داد میزان را (برای سنجش)،

تا آنکه در سنجش (و داد و ستد) طغیان و تعدی نکنید،

و زمین را (برای آسایش) مردم گسترانید،

و در زمین میوه‌ها و درختان خرما و غلاف دار،

و حبوبات و دانه‌های برگ دار و گیاهان خوشبو قرار داد،

پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

آفرید آدم را از گل خشک مانند گل پخته شده،
و آفرید جن را از آتشی که ممزوج بهوا گشته،
پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،
پروردگار دو مشرق (تابستانی و زمستانی) و پروردگار دو مغرب (تابستانی و زمستانی)
پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید
دو دریا روان گردید بطوری که بهم نرسند

صفحه : ۴

بین آن دو دریا را فاصله‌ئی قرار داد که در هم نریزند
پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،
از آن دو دریا بیرون می‌آورد مروارید و مرجان،
پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،
و بر آن دریاهاست کشتیهای برافراشته مانند کوه‌ها،
پس بکدام آلاء پروردگارتان تکذیب میکنید،
هر که در روی زمین است فانی است
و باقی ماند ذات پروردگار تو که صاحب جلال و عظمت و کرامت است،
پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،
سؤال و طلب حاجت از او نماید هر کسی که در آسمانها و زمین است، در هر زمانی و آنی او در احداث کردن و آفریدن است،
پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،
زود باشد فارغ شویم و خود را آماده کنیم برای رسیدگی بحساب شما ای جن و انس (یعنی بزودی از عمل خلقت شما فارغ
میگردیم و خلقت شما تمام و بفعلیت میرسد)،
پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،
ای گروه جن و انس اگر نتوانید بیرون روید از قطرها و حدود آسمان و زمین پس بیرون روید نتوانید بیرون روید مگر با قدرت و
استیلائی شایان،
پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،
بر شما فرستاده زبانه تند از آتش و مس گذاخته پس نتوانید از خود دفع نمائید،
پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

توضیح آیات

اشاره

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ مبتداء و خبرش جمله فعلیه (عَلَّمَ الْقُرْآنَ) اینکه سوره مبارکه را بنام (الرَّحْمَن) افتتاح نموده نظر به اینکه اکثر آیات

آن مشتمل بر انعامات و اکراماتی است که از قبیل رحمت واسعه پدیدار گردیده و اشاره بآن فیض منبسط و رحمت رحمانی لم یزلی است که فیاض مطلق شمه‌ای از آن فیض غیر متناهی و از آن اشعه نور رحمت واسعه رحمانی بارض قابلیتات ممکنات پرتو افکنده و بسراسر موجودات احاطه نموده و اعدام را از ظلمت عدم و نیستی بعالم نور و هستی ظهور و بروز

صفحه : ۵

داده و هر ممکنی را در خور استعداد و قابلیت از آن فیض منبسط و رحمت واسعه (و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ) بهره‌مند گردانیده (هر کسی را هر چه لایق بود داد) بزرگوار خدای رحمن و جواد مطلق است که بصفت رحمانیت و فیاضیت از هیچ ممکنی از ممکنات منع فیض ننموده و هر یک را در خور استعداد و بقدری که حکمت اقتضاء نموده از نعمتهای غیر متناهی خود وی را برخوردار گردانیده.

رحمن مثل الله نامی است مخصوص بذات کبریایی که احدی را نسزد موصوف بآن گردد و شاید یکی از اسرارش اینکه باشد که چون (الله) دلالت دارد بر ذاتی که جامع تمامی اسماء الحسنی و اوصاف جلال و جمال احدی است و رحمن دلالت دارد بر شمول رحمت غیر متناهی ایزدی و اینکه دو وصف ذاتی را سزد که در حد ذات خود غیر متناهی و در مرتبه صفت رحمانیت نیز غیر محدود باشد اینکه است که اینک دو نام شریف اختصاص بذات کبریایی پیدا نموده و دیگری را نشاید، زیرا که جز او همه محدود و متناهی میباشد (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) اشاره باستیلاء و سلطنت و کبریایی و احاطه و سعه رحمت رحمانی او است که تمامی ممکنات را فرا گرفته و همه موجودات تحت پرچم و سیطره قهاریت او مسخر امر تکوینی او گردیده و انجام وظیفه میدهند و رحمن و رحیم دو اسم از اسماء الحسنی الهی اند لکن رحمت رحمانی شامل تمام موجودات و ممکنات گردیده و تمام موجودات از پرتو همین اسم شریف ظهور و بروز نموده‌اند و در شمول رحمت، همه یکسانند لکن رحمت رحیمی اختصاص بخواص و موحدین دارد باقی از آن محرومند اینکه است که در (بسم الله) الرحمن را مقدم انداخته بر (الرحیم).

عَلَّمَ الْقُرْآنَ نخستین موجودی که مشمول رحمت رحمانی و از اشعه نور وجود ازلی در عالم مادیات تظاهر نموده آیات قرآنی (و من خاطب به) او است که مخاطب به خطابه‌های فرقانی است و همین آیات قرآنی است که پس از تنزلاتی از عالم ما فوق الطبیعه بصورت الفاظ و عبارات شیرین برآمده و بوصف فرقانی در محل قدس و قلبی که بنور الهی تلائم یافته بتوسط فرشته رحمت نزل به الرَّوْحِ الْأَمِينِ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ

صفحه : ۶

فرود آمده که آن نبی رحمت صلی الله علیه و آله و سلم که مظهر اسم رحمن (و رحمة للعالمین و اول ما خلق الله) بشمار میرود آیات وعد و وعید را بمردم پیاموزاند و باین وسیله خلق را از کج روی بسوی جاده مستقیم که منتهی میگردد بجوار قرب رب العالمین رهبری نماید.

و همانطوری که آدم ابو البشر علیه السلام بآموختن اسماء فضیلت و شرافت یافت بر تمام ملانکه و مسجود آنها گردید آن پیغمبر رحمت را نیز بتعلیم قرآن فضیلت و برتری داد بر تمام موجودات و اعلام نمود (لو لاک لما خلقت الافلاک)

اشاره باین که تمام موجودات بطفیل وجود تو خلق شده‌اند.

حَلَقَ الْإِنْسَانَ دومین موجودی که باعتبار مقام و رتبه مشمول اینک نام شریف گردیده و از پرتو نور رحمانی بوجود آمده انسان کامل است که جامع تمام فضائل و گنجینه اسرار الهی و چکیده جمیع عوالم امکانی و شاهکار خلقت و نماینده اوصاف احدی و

خلیفه اوست در روی زمین که مبدء آفرینش بدست قدرت ازلی در شالوده خلقت انسانی اسرار خلقت و رموز آفرینش را نهفته و نظر بهمان شرافت انسانی است که آدم را مسجود ملائکه قرار داده و تمام موجودات را مسخر بشر و مأمور بخدمت گذاری وی گردانیده و آنچه در عالم کبیر منتشر و پراکنده بنظر میآید در نسخه وجود آدمی بنحو وحدت مرتکز نموده و وی را مظهر و نماینده اوصاف ازلی خود قرار داده و وی را بتاج و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ مَفْتَحِر و سرافراز گردانیده و به نَفَخْتِ فِيهِ مِنْ رُوحِي او را بمقام قرب و عنایت و منزلت در مقام قدس معرفی فرموده.

عَلَّمَهُ الْبَيَانَ از راغب اصفهانی است که بیان کشف و ظاهر نمودن چیزی را گویند اعم از آنکه کلام و نطق و آنچه بر اینکه صفت باشد یا غیر آن (پایان) در مقام معرفی انسان اولین صفتی که انسان را بر سایر موجودات امتیاز و برتری میدهد اینک است که بوی قوه بیان عطاء نموده و وی را بدین صفت ممتاز گردانیده

صفحه : ۷

چنانچه در وصف وی فرموده اَلَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ سوره اقرء آیه ۳ و تعلیم بقلم کرامتی است مخصوص بانسان که هیچ موجودی خواه ملک کراما کاتبین باشد یا فلک مجرد باشد یا مادی بچنین فضیلتی مخصوص نگردیده. در اینکه مقصود از انسان کیست که در اینکه سوره مبارکه در مرتبه دوم از مشمولین رحمت رحمانی و فیض منبسط الهی واقع گردیده و بوی بیان آموخته، در اینجا بین مفسرین گفتاری است.

۱- آدم ابو البشر است و اینکه رأی را تأیید مینماید قوله تعالی وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا که تمام اسماء را بآدم آموختیم و وی را بقوله تعالی أَنبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ مأمور گردانیدیم ملائکه را بآن اسماء خبردار نماید.

۲- مقصود پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا که در حدیث است خداوند حضرتش را بعلم اولین و آخرین دانا گردانید.

لکن نظر بالف و لام در الانسان که دلالت بر جنس دارد شاید مقصود جنس انسان است که تمام افراد بشر مشمول همین منقبت و فضیلت میباشند زیرا که پروردگار رحمن بهر فردی از بشر قوه‌ای در باطن و روحیه وی نهاده و آن قوه عقل وی است که بین خوب و بد تمیز میدهد و کلیات را ادراک مینماید و خیر و شر را میشناسد و نیز در ظاهر قوه نطق و سخنرانی بوی عطا نموده که ترجمان عقل او باشد و ما فی الضمیر او را ارائه دهد و بهمین قوه انسان از حیوانات امتیاز و برتری پیدا نموده و در اینکه آیه وی را در مرتبه ثانی خلقت بشمار آورده و باین صفت وی را معرفی نموده.

از بعضی مفسرین است که خداوند اینکه سوره را باسم (رحمن) مفتوح گردانیده و ابتداء نمود بذکر قرآن اشاره به اینکه قرآن اصل اصول دینیه و از بالاترین نعمتهای الهی بشمار میرود زیرا که قرآن اساس دین متین و منشأ شرع مبین است و در رتبه بالاترین اقسام وحی و نیکوتر چیزی است که در گشوده شدن درهای دین و ملت و اعز کتب الهی است در اعجاز و اینکه خلقت انسان را پس از تعلیم قرآن بیان نموده برای اینکه است که دانسته شود که غرض و غایت از آفرینش

صفحه : ۸

انسان متدین گردیدن وی است بدین حق و چون علت غایی مقدم بر علت فاعلی است لذا خلقت قرآن را مقدم انداخته بر انسان و خلقت انسان را مقدم انداخته بر آموختن وی را نطق و بیان زیرا که انسان بتوسط کلام و بیان ارائه میدهد آنچه را که در باطن خود نهفته دارد. پایان الشَّمْسِ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانِ الشَّمْسِ مبتدا و القمر عطف بر آن بحسبان خبر مبتداء سومین موجودی که در اینکه سوره مبارکه مخصوص بذکر گردانیده و مشمول فیض رحمانی بشمار آورده شمس و قمر است که پس از مرتبه و مقام قرآن و آزمودن

آن و پس از خلقت انسان و آزمودن وی را بنطق و بیان اول ظهور رحمت عام او در عالم طبیعات که مقدمه پیدایش انسان و برای نفع و بهره بردن و آسایش او لازم و ابقاء نوع بشر منوط بآنست خورشید است که در عالم مادیات مظهر اتم فیض سبحانی است و ماه که خلیفه و جانشین وی است در شب زمین را بنور خود روشنی میدهد و روتق میبخشد.

بِحُسابِ اشاره به اینکه شمس و قمر هر یک بنظام معین در فلک خود همان طوری که ناظم و مربی عالم در طبیعت آنان گذارده و مقرر فرموده مسخر امر تکوینی الهی گردیده‌اند و بدون آنکه سر سوزنی از مدار خود تجاوز نمایند انجام وظیفه میدهند و اشاره بنظم و نسق حرکات ماه و خورشید دارد قوله تعالی در سوره یس وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَاتِكُمْ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَالْقَمَرَ قَدَرًا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ. لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ اشاره به اینکه شمس در همان قرارگاه و محل استقرار خود حرکت میکند لکن قمر منزلهایی را طی مینماید لکن هیچ یک از ماه و خورشید از مدار خود تجاوز نمینمایند و هر یک در فلک و کره مخصوص بخود شناورند.

وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ نجم در لغت نباتاتی را گویند که ساق ندارد و روی زمین پهن میشود مثل

صفحه : ۹

خیار و خربوزه و غیره و شجر درخت ساقدار است و النجم عطف بقمر و الشجر عطف بنجم داده شده.

چهارمین موجود از موجوداتی که در آیات نام برده شده و از مشمولین فیض رحمت و اسعه الهی بشمار آورده گیاههایی است بهر دو قسم آن ساق دار و بی ساق و شاید سر اینکه بی ساق را در ذکر مقدم انداخته اینکه باشد که نباتات از قبیل گندم و جو و باقی حبوبات هم از حیث عدد زیادترند و هم از حیث فائده مهمتر و نیز احتیاج بآنها بیشتر است.

و شاید مقصود از نجم چنانچه بعض مفسرین را رأی چنین است ستارگان باشند که نسبت بعالم بشری از حیث رتبه و مقام پس از شمس و قمر بشمار آیند و مرجع ضمیر یَسْجُدَانِ نجم و شجر است و اشاره به اینکه اینان خاضع و منقاد امر تکوینی پروردگارانند و هیچوقت از خدمت مرجوعه بخود سستی نمیکنند و اگر کسی بدیده تحقیق بچشم و قلب آنان را نگردد آن وقت بچشم دل که بمراتب بسیار بیناتر و روشن تر از چشم سر است میبیند چگونگی رکوع و سجود آنها را. قوله تعالی أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ و سجده دارای مراتبی است از تکوینی و تشریحی و همین طوری که ظل و سایه شیئی تابع ذی ظل و قائم بوی است تمام موجودات قائم بوجود حق تعالی و موجود باو و همه خاضع و مسخر امر تکوینی الهی میباشند پس باین لحاظ همه اشیاء سجده تکوینی دارند.

از بعض مفسرین است که مقصود از سجده آنها سایه آنها است که سایه آنها از وقت طلوع تا غروب علی الدوام کم میشود یا زیاد میگردد مثل کسی که گاهی برای رکوع خم میشود و گاهی برای سجده در زمین پهن میگردد.

دیگری گفته اشاره بحرکت اشجار و گیاهاست موقع وزیدن باد، دیگری گفته سجود آنها عبارت از حدوث آنهاست که وجود و پیدایش آنان پس از عدم دلیل بارزی است بر مخلوقیت و احتیاج آنها در وجود و بقاء بمدبر حکیم که پس از نیستی بهستی و پس از عدم بوجود آمده‌اند.

صفحه : ۱۰

لکن دانشمندان گویند هر نوعی از موجودات را سجده خاصی است که مخصوص بوی است و ما باین چشم سر نتوانیم سجده آنها را فهم نمائیم چنانچه هر نوعی از موجودات را تسبیح مخصوصی است که نتوانیم چگونگی آن را درک نمائیم و قوله تعالی وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ اشاره بآنست.

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ. پنجمین موجودی که از حیث رتبه و مقام مخصوص بذکر و مشمول رحمت رحمانی واقع گردیده آسمان است. سماء مأخوذ از سمو و بمعنی علو و بلندی است که نسبت بزمین ارتفاع دارد و شاید مقصود از (رفعها) اشاره برفعت و بلندی کرات و کهکشان‌ها و سیارات و اوضاع سماوی دارد که آن موجودات نسبت بزمین هم علو مکانی دارند و هم رفعت شرفی، که موجودات سماوی کما و کیفاً علو و برتری دارند بر زمین و آنچه در زمین است مگر انسان که خلاصه و چکیده تمام موجودات ارضی و سمائی است و افضل و ارجمندتر از اکثر موجودات بشمار می‌آید.

وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ششمین از تظاهرات فیض رحمانی وضع میزانست، میزان بوضع اولی برای سنجش و موازنه نمودن چیزی بچیزی وضع گردیده مثل میزان، قبان، مکیال و مقیاس و امثال آن لکن بوضع ثانوی شامل میگردد آنچه را که در معنی موازنه و سنجش نمودن چیزی بچیزی باشد و لو آنکه از قبیل جسم و جسمانیات محسوب نگردد مثل اینکه عملی را بسنجند بعمل دیگر، و نیز شامل میگردد تساوی و توازنی که بین اجزاء شیئی مراعات میگردد و گویند اینکه دو شیء اجزایش بی‌یک میزان است بلکه توان گفت چنانچه بعضی را عقیده بر اینکه است که بوضع اولی میزان برای اعم از موازنه حسی و معنوی وضع گردیده زیرا که میزان لفظ عامی است که دارای مصادیق عدیده است و در تمام امور از اعتقادات و اخلاقیات و امور دیگر تعدیل میشود و شامل میگردد آنچه را که برای سنجش در امور عادی و طبیعی و

صفحه : ۱۱

در نظام جامعه تمدن بشری بکار میندند که در معاملات تعدی بر افراد نشود و خسران و زیان بر کسی وارد نیاید و عدل و مساوات در معاملات که از آن تعبیر بعدالت میشود، در تمام امور بین جامعه برقرار باشد و نیز شامل میگردد آنچه را در معنی موازنه باشد مثل تعدیل در قوای شهویه و غضبیه.

أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ، وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ در اینکه آیات سه مرتبه میزان نام برده شده ممکن است در هر یک معنایی غیر از دیگری مقصود باشد میزان اول (وَوَضَعَ الْمِيزَانَ) چون بعد از ذکر اوضاع عالم از شمس و قمر و نجوم و اشجار و رفعت آسمانها عطف داده شاید اشاره بتعادل و توازن و نظام بین اوضاع عالم مراد باشد و میزان دوم أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ شاید میزان حسی که موازنه جسمی بجسم دیگر است مراد باشد، که از فروع و نمونه آن میزان حقیقی بشمار میرود، که ناظم عالم بین موجودات تأسیس نموده و همانطوری که اوضاع عالم روی یک میزان معین برقرار گردیده بایستی جامعه بشری نیز در معاملات و معاشرت روی پایه اعتدال قرار گیرد اینکه است که مؤکداً نهی فرموده که نباید در میزان طغیان نمائید وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ و در سوره مطففین بکم فروشان تهدید بعذاب نموده وَيَلِّ الْمُطَفِّفِينَ.

و میزان سوم وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ شاید اشاره بمیزان عدل باشد که امر فرموده در همه حال و در همه اعمال و افعال مراعات عدل نمائید و حد وسط بین افراط و تفریط را بگیریید زیرا که جمع وزن موزون و جمع میزان موازن است و قسط بمعنی عدل است.

در مفردات چنین گفته الوزن، بمعنی شناختن اندازه شیئی است چنانچه گفته میشود (زنأ زنأ و زنا) و در نزد عموم مردم وزن چیزی را گویند که بآن اندازه گیری میشود بعدل و مساوات وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ - وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ) اشاره بعدالت و میانه روی در تمام اعمال و افعال و اقوال است.

خلاصه چون وزن و میزان عام است و در امور حسی و معنوی هر دو استعمال

صفحه : ۱۲

شده ممکن است مصادیقی پیدا کند در آیه اول (وَوَضَعَ الْمِيزَانَ) بقرینه آنکه شمس و قمر و اوضاع سماوی و نظام آنها عطف داده شده مراعات معنی اول اولی بنظر می آید که گفته شود مقصود از میزان تعادل و توازن بین امور سماوی و ارضی است زیرا که تعادل و توازن بین تمام اجزاء موجودات برقرار است چنانچه اگر در اجزاء موجودی از موجودات سر سوزنی خلل یابد یا نظام و تعادل وجودش بهم خورد آن موجود بسوی عدم و نیستی رهسپار خواهد گردید چنانچه در حدیث است

(بالعدل قامت السموات و الارض)

آری موجودات با کثرتی که بین آنهاست کما و کیفا و تضاد و تباینی که بین آنها دیده میشود (بجمعها حقیقه واحده الهیه) زیرا جلوه وحدت ربوبی و ظهور فیض رحمت رحمانی در تمامی آنها نمودار است و بآن جلوه وحدت الهی است که متفرقات لباس وحدت پوشیده و با هم الفت نموده و در انجام اوامر تکوینی حق تعالی میکوشند.

و از بعض مفسرین نقل شده که مقصود از میزان قرآن است که قوانین و احکام آن روی میزان عدل واقع گردیده و میزان در آیه دوم بقرینه آنکه مؤکدا بنی آدم را نهی نموده از طغیان نمودن در میزان حمل بر میزان حسی نمودن اولی بنظر می آید و در آیه سوم بقرینه امر بقیام که ثبوت و استقامت در عمل را میرساند و نیز لفظ وزن و قسط و أَقِيمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ اینکه سه کلمه مشعر بر اینکه است که مقصود از لفظ میزان امر بعدل و میانه روی و مراعات نمودن نقطه اعتدال در تمام امور مراد است. (و الله العالم) وَ الْأَرْضِ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ لَام لِلْأَنَامِ لَام غایت است که برای فائده عمل آرند.

هفتمین از تظاهرات فیض رحمانی زمین، و نعمتهای آنست و در اینکه مقصود از انام خصوص انسان است یا اعم از انسان و جن یا مقصود تمام خلق روی زمینند یا خصوص جنبندگان روی زمین، از مفسرین گفتاری نقل شده و هر کسی نسبت بآن اظهار رأی نموده لکن بقرینه اینکه وضع زمین را مقابل ارتفاع آسمان قرار داده

صفحه : ۱۳

بمعنی اعم گرفتن اولی بنظر می آید و همین طوری که ارتفاع آسمانها اختصاص بنوعی ندارد بلکه برای نظام کلی خلقت است زمین نیز برای نفع تمام اهل زمین است لکن وقتی اینکه آیه را با آنجا که فرموده خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً جمع کنیم توان چنین استفاده نمود اگر چه لفظ انام تعمیم داشته باشد و اهل زمین را شامل گردد لکن علت غایی خلقت زمین و آنچه در زمین است نفع برداری انسان است.

در تفسیر روح البیان چنین گوید آیه اشاره ببسط ارض وجود بشریت است تا اینکه هر صنفی از افراد بشر تعیش و زندگانی خود را بر آنچه ملایم طبع آنهاست بکمال رسانند چنانچه تعیش نوع بشر باستیفای شهوات حیوانیه و لذائذ جسمانیه است و تعیش اصحاب قلوب و اهل معنی بوارادات غیبیه و الهامات قلبیه است و تعیش ارواح علویه بتجلیات روحانیه و محاضرات ربانیه انجام گیرد و تعیش صاحبان اسرار لاهوتیه قدسیه به تجلیات ذاتیه احدیه که مفنی و فنا کننده ما سواست خاتمه مییابد.

فِيهَا فَالْكَهْفَةُ وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (کم) در لغت آن پرده‌ای را گویند که میوه را میپوشاند و جمع او اکمام است. پس از آنکه اشاره بخلقت زمین و وضع آن نموده و در مقام تعداد منافع زمین بر آمده و بعضی از نعمتهای زمین را در اینکه آیات تذکر میدهد که از جمله منافع زمین پدید شدن فاکهه است که شامل میگردد انواع و اقسام میوهجات را که خلق زمین از آن منتفع گردند و تغذیه نمایند.

و دیگر درخت خرما که در آن غلاف و لیف قرار داده که از آفات سماوی و ارضی مصون ماند و در پوست و غلاف محفوظ ماند چنانچه معنی اکمام است اختصاص بدرخت خرما ندارد بسیاری از میوهجات را شامل میگردد و شاید اینکه ذات الاکمام اختصاص بدرخت خرما داده شده برای شرافت و اهمیت درخت خرما است که نسبت بباقی درختان مزیت دارد.

صفحه : ۱۴

وَالْحَبَّةُ دُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ سَوْمٌ از منافع زمین حبوبات است از قبیل گندم و جو و ارزن و عدس و باقی حبوباتی که از زمین روئیده میشود و انسان از آن تغذیه مینماید و (عصف) در لغت پوست حبوبات است و برای حفظ آنست تا وقتی که بثمر رسد و پس از رسیدن و درو کردن پوست آنها را جدا میکند و خوراک چهارپایان میگردد.

چهارم از فائده‌های زمین روئیده شدن ریحان است ریحان چیز خوشبو را گویند و شاید مقصود از ریحان تمام انواع و اقسام گلها و ریاحینی باشد که انسان از استشمام آن محفوظ میگردد.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس شما کافرین ای جن و انس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان انکار میکنید آیا اینها را نعمت نمی‌دانید یا انکار دارید که از پروردگارتان باشد.

مفسرین گویند ضمیر (کما) راجع بجن و انس است بدلیل آنکه انام آیه بالا وَالْأَرْضُ وَصَعَهَا لِلْأَنَامِ جن و انسند و نیز (جان و ثقلان که در آیات بعد ذکر شده تأیید مینماید که مقصود از ضمیر (کما) جن و انس می‌باشد.

و اینکه آیه درسی و یک موضع از اینکه سوره تکرار شده و تکرار نه فقط برای تأکید باشد چنانچه بنظر بدوی چنین می‌نماید بلکه برای تقریر و تنبیه غافلین و توبیخ و تنبیه جاحدین و منکرین نعمتهای الهی است که عقب هر نعمتی تذکر می‌دهد که بایستی یک یک موجودات را تحت نظر قرار دهند و بدانند که آنچه روی زمین و بالای زمین بلکه هر ممکنی که در عالم ظهور و بروز کرده و می‌کند تماما ملک خدا و تحت تصرف او و ظهور و پرتوی است از رحمت رحمانیه غیر متناهیه او و نمایشی است که از فیض منبسط و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ بروز و ظهور نموده.

و نیز پس از دانستن و توجه داشتن که هر چه موجود است از نعمتهای غیر متناهی او بشمار میرود در مقام شکرگزاری ولی نعمت خود برآیند پس تکرار آیه بمناسبت کثرت نعمتهایی است که تذکر می‌دهد که اولاً باید دانست که

صفحه : ۱۵

اینکه هایی که در سوره تذکر داده هر یک یک نعمت جداگانه ایست، و در ثانی متذکر گردید که اینها از نعم الهی است و تفضلاً بنوع بشر عطا فرموده کسی که متذکر اینکه دو جهت گردید البته در مقام شکرگزاری برمی‌آید.

خلاصه تکرار آیه دو فائده در بر دارد، یکی تذکر نعمت بودن آنچه را که در آیات تذکر می‌دهد و دیگر بدانند که اینها از نعم الهی است زیرا اکثر مردم و لو موحدین با اینکه وفور نعمتهایی که در دسترس آنان گذاشته شده اصلاً توجه به نعمت بودن آن ندارند چه جای آنکه متذکر باشند که اینها نعمتی است از نعم غیر متناهی الهی که بایستی بشکرانه آن بوظائف راجع بآن عمل نمایند،

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید

و از بعضی مفسرین است که تکرار آیه برای مبالغه است زیرا تکرار را در عرف برای مبالغه بسیار آرند، مثل اینکه در مقام احسان و امتنان گویند آیا من بتو نیکی نکردم، وقتی بتو بخشش نمودم، آیا بتو نیکی نکردم، وقتی بتو مال دادم، آیا بتو نیکی نکردم، وقتی تو را مثلاً نجات دادم.

از جابر انصاری چنین نقل میکنند که گفته پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اینکه سوره را تا آخر بخواند پس از آن فرمود چرا شما را خاموش میبینم جنیان از شما بهترند، زیرا که در عقب هر دفعه که آیه مبارکه فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ را بر آنان خوانده

رَبِّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبِّ الْمَغْرِبَيْنِ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ دیگر از تظاهرات رحمت رحمانی و آلاء و نعمتهای غیر متناهی او اینکه است که پروردگار رحمن پدید آورنده و تربیت کننده دو مشرق و دو مغرب است. مشرق و مغرب زمستانی و تابستانی که طلوع و غروب خورشید و نیز باقی کواکب در تابستان و زمستان مخالف یکدیگر است و کمال قدرت و احاطه رحمت او را نشان میدهند و اینکه اختلاف که ناشی است از گردش موجودات و حرکت اوضاع سماوی و ارضی بگرد یکدیگر، برای اینکه است که شب و روز و ماه و سال و اختلاف فصول پدید شود و در نتیجه انواع موالید سه گانه حادث گردد و سر انجام آنکه غایت و فائده حرکات موجودات است از نقص بکمال رساندن بشر بلکه سایر موجودات میباشد پدید شدن وجود بشری است.

صفحه : ۱۸

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ، بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ دو دریا یکی شیرین و یکی تلخ گویند آن دو دریا اشاره بدریای فارس و دریای روم است که سطح آنها با هم تماس دارند و در هم ریزش نمیکنند، و بعضی مفسرین در توجیه آیه چنین گفته مانعی بین آن دو دریا است که از حد خود تجاوز نمی کنند نه آب شیرین در آب شور ریخته میگردد و نه شور ممزوج بشیرین میگردد اینکه است که گویا در مقام سرزنش خطاب بجن و انس نموده که با اینکه عجائب خلقت چگونه نعمت و رحمت پروردگار و مربی عالم را انکار می نمایند.

يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُؤُ وَالْمَرْجَانُ از آن دو دریا بیرون آید مروارید و مرجان و برای رفع اعتراض که مروارید از دریای شور بیرون آید نه از دریای شیرین و در آیه مرجع ضمیر (منها) هر دو دریا است بدون تعیین.

مفسرین در پاسخ گفته اند شاید مروارید و مرجان از محل تلاقی اینکه دو دریا پدیدار میگردد، یا آنکه گوئیم چون آن دو دریا متصلند بهم آنچه از یکی از آن دو خارج گردد مثل اینکه است که از دیگری خارج گردیده، و نیز عادت عرب بر اینکه است که وقتی دو چیز را با هم گویند اگر در عقب چیزی آرند که مناسب یکی است نسبت بهر دو میدهند نظیر قوله تعالی يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ چنانچه معلوم است ضمیر کم انس است نه جن.

دیگری گفته است کسی غیر از خالق و مربی عالم خبر از ته دریا ندارد شاید در ته دریای شیرین نیز مروارید و مرجان یافت بشود.

سخنان مفسرین در تأویل آیه

(۱) طبرسی از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری روایت میکند که مقصود از بحرین، علی علیه السلام و فاطمه علیها سلام است و برزخ بین آن دو و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُؤُ وَالْمَرْجَانُ حسن علیه السلام و حسین علیه السلام میباشد و!!!

صفحه : ۱۹

و بروایت منهج اعمش از اهل تسنن چنین گفته من از عبد الرحمن اسلمی شنیدم که گفت من از ابن مالک شنیدم که گفت من از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود (وقتی خورشید را مفقود نمودید رو بقرم آرید وقتی قمر را نیافتید رو بزهره آرید وقتی زهره را نیافتید رو بفرقدین آرید پس از سؤال که شمس و قمر و زهره و فرقدین چیست فرمود من مثل خورشیدم و علی علیه السلام بجای من مثل ماه است و فاطمه علیها السلام بجای زهره و حسن و حسین بمنزله فرقدین.

اشاره به اینکه نجات از ظلمات گمراهی موقوف باشراقات انوار باهره و مصباح هدایت آل عبا حاصل میگردد و بدون تمسک بانوار هدایت آنان ممکن نیست کسی از ورطه هلاکت نجات یابد شاعر چه خوب گفته:

(لی خمسه اطفی بهم حرّ الجحیم الحاطمه المصطفی و المرتضی و ابناهما و الفاطمه)

(پایان) رأی دوم مقصود از دو دریا اطاعت و مخالفت نفس است و بین آن برزخ رحمت و غضب است و لا بیغیان اشاره به اینکه نفس بر معرفت دل طغیان نکند.

(سوم) بین بنده و خدا دو دریا است یکی دریای نجات و آن قرآن است که هر کس بآن تمسک نماید از غرقاب هلاکت نجات یابد و یکی دریای هلاکت و آن دنیا است که هر کس رو بان آرد هلاک گردد و برزخ بین آن دو مواعظ الهی است که دل مؤمن بآن منور گردد و همانطوری که از دریای شور درّ و مرجان بیرون آید از دریای شیرین رحمت که قرآن است در علم حلال و حرام بیرون آید (عطاء) (چهارم) دریای عقل است و دریای هوی و برزخ بین آنها لطف حضرت عزّت و لؤلؤ و مرجان و توفیق و عصمت.

(پنجم) دو دریای خوف و رجاء است، یا قبض و بسط، یا انس و هیبت و برزخ قدرت بی علت و لؤلؤ حالات صافیه و مرجان لطائف وافی.

و از کشف الاسرار چنین نقل میکنند که خوف و رجاء نسبت بعموم مسلمانان مانند دو دریایی است که از آن گوهر صدق و ورع بیرون میآید و قبض و بسط نسبت

صفحه : ۲۰

بخواص مؤمنین مانند دو دریایی است که از آن جواهر فقد و وصل زایش می کند و انس و هیبت نسبت بانبیاء و صدیقین که از آن گوهر فناء بیرون آید تا وقتی که آنان در منزل بقاء بیاسایند.

(از قعر بحر فنا گوهر بقا یابی و گر نه غوطه خوری اینکه گهر کجا یابی)

(پایان) و از بزرگان عرفاء نقل میکنند که دو دریا اشاره ببحر روح و بحر قلب است و دریای روح اشاره بجریان تجلیات ذاتیه الهیه دارد و دریای قلب اشاره به جریان تجلیات صفاتیه دارد و التقاء و تماس روح و قلب در مقام وحدت و اتحاد آنها با بقاء برزخ معنوی، اشاره است به اینکه بین دریای روح و دریای قلب حاجز و مانعی قرار داده که دریای روح در دریای قلب ریزش نکند و خاصیت قلب را فاسد نگرداند، و نیز دریای قلب غلبه نکند و مخلوط بدریای روح گردد تا خاصیت قلب باقی بماند و ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ اشاره بهمین است که هر موجودی بایست در مرتبه خود باقی ماند تا خاصیت راجع بخود را در معرض عمل آرد. (پایان) وَ لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ و نیز از تظاهرات رحمت رحمانی و فیض سبحانی کشتیهایی است که در دریا روان است و در آنان بادبانها برافراشته که در بلندی مثل گوهری ماند، از مجاهد نقل میکنند که گفته منشئات کشتیهایی را گویند که با بادبانها حرکت میکنند.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ در هر دو آیه اشاره باین دارد که وقتی شما آیات رحمت و نشانه‌های قدرت و عظمت پروردگار خود را مشاهده میکنید و از جمله الطاف خداوندی او اینکه است که می‌بینید دریای باین عظمت را بتوسط پاره چوب بی‌مقداری زیر پای شما رام گردانیده و شما را بر آن سوار نموده چگونه آلاء و نعمتهای پروردگار خود را

صفحه : ۲۱

انکار مینماید آیا جز پادشاه جبار قهار کسی بشما چنین قدرت و استیلائی داده.

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ اِنَّكَ آيَةٌ نَّظِيرَ قَوْلِهِ تَعَالَى اِنَّ كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ.

که مفسرین (فان) در اینجا و (هالک) در آنجا را حمل بر استقبال نموده‌اند که بعداً اشیاء فانی و هالک می‌کردند لکن حمل نمودن صیغه اسم فاعل را بر استقبال خلاف ظاهر است مگر با قرینه (فان) و (هالک) هر دو اسم فاعل می‌باشند و دلالت بر حال دارند و از ظاهر آیه چنین برمی‌آید که اشیاء در حد ذات خود فانی و ناچیز و باقی وجه الله است که در هیچ حالی فناء پذیر نیست.

وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ در سوره بقره آیه ۱۰۹ فرموده فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ وَ لِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيْهَا (وجه) در لغت آن قسمتی از بدن را گویند که بآن مواجه و رو بروی دیگران میشود.

در مفردات چنین گوید اصل الوجه الجارحه، قال فاعسلوا وجوهكم و ایدیکم و تغشی وجوههم النار و چون وجه اول چیزی است که استقبال میکند شیء بسوی او و اشرف چیزی است که در ظاهر بدن است لهذا در شریف‌ترین و فاضلترین اشیاء و مبدء اشیاء استعمال میشود مثل اینکه گفته میشود (کذا وجه النهار) و بسا از ذات تعبیر بوجه میگردد مثل قوله تعالی وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ و بعضی گفته‌اند مقصود از وجه در اینجا توجه بسوی حق تعالی است باعمال صالحه مثل قوله تعالی فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ كَلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ.

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لُوجِهِ اللَّهِ و بعضی گفته‌اند مقصود از وجه الله در تمام آیات ذات خداست و مقصود اینکه است که همه چیز هالک است مگر ذات حق تعالی.

(پایان) و چون نمیشود وجه را در آن دو آیه (فان و هالک) را حمل بر صورت نمود و نیز در آن آیه فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ را حمل بر ذات نمود و نیز نظر به اینکه سوره

صفحه : ۲۲

باسم الرَّحْمَنِ افتتاح گردیده شاید مقصود از وجه الله در هر سه آیه فیض منبسط و مظاهر رحمت رحمانی باشد و بنا بر اینکه توجیه آیه كَلَّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ اشاره باین دارد که تمام موجوداتی که در عالم عرض اندام نموده و خود آرای می‌نمایند از جهت ذات و حقیقتشان چون ممکنند و ممکن فی حد ذات خود فاقد وجود و شیئیت است پس باین لحاظ فانی و هالک و ناچیز است مگر وجه ذو الجلال و الاکرام و آن وجه محقق و وجود ثابتی است که موجودات رو بآن جلال و وجه کریم دارند و از آن اشعه نور وجودی که از صفت فیاضیت و رحمت رحمانی و فیض منبسط الهی اشراق گردیده و تمام ممکنات را روشن گردانیده فیض وجود می‌طلبند، پس آنچه موجود است وجه حق است و هر چیزی جز مظاهر اسماء و صفات الهی، فناء و هلاک از لوازم ذات و حقیقت آنست.

و عبارت دیگر شاید مقصود از وجه باقی وجود ربطی و ظلی موجودات باشد زیرا ممکنات وجود استقلالی ندارند موجودیتشان عبارت از ارتباط آنها است بخالقشان.

بعبارت واضحتر شاید مقصود از فانی و هالک دائمی حقیقت موجودات مراد باشد و از وجه باقی آن وجود ربطی و ظلی آنان است که ارتباط بخالقشان دارند بلکه وجود آنها عین ربط و افتقار است.

و توان اینکه معنی را از اسم (القیوم) که یکی از اسماء الحسنی است استفاده نمود زیرا که در لغت (القیوم) گفته‌اند (قائم بذاته مقوم لغیره) یعنی خودش بذات خود موجود و قوام هستی دیگران بسته بوجود و اراده او است اینکه است که بعقیده بعضی (القیوم) اسم اعظم الهی است.

و نظر بهمین معنی دارند دانشمندانی که گفته‌اند کسی که ممکنات را ملاحظه نماید واجب را ملاحظه نموده من حیث لا یشعر زیرا

که معنی قوام ممکنات بواجب چنانچه از اسم (القیوم) استفاده میشود اینکه است که موجودات را تحقیق نیست مگر بآن چیزی که قوام هستی آنان بسته بوی است و وقتی حقیقت شیئی چنین شد و چون علم صحیح اینکه است که مطابق معلوم باشد پس در شناختن وجود ممکنات

صفحه : ۲۳

بایستی اول واجب را شناخت و بعدا ممکن را باو شناخت و گر نه شناسایی ممکنات بدرستی ممکن نیست. اینکه است که گفته‌اند وجود ممکن مثل معنی حرفی است و همانطوری که معنی حرفی مثل من والی که دو حرفند و برای ابتداء و انتهاء هر چیزی وضع شده‌اند و معنی مستقلى ندارند اگر معنی مستقلى از آن اراده شود از معنی حرفی ساقط می گردد و معنی اسمی بخود میگیرد و وجود ممکنات نیز چنین میباشند چون وجود مستقل ندارند نمیتوان بنظر استقلالی آنان را نگریست مگر از جهت ربط آنها بخالق و موجودشان.

اینکه است که گفته‌اند ممکن (فی حد ذاته لیس و به ایس) یعنی ممکن از حیث امکان نیست مگر قوه صرف و عدم محض و فاقد کل کمالاتست و هر کمالی که در او دیده میشود از تجلیات کمال خالق وی است.

خلاصه هر گاه موجودات را به اعتبار ذات و حقیقتشان بنگریم فنا و زوال از لوازم ذات آنان است و هر گاه باعتبار قوام وجودشان بموجد و خالقشان بنگریم در احاطه علمیه او باقی و دائمی‌اند زیرا که فانی و هالک حقیقت ممکناتند که ازلا و ابد فانی‌اند و وجه باقی دوام فیض رحمت رحمانی حق تعالی است که از نور رحمت پرتوی بممکنات اشراق گردیده و هر ممکنی را بقدر استعداد و آنچه در خور او است لباس وجود و هستی پوشانیده و نظر بهمین نعمت وجود و فیض ربانی دارد که بعد از آیه فرموده **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ** زیرا چه آلاء و نعمتی بزرگتر و بالاتر از وجود است که از طرف فیاض مطلق موجودات را خلعت وجود بخشوده و از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده.

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ آنچه در آسمانها و زمین است رو بآن وجه کریم دارند و از او سؤال مینمایند و از او فیض می طلبند.

صفحه : ۲۴

سخنان مفسرین در توجیه آیه

برای وضوح آیه مختصری از بیان طبرسی که در مجمع البیان نموده ترجمه مینمائیم اهل آسمان و زمین از او بی نیاز نیستند و رفع حوائج خود را از وی خواهانند (قتاده) اهل زمین و ملائکه از او روزی و آمرزش میطلبند. (مقاتل) و نیز طبرسی چنین گوید بین مفسرین در توجیه **كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ** گفتاری است.

بعضی گفته‌اند یعنی شأن حق تعالی زنده کردن طائفه و میرانیدن طائفه دیگر است و عاقبت بخشودن بعضی و مریض گردانیدن بعضی دیگر است.

افاضه فیض و منع عطاء و غیر اینها راجع بامور دنیا و آخرت نیز لا تعدّ و لا تحصی است و ابو درداء، راجع بآیه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که فرمود **(كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ)** از شأن او اینکه است که گناهان را بیامرزد و آدم مهموم را فرج دهد و قومی را بلند کند و طائفه‌ای را پائین آرد.

و از ابن عباس چنین روایت میکنند از جمله چیزی که خداوند خلق نموده لوحی است از درّ سفید و مدادی است از یاقوت احمر و قلمی از نور و برای خداوند هر روزی سیصد و شصت نظری است که خلق میکند روزی میدهد زنده میکند، میمیراند عزیز میکند ذلیل میگرداند یفعل ما یشاء اینکه است معنی قوله تعالی کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ.

و مقاتل گفته چون یهودیان گفتند خدا در روز شنبه کاری نمیکند و حکمی نمی‌نماید و نیز گفتند دهر نزد خداوند دو روز است یکی مدت ایام دنیا و دیگری روز قیامت و شأن خداوند در دنیا اختیار و امتحان است بامر و نهی و احیاء و اماتة و اعطاء و منع و شأن او در قیامت جزاء و ثواب و حساب، اینکه بود که بر رد آنها اینکه آیه فرود آمد. (پایان) آری تمام موجودات چه بلسان حال و استعداد و چه بلسان قال از او طلب حاجت میکنند و چون فناء و زوال ذاتی ممکن است و ممکن هم در اصل وجود و هم در بقاء محتاج بواجب الوجود و هستی بخش خود میباشد و بلسان استعداد و

صفحه : ۲۵

اضطرار علی الدوام از جواد مطلق فیض وجود و بقاء میطلبد اینکه است که گفته‌اند دعاء بلسان استعداد و حال ردّ نمیشود و شاید اشاره بهمین معنی دارد قوله تعالی اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ بقول مولوی:

(آب کم جو تشنگی آور بدست تا بجوشد آبت از بالا و پست)

و خلاصه در موقع احتیاج و طلب حاجت از قاضی الحاجات دعاء ردّ نمیشود و هر موجودی باعتبار استعداد خود از جواد مطلق چیزی میطلبد یکی نعمت دنیا خواهد، یکی بهشت میطلبد، یکی دیدار دوست میجوید.

و کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ اشاره بدوام فیض و رحمت الهی است که اگر آنی فیض وجود بممکن نرسد بسوی عدم اصلی رهسپار خواهد گردید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ تنبیه غافلین است که بدانند و متذکر باشند که موجودات علی الدوام مشمول فیض رحمت و الطاف الهی میباشند پس چگونه نعمت‌ها و آلاهی غیر متناهی الهی را انکار مینمایند.

(اعتراض) اینکه آیه منافات دارد یا حدیث مشهور

(جف القلم بما هو کائن الی یوم القیمه)

زیرا که از حدیث چنین بر می‌آید که آنچه بایست موجود گردد تا روز قیامت قلم تقدیر بر آن جاری گردیده و ثبت شده و کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ دلالت دارد که خالق تعالی علی الدوام در کار خلقت است.

در پاسخ مفسرین گفته‌اند منافاتی بین آیه و حدیث نیست زیرا که مقصود از شأن در آیه کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ شئون بیدها لا شئون بیتدیها، یعنی حکم ازلی بر وقوع اشیاء طوری مقرر گردیده که هر چیزی در وقت معین ظهور و بروز نماید پس مقصود از (جف القلم)

آن حکم ازلی است نسبت بتقدیرات (کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) نسبت بوقوع پیدایش هر موجودی در موقع خود، پس منافاتی بین آیه و حدیث نیست.

و بوجه دیگر ممکن است گفته شود جف القلم اشاره بلوح محفوظ و کل یوم هو فی شأن اشاره بلوح محو و اثبات است.

بعبارت واضح‌تر جمع بین آیه و حدیث اینکه طور میشود که در ازل برای

صفحه : ۲۶

هر چیزی وقت معینی مقرر گردیده و خلاف پذیر نیست که خود آن شیئی با وقت مخصوص بتقدیر ازلی تعیین گردیده پس نظر

بآن حکم و تقدیر ازلی

(جف القلم بما هو کائن)

صادق آید زیرا که حکم و تقدیر امور در ازل شده و نظر بوقوع تدریجی موجودات، هر چیزی در وقت خود کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ صادق آید زیرا که وقوع اراده ازلی بر مراد بتدریج تحقق پذیرد.

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ

سخنان مفسرین راجع بآیه

(۱) اشاره بجن و انس است که بزودی از کار شما فارغ میگردیم و در قیامت بحساب شما رسیدگی مینمائیم.

برای وضوح آیه مختصری از تفسیر فخر رازی را ترجمه مینمایم، چنین گوید، اما تحقیق در مطلب اینکه است که بگوئیم عدم فراغ عبارت از اینکه است که فاعل مادامی که مشغول عمل است در آن حال ممکن نیست کار دیگری انجام دهد مثلاً کسی که مشغول خیاطی است گوید من فارغ نیستم که بتوانم نامه بنویسم لکن عدم فراغ گاهی از جهت اینکه است که هر یک از دو عمل نسبت به عامل مانع از دیگری است و عامل قدرت بر جمع بین دو عمل ندارد و گاهی عمل طوری است که با عمل دیگر جمع نمیگردد نه آنکه مانع در عامل و کننده عمل باشد مثل اینکه نمیشود یک جسم در یک آن هم متحرک باشد و هم ساکن تا آنجا که گفته وقتی خداوند با اختیار خود انسان را ایجاد نمود و اراده نمود که مدتی باقی ماند، قبل از تمام شدن مدّت ممکن نیست وی را فانی نماید و باعتبار اراده اولی بایست وی را باقی دارد، پس در آن مدّت مانع از فراغت او از عمل، راجع بعمل او است نه قصور اقتدار او، لکن پس از آن مدتی که تعیین نموده ممکن است او را اعدام نماید و از او فارغ گردد.

و فخر رازی از اینکه مقدمه میخواهد نتیجه بگیرد که آیه سَنَفْرُغُ لَكُمْ یعنی بزودی مدّت عمر شما تمام میشود و از شغل شما فارغ میگردیم و نیز از بعض

صفحه : ۲۷

مشایخ نقل میکنند که گفته‌اند (سنفرغ) یعنی بزودی قصد شما را میکنم و نیز گفته بعضی را عقیده بر اینکه است که اینکه کلام در مقام تهدید است مثل اینکه که آقا هنگام غضب بغلامش گوید بزودی فراغت پیدا میکنم و بحساب تو رسیدگی مینمایم در صورتی که مولی مشغول کار نیست. (پایان) لکن از جمع بین اینکه آیه و آیه یَسْأَلُهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ ممکن است چنین استظهار نمائیم و بگوئیم شاید آیه اشاره باین باشد که چون ممکن مادامی که در دنیا حیات دارد علی الدوام در راه استکمال قدم میزند و بآن استعدادی که در حقیقت وی مأخوذ گردیده از مبدء وجود فیض میطلبد تا وقتی که بمرگ جهات ما بالقوه‌ای که در او نهاده شده بفعلیت رسید اینکه است که وقتی مبدء متعال از کار او و فیض دائمی که بایستی علی الدوام او را از قوه بفعل آورد و به کمال رساند فارغ گردید آن وقت جهات قابلی وی بانتهای رسد دیگر لایق فیض جدید نیست، اگر چه ممکن مادامی که موجود است همین طوری که در اصل وجود محتاج بواجب الوجود است در بقاء نیز محتاج باو است، لکن چون دیگر استعداد کمال پس از مرگ باقی نماند که از حق تعالی فیض بطلبد اینکه است گویا حق تعالی از کار او فارغ گردیده.

و اینکه که جن و انس را در آیه (ثقلان) نامیده از جهت ثقل معنوی آنها است و آن جهات معنوی و استعدادی که در آنان مأخوذ گردانیده و بهمین ثقل معنوی اشاره دارد آن حدیث مشهور که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده (أنی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی).

(طبرسی) از راغب اصفهانی است که ثقل و خفت مقابل یکدیگرند و هر چیزی که در مقابل چیز دیگر سنگین تر باشد آن را ثقل نامند و اصل خفت و ثقالت در اجسام است لکن در معانی نیز استعمال شده پایان

صفحه : ۲۸

یا مَعَشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ خُطَابٍ مُتَوَجِّهٍ بَجَنِّ وَانْسٍ است که ای جماعت عظیم جنیان و آدمیان اگر بآن قوت و قدرتی که در خود مینگرید توانا میباشید که نفوذ نمائید یعنی داخل گردید در قطرها یعنی در اطراف و نواحی آسمانها و زمین و از آن خارج شوید فَانْفُذُوا پس نفوذ کنید و داخل گردید و شما نتوانید داخل گردید و خارج شوید مگر بِسُلْطَانٍ یک قوت و قدرت و استیلائی خواهد بود که بتوانید عروج باسماونها نمائید. در (المنجد) در لغت قطر گوید (قطر الدائرة و قطر المربع و المستطیل و المعین هو الخط المستقیم الواصل بین الزاويتین المتقابلتین). و نیز در لغت نفذ چنین گوید (نفذ نفذا و نفوذا و نفاذا الشيء الشيء):

خرقه و جاز عنه و خلص منه، يقال نفذ السهم الرميّه و فيها و منها ای دخل جوفها و خرج طرفه من الشق الاخر) خلاصه توان از معنی لغوی اقطار السموات و الارض چنین استفاده نمود که مقصود از جوانب و نواحی آسمان و زمین کرات و سیارات است، و نفوذ که بمعنی دخول چیزی در چیز دیگر و خروج از آنست، دخول در کرات و خروج از آنست و بنا بر اینکه معنی در اینکه مبارک آیه که توانگفت یکی از معجزات و پیشگوییهای قرآن بشمار میرود معلق گردانیده عروج باسماون و کرات را بیک قدرت و استیلاء فوق العاده.

و شاید اشاره باین باشد که برای آدمیان و همچنین جنیان ممکن است عروج بقطرهای آسماونها و زمین نمایند لکن با یک قوت و قاهریت فوق العاده، و چون در آن زمانها عروج بشر بکرات و اطراف آسماونها بنظر محال مینموده اینکه بود که مفسرین (چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند) و بسیاری از آنان آیه را حمل بر قیامت نمودند.

صفحه : ۲۹

(۱) اگر قدرت دارید از مرگ فرار نمائید و باقطار آسماونها و زمین فرار کنید لکن نتوانید مگر باستیلا و سلطنتی که من بشما عطا کنم و چنین تسلطی برای شما نیست و معنی سلطان قوتی است که انسان بر چیزی استیلاء یابد و چنین قوتی برای شما نیست هر جا روید مرگ ملازم شما است.

(۲) در روز قیامت ملائکه گرداگرد اهل محشر صف کشند و زبانه آتش جهنم بآنان احاطه نماید و منادی ندا کند ای آدمیان و پریان اینکه عرصه محشر است اگر نتوانید بیرون روید لکن نمیتوانید بیرون روید مگر بحجت و برهان و شما را برهانی نیست.

(۳) اگر قادرید بیرون روید از اقطار آسماونها و زمین تا عالم شوید بآنچه در ملکوت علوی و سفلی است پس بیرون روید لکن قادر نیستید بیرون روید مگر به بینه و حجتی که خدا بشما کرامت فرماید. (ابن عباس) و غیر اینها از توجیهاات دیگر نیز راجع باین آیه از مفسرین نقل شده.

لکن قطع نظر از ظاهر آیه آن توجیه سوم مناسب تر بنظر میآید و چون در اینکه زمان که می بینیم اروپائیها که بقدرت علم و اختراع وسائل و اسبابی فراهم نموده اند و در شرف عروج باطراف آسماونها و کرات میباشند معنی ظاهر آیه بخوبی نمایان میگردد دیگر محتاج باین توجیهاات نیستیم.

إلی که فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ اشاره به اینکه وقتی خداوند قوت و قدرتی در بشر و همچنین در جن نهاد که بقوت علم و عمل سلطنت و استیلاء پیدا نمایند که اراده کنند عروج باسماونها نمایند چگونه سپاس گزاری از ولی نعمت خود نمیکند بلکه نعمتهای او

را انکار میکنند.

يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ مَرَجُ ضَمِيرٍ عَلَيْكُمَا جَنَّةٌ وَانْسٌ فِي آيَةِ جَلُو اسْتِ (شواظ) در لغت بمعنی لهب

صفحه : ۳۰

و زبانه آتش است و دود آتش را نحاس نامند.

و از مقاتل چنین نقل می‌کنند که گفته پنج نهر است از مس گداخته که از زیر عرش جاری گردد و بر سر اهل دوزخ ریخته شود. (پایان) و بنا بر تفسیری که مفسرین کرده‌اند معنی آیه چنین میشود در قیامت وقتی ملائکه اطراف آدمیان و جنیان را میگیرند آن وقت آتش دوزخ نیز آنان را فرا می‌گیرد و دیگر راه چاره‌ای ندارند.

شیخ طبرسی از مسعدة بن صدقه و او از کلب چنین روایت میکند که گفته ما نزد ابا عبد الله علیه السلام بودیم و بر ما حدیث میگفت پس فرمود روز قیامت خداوند مردم را در صعید واحد جمع می‌نماید آن وقت امر مینماید بملائکه هفت آسمان که هبوط بزمین نمایند و آنها هفت صنف گردند و باطراف جن و انس احاطه نمایند و آنان در میان هفت صنف ملائکه گرفتار گردند که هیچ مفتری برای آنها باقی نماند آن وقت منادی ندا کند یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ تا آخر آیه. (پایان) اینکه روایت تأیید مینماید قول مفسرین را که آیه را حمل بر قیامت نموده‌اند لکن بنا بر آنچه از ظاهر آیه استفاده میشود چنانچه از آیه بالا یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ استظهار نمودیم معنی ظاهر آیه اینطور می‌شود که پس از آنکه جنیان و آدمیان با آن قوت و استیلاء عروج باطراف آسمانها و کرات نمودند شعله آتش و دود بآنها اصابت مینماید و آنها را بیچاره می‌گرداند و آن وقت دیگر راه علاجی برای آنان نیست چنانچه آیاتی در قرآن تصریح مینماید که جنیان وقتی عروج با آسمان می‌نمایند که استراق سمع نمایند بتیرهای شهاب رانده میشوند، مثل قوله تعالی در سوره جن آیه ۸ حکایت از جن فرموده وَ أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَأَتٍ حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهَبًا وَ نِيزٌ فِي سُوْرَةِ الصَّافَاتِ آيَةِ ۷ رَاجِعٌ بِأَسْمَانِ دُنْيَا فَرْمُوْدَةٌ وَ حِفْظًا مِّنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ إِلَّا مَنِ خَطَفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شَهَابٌ ثَاقِبٌ وَ نِيزٌ فِي سُوْرَةِ حَجَرِ آيَةِ ۱۶ رَاجِعٌ بِأَسْمَانِ فَرْمُوْدَةٌ وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شَهَابٌ مُّبِينٌ؛

خلاصه راجع بجن چنانچه آیات قرآنی شاهد بر آن است در همین عالم وقتی

صفحه : ۳۱

عروج با آسمان مینمایند به تیرهای شهاب که پاره آتش است رانده میشوند شاید حال انسان نیز چنین باشد که ممکن است بقوت علم و اختراع عروج بطرف آسمان نمایند و بهمان تیرهای شهاب که بجنیان اصابت می‌نماید بآنان نیز برخورد نماید. و روایت منافی با اینکه معنی نیست بلکه مؤید آنست زیرا که امام علیه السلام فرموده آیه منحصر بموقع قیامت است شاید مقصود چنین باشد که در قیامت وقتی ملائکه هفت آسمان کفار را محاصره نمودند بطور سرزنش بآنان گفته میشود شما که در دنیا آرزوی تسخیر کرات آسمانها را در دل میپروانیدید اگر راست می‌گوئید حالا عروج با آسمان نمائید. لکن با اینحال ممکن است مقصود از اینکه دو آیه همانطوری باشد که مفسرین توجیه نموده‌اند یا معنی دیگری مقصود باشد علم آن نزد خدا و راسخین فی العلم است. (الله اعلم بتفسیر کلامه).

صفحه : ۳۲

اشاره

فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ (۳۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۸) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ (۳۹) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۰) يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ (۴۱)

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۲) هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ (۴۳) يُطَوَّفُونَ فِيهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ (۴۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۵) وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (۴۶)

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۷) ذَوَاتَا أَفْنَانٍ (۴۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۹) فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ (۵۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۱)

فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ (۵۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۳) مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ (۵۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۵) فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ (۵۶)

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۷) كَذَانُوهِنَّ الْيَاقُوتَ وَالْمَرْجَانَ (۵۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۹) هَيْلٌ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانَ (۶۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۱)

وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ (۶۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۳) مُدْهَمَمَاتٍ (۶۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۵) فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ (۶۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۷) فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمانٌ (۶۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۹) فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ (۷۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۱)

حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ (۷۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۳) لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ (۷۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۵) مُتَّكِنِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ (۷۶)

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۷) تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۷۸)

صفحه : ۳۳

(ترجمه)

پس در آن هنگام آسمان شکافته و میگردد گل سرخ مثل روغن
پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،
و در آن روز نه از جن و نه از انسان از گناهانش سؤال نمیشود،
پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،
گناهکاران بروی‌هایشان شناخته میشوند پس گرفته میشوند بموهای پیشانی و قدم‌هایشان،
پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،
اینکه همان جهنمی است که گناهکاران تکذیب مینمودند (و دروغ می‌انگاشتند)
گناهکاران دور میزنند بین جهنم و بین آب جوشان گداخته کننده،
و برای کسی که بترسد از عظمت و مقام پروردگارش وی را دو بهشت است،
پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

در آن دو بهشت (اقسام و انواع نعمتهای گوناگون مهیا است)

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

در آن دو بهشت دو چشمه جریان دارد،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

در آن دو بهشت از هر میوه‌ای دو صنف وجود دارد،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

اهل بهشت تکیه میکنند بر فرشهایی که آستر زیر آنها از استبرق و حریر تهیه شده و میوه‌های (اینکه دو بهشت) نزدیک است بزمین بهشت،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

در آن (دو بهشت است) فراخ چشمان که قبلا تماس ننموده آنان را نه انسانی نه جنی،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

گویا آنها یاقوت و مرجانند،

صفحه : ۳۴

بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

آیا نمیشد جزای نیکی جز نیکی،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می کنید،

و نزدیک بهشتیان دو بوستان دیگر است،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می کنید

که بسیار سبز و از شدت سبزی بسیاهی زند

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می کنید،

در آن دو بهشت که (نزدیک بآن دو بهشت اول است) دو چشمه‌ای است که در جوشیدند

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می کنید،

در آن دو بهشت میوه و درخت خرما و انار است،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می کنید،

در آن بهشتها زنهای نیکو سیرت و نیکو صورت میباشند،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می کنید،

حوریهایی هستند پرده نشینان در خیمه‌ها،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می کنید،

تماس نگرفته پیش از آنها با آن حوریان نه جنی و نه انسانی،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می کنید،

اهل بهشت تکیه کنند بر بالشها و فرشهای سبز و بساطهای قیمتی نیکو،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می کنید،

بزرگ و بزرگوار است نام پروردگار تو که صاحب جلال و عظمت و کرامت است.

توضیح آیات

اشاره

فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ (شق) در لغت بمعنی شکافتن و بدو نصف گردیدن آمده.

از اینکه قبیل آیات راجع بواقعه قیامت در قرآن بسیار آمده مثل إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ و امثال اینها اشاره به اینکه هنگام وقوع عالم قیامت عالم مادیات و طبیعیات مندک و پراکنده می گردند و سماء چنانچه در جای دیگر تذکر دادیم شاید مقصود کرات و سیارات و کهکشانها باشد زیرا که سماء مأخوذ از سمو است و بمعنی علو و مرتبه بالا است اگر شیئی مادی و طبیعی موصوف بسمو گردد مرتبه بالا و علو مکانی آن مقصود است

صفحه : ۳۵

و اگر امر معنوی موصوف بسمو گردد علو مرتبه و بلندی مقام و رتبه آن مقصود است و در قرآن مجید سماء را بدخان معرفی نموده آنجا که فرموده ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ و شاید دخان اشاره بجسم لطیف اثری یا شبیه باو باشد و مقصود از شکافتن آن تفرق کرات و سیارات باشد که بفقدان آن قوه اثری و نیرویی که بتقدیر (عزیز علیم) آنها را با هم جمع نموده وقتی آن نیرو و جسم اثری باراده حق تعالی مضمحل گردید اوضاع آسمانی از هم گسیخته و اجزاء آن پراکنده می گردد وَرْدَةً كَالدِّهَانِ در مجمع البحرین گفته وَرْدَةً كَالدِّهَانِ یعنی حمراء که آسمان پس از شکافته شدن متلون رنگ برنگ می گردد مثل روغن آب شده اول زرد و پس از آن قرمز و سرخ می گردد مثل گل سرخ، و دهان جمع دهن و بمعنی روغن است. (پایان)

سخنان مفسرین در توجیه آیه

(۱) چون آسمان شکافته گردد در آن حال ملائکه فرود آیند فَكَانَتْ وَرْدَةً پس از آن آسمان برنگ گل سرخ گردد و اگر چه الوان مختلف را ورد نامند لکن رنگ سرخی بر باقی الوان غلبه دارد پس باین لحاظ اطلاق ورد بر گل سرخ از قبیل اطلاق کلی بر فرد غالب. (منهج) (۲) فَكَانَتْ وَرْدَةً یعنی آسمان مثل اسبی گردد که سفیدی وی بسرخ یا بزرودی زند که در زمستان سرخ و در تابستان زرد و در شدت سرما خاکستری رنگ گردد منزّه است خالق آن که مطابق مشیت خود تغییر می دهد آن را بالوان مختلف (طبرسی) كَالدِّهَانِ تشبیه بروغن زیت از آن جهت است که هر ساعت روغن زیت برنگی می نماید پس در آن روز آسمان مثل ورد باشد در رنگ و مثل دهن باشد در اختلاف الوان. (مجاهد و قتاده و ضحاک).

فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ شاید اشاره باین باشد که آن کسی که در مدت مدیدی اوضاع عالم را روی

صفحه : ۳۶

یک میزان مضبوطی نگاه داشته و هر یک از اجزاء عالم ارضی و سمائی را در محل و مقر خود موظف بانجام عملی گردانیده و در مدت معینی بقدری که حکمت الهی اقتضاء بقاء آن را داشته همگی دست بدست هم داده و بیک صورت وحدانی بطرز حکیمانه

اینکه کاخ مجلل عالم جهانی را تشکیل داده‌اند که افراد بشر و افراد جن در اینکه عامل استکمال روحانی و جسمانی پیدا نمایند و پس از منحل شدن عالم طبیعات عامل دیگری که آخرین مقام انسانی و در خور رتبه و مقام وی است بجزای اعمال خود (ان خیرا فخیرا و ان شرا فشر) برسند پس چگونه نعمتهای الهی را تکذیب مینمائید.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ پس از شکافته شدن آسمان و پدید شدن عالم قیامت سؤال نمیشود نه از آدمی و نه از جن که چه کردید زیرا که اعمال هر کسی در بشره وی ظاهر می‌گردد بلکه چون یکی از اوصاف قیامت تَبَلَى السَّرَائِرُ است که باطنها ظاهر می‌گردد و نیز تمام اجزاء بدن انسان بزبان آیند و بر ضرر او شهادت می‌دهند اینکه است که قیامت را عالم حیوان معرفی نموده وقتی چنین است دیگر چه جای سؤال است (آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است) و آیه بعد يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّئَاتِهِمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ همین معنی را تأیید می‌نماید که روز رستاخیز در صورت و سیمای گناهکاران آثار گناه ظاهر و هویدا است.

و اینکه منافی با آیات دیگر نیست که دلالت دارد که از همه سؤال می‌شود مثل قوله تعالی فَوَرَبِّكَ لَنَسْتَلَنَّهٗمْ أجمعين عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ سوره حجر آیه «۱۹۲» و نیز قوله تعالی وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ سوره الصافات آیه «۲۲۴» زیرا چنانچه

- (۱) پس قسم پیروردگار تو که هر آینه از تمام آنها سؤال می‌کنیم از آنچه بودند که عمل می‌کردند
- (۲) نگاه دارید آنان را که آنها پرسیده شوند گانند

صفحه : ۳۷

از آیات و احادیث توان استفاده نمود مراحل و عقبات قیامت بسیار است و شاید اینکه آیه (لا یستل) راجع بیکی از مواقف باشد یا اول ظهور قیامت مراد باشد، و طبری از امام رضا علیه السلام چنین روایت می‌کند که فرمود (هر کس معتقد بخدا باشد گناه کند و توبه نکند در عالم برزخ او را عذاب کنند و روز قیامت دیگر بر او گناهی نیست که از او سؤال شوند بالنواصی و الأقدام یعنی آنها را بموی پیشانی و قدم هایشان می‌گیرند شاید اشاره باین باشد که آثار گناه مجرمین از موی پیشانی آنان تا بقدم آنها را گرفته و در تمام اندام آنها آثار غضب الهی هویدا و ظاهر گردیده و اینکه آیه تأیید می‌نماید آن اخبار و احادیثی را که دلالت دارد در قیامت هر کسی بصورت عملش وارد محشر می‌گردد و بصورت اخلاقی ظهور می‌نماید.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ شاید اشاره باین باشد که آن پروردگاری که پس از مردن و منحل گردیدن بدن شما و خراب شدن دنیا شما را فانی نمیگرداند بلکه در عالم دیگر که از حیث رتبه و تمامیت فوق اینکه عالم دنیا است بشما حیات نوینی می‌بخشد و شما را زنده می‌گرداند بزندگی تمامتر و کاملتر تا اینکه بنتیجه اعمال و افعال خود برسید پس چگونه ولی نعمت خود را ستایش نمیکنید و نعمتهای او را تکذیب می‌کنید.

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ (هذه) از اسماء اشاره و اشاره بآیه بالا است و گویا ملائکه یا خزنه جهنم بگناهکاران گویند اینکه آن جهنمی است که انبیاء گوشزد شما نمودند و شما دانسته از روی کبر و عناد و یا ندانسته از روی بیخردی و عدم تدبّر انکار نمودید و دروغ پنداشتید.

يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آن (حمیم) در لغت آب جوشان را گویند و (آن) مشتق از (ائی یأنی) بمعنی اشتداد و شدت حرارت است در مقام تهدید گناهکاران بر آمده و اشاره بسختی عذاب

صفحه : ۳۸

صفحه : ۴۰

روایتی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم در معنی آیه نقل می‌کنند که فرمود (هر کس بداند که خداوند اعمال خیر و شر او را می‌بیند و نیز گفتار وی را می‌شنود و همین علم او وی را از معاصی باز دارد برای چنین کسی دو بهشت است).

(منهج الصادقین) در اینکه مقصود از دو بهشت چیست گفتاری از مفسرین نقل شده و هر یک اظهار رأی نموده‌اند:

۱- یکی بهشت (عدن) و دیگری بهشت (نعیم) ۲- یکی برای انسان آماده شده و دیگری برای جن زیرا که خطاب بثقلین یعنی جن و انس است.

(۳) یکی برای اداء طاعت آماده شده و دیگر برای ترک معصیت مهیا گردیده. ۴- یکی برای خادم و نوکر و دیگری برای مخدوم و آقا.

۵- یکی از روی عدل عطا گردیده و دیگری بر سبیل فضل بخشیده شده ۶- یکی از طلا ساخته شده و دیگری از نقره.

۷- یکی از یاقوت سرخ و دیگری از زبرجد سبز و خاک آن از یاقوت و عنبر و گلش از مشک ازفر.

۸- یکی بهشت روحانی و یکی بهشت جسمانی.

و بهترین توجیهاات که بحقیقت نزدیکتر می‌نماید همان است که گفته شود مقصود از دو بهشت بهشت روحانی و بهشت جسمانی است زیرا که بهشت اسم جنس است و تمام انواع و اقسام بهشت‌ها را شامل می‌گردد و تعدد آن بانواع است نه بافراد و بهشت روحانی و جسمانی دو نوع از بهشت می‌شود که تحت هر یک از آن افرادی است و اینکه دو نوع بهشت در تمام خصوصیات از هم جدا و متمایز است جز آنکه هر دو بازاء عمل نیک تفضلاً عنایت می‌گردد.

و نیز بقرائن و اماراتی می‌توان اینکه رأی را ترجیح داد یکی از خود آیه و لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ بُضْمِيمَةٍ آیاتی که گفته شد و روایتی که از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده و نیز حدیث دیگر که وقتی حضرت امیر علیه السلام عمرو بن عبدود را کشت باو گفتند از او نترسیدی فرمود

(کیف یخاف سوی الله من لم یعبد سواه

صفحه : ۴۱

طرفه عین)

از مجموع اینها چنین استفاده می‌شود که اینکه دو بهشت موعود برای کسی است که دارای دو صفت باشد یکی از عظمت خدا و بزرگواری او بترسد و دیگر در مقام بندگی پایداری نماید و خوف از خدا منوط بمعرفت است، کسی که خدا را (بعلم الیقین یا بعین الیقین) نشناسد هرگز خوف و خشیت بر وی غالب نمیگردد و در مقام بندگی استقامت و پایداری نمی‌نماید، و معرفت چون امر روحانی است، و بایستی جزای عمل درخور عمل باشد اینکه است که جزای او بهشت روحانی است، و ایستادگی در عمل چون بعمل جسمانی تمام می‌گردد جزای آن بهشت جسمانی است آری خوف و خشیت منوط بمعرفت است، و قیام و ایستادگی در مقام اطاعت کسیراست که در طریق بنده‌گی و اطاعت و فرمان بری ثابت و با متانت و استقامت باشد، و چنین موهبتی کسی را میسر می‌گردد که معارف وی از (علم الیقین) تجاوز نموده و (بعین الیقین یا حق الیقین) رسیده و آنان (سابقین) میباشند که در باره آنهاست وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ و نیز در باره آنان است فَرُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ البته چنین اشخاصی نه فقط در آخرت بلکه توان گفت اینان در همین دنیا نیز دارای دو بهشتند بهشت روحانی و بهشت جسمانی زیرا که روحا و جسما همیشه از الطاف الهی و نظر بوجهه الکریم محظوظ و شادمانند و در باره آنان صادق آید قوله تعالی لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ از بعض عرفاء است که دو بهشت یکی بهشت همین دنیاست و آن لذت مناجات و آن حظوظ و لذائذی است که عارفین را

از قبل مناجات و کشف حقایق و مشاهدات و واردات قلبی می‌سز می‌گردد، و دیگر بهشت موعود که در عالم آخرت از آن کامیاب می‌گردند.

ذواتا اَفَنانِ (افنان) جمع فنن است و عبارت از غصنه و قنچه‌ای است که اول در اشجار پدید می‌گردد و مرجع ضمیر تشبیه در (افنان) دو بهشتی است که در آیه بالا ذکر شده و اشاره است به اینکه این دو بهشت صاحب غصون و قنچه‌هایی است.

صفحه : ۴۲

سخنان مفسرین در توجیه آیه

اگر چه مفسرین توجیهاتی راجع بافنان نموده‌اند که مقصود میوه‌های رنگارنگ یا میوه‌های مختلف یا قنچه‌هایی است که در اشجار بهشت روئیده شده لکن شاید مقصود از افنان قنچه‌هایی است که در اثر معارف حقه و اعمال صالحه در باغستان نفس ناطقه انسانی در اینکه عالم دنیا روئیده شده است و در عالم آخرت بثمر رسیده و صورت خارجی پیدا نموده و در دو بهشت روحانی و جسمانی، آنان نمودار گردیده و شجره توحید که (أصلها ثابت و فرعها فی السماء) هر قدر قطورتر و محکم تر باشد ساقه‌های و قنچه‌های آن زیادتر می‌گردد فیهما عینان تجریان، فیهما من کل فاکهه زوجان در مقام اوصاف آن دو بهشت موعود بر آمده که در آن دو بهشت دو چشمه آب جریان دارد، و از هر میوه‌ای جفت جفت برای اهلش مهیا است بنا بر اینکه آن دو بهشت هر دو جسمانی باشند این که اوصاف نیز جسمانی میشود، لکن چنانچه از آیه استظهار نمودیم اگر یکی جسمانی و دیگری روحانی مقصود باشد صفات هر یک نیز بایستی در خور خودش باشد.

مثل اینکه شجره بهشت روحانی آن است که فرموده (کلمه طیبه کشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء) و نیز چشمه آن عین کافوری و غین زنجبیلی و ماء سلسبیل است و میوه آن لذائذ روح افزایی است که روح و قلب اهلش را تقویت مینماید و در وصف آن صادق آید که (نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده) و قوت بخش حیات جان آنان است و نعمتهای بهشت جسمانی نیز در خور خوش حیات بخش قوای جسمانی است.

فَبأی آلاءِ رَبِّکَما تُکذِّبانِ اشاره به اینکه شما افراد آدمیان و جنیان با اینکه همه نعمتهای دنیوی و اخروی که از طرف پروردگار برای شما مهیا شده چگونه سپاس گذاری نمیکنید و آنکار نعمت

صفحه : ۴۳

مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ بِمِيزَانٍ عَرَبِيٍّ مُتَّكِنِينَ حال است برای و لِمَنْ خَافَ در آیه بالا و بَطَائِنُهَا جمع بطن و باطن مقابل ظاهر است و آنچه در کمون شیئی ناپیدا است آن را بطن آن گویند و بهمین مناسبت آستر فرش بهشتیان که بر آن تکیه نموده‌اند بطائن گویند، استبرق حریر چینی است که متوسط بین رقت و غلظت است.

و خلاصه اینکه آیه در مقام تعداد نعمتهایی است که برای کسانی مهیا گردیده که همیشه خائف و ترسناکند که مبادا در مقام عبودیت و بندگی استوار نگردیده باشند که از جمله تشریفاتی که برای چنین اشخاص مهیا گردیده متکا و بالشها و فرشهایی است که آستر آنها که در باطن آنها مخفی است و مرتبه زیرین آنست از حریر دیباج تهیه شده وقتی آستر فرش بهشتیان چنین باشد روی آن چه خواهد بود البته روی آن از تعریف و توصیف بیرون است.

از اینکه آیات چنانچه تمام آیات قرآنی چنین است توان رموز و اسراری استخراج نمود شاید اینکه اشاره باین باشد آن کسانی که

در طریق بندگی قیام و استقامت نمودند مُتَّكِنِينَ عَلٰی فُرُشٍ در بهشت از تعب و مشقت و زحمت و از هر گونه آلام و مشقت و بیچارگیهای دنیوی راحت گردیده و در دستگاه سلطنتی و مقام مجلّل خود بدون هر گونه رنج و تعب جسمانی و روحانی استراحت نموده و تکیه زده‌اند.

و بَطَانُهَا مِنْ اِسْتَبْرَقٍ که آستر فرش بهشتیان از (استبرق) تهیه شده چون که (استبرق) در آیه تخصیص بذکر داده شده از بالاترین اشیاء نفیس و قیمتی دنیا بشمار می‌رود شاید اشاره باین باشد که شریفترین و نفیس‌ترین موجودات اینکه عالم دنیا نسبت بعالم آخرت پست و زبون مینماید و در مرتبه زیرین آن واقع است زیرا که دنیا مأخوذ از دنی و پستی است مقابل عالم آخرت که عالمی است از حیث رتبه و مقام فوق عالم دنیا بشمار می‌رود و چون عوالم در طول هم واقع است عالم آخرت فوق عالم دنیا است زیرا که نهایت شرف و کمال عالم دانی دنیوی بدایت

صفحه : ۴۴

عالم اخروی است مخصوصا مقام بهشتیان و درجات صعود آنان زیرا که بهشتیان کسانی میباشند که مراتب کمال را پیموده و با آخرین درجه کمال انسانیت رسیده‌اند و علو روحانی پیدا نموده و روحانیتشان غالب بر طبیعت آنها گردیده اینکه است که جامع تمام مراتب زیرین که در راه نوردی خود کسب نموده‌اند گردیده‌اند و بفعلیت اخیر خود رسیده‌اند، اینکه حال بهشت جسمانی آنها است چه جای بهشت روحانی آنها که مقام مقربین است که آن فوق تمام مراتب و درجات است و اصلا در خور وصف نیاید زیرا که آن از منتهی درجه کمال انسانی بروز و ظهور نموده و چون عموم بشر تا در اینکه جلاب عالم طبیعی پیچیده شده‌اند نتوانند مقام بهشت مقربین را درک نمایند اینکه است که در اکثر آیات هر جا توصیفی از بهشت شده تشبیه باشیاء نفیس دنیوی نموده که هر کس بقدر فهم خود از آن استفاده نماید.

وَ جَنّٰی الْجَنّٰتِ دَانَ مِوَاهِیْ بَهْشْتِ نَزْدِیْکَ بَزْمِیْنِ وَ دَر دَسْتَرَسِ اَنّٰنِ قَرَارِ گَرَفْتِه اِشَارِه بِه اِیْنِکِه اَهْل بَهْشْتِ دَر اَنجَا دَر کِمَالِ اسْتِرَاحَتِ وَ خَوْشِیْ مِیْبَاشَنْد حَتّٰی زَحْمَتِ بَرخَاسْتَنْ وَ مِوَه چِیْدَنْ اَز دَرخْتِ بَرایِ اَنّٰنِ نِیْسْتِ.

و شاید اشاره باین باشد که چون اهل بهشت مخصوصا آن قسمت مقربین آنها چون مظهر و نماینده صفات حق تعالی و محیط بر موجودات و متصرف در مادیاتند همه چیز نزد آنان حاضر و بر همه چیز مسلط و استیلاء دارند هر چه بخواهند بمحض اراده نزد آنها حاضر بلکه بدلال آن روایت مشهور (العبودیة جوهره کنهها الربوبیة)

ظهور تام اینکه مقام در قیامت تحقق پذیرد و باذن حق تعالی خلاق بهشت و نعمتهای بهشتی میگردند چنانچه در روایات رسیده که علی علیه السلام قسمت کننده بهشت و جهنم میباشد، اگر احاطه و استیلائی نباشد چگونه حضرتش قسمت کننده بهشت و جهنم میگردد.

صفحه : ۴۵

فَبَآئِ اَلاَءِ رَبِّکُمْ اَتُکَذَّبٰنِ چُونِ اَکْثَرِ اَیّٰتِ دَر اِیْنِکِه سُوْرَه دَر مَقَامِ بَیّٰنِ نَعْمَتِهَا وَ تَفْضَلَاتِ گُوْنَاگُوْنِ اَسْتِ وَ شُکْرِ هَر نَعْمَتِیْ بَایْسْتِ دَر خُوْرِ هِمَانِ نَعْمَتِ بَاشْد اِیْنِکِه اَسْتِ کِه دَر عَقَبِ هَر اَیْه کِه مَشْتَمَلِ بَر نَعْمَتِهَا وَ بَیّٰنِ چِیْزِهَا بَیْسْتِ کِه اَز چِشْمِه فِیْضِ صِفْتِ رَحْمٰنِیْ اِلَهِ عَالَمِ جَلِّ شَآنِه تَرَاوَشِ نَمُوْدِه بَشْرِ رَا تَذْکُرِ مِیْدِهْدِ کِه بَایْسْتِیْ هِمِیْشِه شُکْرِ گُذَارِ بَاشِیْدِ.

فِیْهِنَّ قَاصِرَاتِ الطَّرْفِ لَمْ یَطْمِئِنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ ظَاهِرًا مَرَجِعِ ضَمِیْرِ جَمْعِ دَر (فیهن) قِصُوْرِ وَ مَنَازِلِ اَنّٰنِ دُو (جَنّٰتِیْنِ) دَر اَیْه بَالَا اَسْتِ مَفْسَرِیْنِ گُوْیَنْد قَاصِرَاتِ الطَّرْفِ صِفْتِ حُوْرِیّٰنِ بَهْشْتِیْ اَسْتِ کِه اَنّٰنِ چِشْمِ فَرُو بَنْدَنْد اَز اِیْنِکِه بَغِیْرِ شُوْهَرِهَا یِیْ کِه بَرایِ اَنّٰنِ

مهتا گردیده‌اند بنگرند از ابن عباس چنین نقل میکنند که هر یک از آن زنان حوریّه بشوهرهای خود گویند بعزت و جلال خدا در بهشت از تو زیباتر نمی‌بینم خدا را شکر میکنم که مرا نصیب تو گردانیده لم یطمئنهنّ اِنس قبلهم و لا جانّ آن حوریان بهشت چنینند که نه انسان و نه جنی قبلا آنان را مس ننموده.

اینکه آیه نیز مثل آیات دیگر اسرار و رموزی در بر دارد و شاید یکی از اسرارش اینکه باشد که گوش زد بشر نماید که همانطوری که عذاب اخروی نتیجه اعمال و افعال نکوهیده انسان است چنانچه از احادیث استفاده میشود که در قیامت و همچنین در قبر اعمال مجسم میشود و صورت میگیرد و آثار خارجی پیدا مینماید همین طور نعمتهای بهشتی که بمؤمنین و متّقین و خائفین وعده داده شده نتیجه اعمال و ظهور افعال و اخلاقیات خود انسان و عکس العمل او و ناشی از خود وی است و اِنَّ اللّٰهَ لَیْسَ بِظَلّٰمٍ لِّلْعَبِیْدِ. پس از اینکه بیان معلوم میشود که شاید قاصه رات الطرف اشاره باین باشد که چون آن حوریان ناشی از اعمال خود انسانند که عمل نیک آنها علت و سبب پیدایش آنان گردیده و هر معلولی تابع علت و هر مسببی تابع سبب خود است

صفحه : ۴۶

اینکه است که حوریان چشم از غیر شوهر خود بسته‌اند و تابع شوهر خود میباشند و از او جدا نمیشوند. و دلیل از آیات و اخبار که دلالت دارد بر تجسم اعمال بسیار است مثل قوله تعالی یوم یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا در احادیث دارد که معاذ بن جبل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از معنی اینکه آیه سؤال نموده حضرتش پس از آنکه بسیار گریه کرد فرمود ای کسی که سؤال بزرگی نمودی بدانکه روز قیامت مردم ده نوع میگردند و بده صورت محشور میشوند بعضی بصورت میمون و بعضی بصورت خنزیر و تا دهم آن را شمار مینماید و تمام احادیث در جلد سوم اینکه تفسیر در ذیل آیه بالا تا اندازه‌ای شرح داده شده تکرار نشود.

و نیز شیخ بهایی علیه الرحمه در اربعین خود از کتاب کافی بسند صحیح از سدید صیرفی در ضمن حدیث طویلی از حضرت صادق علیه السّلام چنین نقل میکند که فرموده روز قیامت خداوند مؤمن را از قبرش مبعوث میگرداند و با او مثالی است در جلو او هر گاه مؤمن از هول قیامت بفرع میافتد مثال بوی گوید نترس و محزون مباش و او را از جانب خدا بشارت میدهد بسرور و کرامت، مؤمن از وی سؤال میکند تو کیستی (یرحمک الله) گوید من آن سروری میباشم که در دنیا داخل نمودی بر برادر مؤمن خود خداوند مرا خلق کرد از آن سرور.

در بیان اینکه حدیث شیخ بهایی فرموده اینکه روایت دلالت دارد که اعمال در روز قیامت تجسم پیدا میکند و در بعض اخبار وارد شده که اعتقادات نیز تجسم پیدا میکنند پس اعمال صالحه و اعتقادات صحیحه ظاهر میگردند بصور نورانی نیکو و باعث سرور و ابتهاج صاحبش میگردند و اعمال سیئه نیز بصورت قبیح ظلمانی ظاهر میگردند و باعث حزن و اندوه صاحبش میگردند تا آخر کلامش. (پایان) کَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ گویا آن حوریان در قرمزی مانند یاقوتند و در سفیدی و روشنی مثل مرجان و مرواریدند. چنانچه گویند از زیر چندین حله و لباس سفیدی ساق پای آنان نمایان است آری تظاهرات و صفای قلب بهشتیان است که در آن وقت تظاهر نموده و بصورت زیبا

صفحه : ۴۷

در آمده و جلوه‌گری مینماید.

خلاصه چنانچه اشاره نمودیم در اینکه آیات اسرار و رموزی نهفته لکن اندکی تأمل و دقت نظر لازم دارد آیات قرآنی را نباید سطحی و سرسری نگریست اینقدر که از طرف معصومین علیهم السلام برای قرائت قرآن ثواب و فضیلت رسیده و برای ثواب

خواندن قرآن در جاتی گفته شده نه فقط از جهت تلفظ آیات و لقلقه زبان است بایستی در آن تأمل نمود تا آنکه هر کسی بقدر استطاعت و فهم خود ذره‌ای از آن درّ و جواهراتی که در خلال کلمات روح افزای الهی مکنون است استخراج نمایند در سوره محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در مذمت کسانی برآمده که تفکر و تدبّر در آیات قرآنی ندارند مثل قوله تعالی أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا آیا آنها در قرآن تفکر و تدبّر ندارند آیا بر قلبهای آنان قفل زده شده.

و نیز تعریف و تمجید مینماید کسانی را که از قرآن استنباط مینمایند مثل لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ سوره نساء آیه ۸۵ معلوم است استنباط نمودن از قرآن منوط بتدبّر در آن است.

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ بقاعده عربیّت استفهام در مقام انکار تقریر است یعنی آیا جزای احسان غیر از احسان چه خواهد بود، و البتّه جزاء الاحسان احسان است اینکه آیه تأیید مینماید مطالب و رموزی را که از آیات استخراج نمودیم اشاره به اینکه اینک دو بهشت و نعمت‌های آن پاداش و نتیجه و اثر خوبیهای اعمال و اخلاق و سجنه نیکوی شما است که بر آن مترتب میگردد.

انس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که بعد از تلاوت اینکه آیه فرمود آیا میدانید پروردگار شما چه میگوید، گفتند خدا و رسول او داناتر است گفت خدای شما میگوید نیست جزای کسی که (توحید) باو کرامت نمودیم مگر بهشت و از محمّد حنفیه نقل میکنند که گفته آیه (مسجله للبرّ و الفاجر) یعنی آیه مرسل است که نیکوکار و بدکار هر دو را شامل است هر کس نیکی کند نیکی

صفحه : ۴۸

می‌بیند و هر کس بدی کند بدی بیند. (منهج الصادقین) آری آیه مطلق است اختصاص بمؤمن ندارد شامل مؤمن و کافر میگردد عکس العمل نیک نیک است و عکس العمل بد بد است:

بلبل بشاخ سرو بگلبانک پهلوی میخواند دوش درس مقامات معنوی

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

چون که بد کردی بترس ایمن مباش

که بود تخم و برویاند خدش

فعل تو است اینکه غصه‌های دمبدم اینکه بود معنای قد جف القلم

لکن چون مؤمن وجه قلبش بروی خداست و هدف وی در اعمال و افعالش رضا و خوشنودی او است اینکه است که در آخرت که محل قرارگاه انسان است با چندین برابر نتیجه اعمالش عاید وی میگردد اگر چه در دنیا نیز از نتیجه اعمال خود بهره‌مند است.

لکن کافر چون وجه قلبش رو بدنیا است و مقصودش انتفاعات دنیوی و حظوظات مادی و لذائذ طبیعی است اینکه است که نتیجه اعمال خوب وی در همین دنیا عاید وی میگردد زیرا که غایت و مقصود او همین بوده چنانچه اشاره مینماید بآن قوله تعالی أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ و نیز بهمین مطلب اشاره دارد کلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آن حدیث

مشهور

(لکل امرئ ما نوى)

وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ و در نزدیکی آن دو بهشتی که در آیه بالا برای (خائفین) وعده داده و برای آنان مهیا نموده دو بهشت دیگری است که اینکه دو بوستان نزدیک بقصرها و آرامگاه آنان است.

سخنان مفسرین در توجیه آن دو بهشت

(۱) اینکه دو بوستان نزدیک بهمان دو بوستان اول است و اشاره بزیادتی نعمتهای آنان است که از بهشتی بهشتی و از بوستانی ببوستانی روند که ملال بخاطر آنها نرسد.

صفحه : ۴۹

(۲) اینکه دو بهشت دون آن دو بهشتی است که برای (خائفین) مهیا گردیده و اشاره بعلو مرتبه آنها است که مقام سلطنت آنها فوق مراتب دیگران است زیرا که اکثر مفسرین را عقیده بر اینکه است که دون بمعنی انحطاط مرتبه و شرافت است پس بنا بر اینکه معنی آیه اشاره دارد که در مرتبه پائین تر و نازلتر از مقام آن دو بهشتی که برای آن اشخاص آماده شده دو بهشت دیگر نیز برای کسانی که در مرتبه و مقام پائین تر از آنها محسوب میگردند مهیا گردیده و اینکه رأی را تأیید مینماید آن حدیثی که در تفسیر مجمع البیان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکنند که فرموده آن دو بهشت اول از زر و برای مقربین درگاه احدیت آماده شده و آن دو بهشت پائین تر از نقره و برای اصحاب یمین مهیا گردیده.

و نیز از عیاشی و او از ابی بصیر چنین نقل میکند که گفته بحضرت صادق علیه السلام گفتم فدای تو شوم مرا خبر ده از مرد مؤمن که وی را در دنیا زن مؤمنه‌ای باشد آیا در بهشت بین آنان ازدواج هست یا نه، فرمود یا ابا محمد خدا عادل و حکیم است اگر مرد افضل از زن باشد او را مخیر گرداند آن زن را از جمله زوجات خود قرار دهد و اگر زن بهتر باشد مخیر گرداند اگر خواهد شوهر خود را اختیار کند که او زوج وی باشد، بعد از آن فرمود نگوئید بهشت یکی است زیرا خدا فرموده وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ و نگوئید بهشت یک درجه و یک مقام دارد زیرا که خدا فرموده (درجات بعضها فوق بعض) و مراتب و درجات آن بقدر اعمال است، گوید گفتم یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون در قیامت مقام بعض مؤمنین عالی تر و بلندتر از بعض دیگر است اگر بخواهند یکدیگر را ملاقات نمایند چگونه میسر میگردد فرمود آنکه مرتبه او فوق باشد تواند هبوط نماید بمرتبه پائین تر و آنکه در مرتبه پائین تر است نتواند صعود نماید ببالا زیرا که شایسته آن مقام نمیشد و هر گاه میل ملاقات یکدیگر را نمایند در یک مکان مرتفعی هم دیگر را ملاقات مینمایند.

علاء بن سیّاب گوید گفتم یا ابا عبد الله علیه السلام مردم از گفتار ما تعجب میکنند که گوئیم بعضی را از جهنم بیرون آرند و ببهشت برند و در آنجا اولیاء الله باشند فرمود ای علاء حق تعالی فرموده وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ بخدا قسم آنها اولیاء الله

صفحه : ۵۰

نباشند گفتم آنان کافرند فرمود اگر کافر بودند بهشت نمیرفتند گفتم پس مؤمن مردّد باشند فرمود بخدا قسم اگر مؤمن بودند بدوزخ نمیرفتند و لکن میانه حال باشند بعد از نقل روایت چنین گوید تأویل روایت اگر صحیح باشد اینکه میشود اینان از افاضل مؤمنین نیستند. (کلام طبرسی پایان رسید) مُدْهَمَاتَانِ اینکه دو بهشت بسیار سبزند که از شدت سبزی بسیاهی مانند، بعض مفسرین گویند اینکه آیه مشعر بر اینکه است که در اینکه دو بهشت نباتات و ریاحین منبسط و پهن بر زمین است و اشجار و فواکه در اینکه دو بهشت بسیار است. (منهج) فِیهِمَا عِیْنَانِ نَضَّاحَتَانِ در اینکه دو بهشت دو چشمه‌ای است که طوری آب از زمین آن میجوشد که

سنگ ریزه‌ها و ریگهای اطراف آن را بالا می‌اندازد و اینکه اشاره بتفاوت مراتب بین اینکه دو بهشت است و دلالت دارد بر پستی مرتبه اینکه دو چشمه نسبت بدو چشمه‌ای که در آیه بالا ذکر شده، و بر اینکه قیاس است آنچه بعد از اینکه آمده، و از ابن عباس نقل میکنند که اینکه دو چشمه‌ای که در بهشت میجوشد از مشک و عنبر و کافور است و برای اولیاء خدا تهیه شده و بنا بر قول ابن عباس اینکه چهار بهشت برای (خائفین) است (منهج الصادقین) لکن قول ابن عباس در صورتی که سند صحیحی برایش نباشد حجت نیست و اختصاص دلیل میخاهد فیهما فاکهه و نخل و زمران با آنکه خرما و انار دو نوع از انواع فاکهه بشمار میروند تخصیص دادن آن دو را بذکر زیادتی، منافع آنها را میرساند.

فیهن خیرات حسان در مقام صفت دیگری است از اوصاف آن دو بهشت دیگر و مرجع ضمیر

صفحه : ۵۱

جمع در فیهن قصور و منازل آن دو بهشت است با اوصاف و خصوصیات آن و خیرات جمع خیره یعنی زندهای برگزیده نیکو سیرت و زیبا صورت رعنا قامت که آنان با اخلاق نیک و اعمال شایسته و سجه نیکو آراسته‌اند و خیرات حسان را بزندهای صالحه آدمی تفسیر نموده‌اند.

حور مقصورات فی الخیام در مجمع البحرین چنین گفته الحور جمع حورا بالفتح و المد و هی شدیدة بیاض العین فی شده سوادها. و از ابن ابی عمر چنین نقل میکند که گفته (الحواریون) چشمهای آنان مثال چشم آهو و گاو سیاه است و در بنی آدم حور گفته نشده. (پایان) حور مقصورات شاید بدل خیرات حسان باشد یعنی خیرات حسان حوریانی میباشند پنهان شده در خیمه‌ها که چشمان خود را برای غیر شوهران خود باز نمیکند و شاید صفت دیگری باشد از اوصاف آن دو بهشت دیگر لکن بنا بر تفسیری که خیرات حسان را بزندهای مؤمنه دنیویّه توجیه نمودند با اینکه آیه ذیل لم یطمئنهنّ انس قبلهنّ و لا جانّ وفق نمیدهد.

از ابن مسعود نقل میکنند که گفته هر زنی را خیمه‌ای باشد که طول آن شصت ذراع است.

لم یطمئنهنّ انس قبلهنّ و لا جانّ یعنی اینکه حوریان نامبرده برای بهشتیانند و قبلا نه انسانی و نه جنی آنها را مس نموده پس بنا بر آن توجیه که مقصود از خیرات حسان زنان خوب دنیوی باشند فضیلت دیگری است برای آن دو بهشت دیگر نه آنکه اوصاف دیگر نه آنکه صفت یا بدل از خیرات حسان باشد و لم یطمئنهنّ صفت حوریان است نه اوصاف زندهای دنیا متکینین علی رفرف خضر و عبقری حسان متکینین حال است یعنی اهل آن دو بهشت دون، تکیه کنندگانند بر فرشهای

صفحه : ۵۲

عالی گسترده و بالشهای سبز و بساطهای قیمتی که در منتهی درجه زیبایی است، از راغب اصفهانی است که عبقری حسان یک قسمی از فرش است که خدای تعالی مثل آورده، بر فرشهای بهشتیان.

چنانچه گفته شد اکثر مفسرین آن دو بهشت اول را اختصاص بمقربین داده‌اند و آن دو بهشت دون و من دونهما جنتان که اشاره بانحطاط مرتبه اوست اختصاص باصحاب یمین داده‌اند.

آری علاوه بر اینکه کلمه دونهما که اشاره بانحطاط درجه و مقام دارد و اینکه توجیه را که دو بهشت اول اختصاص بمقربین دارد و آن دو بهشت دون مخصوص اصحاب یمین است تأیید مینماید، آثار و خواصی که برای هر یک از آن دو بهشت بیان فرموده چنانچه اشاره ببعض آنها نمودیم اینکه معنی را نیز بخوبی ظاهر میگرداند زیرا آن دو بهشت اول را بخصوصیاتی و آثاری معرفی نموده و آن دو بهشت دوم را نیز بخصوصیاتی دیگری توصیف فرموده وقتی اینکه آثار را مقابل هم انداختیم بخوبی ظاهر میگردد که آن دو بهشت اول اختصاص بمقربین دارد و آن دو بهشت دون مخصوص باصحاب یمین است.

ذواتا أفنان که اشاره بشاخه‌های اشجار دارد و مخصوص بدو بهشت اول است مقابل انداخته با مُدْهَامَتَانِ که مخصوص دو بهشت دوم است و تفسیر به سبزیجات زمینی و علفزارهای سبز و خرم شده و اگر چه سبزیجات و اشجار هر دو از نباتات بشمار می‌روند لکن از حیث شرف و فضیلت بین آنها تفاوت بسیار است.

و نیز عینان تجریان که مخصوص به دو بهشت اول است و شدت و زیادتی آب و جریان دائمی آن را می‌رساند مقابل انداخته با نَضَاحَتَانِ که اختصاص به دو بهشت دیگر دارد که چنین جریانی ندارد، بلکه چنانچه تفسیر شده مانند فواره ایست که از آن آب ریزش نماید و معلوم است که بین ایندو عین تفاوت بسیار است و نیز از آیه من کُلُّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ که لفظ (کل) اشاره بتمام انواع و اقسام میوه‌جاتی است که برای بهشتیان درجه اول مهیا گردیده و مزید شرافت آنان را می‌رساند و شاید زَوْجَانِ اشاره بنعم روحانی و جسمانی هر دو باشد و آن را مقابل

صفحه : ۵۳

انداخته با فیهما فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ که اختصاص بدو بهشت دیگر دارد و لفظ (کل) که در وصف فَاكِهَةٌ دو بهشت اول است و در دو بهشت دوم نیست محدودیت آن دو بهشت دیگر را می‌رساند.

و نیز فیهن قاصرات الطرف که در وصف حوریان دو بهشت اول است مقابل انداخته با خیرات حسان که از اوصاف آن دو بهشت دیگر است و بزندهای زیبا صورت نیکو سیرت تفسیر شده و بنا بر آن توجیه که بزندهای آدمی تفسیر شده آنان اگر چه بشر و انسان کامل و صالحند که مقام بهشتی دارند.

و از اینکه جهت بر حوریان بهشتی شرافت و مزیت دارند لکن چنانچه گفته شد حوریان آن دو بهشت اول مزیت آنان باین است که چون (بقصرات الطرف) معرفی شده‌اند و قاصرات الطرف چنانچه تفسیر نموده‌اند آنان چشم از غیر شوهر خود پوشیده‌اند و تابع شوهر خود می‌باشند، از اینجا توان پی برد که اینکه حوریان نتیجه اعمال و از آثار اخلاقیات خود اهل آن دو بهشت ظهور و بروز نموده‌اند بخلاف خیرات حسان که بزندهای دنیوی تفسیر شده و در آن حدیث فرمود در صورت مایل بودن آنها بزوجه خود با شوهرهای خود ازدواج مینمایند پس تابع آنها نمی‌باشند زیرا که اهل بهشت خواه زن باشد و خواه مرد هر یک شخصیت برای خود دارند و آزادند و تابع غیر نمی‌شوند پس از اینکه حیث بین آنان تفاوت بسیار است.

و نیز آیه کَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ که از اوصاف قاصرات الطرف و حوریان آن دو بهشت اول بشمار آورده مقابل انداخته با حور مقصورات فی الخیام که از اوصاف حوریان آن دو بهشت دیگر است و برای آنان چنین لطافت و نور و صفایی ذکر نشده.

و نیز مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرْشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ چنانچه در توجیه آیه گفتیم شاید اشاره باین باشد که نهایت مرغوبات و اشیاء نفیس دنیوی بدایت و اول درجه آن دو بهشت اول بشمار می‌رود و فضیلت آنها را مقابل انداخته و با رَفْرَفٍ خُضْرٍ که اوصاف فرشهای آن دو بهشت دیگر است و اگر چه آنها را پیراچه‌های سبز

صفحه : ۵۴

قیمتی معرفی نموده‌اند لکن از آیه چنین استفاده توان نمود که روی فرش آن دو بهشت دیگر مطابق با زیر فرشهای آن دو بهشت اول است و شاید اشاره باین باشد که مرتبه آن دو بهشت دیگر زیر آن دو بهشت اول محسوب می‌گردد.

خلاصه اینکه توصیفات و مقابل هم انداختن اینکه دو بهشت را با هم دلیل بارزی است بر همان توجیهی که در آیه نمودیم زیرا همانطوری که بین کمالات مقربین و اصحاب یمین تفاوت بسیار است همین طور بین مقامات اخروی آنان نیز تفاوت بی‌اندازه است.

فِي أَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ اشاره به اینکه با اینهمه نعمتهای دنیوی و اخروی که بشما عطاء نموده چگونه نعمتهای پروردگار خود را تکذیب نموده و انکار میکنید.

تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ بزرگ و بزرگوار است نام پروردگار تو که صاحب جلال و عظمت و صاحب کرم و رحمت و فیاض علی الاطلاق است.

اول سوره را بنام (رحمن) که دلالت بر سعه فیض و رحمت رحمانی و فیض منبسط احدی دارد افتتاح نموده و انواع و اقسام فیاضیت خود را در خلال آیات ارائه داده و آخر سوره را بنام ذو الجلال و الاکرام خاتمه داده اشاره به اینکه آنچه عطاء نموده فقط از روی کرم و دلیل بر عظمت و بزرگواری او است و تنبیه بر اینکه است که بایستی مبدء فیض را بصفات جلال و اکرام ستایش نمائید.

صفحه : ۵۵

سوره واقعه

اشاره

نود و شش آیه است و در مکه نازل شده مگر آیه ۸۱ و ۸۲ که در مدینه طیبه نازل شده است.

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۱ تا ۴۰]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱) لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ (۲) خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ (۳) إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا (۴) وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا (۵) فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبَثًا (۶) وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً (۷) فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۸) وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۹)

وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (۱۰) أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۱۱) فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۱۲) ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى (۱۳) وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ (۱۴) عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ (۱۵) مُتَكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ (۱۶) يُطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ (۱۷) بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقٍ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (۱۸) لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَ لَا يُنَزَّفُونَ (۱۹)

وَ فَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ (۲۰) وَ لَحْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۲۱) وَ حُورٍ عِينٍ (۲۲) كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (۲۳) جِزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيماً (۲۵) إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا (۲۶) وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ (۲۷) فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ (۲۸) وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ (۲۹)

وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ (۳۰) وَ مَاءٍ مَسْكُوبٍ (۳۱) وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ (۳۲) لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ (۳۳) وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ (۳۴)

إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً (۳۵) فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا (۳۶) غُرُبًا أَتْرَابًا (۳۷) لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ (۳۸) ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى (۳۹)

وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ (۴۰)

صفحه : ۵۶

ترجمه

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
موقعی که واقع گردید واقعه (قیامت)
برای وقوع آن واقعه تکذیب کننده‌ای نیست،
آن روز پست کننده (مردمی) و بلند کننده (مردم) دیگری است،
چون زمین سخت بجنبش آید،
و کوه‌ها پراکنده گردد پراکنده‌شدنی سخت،
پس کوه‌ها میگردند غباری متفرقی
(آن وقت) شما مردم سه صنف و سه قسمت میگردید،
یک قسمت اصحاب دست راست (که در صف عالی قرار گرفته‌اند) چه عجب مردمانی میباشند یاران دست راست،
صنف دیگر یاران چپند چه عجیب است حال مردمان دست چپ،
صنف دیگر سبقت گیرنده گانند،
که اینان مقربان (درگاه احدیتند)
و جایگاه آنها بهشت پر نعمت است،
مقرّبین گروهی از اولین
و گروه کمی از آخرینند
و آنان بر تختهایی که از جواهرات ساخته شده،
تکیه کنند گانند در حالی که تختها برابر یکدیگرند،
گردش میکنند اطراف آنها برای خدمت پسرانی که جایگاه همیشگی آنها در بهشت است
با کوزه‌های بیدسته و دسته‌دار و جامها از شراب پاک و صافی
که از نوشیدن آن شرابها دردسر نکشند و نه بی‌عقل گردند،
و در آن بهشتها میوه‌جاتی نهاده شده از آنچه اختیار کنند
و نیز گوشت پرندگان آنچه را که بخواهند
(و در آن بهشتها) حوریان زیبایی میباشند،
که مانند درّ در صدف پوشیده‌اند،
اینها پاداش اعمال آنان است
و در آن بهشتها لا یسمعون فیها لغواً استماع حرف لغو نمیکنند
مگر گفتاری که سلام و سلامت او راست و لا تأثیماً تأثیم تفعیل است یعنی نسبت گناه بکسی داده نمیشود،
و یاران دست راست و چه عجب است حال اصحاب دست راست،
آنان در میان درختان سدر بی‌خار،
و درختان مورد بر هم پیچیده،
در سایه کشیده طولانی،

و کنار آب‌های جاری

و میوه‌های بسیار

که نه هرگز تمام میشود و نه اهل آن ممنوع میگردند

و برای آنان است زنان بلند مرتبه

صفحه : ۵۷

بدرستی که ما آن حوریان را (بدون ترتیب خلقت دنیوی) بلکه بطور انشاء خلقت نمودیم

پس قرار دادیم آنها را باکره

آنها شیفته شوهرهای خود میباشند

اینکه نعمتها مخصوص اصحاب دست راست است

و آنان گروهی از پیشینیان

و گروهی از بعدیها میباشد.

(توضیح آیات)

اشاره

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ پس از آیات رحمت که در سوره (الرحمن) تذکر داده انسان را بواقعه قیامت متذکر میگرداند که آنها از صفت رحمانی او پدید گردیده، بلکه نظر به اینکه دلالت دارد بر بقاء انسان پس از مرگ از بالاترین ظهور رحمت و فیض رحمانی او بشمار میرود زیرا که بقاء و حیات جاودانی که بالاترین آرزوی انسانی است و از اینکه سوره مبارکه استفاده میشود فوق تمام نعم الهی است.

الواقعة مثل آرزفۃ- الخافۃ- الصاخۃ- الطامة و غیر اینها که در آیات کلام الله تذکر داده نامهای قیامت است و تماما اخبار از وقوع قیامت و تحقق آن است و اشاره به اینکه قیامت محقق الوقوع است و شکی در آن نیست.

در مفردات راغب چنین گفته (الوقوع ثبوت الشیء و سقوطه) و نمیآید مگر در امری که در آن شدت و کراهت باشد و اکثر آنچه در قرآن از لفظ (وقع) آمده اشاره بعذاب و امر سخت است مثل إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ (پایان)

سخنان مفسرین در شرح آیه

برای وضوح آیه مختصری از تفسیر مجمع البیان را ترجمه مینمایم:

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ یعنی وقتی قیامت قیام نمود (ابن عباس) (الواقعه) اسم قیامت است مثل (آرزفۃ) و غیر آن یعنی زمانی که حادث شد حادثه قیامت و آن نزد نفخه دوم اسرافیل است و از بعض مفسرین است که قیامت را واقعه نامیده‌اند نظر بکثرت سختیهایی که در آن وقت واقع میگردد و نیز نظر بشدت وقع و مرتبه

صفحه : ۵۸

قیامت است که بواقعه نامیده شده، و در تقدیر ذکر و إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ یعنی یاد کنید واقعه قیامت را و غرض تحریص و ترغیب بر اینکه است که خود را مهیا نمائید برای چنین روز سختی لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ یعنی در آمدن و ظاهر شدن آن روز کذب و دروغی نیست و معنی آن اینکه است که قیامت محقق الوقوع است و بعضی گفته‌اند بدلیل عقل و نقل ثابت گردیده که قیامت واقع است. (پایان) دیگری چنین گفته لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ یعنی موقع پدید شدن قیامت کسی یافت نمیشود که بخدا افتراء بزند و باو نسبت شریک و ولد و رفیق دهد زیرا که در آن وقت تمام خلائق ایمان دارند در صورتی که بیشترین مردم در دنیا کافر میباشند و لام لَوْقَعَتِهَا لام توقیت است یعنی در آن وقت چنینند و (الکاذبه) اسم فاعل است یعنی در باره قیامت دروغ گوینده‌ای نیست بلکه آنچه در باره آن خبر داده شده صدق و حق است و کذبی نیست برای وقعه قیامت و بنا بر اینکه توجیه لَيْسَ در آیه بمعنی (لا- یکون) میشود یعنی در آن وقت نمیباشد تکذیب کننده‌ای و قوله تعالی لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ و نیز قوله تعالی وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيئَةٍ مِنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ^(۱) اینکه توجیه را تأیید مینماید- لکن آیات دیگر مثل قوله تعالی وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ^(۲) و نیز قوله تعالی وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ و امثال اینکه آیات دلالت واضح دارد که کفار همین طوری که در اینکه عالم چشم بصیرت آنان کور است و آیات الهی را نمی‌بینند و از اینکه جهت ایمان نمی‌آورند و تصدیق ندارند در قیامت هم چشم دل آنان کور است و آیاتی که دلالت دارد که آنان در روز جزاء تصدیق می‌نمایند مثل همین آیات بالا جمعا

- (۱) سوره حج آیه ۵۴ کسانی که کافر شدند همیشه در شک‌اند از او تا وقتی که آمد آنها را قیامت یا آمد آنها عذاب یوم بی نفع
(۲) سوره روم آیه ۵۵ روزی که قیامت بر پا میگردد گنهکاران سوگند یاد میکنند که ما درنگ نکردیم مگر یک ساعت

صفحه : ۵۹

با آیات دیگر مثل قوله تعالی وَيَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ و نیز قوله تعالی فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ سوره (مؤمن) آیه ۸۴ خلاصه از جمع بین آیات توان استفاده نمود که در قیامت کفار از روی ترس ایمان می‌آورند نه آنکه تصدیق واقعی بنمایند. (تفسیر روح البیان) از صیغه ماضی در إِذَا وَقَعَتِ و ایراد مصدر در (واقعه و قعته) چنین توان استفاده نمود که آیه اخبار است از وقوع واقعه قیامت و ظاهرا زمان گذشته و آینده در آن مأخوذ نیست زیرا که تمام ازمنه نسبت بعلم حضوری حق تعالی یکسانست گذشته و حال و آینده نسبت بموجودات زمانی بعضی نسبت ببعض دیگر تصور دارد نه آنکه نسبت بانکسی که تمام ازمنه در احاطه علمیه او آنی مینماید و همچنین تمام امکان نسبت باو نقطه‌ای ماند زیرا چنانچه می‌بینیم اکثر آیاتی که راجع باوضاع قیامت است بصیغه ماضی یا حال آمده که دلالت بر وقوع و ثبوت دارد اگر چه قیامت نسبت ببشر که ظرف زمان واقع است آینده مینماید زیرا که تمام موجودات مادی و طبیعی محدود بحدّ زمانند و بشر نیز از اینکه جهت نفس حیوانیش محدود بحدّ و زمان و زمانی است تا زمان دنیوی وی منقضی نگردد قیامت بر او ظاهر نمیگردد لکن تمام موجودات در احاطه علمیه حق تعالی بلکه نزد بشری که از مرتبه طبیعی و حیوانی گذشته و در سیر استکمالی و در مدارج کمال بمنتهای درجه انسانیت رسیده تمام موجودات گذشته و آینده نزد او مکشوف است و صفحه عالم وجود در نظر وی ظاهر و هویدا است.

و حدیث معراج که بهشت و جهنم را بحضرتش ارائه دادند اینکه مطلب را تأیید می‌نماید زیرا اگر عالم قیامت در هیچ عالمی از عوالم موجود نبود چگونه رؤیت میشد و چگونه ممکن بود از آن خبر بدهند آری چون نوع بشر در عالم تفرقه و عالم کون و فساد واقعند تا در اینکه جلاب مادّیات واقعند راهی بسوی آن ندارند و نتوانند ادراک نمایند.

چنانچه در جلد اول اینکه تفسیر در ذیل توضیح آیه ۲۴ از سوره بقره راجع به اینکه آیا بهشت و جهنم فعلاً موجودند یا بعداً موجود میگردند تا اندازه‌ای

صفحه : ۶۰

بحث کردیم و چنین اظهار نمودیم که بدلالات آیاتی که راجع بواقعه قیامت و بهشت و جهنم در قرآن آمده مثل *إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ* و نیز در سوره توبه آیه ۴۹ در وصف هیزم جهنم فرموده *وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ* آتش گیرانه جهنم مردم و سنگ است و از کلمه *أُعِدَّتْ* که آتش آماده شده برای کافرین و نیز در آیه ۲۵ حکایت از قول بهشتیان *هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ* و از امثال اینکه آیات چنین توان استفاده نمود که بهشت و جهنم فعلاً دو مرتبه خود موجودند و کافر در همین عالم دنیا بالقوه و در معنی نه در صورت در جهنم است و چنینند بهشتیان چنانچه در کتاب معاد و آخرین سیر بشر اندازه‌ای توضیح دادیم که عالم آخرت از حیث رتبه و مقام و تمامیت فوق اینکه عالم و محیط بر اینکه عالم است.

و برای وضوح آیه مختصری از بیانات صدر المتألهین را ترجمه مینمایم در تفسیر آیه بالا چنین گوید.

در بسیاری از آیات قرآن مجید راجع بواقعه قیامت و اوصاف آن تعبیر بالفاظی نموده که دلالت بر ثبوت و وقوع فعل دارد مثل قوله تعالی *وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ* و نیز قوله تعالی *وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ* و اشباه آن بسیار است و اهل مجادله در تفسیر اینکه آیات در زحمت و تکلف افتاده‌اند چنانچه صاحب کشفاف و غیر آن در توجیه آیه چنین گفته‌اند قیامت را بوقوع توصیف نموده در صورتی که قیامت هنوز واقع نگردیده و اینان متذکر نگردیده‌اند قوله تعالی که فرموده *مَا خَلَقْكُمْ وَلَا بَعَثْكُمْ إِلَّا كُنُفُسًا وَّجَدَثَ وَّ مِنْ آيَةٍ* چنانچه برمیآید که خلق کردن و مبعوث نمودن نسبت باو یکسان است زیرا که تجدد آفرینش خلق در زمانها و حدوث و تفرق آنها در ظرف زمان نسبت بمبدء آفرینش و ملائکه مقربین و عقول اولیاء او دفعه واحده انجام گیرد و

حدیث جف القلم بما هو کائن

را وقتی با قوله تعالی *كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ* جمع نمودیم از مجموعش چنین استفاده میشود که او راست شأنی واحد در شئون بسیار یعنی نه عملی او را از اعمال دیگر مشغول میکند و نه زمانی از زمانی و نه

صفحه : ۶۱

مکانی از مکانی او را باز میکند با انبساط نور وجودش و شمول علمش و نزول رحمتش که ملا-اعلا تا ما تحت الثری را احاطه نموده، همین طور است مبعوث نمودن خلق را از قبرهای آنان که نسبت باو تعالی بیک لحظه انجام گیرد و ما *أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ* او *هُوَ أَقْرَبُ* و از خصوصیات قیامت اینکه است که مقدار آن نسبت بدسته‌ای پنجاه هزار سال مینماید قوله تعالی *تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ* و نسبت بدسته دیگر *كَلَمْحِ الْبَصَرِ* او *هُوَ أَقْرَبُ* مثل بهم خوردن چشم یا سریعتر انجام میگیرد اینکه است که فرموده *إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَنَرَاهُ قَرِيباً* (پایان) و نیز کاشف الغطاء قدس سره در بعض تألیفات خود راجع بمعاد بیان خوبی دارد که برای وضوح آیه مختصری از آن را نیز ترجمه مینمایم، بعد از آیات و احادیث چنین گفته، من میگویم تعبیر صحیح تر اینکه است که ما گفتیم حیات نشئه آخرت بعینه حیات همین نشئه دنیا است نه آنکه منقلب گردد لکن دنیا غلاف آخرت و قشر آن است و آخرت لب و حقیقت آن است، و فعلاً آخرت موجود است با دنیا چنانچه بهمین مطلب اشاره دارد قوله تعالی *يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ* سوره روم آیه ۷ و نیز قوله تعالی *يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ* سوره عنكبوت آیه ۵۴ و اسم فاعل حقیقه در حال است نه در آینده آری آخرت داخل در دنیا است مثل

معنی در لفظ، و روح در جسد، و هیولی در صورت و بعضی اعتبارات صحیح است گفته شود حقیقتاً دنیا با آخرت متحد و یکی می‌باشد و اتحاد حقیقی اتحاد ما بالقوه است بما بالفعل، یعنی انسان آنچه را که در اینکه عالم بالقوه داراست و بورود در آخرت بالفعل می‌گردد مثل اتحاد ماده با صورت و جنس با فصل و نزد عارفین شکی نیست که آنچه در اینکه دنیاست قشر است و لب و جوهر آن در آخرت است، و از اینجا معلوم می‌شود سر آنچه از آیات و احادیث استفاده می‌شود که در آخرت اعمال صورت می‌گردد و مجسم می‌شود و ملکات نیز ظاهر می‌گردد و تمام اینها حق و صحیح است و شکی در آن نیست و فقط باین مطالب ایمان دارند کسانی که واصل گردیده‌اند، و آنان

صفحه: ۶۲

کسانی می‌باشند که حقایق نزد آنان مکشوف گردیده و حقائق واقعیات را عیاناً مشاهده مینمایند و درجه آنها از مؤمنین بالغیب بالاتر رفته زیرا که غیب نزد آنان شهود گردیده. (پایان) لیس لَوْ قَعْتَهَا كَاذِبَةٌ خلاف واقع را کذب گویند و ممکن است که لیس با جمله‌ای که در عقب دارد صفت باشد برای کاذب و کاذب اسم فاعل و برای زمان حال آرند که معنی آیه چنین شود قیامت عین واقع است و دروغ و خلافی در وقوع آن نیست.

خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ خَافِضَةٌ - مبتداء - رَافِعَةٌ - خبر مبتداء یا دو صفت می‌باشند از صفات واقعه قیامت زیرا که در مقام اوصاف قیامت است که واقعه قیامت بعضی را زبون و پست می‌گرداند و جماعتی را بلند و ارجمند میکند و شاید اشاره باین باشد که قیامت چون روزی است که در وصف آن فرموده یَوْمَ تُبَلَى السَّرَائِرُ کشف غطاء می‌شود و پرده از روی کارها برداشته می‌شود و هر چیزی بحقیقت و باوصاف کامنه در خود پدیدار می‌گردد و بروز و ظهور مینماید اینکه است که کفار و اشقیاء همین طوری که در دنیا از جهات روحانیت در مرتبه نازل و واقعد و در جهات روحانیت قدیم بالا نرفته‌اند در قیامت نیز در (اسفل سافلین) طبیعت فرود می‌آیند و بدرکات هاویه هبوط مینمایند لکن سعادت همین طوری که از جهات روحانیت و ایمان و تقوی در مرتبه عالی واقعد در آن واقعه نیز بدرجات عالی مراتب انسانیت صعود مینمایند و اینکه امری است ثابت و متحقق الوقوع چنانچه از صیغه اسم فاعل که برای ثبوت و دوام آرند توان استفاده نمود و ظهور و بروز حقایق در قیامت که آخرین سیر استکمالی بشر است بایستی انجام گیرد، زیرا که آن وقتی است که کار بشر تمام شده و آنچه در آن بالقوه بوده بفعلیت رسیده و حالت منتظره‌ای در او باقی نمانده آن وقت است که آنچه در باطن خود مکنون نموده ظهور خارجی پیدا مینماید و نتیجه میرسد.

صفحه: ۶۳

إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا، وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا، فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبَثًا (إذا) و جملات بعد از آن یا بدل از جمله إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ است یا منصوب بنزع خافض است و (رج) در لغت حرکت شدید را گویند.

و اینکه چند جمله و نیز جملات بعد اخبار است از آنچه هنگام وقوع قیامت واقع است که زمین بطوری بجنبش آید که تمام بناها خراب گردد و نیز کوهها پراکنده شود بطوری که ریز ریز و پاره پاره پراکنده و متفرق گردد، و از بعضی مفسرین است که (نسف) بمعنی قلعت قوله تعالی وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا و می‌پرسند از تو حال کوهها را پس بگو در جواب آنها پراکنده سازد آنها را پروردگار من پراکنده ساختی بعد از آنکه بر کند آنها را از جای خود فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبَثًا مندک و پراکنده می‌گردند در هوا مثل ذراتی که در اشعه نور خورشید دیده می‌شود و از حضرت امیر علیه السلام چنین روایت میکنند که فرموده در قیام ساعه کوهها گردی میشوند در هوا پراکنده میشوند مانند گردی که از سم چهار پایان پدید می‌گردد. وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً یعنی در آن وقت مردم سه صنف می‌گردند و سه طائفه قسمت میشوند.

بعض حکمای اسلامی چنین گوید اصناف سه گانه بشر ناشی از قوای سه گانه او است زیرا که قوای مدرکه انسانی سه قسم است: قوه عقل - قوه خیال - قوه حس و برای هر یک از اینک قوی کمالی است لایق بخود، کمال قوه عاقله در ادراک معارف الهیه و علوم ربانیه است و هدفش در اعمالش وجه کریم و طریق سیرش منتهی میگردد بجوار رب العالمین - و کمال قوه خیال در تهذیب اخلاق و عمل خیرات و تبدیل نمودن اعمال نکوهیده شهویه و غضبیه طبیعیه باعمال نیک و سجیه‌های نیکوی انسانی - و کمال قوه حسیه باادراک ملایمات جسمانیه و حظوظات طبیعیه‌ای است که سر انجام آن منتهی می گردد بقعر جحیم. (صدر المتألهین)

صفحه : ۶۴

فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ پس از آنکه مردم را در قیامت سه صنف قسمت نمود در مقام خصوصیات هر یک و مقام و رتبه آنان برآمده و آنها را بخصوصیاتی معرفی فرموده، و اول اصناف سه گانه را موصوف نموده باصحاب یمن و (بماء) تعجب که اشاره بمقام بلند آنان است و باصحاب میمنه آنها را ستایش و تعریف و تمجید میفرماید و (میمنه) مأخوذ از یمن و برکت است و گویند عرب وقتی در مقام عظمت و منزلت کسی نسبت بخود برمی آید گوید (فلان منی بالیمن) اشاره به اینکه بقدری اینکه شخص بمن نزدیک است که گویا دست راست من است زیرا که انسان بیشتر امور خود را بدست راستش انجام میدهد و اینکه مثل اینکه است که در عرف گویند فلانی چشم من است دست من است و چنین تأویلاتی در عرف متداول است.

از ابن عباس نقل میکنند که اصحاب یمن کسانی میباشند که آن موقعی که ذراتی از پشت آدم بیرون ریخت اینان در طرف راست او بودند - و اصحاب شمال آنهاست که از طرف چپ آدم علیه السلام ریخته شدند یا اصحاب یمن آنهاست که در قیامت نامه اعمالشان را بدست راستشان میدهند و اصحاب شمال کسانی میباشند که قیامت نامه اعمالشان را بدست چپشان میدهند. (پایان) و أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ دوم اصناف را اصحاب (مشئمه) نامیده و در اینجا نیز «بماء» استفهامیه که در مقام تعجب آرند صنفی از مردم را توصیف بمشئمه نموده اشاره باین است که خست و پستی آنان تعجب آور است زیرا انسانی که بایستی در مرتبه ترقی و تعالی حائز مقامی گردد که پا بر دوش ملائکه نهند و از تمام ممکنات برتر رود چگونه خود را در هاویه ظلمانی طبیعت سرنگون گردانیده و با حیوانات سبعی و بهیمی همدوش گردیده - آری عقلای عالم تعجب می کنند که چگونه انسانی که دارای عقل و تمیز است و می داند سعادت او در پرورش قوای روحانی او است خود را اینطور

صفحه : ۶۵

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ

سؤال

راجع بان دو صنف اول بماء استفهامی که در مورد تعجب آرند سؤال نموده و گفته ما أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ، و ما أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ لکن نسبت بسابقین چنین تعجب و سؤالی نشده فقط در مقام توصیف آنان برآمده و آنها را بقرب و منزلت و رفعت شأنشان توصیف نموده.

پاسخ

چون نامیدن آنها را (سابقون) مکفی از بیان است یعنی توصیف آنان بسبقت گیرندگان معرف آنها است لذا از وصف دیگری
 بیناز گردیده زیرا که الف و لام (السابقون) خواه الف و لام جنس باشد یا استغراق اطلاق دارد و کسی را شامل می‌گردد که در تمام
 اعمال نیک پیشی گرفته و پیش قدم باشد و چنین کسی لایق مقام قرب و منزلت عند الله است.

در اینکه (السابقون) کیانند بین مفسرین گفتاری است

محقق کاشانی در کتاب وافی چنین گوید مردم را سه صنف تقسیم نموده‌اند زیرا که اصول عوالم سه قسم است اول عالم جبروت،
 و آن عبارت از عالم عقول مجرد است که اهل آن منزّه از ماده و صورت و لوازم مادیاتند و آنان سابقونند و روح القدس در آنها
 است (دوم) عالم ملکوت و آن عالم مثال و خیال مطلق است و آن مجرد از ماده است نه از صورت و اهل آن اصحاب میمنه‌اند
 (سوم) عالم ملک و آن را عالم شهادت و عالم محسوسات گویند و اهل آن اصحاب مشئمه‌اند. (پایان) در بعض روایات است که
 سابق کسی است که از اول جوانی باعمال نیک و سجیه‌های نیکو مداومت نماید تا آخر عمر، و اصحاب یمین کسانی میباشند که
 در اوائل عمر مشغول معصیت بوده و در آخر بتوبه بازگشت نموده‌اند و اصحاب شمال کسانی میباشند که تمام عمر را بمعصیت
 گذرانیده‌اند.

و نیز از حضرت امیر علیه السلام چنین نقل میکنند که فرموده السَّابِقُونَ پیشی گیرندگانند

صفحه : ۶۶

بنمازهای پنجگانه که از اول همه تکبیر گویند، و از ابن عباس روایت میکنند که گفته (السابقون) کسانی میباشند که بهجرت با
 رسول سبقت بر غیر گرفته‌اند و ابن کیسان گفته مقصود سبقت گرفتن در تمام مأمورات الهی است، دیگری گفته مقصود سبقت
 گرفتن در علوم و فضائل است.

در منهج الصادقین چنین اظهار مینماید که تمام اوصاف و خصوصیاتی که راجع بسابقین گفته شده در باره مولی امیر المؤمنین (ع)
 صادق آید زیرا اگر مقصود از سابقین سبقت و پیشی گیرندگان باسلام باشد معلوم است که از مردها اول کسی که ایمان آورد علی
 (ع) بود و اول کسی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواند علی (ع) بود، ابو ذر غفاری از حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم چنین حدیث می‌کند که حضرتش بعلی (ع) خطاب نمود و فرمود یا علی تو اول کسی می‌باشی که بمن ایمان آوردی
 و تو صدیق اکبری و فاروق اعظم که بین حق و باطل را جدا میکنی.

و بر همه کس واضح است که در راه جهاد بر همه مجاهدین سبقت داشت و پیشقدم بود و نیز از اخطب خوارزمی که یکی از
 بزرگان سنیها است در کتاب اربعین خود از انس بن مالک چنین نقل میکند که او گفته من از رسول خدا شنیدم که فرمود (روز
 قیامت علی (ع) را بهفت نام میخوانند یا صدیق- یا دال- یا عابد- یا هادی یا مهدی- یافتی- یا علی یعنی ای تصدیق کننده‌ای دلالت
 کننده‌ای عبادت کننده‌ای هدایت کننده‌ای جوان شجاع‌ای علی تو با شیعیان و دوستان خود وارد بهشت شو. (پایان) خلاصه تمام
 مناقب و فضائلی که در باره سبقت گیرندگان گفته‌اند و بالاتر و کاملتر او در باره مولی امیر المؤمنین (ع) صادق آید پس مصداق
 کامل سابقین و مقربین وجود مبارک علی (ع) است اگر چه آیه اطلاق دارد و شامل می‌گردد هر کس را که در بسیاری از اعمال
 خیر بر دیگران سبقت گیرد لکن فرد کامل آن، وجود مبارک او است.

آری وقتی ممکن است انسان بچنین مقامی رسد و در ردیف سابقین و مقربین

صفحه : ۶۷

قرار گیرد که زنجیر قوای سبعی و حیوانی را از پای خود در آورده و در مراتب روحانی ترقی و تعالی نموده و از مرتبه دانی طبیعت باوج عالم حقیقت صعود نموده و مراحل سیر خود را پیموده و باآخرین نقطه کمال انسانیت فائز گردیده و در جوار قرب احدیت و محل امن و امان در جایگاه قدس نزد (ملیک مقتدر) متمرکز و ساکن گردیده زیرا چنانچه از آیه برمیآید سابقین کسانی میباشند که در مراتب روحانی بر دیگران سبقت گرفته‌اند.

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ اینکه گروه پیشی گیرندگان نزدیکانند السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مبتداء أولئك المقربون خبر مبتداء در مقام اوصاف و فضائل مقربین برآمده و آنان را بقرب و منزلت توصیف نموده.

عرفای الهیین گویند قرب در مقابل بعد چهار مرتبه دارد، قرب زمانی- قرب مکانی- قرب معنوی- قرب الهی- قرب زمانی مثل اینکه گوئیم زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بما نزدیک تر است از زمان حضرت عیسی- قرب مکانی مثل اینکه گوئیم قمر بما نزدیک تر است از شمس- قرب معنوی مثل اینکه گوئیم علماء نزدیکترند بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از جهال یا آنکه گوئیم فلانی نزدیک تر است پدرش از پسر دیگر او- قرب الهی برتر و بالاتر و دقیق تر است از قرب معنوی قرب حق تعالی بتمام موجودات از جهت احاطه رحمت رحمانی و فیض منبسط الهی یکسان است چنانچه فرموده هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ لکن قرب مخلوقات نسبت باو تفاوت بسیار دارد قرب هر کسی نسبت بحق تعالی بقدر کمالات نفسانی وی است، چون ذات کبریایی کامل مطلق است هر کس نسبت بدیگران از حیث کمالات نفسانی و روحانی کاملتر گردیده البته از حیث کمال نزدیک تر باو است و انسان وقتی کامل میگردد که عظمت و کبریایی الهی چنان در اعماق قلب وی فرو رفته و بروی استیلاء نموده که خود و موجودات را غرق دریای عظمت حق

صفحه : ۶۸

بیند بلکه اصلا خود و آثار خود را در میان نبیند فقط یک دریای موج و یک حقیقت محیطی را نکند که بتمام موجودات احاطه نموده البته درک اینکه معنی برای هر کس میسر نیست، کسی از اینکه اکسیر خدایی چشیده که تمام همش یکی گردیده و محبت الهی در تمام شراشر وجودش نفوذ نموده آن وقت از خود فانی و بحق باقی میگردد چنانچه در آن حدیث معروف که یکی از احادیث قدسی است فرموده:

(و انه يتقرب الى بالنوافل حتى احبه فاذا احبته كنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به و لسانه الذي ينطق به و يده الذي يبطش به ان دعاني احبته و ان سألتني اعطيته)

آری کسی که محبوب حق تعالی گردید فیض رحمت او در تمام اعماق وجودش نفوذ می نماید آن وقت غرق دریای ملکوت می گردد و محبت حق تعالی با گوشت و پوست و خون وی مخلوط میگردد و غیری در نظر وی باقی نمیماند بلکه خود را نیز فراموش میکند تا بجایی رسد که حق تعالی بمنزله چشم و گوش و باقی اعضاء وی میگردد باو میگوید و باو میشوند.

و افراد بشر اگر چه از جهت ماهیت و حقیقت نوعی یکی بشمار میروند لکن از جهت کمالات نفسانی و قرب و بعد آنان بمبدء تفاوت بسیار دارند، ممکن است افرادی بقدری در علو مقام و رتبه بالا روند که از ملائکه برتر گردند، و افرادی چنان در حضيض مادیت فرو روند که از هر حیوانی پست تر و بی مقدارتر شوند، و البته بین اینک دو مرتبه مراتب بسیار است السَّابِقُونَ اشاره بمرتبه اول است و أصحاب المَشْتَمَةِ اشاره بمرتبه آخر و أصحاب المَيْمَنَةِ اشاره بمتوسطین بین آن دو دسته‌اند.

۱- درجه سابقین بقدری بلند است که نزدیک بعرش پروردگار است و غرق در بحار رحمت اویند و در اعلی درجات بهشت واقعند و سابقون دوم تأکید سابقون

صفحه : ۶۹

اول و خبر آن (اولئک المقربون است) (منهج الصادقین) ۲- دیگری گفته مقصود اینکه است که سبقت گیرندگان نزدیکانند بهشت و آنان زودتر از اصحاب یمین بهشت میروند.

۳- سبقت گیرندگان بطاعت نزدیکترند برحمت خدا و در اعلی درجه مقام و منزلت میباشند نزد حق تعالی. (مجمع البیان) ۴- دیگری گفته سابقون کسانی میباشند که درجات آنها بخدا نزدیک است و اینکه قرب زمانی و مکانی نیست بلکه قرب معنوی است. (پایان) خلاصه چنانچه در محل خود مبرهن گردیده کمال انسانی در قوت عقل نظری و عقل عملی وی است، و کمال عقل نظری در علم و معرفت بحق تعالی و صفات جلال و اوصاف کمال آن فرد ذو الجلال صورت میگیرد، و معرفت بمقام الوهیت مراتبی دارد که دانشمندان از آن تعبیر (بعلم الیقین- و عین الیقین- و حق الیقین) نموده‌اند و همان طوری که کمال عقل نظری در رسیدن بمرتب (عین الیقین و حق الیقین است کمال عقل عملی در تحصیل ملکه تقوی است.

و شاید مقصود از مقربین کسانی باشند که در مرتبه عقل نظری حائز مقام (عین الیقین- یا حق الیقین) گردیده‌اند و در مرتبه تقوی نیز بمنتهی درجه کمال نائل گردیده و دارای ملکه حمیده تقوی میباشند.

و شاید اصحاب یمین اشخاصی باشند که معارف آنان هنوز از (علم الیقین) تجاوز ننموده و راجع بتقوی نیز بمنتهی درجه کمال که آن مرتبه سوم آن است نرسیده باشند خلاصه آنان در علم و عمل متوسط باشند.

شیخ بهایی رحمه الله در کتاب اربعین خود بسند متصل از امام جعفر بن محمد لصادق (ع) و آن حضرت از پدران خود تا میرساند سلسله حدیث را بپیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

(قال رسول الله (ص) من عرف الله و عظمه منع فاه من الکلام و بطنه من الطعام و!!! نفسه بالصیام و القیام قالوا یا رسول الله بآبائنا و امهاتنا هؤلاء اولیاء الله قال ان اولیاء الله سکتوا فکان سکوتهم فکرا و تکلموا فکان کلامهم ذکرا و نظروا

صفحه : ۷۰

فکان نظرهم عبرة و نطقوا فکان نطقهم حکمة و مشوا فکان مشیهم بین الناس برکة لولا- الآجال التي قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در اینکه حدیث شریف عارفین الی الله را دو قسمت نموده و باوصافی آنان را معرفی فرموده یک مرتبه کسانی میباشند که ایمان و معرفتشان بحق تعالی (از علم الیقین) تجاوز ننموده و آنان کسانی هستند که بریاضات شرعیه در راه سلوک الی الله جدیت مینمایند که خود را بمرتبه بالاتری برسانند اینکه است که نسبت بآنها اوصافی بیان فرموده از قیام و صیام و خودداری نمودن از طعام و کلام، دیگر مرتبه کسانی است که معرفتشان بمرتبه (عین الیقین یا حق الیقین رسیده و آن بزرگواران که از اولیاء الله بشمار میروند آنان را نیز بصفتی معرفی فرموده.

و اینکه دو مرتبه از مراتب عارفین الی الله را بقربینه اوصافی که نسبت بهر یک از آنان بیان فرموده توان تطبیق نمود باصحاب یمین و مقربین که اصحاب یمین کسانی میباشند که قوای خود را کنترل نموده و تحت حکم عقل و نقل نگاه داشته‌اند اینکه است که زبانشان را حفظ مینمایند از کلام بیجا و حرف لغو، و شکم خود را نگاه میدارند از فضولات طعام، و بر مشقت عبادت تحمل

مینمایند که عمده آنها نماز و روزه است اینکه صفات بعینه از اوصاف اصحاب یمین است.

لکن اوصاف اولیاء الله فوق اینها است که مقربین دارای چنین اوصافی میباشند با زیادتر اینکه است، که در اینکه حدیث اولیاء الله را باوصاف دیگری معرفی فرموده که علاوه بر اینکه آنان دهن خود را باز میدارند از کلام و سکوت مینمایند سکوت آنها فکر است که بزبان ساکتند و بدل و قلب متذکر اوصاف ذو الجلال میباشند و هر گاه کلامی گویند کلام آنها نیز ذکر است و نظر آنها عبرت است که بهر چه نظر کنند در آن تدبر و فکر میکنند و مشی آنان بین مردم برکت است که ببرکت وجود آنها مردم در امانند و اولیاء الله چنان مشتاق لقای حق تعالی

صفحه : ۷۱

میباشند که اگر نبود وقتی که در قضای الهی برای آنان تعیین شده و تحت مجاری حکم حق تعالی واقع گردیده‌اند روح آنان در بدنشان قرار نمیگرفت زیرا که در اثر معرفتشان واقع گردیده‌اند بین خوف و رجاء که هیبت و عظمت الهی از یک طرف حب و مهر او از طرف دیگر چنان آنان را مضطرب گردانیده که روح در بدنشان قرار نمیگیرد. و شاید مقصود از اصحاب شمال کسانی باشند که یا منکر الوهیتند یا شاک در آن، و نیز از ملکه تقوی بی نصیب و در قعر ظلمت طبیعت واقع گردیده‌اند زیرا که آن عذابهای کذایی که برای آنان مهیا شده مناسب آدم موحد نیست و لو آنکه فاسق و گنه کار باشد.

سؤال

روی قاعده ترتیب بایستی اول مقربین گفته شود پس از آن اصحاب یمین پس از آن اصحاب شمال با اینکه بر خلاف ترتیب اول اصحاب یمین بعد از اصحاب شمال پس از آن بیان مقربین شده.

پاسخ

چنانچه بعضی مفسرین گفته‌اند ممکن است در اینکه ترتیب نکته‌ای مأخوذ باشد، به اینکه گوئیم عالم و جهان را یک شخص فرض کنیم دارای دو طرف، و عرش رحمانی محیط و مستولی بر آن، و اصحاب یمین نظر بشرافت و برتری آنان در طرف راست عالم واقعند و اصحاب شمال نظر بیستی رتبه آنها در طرف چپ عالم واقع گردیده‌اند و مقربین از جهت قرب و منزلت آنان در ظل عرش و مقابل آن واقعند *فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ* جار و مجرور یا متعلق سابقون است و یا متعلق بعامل مقدر (یعنی یواقعون) و جنات را که بصیغه جمع آورده نه مفرد نظر بعلو مقام و احاطه آنان است که در بهشتهای پر نعمت میباشند و آیه در مقام رتبه و مقام مقربین

صفحه : ۷۲

برآمده و اول جایگاه و آرام‌گاه آنها را تذکر میدهد که برای آنان بهشتهایی مهیا گردیده با اوصاف مخصوص.

و چون شالوده انسان از روح و بدن تشکیل گردیده و برای هر یک مقام و رتبه‌ای است در خور خود، و تمامیت و فضیلت وی وقتی تحقق پذیرد که در هر دو جهت و هر دو جنبه بکمال رسد، و اگر در جهتی کامل و در جهت دیگر ناقص ماند بدرجه مقربین

نخواهد رسد.

و نظر بآن دو جنبه انسان است که توان بهشت را دو قسمت نمود، بهشت روحانی که مملو از نعمتهای روحانی است و در خور مقام و رتبه روحانی بشر است، و بهشت جسمانی که در آن انواع و اقسام نعمتهای جسمانی مهیا گردیده، و شکی نیست که اگر انسان در جهتی کامل و در جهتی ناقص ماند بدرجه مقربین نخواهد رسید اینکه است که مقربین در تمام انواع و اقسام بهشتهای پر نعمت مقام دارند زیرا مقام روحانی آنها بدرجه‌ای است که در ظل عرش رحمن اقامت مینمایند و در جایگاه قدس متمکن میگردند و نیز در بهشت جسمانی در لذائد و حظوظات طبیعی که در اثر تهذیب اخلاق و صفای قلب و تقوی و اعمال شایسته حائز گردیده‌اند همیشه متنعم خواهند بود.

و از بعض عرفاء نقل میکنند که در توجیه آیه چنین گفته *فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ* اشاره دارد ببهشت ذات، و بهشت صفات، و بهشت افعال، و (سابقین مقربین) کسانی میباشند که از خود و صفات خود فانی و بحق تعالی باقی‌اند، و برای هر یک از اینکه اوصاف سه گانه بهشتی است در خور خود (جزاء وفاقاً) زیرا بایستی جزاء موافق عمل باشد و کلمه (النعم) در آیه شامل تمام نعمتهای دنیوی و اخروی میگردد اگر اینکه رموزات الهیه را فهمیدی بگنجهای الهیه فائز گردیده‌ای *ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ* (ثله) در لغت بمعنی قطعه‌ای است از پشم که بهم پیچیده شده باشد (راغب)

صفحه : ۷۳

در اینجا ظاهراً اشاره بجماعت بسیار است مقابل جماعت اندک.

در اینکه مقصود از اولین که از سابقین بشمار آورده و در مقام قرب واقع گردیده‌اند کیانند از مفسرین گفتاری نقل شده.

(۱) آنان جماعت بسیاری میباشند از اولین یعنی تابعین پیمبران سلف و *قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ* کمی از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم زیرا آنهایی که سبقت گرفته‌اند باجابت پیمبر اسلام نسبت بسبقت گیرنده گان بانیای سلف کمترند (۲) جماعت بسیار از اوائل اینکه امت و کمی از آخرین آنها از کسانی که نزدیکند بانان (مجمع البیان) *عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ، مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ* در مقام نعمتهای جسمانی و کراماتی که بمقربین مبذول میدارد برآمد و اشاره ببعض آنها نموده اگر چه نعمتها و بخششهای جسمانی و روحانی که در قیامت نصیب مقربین میگردد تحت حد و اندازه نمی‌آید لکن در اینکه آیات بقدری که ذهن کوچک بشر دنیوی تواند تحمل نماید تذکر میدهد.

عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ برای مقربین تختهایی مهیا گردیده که بانواع و اقسام جواهرات از یاقوت و الماس و زمرد زینت داده شده، از (کلبی) نقل میکنند که گفته هر تختی سیصد زرع است مقربین وقتی خواهند بالا رونده تخت پائین می‌آید و آنها بر آن می‌نشینند و بالا می‌روند *مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ* بهشتیان بر آن تختها و سریرهای مجلل تکیه زده‌اند در حالی که اهل بهشت رو بروی یکدیگر قرار گرفته‌اند که از مجالست با هم محظوظ گردند و از تنهایی ملول نشوند و شاید اشاره بتختهای متعدد باشد که رو بروی هم چیده شده و منزلگاه سلطنتی آنان را مجلل گردانیده.

يُطَوَّفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ، بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ أَهْلِ بَهْشْتِ بر آن تخت‌های سلطنتی تکیه نموده و در محل امن و امان قرار

صفحه : ۷۴

گرفته باطراف آنان پسران و کودکان ماه صورت نیکو سیرت با کمال صباحت و نزاهت کودکی و جوانی که اصلاً در بهشت آفریده شده‌اند و جاویداند با کوزه‌ها و لیوانهای بیدسته و لیوانهای دسته‌دار (که اشاره بتمام انواع و اقسام آبخوریها است که برای بهشتیان مهیا گردیده) باطراف آنها برای خدمت‌گذاری آنان میگردند و *كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ، لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ* با کاسه‌های

از شراب بهشتی با آب زلال که شاید اشاره بماء سلسبیل، یا شرابا کافورا، و شرابا زنجبیللا دارد آنان از چنین آب معینی سیراب میگردند و آن شرابی است که نه درد سر می آورد و نه عقل را زائل میگرداند.

وَ فَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ، وَ لَحْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ- از ابن عباس نقل میکنند که گفته اهل بهشت چنینند که اگر مرغی در خاطرشان خطور دهند و میل داشته باشند فوراً همان طوری که خواهند ظاهر میگردد.

و از ابو سعید خدری نقل میکنند که از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرموده در بهشت مرغانی در پروازند که هر یک هفتاد هزار پر دارند و مؤمن هر وقت میل بطعام دارد یکی از آن مرغان بیاید و بر خوان طعام او افتد و پرهای او بریزد و از هر پر او طعامی بیرون آید از برف سفیدتر و از مشک خشبوتر و از عسل شیرین تر و هیچکدام برنگ دیگر نماند یعنی هر یک بیک رنگ خاصی باشد و نیز حدیثی از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نقل میکنند که مضمونش اینکه است، ملکی در بهشت پس از اذن دخول سلام میکند بر بهشتیان و وارد میگردد و نامه‌ای بآنها میدهد که در آن نامه خطاب باو شده

(من الحي القيوم الذي لا يموت الى الحي القيوم الذي لا يموت فاني اقول للشيء كن فيكون و قد جعلتك اليوم تقول للشيء كن فيكون)

پس از آن حضرت فرمود اهل بهشت چنینند که (بهر چه گویند

صفحه : ۷۵

باش فوراً موجود میگردد) اشاره به اینکه اهل بهشت دارای قوه خلاقیت میگردند که آن از بالاترین نعمتهای بهشتی بشمار میرود. وَ حُورٌ عِينٌ، كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ و نیز حوریان سفید اندام گشاده چشمان که مثل مرواریدی مانند که در صدف محفوظ باشد چنین حوریانی بدور بهشتیان میگردند ممکن است در آیه (فیها) در تقدیر گرفت که آیه چنین باشد (فیها حور عین) و از عبد الله مسعود نقل میکنند که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرموده در بهشت نوری پدید آید اهل بهشت گویند اینکه چه نوری است گویند روشنی دندان حوری است که بر وی شوهر خود میخندند جزاءً بما كانوا يعملون چون بایستی جزاء مطابق عمل باشد چنانچه در جای دیگر فرموده جزاءً وفاقاً و مقربین بنا بر توجیهی که شده دارای مقامات روحانی و جسمانی هر دو میباشند در مقامات روحانی در اعلی درجه قرب و منزلتند و چون راجع بکمالات نفسانی نیز در منتهی درجه کمالند پس بایستی آنان هم از حیث نعمتهای روحانی که ناشی از قرب و نزدیکی آنان است بحق تعالی و هم از حیث حظوظات نفسانی در هر دو جهت برخوردار و در منتهی درجه کمال باشند.

اینکه است که از اینکه آیه جزاءً بما كانوا يعملون چنین توان استفاده نمود که آن نعمتهای بهشتی که در آیات بالا تذکر داده شد جزاء اعمال نیک آنان است نه اینکه جزای معارف آنها باشد و بوجه دیگر شاید مقصود از اینکه تشریفات نه اینکه باشد کرامتی که نسبت بآنها مبذول میگردد فقط همین نعمتهای جسمانی است بلکه علو روح و مقام روحانی آنان بدرجه‌ای است که تمام نعمتهای بهشتی تحت حکومت آنها است و آنان نسبت بآنها خلاقیت دارند نه آنکه محدود بحدود آنها گردند چنانچه

صفحه : ۷۶

از کلمه يَتَخَيَّرُونَ در آیه بالا- توان استفاده نمود که تمام نعمتها در اختیار آنها نهاده شده و نسبت بآنها خلاقیت دارند و نیز مؤید اینکه مطلب آن حدیثی است که از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نقل شده که ملکی از جانب خدا برای اهل بهشت نامه‌ای میآورد تا آخر.

برای وضوح آیه مختصری از بیانات صدر المتألهین را ترجمه مینمایم، در توجیه آیه جزاءً بما كانوا يعملون چنین گفته جزاء علوم و

تعقلات مقربین فقط بهشت و نعمتهای بهشتی نیست بلکه مشاهده حق تعالی و صفات و أسماء او و ملائکه مقربین و آثار آنها است و تحقیق در مطلب اینکه است که چون لذات تابع ادراکات است و انسان جامع جمیع قوی و غرایز است و لذت هر قوه و غریزه‌ای در آن چیزی است که مناسب آن است که برای وی خلق گردیده و الم آن نیز در فقدان وی است مثل اینکه لذت غضب در انتقام و لذت شهوت در نکاح و لذت بصر در ادراک الوان و لذت سمع در الحان و صداهای خوش و لذت قوه لامسه در لمس چیزهای لطیف و لذت قوه واهمه در امیدواری است و الم هر یک از آنها در فقدان آن چیزی است که مناسب وی است همین طور در قلب انسان قوه‌ای است که آن را نور الهی گویند (أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ) و آن غیر از روح حیوانی است زیرا که روح حیوانی از عالم خلق است و آن نور از عالم امر است، و آن را عقل نظری نامند، و از سایر قوی و مشاعر امتیاز دارد زیرا که ادراکات آن برتر و بالاتر از مرتبه محسوسات و متخیلات بشمار میرود و لذت آن در رسیدن بآن معانی و المش در محرومیت از آن است، و اینکه قوی بانسان داده شده برای آنکه تمام حقایق را ادراک نماید پس مقتضی طبع وی چنین است که بموجودات عقلیه از معرفت اله و ملائکه مقربین فائز گردد، و نیز چگونگی افتقار آنها را بخالق مدبر حکیم که متصف بصفات الهیه است ادراک نماید، و لذت چنین کس در ادراک امور عقلیه و المش در فقدان آن است، و برای آدم صاحب عقل مخفی نیست که در معرفت لذتی است که برتری و تفوق دارد بر تمام لذات جسمانی و کسی که چنین ادراکی نداشته باشد معلوم میشود چنین قوه‌ای در وی خلق نشده

صفحه : ۷۷

یا خلق شده و فاسدش نموده است.

پس از اینجا معلوم میشود که سعادت انسان در ادراک حقایق و نعمت آن در حصول آنست و اینکه است که باعتباری نه در آسمان خلق شده و نه در زمین نه در دنیا و نه در آخرت نه در بهشت و نه در جهنم.

و باعتبار دیگر در تمام موجودات توان اینکه حقایق را دریافت زیرا که عارف در هر یک از موجودات بچشم بصیرت حقایق کلی ملکوتی که منظوری در آن است مینگرد و ادراک مینماید و انکشاف تام در قیامت نصیب اهلش میگردد، و فرقی نیست بین مشاهده در دنیا و مشاهده در آخرت مگر از حیث خفاء و ظهور که کشف تام در قیامت صورت میگیرد چنانچه فرموده یَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ و مخفی نیست که لذت و شرافت هر علمی بقدر شرافت معلوم است لذت علم خیاطی و زراعت مثل لذت علم بمعرفت اله و صفات او و ملائکه نیست پس بالاترین لذات و بالاترین سعادات معرفت بخدا و نظر بوجه کریم او است، و پی بردن باسرار امور الهیه و کیفیت تدبیر او راجع بعالم ملک و ملکوت و منتهی چیزی که بشود چنین لذت را بآن توصیف نمود همان است که گفته، آن لذتی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده.

تا آنجا که فرموده اهل آخرت دو قسمند یک قسم از آنها اصحاب یمینند و آنان اهل بهشتند، و دیگر اصحاب شمالند و آنها اهل جهنم‌اند، و کسی که برای دنیا عمل کند اجر عمل خود را در همین دنیا می‌بیند و عاقبت او حسرت و ندامت است، و کسی که برای آخرت کار کند اجر وی بهشت و نعمتهای بهشتی است، و کسی که مقصود و نظرش در معرفت حق تعالی و شناسایی مبدء و معاد و شناختن حقیقت اشیاء چنانچه هست مقصود گردد جزای وی اتصال بملاّ اعلا و مجاورت رحمت حق تعالی و مطالعه ملکوت و دوام نظر بسوی وجه کریم او است وَ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اینک است که در آیه پس از بیان نعمتها که بمقربین عنایت مینماید تصریح میکند که

صفحه : ۷۸

اینها جزای اعمال آنها است نه جزاء علوم و معارف آنها زیرا که جزاء علوم غایت و فائده‌ای برای آنها نیست مگر خود علوم و معارف در آن وقتی که آنها را دریافت و بآن نائل گردید (پایان) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهِمْ، إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا اشاره به اینکه سابقین از جهت نعمتهای جسمانی بتمام قوی و مشاعر ادراک لذت میکنند، و در منتهی درجه راحتی و آسایشند و همین طوری که بر تختهای سلطنتی خود تکیه زده‌اند و مأكولات آنان گوشت طیر و میوه‌هایی است که در اختیار آنها نهاده شده و مشروب آنها آب معین و از آب خوشگوار سیراب گشته و ولدان و حوریان بهشتی با لیوانهای مرصع بدور آنها طواف مینمایند، از جهت استماع نیز هیچ حرف لغو و سخن بیهوده‌ای که ملال آور باشد نمیشنوند و هر چه بشنوند کلام نیک و تحیت و سلام است که بر بهجت و سرورشان افزوده میگردد.

و أصحاب الیمین ما أصحاب الیمین، فی سدر مخضود، و طلع منضود و ظل ممدود ما أصحاب الیمین (ماء) تعجب اشاره بعظمت مقام آنها است فی سدر مخضود درخت بزرگ بی خار و بی خس و طلع منضود درخت بزرگی که شاخه‌های آن بهم پیچیده و میوه آن (موز) یا درخت ام غیلان است و آن درختی است که از پا تا بالای آن همه شکوفه و شیرین است، گویند ام غیلان شجره‌ای است در یمن و حجاز که نیکوتر و خوش منظره‌تر از باقی اشجار است و ظل ممدود که سایه آن درخت کشیده شده و قطع نمیگردد و گویند هر چیزی که قطع نشود عرب آن را (ممدود) گویند، در حدیث است که در بهشت درخت‌هایی است که اگر سوار تندر و چند سال برود از زیر سایه آن بیرون نرفته و هوای بهشت همیشه مثل بهار معتدل است منهج

صفحه : ۷۹

(سؤال) - چه شرافت و لذتی است در میوه درخت سدر و مورد که آن دو درخت را از تشریفات اهل یمین بشمار آورده (جواب) مفسرین در پاسخ اینکه سؤال گفته‌اند در طائف درختی است بنام (مزدوج) و در آنجا نیز درختان بسیار است مسلمانها گفتند ای کاش ما نیز چنین درخت‌هایی داشتیم پس اینکه آیه نازل گردید ضحاک دیگری گفته سبب اختصاص دادن چنین درخت‌هایی بهشت دو چیز است، یکی چنین درخت‌ها در نظر جماعتی بزرگ و با عظمت مینموده، زیرا که مأكولات و مشروبات و ملبوسات هر اقلیمی طوری است و همانها در نظر آنان بزرگ مینماید و راغب بآن میباشند و در بهشت همه طور نعمتهایی برای اهلش مهیا است چنانچه فرموده و لکم فیها ما تشتهی أنفسکم و لکم فیها ما تدعون دیگر هر چیزی که در دنیا است در آخرت صورتی دارد و بسیار میشود که چیزی در دنیا صورت آن زشت مینماید لکن صورت اخروی آن در منتهی درجه حسن و لطافت است، آیا نمیبینی چگونه مؤمنین در دنیا صورتهای آنان زرد و لاغر و چشمهای آنان بگودی فرو رفته و در آخرت صورتهای آنها روشن‌تر از خورشید و نورانی‌تر از قمر است تا آخر کلامش که مفضل است (صدر المتألهین) و ماء مسکوب، و فاکهه کثیره، لا مقطوعه و لا ممنوعه و نیز برای اصحاب یمین همیشه آب ریزش میکند و هیچ وقت منقطع نمیگردد و گویند آن آبی است که از بهشت عدن همیشه برای آنان سرازیر است.

و فاکهه کثیره لا مقطوعه و لا ممنوعه و نیز برای اصحاب یمین در بهشت میوه‌هایی آماده شده که هیچ وقت قطع شدن ندارد و تمام نمیشود و از خوردن آن هم مانعی ندارند.

و شاید اشاره باین باشد که همین طوری که آنان همیشه مشغول عبادت و پرستش خداوند تعالی بودند و امور طبیعی و حظوظات نفسانی، آنان را از عمل نیک باز

صفحه : ۸۰

نمیداشت و مانع از عبادتشان نمیشد و چون بایستی جزاء مطابق عمل باشد اینکه است که در آخرت نعمتهای آنها دائمی است و

منقطع شدنی نیست و فُرشِ مَرْفُوعَةٍ، إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً، فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا، غُرُبًا أَتْرَابًا دیگر از نعمتهای اصحاب یمین اینک است که در بهشت برای آنان فرشهای بسیار مجلل و نفیس و بلند قدر و گران قیمت مهیا گردیده که بر آن تکیه زنند و از هر تعب و زحمت و مشقتی استراحت نمایند.

از حضرت امیر علیه السلام چنین روایت میکنند که در معنی فُرشِ مَرْفُوعَةٍ چنین فرموده یعنی فرشهایی است که بر بالای تختهای آنها افکنده شده.

و بقول بعضی فرش در اینجا کنایه از (زن) است زیرا که عرب زوجه را فرش نامد چنانچه در حدیث رسیده که (الولد للفرش) و بنا بر اینکه معنی (مرفوعه) اشاره بمقام بلند آنها است در حسن و عظمت جمال و زیبایی و ارتفاع شأن.

إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً، فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا، غُرُبًا أَتْرَابًا آن حوریان بهشتی را بچهار صفت معرّفی نموده اول آنها، زندهای بهشتی هستند که در بهشت آفریده شده‌اند نه در دنیا دوم دختران باکره میباشند سوم غُرُبًا یعنی آنها عاشقان و شیفتگان شوهرهای خودند چهارم همه در سن سی و سه سالگی میباشند و از بعضی روایت نقل میکنند که اهل بهشت همگی از مرد و زن بدنهای آنها پاک و بی مو و سفید اندام مجعد مو و سیاه چشمان و در سن سی و سه سالگی میباشند.

لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ اینک نعمتها و تشریفات برای اصحاب یمین که خوبان مؤمنین اند تهیه شده - وقتی اینک تفضلاتی که برای اصحاب یمین تعداد نموده با آنچه برای (سابقین مقربین) آماده نموده با هم مقایسه نمائیم تفاوت بین اینک دو صنف از مؤمنین بخوبی نمایان میگردد چنانچه میبینیم محل آرامگاه (سابقین) که موصوف بقرب گردیده‌اند

صفحه : ۸۱

بهشتهای پر نعمت قرار داده و محل آرامگاه اصحاب یمین را زیر سایه درخت سدر و مورد مهیا نموده و چه قدر فرق است بین جَنَاتِ النَّعِيمِ که بصیغه جمع آورده و دلالت بر تمام درجات بهشتی دارد با درخت سدر و مورد البته هیچ مقایسه با هم نتوان نمود همین طور مقام مقربین را نتوان مقایسه بمقام اصحاب یمین نمود زیرا که جایگاه مقربین محل قرب الهی است و جایگاه اصحاب یمین محل وفور نعمتها است.

و نیز چه قدر فرق است بین فُرشِ مَرْفُوعَةٍ که تکیه گاه (اصحاب یمین) قرار داده با سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ که تکیه گاه مقربین است - و نیز مشروبات اصحاب یمین را (بماء مسکوب) معرفی نموده مقابل مشروبات سابقین که (بماء معین) تعریف کرده.

وقتی اینک آیه را با آیات سوره (مطفّین) که راجع بمشروبات بهشتیان است جمع کنیم از مجموعش توان چنین استفاده نمود که مشروبات بهشتیان باعتبار مقامشان منقسم بدو قسمت میگردد قسمتی از آن اختصاص باصحاب یمین دارد که در اینجا (وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ) و در سوره (مطفّین) آیه ۲۴ ب (رَحِيقٍ مَّخْتُومٍ) که از آن بخمر سفید مهر شده بمسک معرّفی شده و نیز راجع باوصاف (رَحِيقٍ مَّخْتُومٍ) در آیه ۲۶ همان سوره مزبور فرموده وَ مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ در لغت تسنیم گفته‌اند تسنیم آبی را نامند که از بالا پائین ریزد از کلمه مزاجه در آیه توان استفاده نمود که آب آنها خالص نیست بلکه مزوج است و از بالا پائین ریزد و خالص آن برای مقربین آماده شده که از آن در اینک سوره بَكَّاسٍ مِنْ مَعِينٍ تعبیر شده و نیز در سوره (مطفّین) آیه ۲۷ از عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ چنین استفاده میشود که برای مقربین آب دیگری است خالص که مزوج بچیزی نیست آن طوری که مشروب اصحاب یمین مزوج است.

خلاصه وقتی اینک آیات را پهلوی هم گذاریم و با هم جمع کنیم از مجموعش چنین استفاده میشود که برای مقربین چشمه دیگری است خالص که مزوج بچیزی نیست آن طوری که مشروب اصحاب یمین مزوج است.

صفحه : ۸۲

و شاید اشاره باین باشد که اصحاب یمین اگر چه از خوبان و صلحاء میباشند لکن مثل مقربین خالص نیستند. و در جلد چهارم اینکه تفسیر در سوره مطفین در صفحه ۵۹ راجع به بآیه *مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ* اندازه‌ای در باره آن توضیح دادیم مراجعه بآن جا شود.

و نیز چه قدر فرق است بین آن *لَحْمِ طَيْرٍ* و *فَاكِهَةٍ* که در اختیار مقربین گذاشته شده با آن فاکهه بسیاری که برای اصحاب یمین آماده شده و نیز در مقابل *حُورٍ عِینٍ* که مثال *لؤلؤ* مکنون است و برای مقربین تهیه شده، و حوریان بهشتی بآن اوصافی که در آیه بیان نموده که برای اصحاب یمین آماده شده.

با اینکه بقرینه آخر آیه که در اوصاف بهشت مقربین فرموده *جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* چنانچه در توضیح آیه گفته شد اینها جزاء و پاداش اعمال ظاهری آنها است لکن پاداش مقام روحانی و رتبه ملکوتی آنان فوق آن است که در لفظ و بیان آید و برتر از آن است که محدود بحدی گردد، اینکه است که در اینجا همین بر نعمتهای جسمانی آن نفوس قدسیه اختصار نموده و متعرض نعمتهای روحانی آنها نگردیده و آن همان قرب آنها است بحق تعالی و دخول آنان است در ملاء اعلا- که موصوف بمقربین گردیده‌اند و بالاترین نعمتهای آنها همان لذائذ و حظوظاتی است که از مشاهده انوار عظمت الهی نصیب آنان می‌گردد که تحت تصور نیاید.

آری کسی که در اینکه عالم از اینکه اکسیر خدایی بهره‌مند گردد و از آن آب رحمت قطره‌ای بذائقه جاننش رسد در روز موعود که هر چیزی بفعلیت اخیر خود رسیده بکمال لایق بخود میرسد و حقیقت او ظاهر گردیده و ظهور و بروز مینماید آن وقت است که ناتمامی آن که در اثر اشتغال بامور طبیعی ناقص مانده باتمام میرسد، لکن کسی که در اینکه عالم دنیا اختصار بر همین عبادات و اجتناب از محرّمات نموده، با آنکه دارای ایمان و عمل صالح باشد لکن ایمان او فقط بدرجه (علم الیقین) رسیده نه (عین الیقین) البته چنین کسی در آخرت از اصحاب یمین است و بقدر اعمالش و حسن نیتش دارای بعضی درجات بهشتی است، لکن چنانچه گفته شد مقربین

صفحه : ۸۳

کسانی میباشند که ایمانشان از مرتبه (علم الیقین) ترقی نموده و بمرتبه (عین الیقین) یا (حق الیقین) رسیده زیرا که در آخرت درجه و مقام هر کس بقدر سعه ایمان و معرفت وی است.

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ در لغت یک قطعه جمع شده از پشم را *ثَلَاثَةٌ* گویند و در عرف جماعت بسیاری را *ثَلَاثَةٌ* و *ثَلَاثَةٌ* *مِنَ الْأَوَّلِينَ* یعنی جماعت بسیاری از اولیها و *ثَلَاثَةٌ* *مِنَ الْآخِرِينَ* جماعت بسیاری از آخریها.

راجع به اینکه مقصود از اولیها و آخریها کیانند همان طوری که راجع بسابقین گفته شد بین مفسرین گفتاری است و بسیاری از مفسرین نظر بدلالیت بعض احادیث گویند مقصود از اولین و آخرین هم در اینجا و هم راجع بسابقین امت پیمبر خاتمند و از این مسعود چنین حدیث میکنند که گوید شبی خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودم حضرتش راجع به امم گذشته صحبت مینمود چون مجلس تمام شد برخواستیم و هر یک بمنزل خود رفتیم روز دیگر فرمود شب گذشته تمام پیامبران و امت آنها را!!!!!! وانمودند بعضی از پیامبران را دیدم بسیار امت داشتند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر از سه نفر امت نداشتند و جمعی دیگر یک امت داشتند جماعت دیگر هیچ امت نداشتند دیدم پیمبری آمد با امت بسیار تعجب کردم گفتم خداوندا اینکه کدام پیمبر است خطاب آمد اینکه برادر تو موسی بن عمران است و اینها بنی اسرائیلند گفتم خدایا امت من کجایند خطاب آمد بدست راست خود نگاه کن چون نظر کردم دیدم در صحرای مکه بقدری که چشم کار میکند مردمی هستند گفتم خدایا اینها کیستند گفت اینها

امت تواند آیا راضی شدی یا نه گفتم راضی شدم گفت در طرف چپ خود نگاه کن چون نظر کردم دیدم از کثرت آنها افق آسمان پوشیده شده بود گفتم اینها کیستند گفتند اینان امت تواند آیا خشنود شدی گفتم آری پس از آن فرمود از امت تو هفتاد هزار نفر بیحساب داخل بهشت میگردند (عکاشه)

صفحه : ۸۴

برخواست و گفت یا رسول الله دعا کن من از آنها باشم گفت
(اللهم اجعله منهم)

دیگری برخواست و همین التماس را نمود فرمود (عکاشه) بر تو سبقت گرفت آن گاه عبد الله مسعود گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گمان ما اینکه است که اینکه هفتاد هزار نفر کسانی میباشند که در اسلام زائیده شده‌اند و بر آن استقامت و پایداری مینمایند فرمود چنین نیست آنهایند که دزدی نکنند و تکبر نمیکنند و فال بد نزنند و بر خدا توکل نمایند پس از آن فرمود امیدوارم امت من چهار یک اهل بهشت باشند ما همه تکبیر گفتیم بعد فرمود امیدوارم نصف اهل بهشت باشند ما همه تکبیر گفتیم پس از آن اینکه آیه نازل گردید **ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ** صدر المتألهین راجع بتوجیه آیه بیانی دارد که برای وضوح مختصری از آن را ترجمه مینمایم.

نوع انسانی از اول بعثت آدم همیشه سالک بسوی حق تعالی و در طریق هدایت یافتن بسوی او در اطوار خلقت قدم میزده و در اطوار خلقت بتدریج ترقی و تعالی مینموده و از طریق انبیاء و سفراء و انزال کتب آسمانی و معجزات بحسب استعداد زمان نوع بشر مستعد کمال گردیده تا وقتی که نوبت هدایت و ارشاد بخاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم رسید آن وقت ترقیات بشری را بمنتهی درجه رسانید و روح آدمی را باعتبار فطرت ثابته و نشئه باقیه بغایت کمال رسانید.

و از ارسطاطالیس فیلسوف حکایت میکنند که چنین گفته (وراء طور عقل طور دیگری است) لکن مخصوص باهل آخر الزمان است چنانچه در اوائل خلقت طور ادراک بشر مخصوص بحواس بوده و پیمبر آنها (ادریس علیه السلام) بوده و مردمان آن وقت از طریق حواس ظاهره دانا گردیده بودند بآنچه در آسمانها است از عدد کرات فلکیه و عدد ستارگان و اوضاع و هیئات و حرکات آنها، و پس از آنکه نوع بشر رشد نمود و قوه واهمه و همت آنان ترقی کرد چنانچه بنی اسرائیل چنین بودند و پیمبر آنها حضرت موسی علیه السلام بود اینکه بود که موسی علیه السلام از آنها بسیار اذیت کشید و بعضی از آنان را بلحظه‌ای هلاک گردانید، پس از زمانی بعد که زمان ما باشد

صفحه : ۸۵

مردم ترقی نمودند و دارای عقل گردیدند لکن طور وراء عقل اختصاص باهل آخر الزمان دارد.

پس از کلام ارسطاطالیس مرد فیلسوفی تصدیق وی را نمود و گفت پیمبر چنین مردمانی محمّد بن عبد الله عربی صلی الله علیه و آله و سلم است که بوحی از جانب حق تعالی مطلع میگردد و ادراک مینماید آنچه را که کسی پیش از او ادراک نکرده بود اینکه است که نبی خاتم بر سائر انبیاء فضیلت دارد و امت او نیز بر سائر امم برتری و فضیلت دارند و قوله تعالی **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ** شاهد بر آن است و نیز زیادت شرف و فضیلت در پیمبر دلالت دارد بر کثرت عدد صحابه و تابعین و ائمه الهداء و مأمومین و اتباع صالحین و اشباع مؤمنین و بعضی از روایات مؤید همین حرف است (پایان)

صفحه : ۸۶

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۴۱ تا ۷۰]

اشاره

وَ أَصْحَابِ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابِ الشَّمَالِ (۴۱) فِي سَيِّئٍ مَّعْمُومٍ وَ حَمِيمٍ (۴۲) وَ ظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ (۴۳) لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ (۴۴) إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ (۴۵)

وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ (۴۶) وَ كَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۴۷) أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ (۴۸) قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ (۴۹) لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ (۵۰)

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَتَيْتُمُ الضَّالِّينَ الْمُكَذِّبِينَ (۵۱) لِمَا كَلُونِ مِنْ شَجَرٍ مِّنْ زُقُومٍ (۵۲) فَمَا لَوْنُ مِنْهَا الْبُطُونِ (۵۳) فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ (۵۴) فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ (۵۵)

هَذَا نُزِّلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ (۵۶) نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ (۵۷) أَمْ فَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ (۵۸) أَمْ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ (۵۹) نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۶۰)

عَلَى أَنْ يُبَدَّلَ أَمْثَالُكُمْ وَ تُنْشَأَ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۱) وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ (۶۲) أَمْ فَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ (۶۳) أَمْ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (۶۴) لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ (۶۵)

إِنَّا لَمَغْرُمُونَ (۶۶) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۶۷) أَمْ فَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ (۶۸) أَمْ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ (۶۹) لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ (۷۰)

صفحه : ۸۷

(ترجمه)

چه عجیب است حال اصحاب دست چپ
که اینان در باد گرم سوزان و آب جوشانند،
و در سایه‌ای از دود سیاه گرم
که آن سایه نه خنکی آرد و نه سودی رساند،
محققاً اینان کسانی بودند که در دنیا متمول و در ناز و نعمت بودند
و اینان کسانی بودند که مصرّ بودند بر گناهان بزرگ
و چنین بودند که میگفتند آیا ما وقتی مردیم و خاک و استخوان گردیدیم ثانیاً مبعوث میگردیم و زنده میشویم
آیا آباء و اجداد سابق ما (زنده میگردند)
ای پیمبر بگو بآنان که محققاً اولین (کسانی که پیش از شما بودند) و آخرین و آنهایی که (بعد از شما دنیا آیند)
همگی جمع میگردند در میعادگاه روز معلوم (روز قیامت)،
پس از آن محققاً کسانی که (از طریق حق) گمراه گردیده‌اند و قیامت را انکار مینمایند،
هر آینه خواهند خورد از درخت (زقوم)،
پس پر میکنند از آن شکمهای خود را،

پس از آن آشامیدنی شما از آب جوشانست،
 که می‌آشامید از آن آب جوشان مثل شتر بسیار تشنه،
 اینکه است تشریفات آنها در روز قیامت،
 ما آفریدیم شما را پس چگونه باور نمیکنید و تصدیق (بروز جزاء) ندارید،
 آیا نمی‌بینید شما آنچه را از منی که میریزد در رحم زنهایتان
 آیا شما می‌آفرینید او را یا ما خلق کننده‌ایم،
 ما اندازه‌گیری میکنیم بین شما مردن (عمر شما را)، و کسی بر ما سبقت گیرنده نیست،
 بر اینکه تبدیل کنیم (شما را) بامثال شما و بیافرینیم شما را در صورت و هیئتی که نمیدانید،
 و هر آینه محققا شما میدانستید آفرینش نخستین (یعنی زندگی دنیا را) پس چگونه متذکر نمیشوید
 پس آیا دیدید شما آنچه را که میکارید
 (و چنین گمان میکنید) که شما می‌رویاند آن را (باید بدانید) که ما می‌رویایم
 اگر بخواهیم هر آینه آن گیاه را تباه می‌گردانیم پس تعجب می‌کنید
 و گوئید ما بغرامت و خسارت، دچار گردیدیم
 بلکه ما (از زراعت و انتفاع) محروم گردیدیم،
 پس آیا شما دیدید آبی که می‌آشامید،
 آیا شما آن را از ابر سفید فرود می‌آورید یا ما آن را نازل می‌گردانیم
 اگر بخواهیم آن آب را تلخ و شور می‌گردانیم پس چرا شما شکر نمیکنید.

صفحه : ۸۸

(توضیح آیات)

وَأَصْحَابُ الشُّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشُّمَالِ، فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ، وَظِلٌّ مِّنْ يَّحْمُومٍ لَّا- بَارِدٌ وَلَا- كَرِيمٍ پس از بیان سر انجام مقربین و اصحاب یمین و پاداش اعمال و کراماتی که نسبت با آنان مبذول گردانیده در مقام سوء عاقبت و عذاب اخروی اصحاب شمال و کسانی که در اثر کفر و انکار مبدء و معاد خود را از رتبه انسانیت ساقط نموده‌اند برآمده و (بماء) تعجب که اشاره بشدت عذاب و بد حالی آنان دارد بسه نوع از عذاب و شکنجه آنان را تهدید مینماید.

فِي سَمُومٍ سَمُومٍ بَادٍ گرمی را گویند که دارای سمیت باشد و کشنده است چنین بادی در مسام- بدن و عروق و دماغ آنان در آید حَمِيمٍ آب جوشانی است که در منتهی درجه حرارت باشد بر آنها ریخته میشود وَظِلٌّ مِّنْ يَّحْمُومٍ و نیز برای آنان است سایبانی از دود سیاه که آن سایبان نه خنکی دارد که قدری شدت حرارت آنها را تسکین دهد و نه انتفاعی از آن برده میشود.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ، وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ چون جزاء و پاداش عمل روی میزان عدل بایستی مطابق عمل باشد در اینجا سه نوع از عذاب برای اصحاب شمال مهیا گردیده بازاء سه نوع عمل آنان و نکته کلام اینجاست که چون انسان باعتبار طبیعت بطور کلی دارای سه قوه است، قوه شهویه قوه غضبیه، قوه واهمه و هر گاه اینکه قوای سه گانه روی میزان اعتدال نگاه داشته گردیده و بصلاح دید عقل و شرع عمل آنان انجام گرفت آن وقت آدمی بکمال انسانیت فائز میگردد و از اصحاب یمین محسوب میشود.

لکن اگر اینکه قوای سه گانه مخالفت نمودند و از حکم عقل و شرع خارج گردیدند و خودسرانه عمل نمودند البته در پرتگاه جهالت و بی‌خردی سرنگون

صفحه : ۸۹

خواهند گردید، و شاید مترفین در آیه اشاره باشد بطغیان قوه غضبیه وقتی از اعتدال خارج گردد آن وقت حبه ریاست و فرمان فرمایی و استیلاء و تفوق بر اقران بر وی غالب میگردد و برای رفعت و مقام خود در صدد بر می‌آید که بر دیگران تفوق و استیلاء پیدا نماید و بعضی مفسرین (مترفین) را حمل بر استیلاء قوه شهویه نموده نظر به اینکه مترفین کسانی را گویند که نعمت آنها زیاد باشد لکن ظاهراً مترفین حمل بر طالبین شهرت کردن مناسب‌تر بنظر می‌آید.

و نیز شاید مقصود از *يُصِتْرُونَ عَلَى الْجَنِّ الْعَظِيمِ* کسانی باشند که قوای شهویه بر آنان غالب گردیده و برای نائل گردیدن بحفظات نفس حیوانی از هیچ گناه بزرگی خودداری ننمایند از هر راهی که بشود قوای حیوانی شهوانی خود را تسکین دهند و در طلب آن میکوشند.

و نیز ممکن است گفته شود انکار معاد از مقتضیات قوه واهمه بشمار می‌رود زیرا که قوه واهمه بدون اعانت عقل قاصر است و مطالب کلی عقلانی را نتواند ادراک نماید اینکه است که اگر از حکم عقل و شرع خارج گردید چون بخودی خود نتواند معاد و حیات اخروی را درک نماید انکار میکند.

و نیز منکرین معاد عقل خود را رشد نداده‌اند و طبع سرکش آنان زیر بار طاعت انبیاء نمی‌رود که بگفته آنان قبول معاد کنند اینکه است که انکار می‌کنند و چون غالباً انکار معارف از روی جهل و بی‌خردی پدید می‌گردد شاید بمناسبت آنکه جزاء بایستی در خور عمل باشد کیفر و مجازاتشان سایه‌ای از دود سیاه میگردد.

وَ كَانُوا يَقُولُونَ، أِذَا مِنَّا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ، أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوْلُونَ چنانچه گفته شد کفار چون عقل خود را در اثر انقیاد و اطاعت حق تعالی قوت نداده و رشد عقلی ندارند قوه واهمه آنها و فهم ناقص آنان جز عالم طبیعت دنیوی را نتواند فهم کند اینکه است که از روی تعجب گویند چگونه ممکن است انسانی که مرد و بدنش خاک گردید ثانیاً بر گردد بحالت اول و در قیامت مبعوث گردد و آن بی-

صفحه : ۹۰

خردان فکر نمیکنند آن کسی که انسان و تمام موجودات را از نیستی بهستی آورده قدرت دارد پس از مردن و تفرق اجزاء ثانیاً نیز بانسان حیات نوینی کرامت نماید و او را بحالت اولیه خود برگرداند با اینکه در مرتبه اول هیچ نبوده لم یکن شیئاً مذکوراً لکن در مرتبه ثانی پس از مردن روح او که لطیفه ربّانی است با جسد مثالی وی در جایگاه خود موجود است بلکه چنانچه در محل خود مبرهن گردیده ماده بدن او نیز در جایگاه خود موجود است فقط بمردن، روح بحکمتهای چندی از بدن و اجزاء آن مفارقت مینماید لکن آن ماده اولیه بدن در جای خود محفوظ است و در قیامت که هر چیزی باصل خود برمیگردد، بحکم قادر حکیم روح و بدن با هم جمع گردیده بانسان حیات پاکیزه‌ای که قابل دوام و بقاء باشد افاضه میگردد *قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ* خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که بگو محققاً اولین و آلهایی که در ابتداء خلقت بدنیا آمده‌اند از آباء و اجداد شما و آلهایی که تا آخر دنیا موجود می‌گردند در آن روز معینی که محل میعادگاه شما است و آن روزی است معین و ثابت همگی جمع می‌گردید.

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْتُمُ النَّارِ الْمُكَذَّبُونَ، لَمَّا كَلُونِ مِنْ شَجَرٍ مِنْ رَقُومٍ فَمَا لُونِ مِنْهَا الْبَطُونَ، فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ، فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ

(زقوم) در لغت غذا و خوراکی کریهه و بد مزه را گویند و از بعض مفسرین است که (زقوم) خوراکی است که در طعم تلخ و در لمس گرم و در شامه بد بو و در رؤیت سیاه و از خوردن آن شکم باد می‌کند. پس از آن خطاب سخط آمیز بمنکرین معاد نموده که ای گمراهان از طریق حق از روی بی‌خردی و نفهمی منکر معاد میباشید، آن موقعی که در قیامت جمع می‌گردید البته خوراک شما از درخت زقوم است که بدترین غذاها است و از آن زقوم

صفحه : ۹۱

شکمهای شما پر میگردد وقتی شکمهای شما پر شد تشنه می‌گردید و آشامیدنی شما آب گرم است و چون در اثر زقوم تشنگی بر شما غلبه مینماید آن وقت مثل شتر تشنه از آن آب گرم می‌آشامید، در سوره و الصافات آیه ۶۲ در وصف زقوم فرموده *إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ - طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ* آری همان طوری که کلمه طیه را تشبیه نموده بشجره طیه چنانچه در سوره ابراهیم آیه ۲۹ *مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ* کلمه خبیثه را نیز تشبیه نموده بشجره خبیثه آیه ۳۱ همان سوره *وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ* در اینجا شاید اشاره باین باشد که ریشه درخت زقوم در قعر جهنم طبیعت و در نفس پلیدی که از فطرت اصلیه خود منحرف گردیده روئیده میگردد و ثمره و حاصل آن از ظاهر سرایت مینماید بیاطن، اینکه است که در مقام تکذیب پیمبران برمیآید و برای رسیدن بمقاصد شوم خود از هیچ نوع اعمال نکوهیده خودداری نمینمایند نه از مغالطه کاری در گفتار و نه از کج روی در رفتار و نه از فساد نمودن بین خلق الله و نه از ایذاء و نسبت ناروا دادن بانبیاء و اولیاء از هیچ عمل قبیحی خودداری نمینمایند، و توان گفت هر یک از اینکه اعمال نکوهیده سری است از سرهای شیاطین که از آن شجره خبیثه روئیده شده و میوه و نتیجه اینکه شجره خبیثه در قیامت همان زقومی شود که *بِمَا قَدَّمْتِ أَيْدِيَهُمْ* در دنیا ریشه آن را که انکار مقام ربوبیت و مقدسات دین باشد بدست خود در باطن خود کاشته و در آن وقت که باطنها ظاهر می‌گردد تظاهر مینماید و حرارت آن افزوده می‌گردد و از شدت حرارت مثل شتر تشنه آب طلب می‌کند آن وقت از حمیم و غمیاق بوی آب می‌دهند و آن آبی است که اندرون آنان را پاره پاره می‌کند *هَذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ* هذا اشاره بآیات جلو است و شاید مقصود چنین باشد که زقوم و حمیم پیشکش و تشریفاتی است که در اول فرود آمدن کفار در روز معاد بجهنم برای آنان مهیا و آماده

صفحه : ۹۲

شده و عذابهای سخت تر و ناگوارتری در عقب دارند.

نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ مادیون گویند چطور ممکن است بدن مرده‌ای که از هم پاشیده و اجزاء آن در چندین میلیارد میلیاردها بدن دیگر و چیزها در آمده و تغییر شکل داده ثانیاً جمع شود و همان بدن اولی تشکیل گردد اینکه آیه در مقام ردّ آنان برآمده که همان طوری که شما را ابتداء از نیستی بهستی آوردیم و اجزاء بدن شما را با هم ترکیب نمودیم و اندام شما را تشکیل دادیم قدرت داریم ثانیاً نیز اجزاء بدن شما را که متفرّق و خاکی گردیده با هم جمع نموده و بشکل اول در آوریم و وقتی شما خلقت اول را دیدید چگونه بخلفت دوم اعتراف نمی‌نمائید.

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ، أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ اینکه آیه در ردّ کسانی است که گویند ما از نطفه پدید گردیده‌ایم و امور عالم را مستند بطبیعت می‌دانند و معتقدند که زندگی و حیات در سطح کره زمین بطور اتفاقی و ناگهانی پدید گردیده و گویند اصل تمام موجودات و ماده قوه‌ای است که آن را بعضی نیرو و بعضی اثر و بعضی انرژی می‌نامند و بسیر تکاملی موجودات زنده بوجود آمده‌اند.

لکن آن بیخردان فکر نمی‌کنند که بر فرض که حدس آنان درست باشد و تمام موجودات از ماده و نیرو تشکیل شده باشد ماده اولیه که آن را ماده‌المواد گویند با قوه‌ای که آن را حرکت می‌دهد که بقول آنها اینکه دو ماده موجوداتند از کجا آمده چه نیروی خلاقه‌ای در آنان تأثیر نموده و آنها را باشکال مختلفه در آورده و تمام موجودات را دارای روح گردانیده و بعضی موجودات را قوه ادراک و تمیز داده که تصرف در مادیات می‌نمایند، اگر گویند وجود ماده و نیرو ضروری است و بعبارت دیگر اگر ماده و قوه واجب الوجودند که در وجود محتاج بغیر نیستند پس چگونه

صفحه : ۹۳

باعتراف خود آنان در یکدیگر تحلیل می‌روند که ماده نیرو و نیرو ماده می‌گردد و هر عاقلی می‌فهمد واجب الوجود موجودی است که مستقل در وجود باشد و قوام وجودش بستگی بغیر ندارد، ماده و نیرو باصطلاح علماء جدید، و هیولی و صورت، باصطلاح حکمای قدیم هیچکدام مستقل بوجود نمی‌باشد، وجود هر یک منوط بوجود دیگری است، پس هر یک قطع نظر از دیگری، ممکن الوجود می‌گردد زیرا که معنی ممکن الوجود همین است که در وجود و در پیدایش آثار محتاج بدیگری باشد. و اگر گویند قوه‌ای است فوق ماده و نیرو که آن اصل موجودات است و آن را نمی‌توانیم فهم کنیم از آثار پی بوجودش می‌بریم گوئیم اگر آن یک حقیقت مستقلی باشد مجرد از ماده و آثار و موجودات از روی علم و قدرت از او پدید گردیده هر چه خواهید آن را اسم گذارید آن همان خدای موحدین است اسم آن را عوض نموده‌اید. و اگر آن اصل را نیز موجود مستقل ندانید و گوئید آن نیز در وجود و ظهور آثار محتاج بدیگری است آن وقت لا-بد بایستی اعتراف نمائید باصل ثابتی تا آنکه سلسله علل و معلولات برسد بمبدئی که مستقل بوجود و هستی است و وجود او ضروری و دائمی باشد و گر نه تسلسل محال لازم آید.

(خلاصه) اینکه مبارک آیه بطور وضوح جواب مادیین را میدهد و اشاره باین است که شما علت اعدادی یعنی وجود شما معدّ و از شرائط پیدایش نطفه و منی می‌باشد نه علت فاعلی و نظام خلقت موجودات بر اینکه استوار گردیده که وجود مادّیات را منوط بمدت و عدّت گردانیده و برای هر چیزی شرائط و معدّاتی مقرر فرموده، اگر چه بدون آن شرائط نیز قدرت بر ایجاد هر چیزی دارد، چنانچه در اول خلقت حیوانات و گیاهها چیزی نبوده‌اند که از آن تولید مثل شود ناگهانی بهمان علت حقیقی و اراده لم-یزلی موجود گردیده‌اند، لکن حکمت چنین اقتضاء نموده که مادّیات مسبق بمدت و عدّت باشند.

صفحه : ۹۴

نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنشِئْكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ خدای عزّ و جل برای تنبیه بشر چنین اظهار می‌فرماید که ای انسان بدان ما برای زندگانی هر فردی اجل و مدتی قرار داده‌ایم و کسی را نرسد نه در خلقت و نه در اندازه بقاء و مدت عمر بر ما پیشی گیرد.

آیه بالا- نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ اشاره باین دارد که علت موجدّه یعنی آنکه شما را از نیستی بهستی آورده اراده و قدرت ازلی الهی است و اینکه آیه اخیر شاید اشاره باین باشد که گمان نکنید که پس از خلقت در بقاء محتاج بعلت نیستید زیرا که ممکن همان طوری که در وجود محتاج بعلت موجدّه است در بقاء نیز محتاج بعلت مبقیه است، و علت مبقیه موجودات ما هستیم نه غیر ما، مدت عمر هر کسی در تقدیر ازلی ما ثابت و مستقر است فَاِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ سوره اعراف آیه ۳۲، و نیز قدرت داریم که شما را تبدیل نمائیم بامثال شما و شما را خلقت کنیم در چیزی که نمیدانید.

از اینکه آیات سه مطلب توان استخراج نمود (اول) خلقت و پیدایش شما افراد بشر و تمام موجودات بقدرت ازلی حق تعالی انجام

گرفته کسی در امر خلقت بر او پیش دستی ندارد (دوم) بقاء و اندازه عمر آدمی و بقاء هر چیزی بدست قدرت او است. (سوم) آن کسی که شما را از نیستی بهستی آورده قدرت دارد که شما را تبدیل نماید بامثال شما، شاید مقصود چنین باشد که قدرت دادیم که شما را اعدام نمائیم و اشخاصی دیگر مثل شما از افراد بشر خلقت نمائیم، و شاید مقصود اینکه طور باشد که قدرت داریم در نشأ قیامت شما را بصورتی در آوریم که فعلاً نمی‌دانید یعنی شما را بصورت اخلاق و صفاتی که در نفستان رسوخ نموده ظاهر گردانیم و مؤید اینکه توجیه دو چیز است یکی آخر آیه وَ نُنشئُکُمْ فِی مَا لَا تَعْلَمُونَ و دیگر

صفحه : ۹۵

اخبار و احادیث بسیاری که دلالت دارد بر اینکه که انسان در قیامت بصورت اعمالش وارد محشر میگردد. وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ بشر را متذکر می‌گرداند که وقتی شما نشئه دنیوی خود را دیدید و مراتب و درجات سیر خود را از ابتداء خلقت و از وقتی که نطفه بودید تا وقتی که دائره سیر خود را بپایان رسانیدید که علی الدوام از قوه بفعل و از نقص بکمال سیر نموده‌اید و بتجربه و آزمایش مشاهده می‌کنید که هر موجودی سیر استکمالی می‌نماید تا بغایت و فائده وجود خود برسد با اینکه حال چگونه متذکر نمی‌گردید که انسان در صورتی که اشرف موجودات بشمار میرود بایستی برای وجود وی غایت و فائده‌ای در نظر باشد که در سیر استکمالی بغایت و فائده وجود خود نائل گردد و چنانچه مشهود است در اینکه عالم انسان بفائده و غایت وجود خود نمیرسد و اگر نشئه دیگری نباشد که بشر بفعلیت اخیر و غایت وجود خود نائل گردد اصلاً وجود دنیوی وی بلکه خلقت او و عالمی که برای پیدایش و استکمال وی پدید گردیده لغو خواهد بود و کار لغو شایسته حکیم علی الاطلاق نخواهد بود و نیز کسی را که اندک شعوری باشد میفهمد عالم دنیا که در اینکه آیه (نشئه اولی) نامیده شد مقدمه است برای نشئه ثانی زیرا اینکه نشئه و اینکه عالم دنیا عالم قوه و عالم هیولایی است که باعتراف تمام دانشمندان تمام اجزایش علی الدوام در حرکت و رو بقاء می‌روند و هیچ جزئی از آن ثابت و قراری ندارد.

و نیز باعتراف تمام دانشمندان هر حرکت را غایتی و هر ناقصی را کمالی در بر است که در حرکت استکمالی سرانجام آن خواهد بود اینکه است که شخص متفکر میفهمد که غرض از خلقت اینکه عالم که وجودش محفوف بعدم و فعلیتش عین قوه و حیاتش عین مرگ که علی الدوام می‌میرد و زنده میگردد مقصود اصلی خلقت نخواهد بود بلکه غایت و فائده چنین مخلوق عظیمی البته بایستی در عالم دیگر و در نشئه ثانوی

صفحه : ۹۶

پدید گردد که در آن عالم جهات ما بالقوه بالفعل گردد و حرکات بغایت رسد و کار انسان تمام گردد و آن عالم قیامت است که هر موجودی بکمال لایق بخود میرسد و از قوه بفعل آید و انسان به نتیجه اعمال خود برسد و حیات باقی و جاودانی یابد. أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ، أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ، لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ، إِنَّا لَمُعْرِمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ آیات اشاره باین دارد که شمایی که زراعت می‌کنید و برای تحصیل فائده بذر می‌پاشید که حاصل بدست آرید آیا چنین گمان می‌برید که خودتان علت و سبب پدید شدن حاصل میباشید! چنین گمان خلاف است شما حراثت مینمائید و عملیاتی را انجام میدهید لکن پدید شدن حاصل بدست ما است.

چنانچه ثابت و محقق است برای هر موجود طبیعی چهار علت موجود است علت فاعلی - علت غایی - علت مادی - علت صوری - در اینجا علت مادی همان دانه‌های و حبوباتی است که در زمین پاشیده می‌شود با شرائطی که در آن بکار میرود، مثل شخم کردن زمین و آب یاری نمودن و غیر اینها که تماماً از علل مادی بشمار می‌رود، علت صوری دانه‌های گندم و جو و غیر آن است که علل

صوری نباتات شمرده میشوند.

علت فاعلی تأثیر قادر متعال و مبدء وجود و نفوذ قدرت آن حیّ ذا الجلال است که دانه را در زیر زمین میشکافد و اول آن را تبدیل بعلف سبز می‌نماید و زمین را شکافته و بیرون می‌آید پس از آنکه حرکت استکمالی آن بانتهاء رسید یک دانه را بچندین دانه پیدایش میدهد آیا ممکن است تصوّر شود که آن دانه‌ای که در زمین پوسیده خودش در خود تصرّف نماید و خود را بقدرت خود اینکه طور نمایش دهد، یا زارع بتواند آن را تبدیل نماید. هرگز ممکن نیست، پس با اندک توجهی معلوم میشود که یک قوه قاهره‌ای در آن تصرّف نموده و اینکه تحولات و تغییرات بقدرت

صفحه : ۹۷

کامله او در عالم پدیدار گردیده.

و نیز علت غایی موجودات مادی خود علت فاعلی است که برحمت و رزاقیت خود برای ارزاق موجودات زنده اینکه طور تصرّف در موجودات پدیدار نموده تا آنکه صفت رزاقیت خود را ظاهر گرداند.

لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ - إِنَّا لَمُعْرِضُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ اشاره بهمین است که بثمر رسیدن زراعت از عهده زارع خارج است ممکن است آن دانه‌های بذر را تبدیل بگیاه در هم شکسته یا گاهی بدون دانه بنمائیم آن وقت برای زارع جز حسرت و ندامت چیزی نیست زیرا که ایجاد و پدید آوردن حبوبات بدست او نیست.

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ، أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ اینک آیات نیز نظیر آیات بالا برای تذکر و تبه بشر است و اشاره به اینکه فکر خود را بکار اندازید و تأمل نمائید آیا اینکه آبی که می‌آشامید از کجا سر چشمه گرفته که علی‌الدوام می‌آید و میرود تازه از کجا می‌آید و کهنه کجا میرود آیا شما چنین قدرت و توانایی دارید که باران را از ابر سفید فرود آرید یا ما آن را برای رفع احتیاجات شما از بالا بزمین ریزش دادیم، اگر بخواهیم توانیم آن را تلخ و شور گردانیم که از آن انتفاع نبرید چون آب گل آلوده طبیعت چشم و گوش آدمی را پر نموده با اینکه میدانید که بهیچ وجه قدرت بر پیدایش چیزی که از مرتبه عدم بوجود آورد ندارد، بلکه فقط باندک علمی که برای حکمتهای چندی بوی بخشوده شده که امور معاش خود را تأمین نماید گمان می‌کند کاری از دست وی برمی‌آید اینکه است که بخود مغرور گردیده و خالق و آفریننده موجودات را فراموش نموده.

و نیز چون تعلیمات قرآنی برای هر دوره و زمانی نافع و بایستی تا قیامت

صفحه : ۹۸

بین مردم فعالیت نماید و همه را متبّه گرداند، اینکه است که مواد اولیه و عناصر و موجوداتی که از مواد و عناصر تشکیل شده‌اند تحت نظر قرار داده و گوش زد انسان مینماید که گمان نشود پیدایش مواد بدست بشر است، چنانچه شاید بعضی از کوتاه‌بینان نظران چنین گمان میکنند که اختراعات و صنایع دست بشری که مردم اینکه زمان را بخود مشغول نموده یک قدرت خلاقیت در آنها بکار برده شده.

لکن انسان خردمند میداند که فقط هنر مخترعین صنایع بعد از زحمات بسیار که چه خود آنان متحمل گردیده و چه در اثر کوشش مردمان پیش از آنها بدست آمده اینکه است که بتجربه و آزمایش بسیار بعضی خواص و آثاری که خالق متعال در کمون مواد نهاده پی برده‌اند و در آن عمل نموده و بکار بسته‌اند در صورتی که خود آنها و آنچه در آن عمل میکنند مخلوق و آفریده شده حق تعالی میباشند قال الله تعالی وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ سوره نساء آیه ۹۴، تمام اینکه اختراعات و انکشافات اندک از آن چیزی

است که در طبیعت وجود دارد، اصل صنایع و اختراعات امروزه تقلید ناقصی است از بعض موجوداتی که قادر متعال در اینکه جهان پهناور پدید آورده، بقول بعضی گویند هواپیما اختراع نمودن میلیون میلیون سالها میگذرد طیور و پرندگان در سطح کره زمین در پروازند و محتاج بوسائل خارجی و اسباب نمیشوند و بآن وسائل خدا داده خود بینبازند، گویند اختراع برق نمودیم نیروی برق همیشه بوده منتهی الامر بشر نمیدانسته که میتوان از آن استفاده نمود حتی اگر مرده زنده کنند یا آدم مصنوعی بسازند مؤمن موحد نباید گول بخورد زیرا چنانچه گفتیم غیر از حق تعالی کسی قوه خلاقیت ندارد که بتواند چیزی را از عدم بوجود آورد، بلکه هنر آنها اینکه است که وقتی خیلی کوشش نمایند دانا میگردند بخواص و آثاری که در طبیعت پنهان است یعنی میفهمند که مواد را اگر بطرز خاصی با هم ترکیب نمایند دارای چه اثری میگردد، لکن خلقت مواد و آثاری که در آن نهفته است بدست آنها نیست نه ذره‌ای را توانند از نیستی بهستی آرند و نه از هستی به نیستی کشانند.

صفحه : ۹۹

خلاصه آنان فقط علت اعدادی و صوری عرضی مختراعات خود میباشند نه علت فاعلی و علت موجد فاعلی و واجب الوجود جل و علا است که مبداء و پدید آورنده موجودات است.

آری قوه فکر از بالاترین قوای بشری بشمار میرود و شرافت بشر از تمام موجودات ما دون خود بهمان قوه ادراک و تمیز وی است، انسان اگر اینکه قوه خدا داده خود را بکار اندازد و در موجودات آفاقی و انفسی تدبیر نماید آن وقت از روزنه قلبش نور معرفت و دانش طلوع مینماید و موجودات را بآن طوری که هستند یعنی بآن وجهی که آیات الهی و تظاهرات فیض منبسط رحمانی میباشند مشاهده مینماید، در سوره فصلت آیه ۵۳ اشاره بهمین مطلب دارد قوله تعالی سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۱﴾ و اینکه چنانچه مشهود است در آیات قرآن مجید مکرر امر بتعقل و تفکر مینماید فقط برای همین است که بشر را بیدار کند و راهی برای وی باز کند که سر انجام آن قرب جوار احدیت و وصول بسعادت و فضیلت گردد، لکن انسان خودش بایستی براهی که رهبران حقیقت نشان میدهند برود تا بمقصود اصلی خلقت برسد.

وظیفه آن بزرگواران فقط تذکر و راه نمایی است چنانچه در کتاب کریم خطاب پیمبر اکرمش نموده فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ - لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ سوره الغاشیه آیه (۲۰) یعنی وظیفه تو آن است که مردم را متذکر گردانی نتوانی کس - را باکراه بعمل واداری. اگر ممکن بود انسان بگفته‌های دیگران و تقلید آباء و اجداد خود سعادت مند گردد دیگر امر بتفکر و تدبیر نمودن معنی نداشت، و نیز بمجاهده نمودن با نفس که امر فرموده وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ بِيْ ثَمْرٍ بُوْدَ فَلَوْ لَا تَشْكُرُونَ در مقام سرزنش انسان است که پس از اینکه همه نعمتها چگونه بشکر ولی نعمت خود قیام نینمائید.

(۱) بزودی مینمایانیم آیات و نشانه‌های قدرت خود را در افقها و در نفسهای آنها تا برای!!!!!! گردد که او است حق آیا کفایت نمیکند پروردگار ترا که او بر هر چیزی گواهد است [.....]

صفحه : ۱۰۰

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۷۱ تا ۹۶]

اشاره

أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ (۷۱) أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ (۷۲) نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا وَ مَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ (۷۳) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۷۴) فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ (۷۵) وَإِنَّهُ لَفَقْسَمٌ لِّمَنْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ (۷۶) إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (۷۷) فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ (۷۸) لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۷۹) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸۰)

أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ (۸۱) وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ (۸۲) فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ (۸۳) وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ (۸۴) وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تَبْصِرُونَ (۸۵)

فَلَوْ لَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ (۸۶) تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۸۷) فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۸۸) فَرُوحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةٌ نَعِيمٌ (۸۹) وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۰)

فَسَلَامٌ لَكَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۱) وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الصَّالِينَ (۹۲) فَنَزَلَ مِنْ حَمِيمٍ (۹۳) وَ تَصَلِيَةٌ جَعِيمٍ (۹۴) إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ (۹۵)

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۹۶)

ترجمه

آیا دیدید شما آتش آن چنان که (از درخت) بیرون می‌آرید،

آیا آن درختی که از آن آتش بیرون می‌آید شما خلق نموده‌اید یا ما آن را آفریده‌ایم،

ما قرار دادیم آن آتش را تذکر (که پند و اندرزی باشد برای شما و در بیابان و در جاهای دیگر بآن منتفع گردید و رفع حاجت نمائید)،

پس ای پیمبر تسبیح و تقدیس نما باسم پروردگار خود که بسیار بزرگ است،

پس سوگند یاد میکنم بموقع و قرار

صفحه : ۱۰۱

گاه ستارگان،

و هر آینه اینکه سوگندی است که اگر بدانید بسیار بزرگ است

محققا آنچه را (پیمبر بر شما میخواند) هر آینه قرآن بزرگ است،

که در کتاب پوشیده شده است،

که مس نمیکنند آن را مگر اشخاص طاهر و پاکان،

فرود آمده از جانب پروردگار عالمیان،

آیا شما باین سخن تهاون و بی‌اعتنایی میکنید

و اینکه تهاون را روزی خود قرار میدهید محققا شما انکار کننده گانید،

پس چرا وقتی جان بسینه میرسد

و شما در آن موقع مینگرید (بحال آن محتضر)

در صورتی که ما باو نزدیک‌تریم از شما و لکن شما نمی‌بینید،

پس شمایی که اعتقاد (بمعاد و بازگشت ندارید)،

چرا برنمیگردانید او را اگر راست می‌گویید،
 پس اینکه محتضر اگر از مقربین باشد،
 پس مرگ برای او راحت و ریحان و بوستان پر نعمت است،
 و اما اگر از اصحاب دست راست باشد،
 پس سلام تو است (ای رسول اکرم) از اصحاب دست راست،
 و اگر بوده باشد آن میت از تکذیب کنندگان و گمراهان
 پس فرودگاه آنان آب جوشان جهنم است،
 درآیند در جهنم،
 محققا آنچه گفته شد هر آینه آن حق و ثابت است،
 پس ای پیامبر تسبیح و تمجید نما بنام پروردگارت که بس عظیم و بزرگ است.

توضیح آیات

اشاره

أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ، أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ آیا شما مردم چنین گمان میکنید که آتشی که بیرون می‌آورید، شما درخت آن را رویانیده‌اید یا ما آن را خلقت نموده‌ایم گویند اهل بیابانها برای آتش گیراندن شاخه‌هایی از درخت مرخ که آن را نر گویند با شاخه‌هایی از درخت غفار که آن را ماده گویند بهم می‌فشارند از بین آن دو شاخه‌تر آتش می‌جهد.
 و اینکه آیه نیز مثل آیات بالا تذکر و اندرز بشر است که در موجودات نظر کنید و آیات الهی را بنگرید و ایمان بمبدء و معاد آرید، و از اینکه راه بمبدء خود آشنا گردید تا آنکه برای شما ممکن باشد باداء شکر وی قیام نمائید، زیرا وقتی

صفحه: ۱۰۲

ممکن است از کسی شکر واقعی ناشی گردد که نعمت و منعم را بشناسد، و بفهمد که منعم حقیقی آن کس است که از راه لطف و کرم تمام لوازمات بشری را بنیکوتر و جهی برای وی مهیا نموده و در دسترس وی گذارده، زیرا چنانچه از بعضی روایات استفاده میشود شکر همان است که انسان متوجه باشد که آنچه در دست دارد نعمت است.

مفسرین گویند آیه اخیر اشاره بآتش جهنم دارد که همین طوری که از درخت تر با آنکه آب و آتش ضد یکدیگرند آتش بیرون می‌آوریم قدرت داریم از استخوان پوسیده و جسم خاک شده انسان ثانیاً در عالم قیامت بوی حیات نوینی بخشیم و او را زنده گردانیم.

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا وَ مَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ (مقوین) بیابانی را گویند که آبادی ندارد مرجع (هائ) در جعلناها (نار) در النَّارِ الَّتِي تُورُونَ در آیه بالا است اشاره است به اینکه اینک طور آتش در آوردن از درخت دو فائده در بر دارد یکی تذکر بشر که قدرت الهی را بنگرد دیگر برای نفع مسافرین که هر گاه در بیابان محتاج بآتش گردند برای رفع احتیاج آنان از میان چوب تر آتش بیرون آرند.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ خطاب از حضرت احدیت بر رسول اکرم خود نموده که در شکر گذاری تسبیح و تنزیه و ستایش نما پروردگار خود را بنامهای بزرگ.

شاید (عظیم) صفت اسم باشد یعنی تسیح و تنزیه نما اسم پروردگاری که آن اسم متصف بصفه عظمت است، و ممکن است (عظیم) صفت ربّ باشد و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود پروردگار خود را از صفات نقایص ممکنات تقدیس و تنزیه نما و عظمت او را در نظر آر و معنی دوم مناسب‌تر بآیه بنظر می‌آید.

چنانچه گفته‌اند چون تخلیه بعد از تخلیه است اینکه است که پیمبر اکرم

صفحه: ۱۰۳

مأمور میگردد به اینکه اول تنزیه نماید ذات احدیت را از نقائص ممکنات و پس از آن او را بعظمت و بزرگی ستایش نماید.

خلاصه شاید آیه اشاره باین باشد که پروردگار خود را بصفات جلال و صفات جمال هر دو ستایش بنما، و باید دانست که امت نیز در اینکه مأموریت شرکت دارند که همان طوری که پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مأمور بحمد و ستایش پروردگار است امت او نیز مأمورند که در شب و روز حمد و ستایش نمایند آن فرد ازلی را.

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ، وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ برای توضیح آیه مختصری از بیانات طبرسی (ره) را ترجمه مینمایم.

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ لَا زَائِدَ وَمَعْنَى اِيْنِسْتِ كَه سَوْكَند ياد ميكنم.

(سعید بن جبیر) ممکن است گفته شود (لا) اشاره برد گفتار کفار باشد که گفته‌اند قرآن سحر است، یا گویند شعر است، یا گویند کهانت، و بعضی از مفسرین گفته‌اند مقصود اینکه است که سوگند باینها یاد نمیکنم زیرا که امر آنها ظاهرتر از آن است که محتاج بقسم باشد (ابو مسلم) و در توجیه مواقع نجوم بین مفسرین گفتاری است بعضی گویند محل طلوع و غروب ستارگان مقصود است (مجاهد و قتاده) قول دیگر مقصود گرفتن ستارگان و پراکنده گی آنها در قیامت است.

(حسن بصری) و از ابی جعفر علیه السلام و ابی عبد الله علیه السلام چنین روایت میکنند که مقصود از مواقع نجوم آن تیرهایی است که بآنها شیاطین را میرانند و چون مشرکین بآنها قسم یاد میکردند اینکه بود که خدای تعالی فرموده من بآنها قسم یاد نمیکنم.

و شاید مقصود از نجوم قرآن باشد یعنی سوگند یاد میکنم بنزول قرآن که قرآن قطعه قطعه و متفرقا فرود آمده (ابن عباس) بیان طبرسی در مجمع البیان پایان رسید

صفحه: ۱۰۴

لكن ظاهرا بهترین توجیها جمعاً بآیات دیگری مثل لا- أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ- و لا- أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامِيَةِ و غیر آن، اینکه است که چنانچه در جلد سوم اینکه تفسیر در توجیه اینک آیات گفته شد ممکن است یا لام را زائده بگیریم و یا لام برای تأکید در قسم باشد یعنی هر آینه جدا قسم یاد میکنم و بنا بر اینکه معنی فَلَا أُقْسِمُ در آیه بمعنی (فلا قسم) میشود یعنی هر آینه سوگند یاد میکنم بمحل طلوع و غروب ستارگان، که در اینها آثار عظمت الهی پدیدار است و اگر شما افراد بشر عظمت گردش ستارگان و اوضاع عالم را میدانستید می‌فهمیدید که اینکه سوگند بسیار بزرگ است زیرا نظام عالم و پدید شدن موالید و نظام خلقت روی گردش کرات و تنظیم طلوع و غروب ستارگان انجام گرفته.

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ جَوَابِ قَسْمِ اسْتِ يَعْنِي قَسْمِ بَطْلُوعِ و غُرُوبِ سِتَارِ كَانِ كَه اِيْنِكَه قُرْآنِ سِيْآرِ بَزْرِكِ و شَرِيْفِ و نَفْعِ اَنْ عَظِيْمِ و بَا كِرَامَتِ و عَظْمَتِ و جَلَالِ اسْتِ.

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ، لَا يَمْسُهِ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ در مقام فضیلت قرآن برآمده و سه فضیلت از فضائل ارجمند قرآن را تذکر میدهد اول قرآن در کتاب مکنون که شاید مقصود لوح محفوظ و دفتر آفرینش باشد، زیرا قرآن کریم پیش از فرود آمدن در اینکه عالم طبیعت در آن محل مخفی و از نظرها مستور بوده.

(دوم) قرآن کریم کتابی است که احساس و ادراک حقیقت آن را نمیکنند مگر ظاهرشدگان از قدارات معنوی اخلاقی اگر لا یمسسه را جمله خبریه گرفتیم، یعنی دقایق و نکات و اسرار آن را نمیفهمند مگر کسانی که از دنس و قدارات اخلاقی و طبیعی پاک گردیده و قلب و دل آنان محل تلامؤ انوار الهی و محل ودائع اسرار لاهوتی گردیده که چنین کسانی بعبض اسرار قرآنی فائز گردیده و البته مصداق کامل عارفین بقرآن، نخستین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و پس از آن در مرتبه ثانی وصی و جانشین او علی بن ابی طالب علیه السلام و ذریه گرامی اویند که هر یک پس از

صفحه: ۱۰۵

دیگری گنجینه اسرار الهی و محل ودیعه نور سبحانی میباشند و مفسر و مبین قرآنند و پس از آنها علمای گرامی که هر یک بقدر صفا و دانش از نور ولایت اقتباس نموده، و مفسر و مبین بعضی از نکات و معارف قرآنند.

و شاید لا یمسسه نهی باشد، یعنی بایستی قرآن را مس نکنند مگر کسانی که از هر حدی خالی باشند، از امام محمد باقر علیه السلام و جعفر صادق علیه السلام چنین روایت میکنند که در توجیه آیه فرموده‌اند (باید قرآن را مس نکنند مگر اشخاصی که از تمام حدتها اصغر و اکبر پاک باشند یعنی از جنابت و حیض و نفاس و باقی حدتها و نیز باید با وضو باشند اینکه است که فقهاء جایز نمیدانند مس نمودن کلمات قرآن را مگر برای کسانی که خالی از حدث و با وضو باشند).

سوم از اوصاف قرآن اینکه است که فرموده تنزیل من رب العالمین قرآن آیه آیه و بتدریج فرود آمده از طرف پروردگار عالمیان، در توضیح سوره قدر در جلد چهارم اینکه تفسیر راجع (بنزول و تنزیل) تا اندازه‌ای بیان نمودیم که علماء لغت گفته‌اند فرق است بین نزول و تنزیل که فرود آمدن دفعی را نزول گویند مثل إنا أنزلناه و فرود آمدن تدریجی را تنزیل نامند مثل همین آیه تنزیل من رب العالمین و قرآن بهر دو قسم هر یک به اعتباری نامیده شده.

و در اینجا شاید اشاره باین باشد که مجموعه قرآن پیش از فرود آمدن آن بعالم طبیعت در لوح محفوظ بطور وحدت موجود بوده زیرا که عالم (ما فوق الطبیعه) عالم جمع و عالم وحدت است لکن هنگام نزول آن در عالم طبیعت که عالم کثرت و عالم تفرقه است بمناسبت عالمش که همه چیز در آن متفرق و پراکنده بنظر می آید بتدریج و قطعه قطعه فرود آمده.

أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ در مقام سرزنش کفار برآمده که بچنین کلامی که از مصدر حقیقت فرود آمده تهاون و توهین میکنید و مُدْهِنُونَ در لغت مأخوذ از (دهن) و بمعنی نرمی

صفحه: ۱۰۶

استعمال شده.

و شاید اشاره بسستی و بی‌مبالاتی بعضی از مردم دارد که در امر قرآن سستی میکنند و در فهمیدن رموز و اسرار آن جدیت ندارند، باصطلاح راجع بفهم قرآن خون سردند.

وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ بعض مفسرین گویند در اینجا بایست کلامی در تقدیر گرفت و آیه را اینطور قرائت نمود (و تجعلون حظكم من القرآن الذي رزقكم انكم تكذبون) یعنی و قرار میدهید آنچه روزی شما است از قرآن اینکه بآن تکذیب نمائید، خلاصه شاید مقصود چنین باشد که قرآن که رزق روحانی شما و قوت بخش جان شما است و بایستی روح و قلب خود را بآن قوی و نیرومند گردانید در عوض بسبب انکار و عناد خود را از آن بی بهره میگردانید.

فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ، وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ آیه اخیر اشاره بقرب معنوی و احاطه و قیومیت او است و امثال اینکه آیه در کلام الله مجید بسیار آمده مثل قوله تعالی نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ و نیز اشاره

بمعیت قیومیت دارد آنجا که فرموده هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ.

قرب و بعد حق تعالی نسبت بموجودات از قبیل قرب و بعد زمانی و مکانی نیست بلکه از قبیل قرب و بعد معنوی است و بمعنی متعارف مثل قرب باولیاء الله یا بعد از آنها نیز نمیباشد بلکه قرب حق تعالی بموجودات معنی بالاتری در بر دارد که فهم نمیکنند آن را مگر (راسخون فی العلم) در احادیث صحیح از معصومین (ع) رسیده (داخل فی الاشیاء لا کدخول شیئی فی شیء و خارج عن الاشیاء لا کخروج شیئی عن شیئی).

صفحه : ۱۰۷

اگر چه مفسرین قرب در اینکه آیه را نسبت بمحتضر باحاطه علم و قدرت تفسیر نموده‌اند، لکن چون علم و قدرت نیز عین ذات حق تعالی است بازگشت آن نیز بقرب ذات میشود و شاید آیه اشاره باین باشد که در آن وقت رحمت و فضل خدای رحمن شامل حال محتضر است زیرا که او دائم الفضل و کثیر الاحسان است، خلاصه آیه در مقام اعتراض بکسانی است که منکر مبدء و معادند که شمای که گمان میکنید کار از دست خودتان یا دیگری برمیآید آن وقتی که روح بگلولی محتضر میرسد و شما مشاهده مینمائید و قدرت بر علاج ندارید در آن وقت ما باو نزدیک‌تریم از شما و نمیفهمید چگونه قبض روح او را میکنیم.

در بعض آیات قبض روح را نسبت بملک الموت میدهد قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱) و در بعض آیات نسبت بمطلق ملائکه میدهد حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ (۲) و در جای دیگر نسبت بخودش میدهد اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا (۳)

بعض مفسرین در جمع بین آیات گفته‌اند روح انبیاء و اولیاء و بالخصوص روح مبارک نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بدست قدرت حق تعالی گرفته میشود زیرا که ملائکه تسلط بر روح نبی ندارند و روح مؤمنین بدست ملک مقرب عزرائیل قبض میگردد و روح کفار را بعض ملائکه میگیرند و اینکه طور جمع نمودن بین آیات نیکو بنظر میآید زیرا که قبض کننده روح بایستی از حیث شرافت و مقام با ارواح مناسب باشند اگر چه تمام اقسام و انواع ملائکه پاک و طاهرند و عمال حق تعالی و مسخر امر اویند و هُم لَا يُفْرَطُونَ در آیه بالا شاید اشاره باین باشد که آنها نسبت بخدمت مرجوعه

(۱) سوره سجده آیه ۱۱ خطاب برسول اکرم است که بگو قبض میکند روح شما را ملک الموت که موکل بر شما است پس از آن بسوی پروردگارتان بازگشت میکنید.

(۲) سوره انعام آیه ۶۱ وقتی آمد یکی از شما را مرگ میمیراند او را فرستاده‌های ما و آنها تقصیر نمیکنند.

(۳) سوره الزمر آیه ۴۳ خدا میگیرد روحها را در وقت مرگ و آن چیزی را که نمرده است در وقت خواب آنها

صفحه : ۱۰۸

بخود افراط نمیکنند لکن خباث نفس کافر و تعلق او بجسد و عکوف او بعالم طبیعت سبب شدت و سختی خروج روح وی میشود، قوله تعالی وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَىٰ اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ (۱) اشاره بسختی قبض روح آنها است.

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ، فَرُوحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةٌ نَعِيمٌ چون در اول سوره مردم را سه قسمت نموده، اصحاب الیمین، و المقربین و اصحاب الشمال، آخر سوره در مقام حال آنان بعد از مفارقت روح آنها از بدن عنصری آنها برآمده که اگر از مقربین بشمار آید، یعنی اگر محتضر مؤمن کامل و از موحدین باشد بمرتب و شهود و عین الیقین یا حق الیقین رسیده باشد پس روح او در محل امن و

جایگاه صدقِ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ متمرکز می‌گردد و (روح و ریحان) شاید اشاره باین باشد که بنسب معطر قرب معنوی حقیقی قلب و دل وی باز می‌گردد.

بعضی مفسرین گفته‌اند مقصود از (روح) اینکه است که آن وقت در راحت و آسایش و فارغ از هر مشقت و زحمتی است.

دیگری گفته آیه اشاره باین است که مردن مقربین مثل گلی ماند که استشمام نمایند و از آن محظوظ گردند.

وَ جَنَّةٌ نَّعِیمٌ برای آنان آماده شده بهشت پر نعمت و از بعضی عرفاء است که مقربین را روح وصال و ریحان جمال و بهشت جلال است، روح او روح انس و قلب او ریحان قدس و نفس او جنه فردوس است، روح او نظر بسوی وجه جبار و ریحان او

(۱) سوره انعام آیه ۹۳ و اگر بینی در آن هنگام ستمکاران را در سكرات مرگ هستند در حالی که ملائکه گشوده‌اند دستهای خود را که بیرون کنید جانهای خود را امروز جزاء داده خواهید شد بشکنجه خواری بسبب آنچه بخدا نسبت بنا حق میدادید و از آیات خدا سرکشی مینمودید.

صفحه: ۱۰۹

استماع کلام جبار - وَ جَنَّةٌ نَّعِیمٌ اینکه است که عبد وقتی خواست زیارت مولای خود کند از او محبوب نگردد، و مقربین در دار دنیا نیز چنینند که روح آنان مشاهده و ریحان آنها سرور خدمت است و بهشت نعیم آنها سرور بذكر او است. دیگری گفته روح برای عبادت کنندگان، و ریحان برای عرفاء و جنه نعیم برای عوام مؤمنین است دیگری گفته روح شهود ذات، و ریحان وصول بآن، و جنه نعیم محظوظ گردیدن بآن است.

(تفسیر روح البیان) وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ

سخنان مفسرین در توجیه آیه

(۱) خطاب بحضرت رسول است اگر میت از اصحاب یمین باشد تو می‌بینی در او آنچه را دوست داری که او از سختیها و محتتها فارغ گردیده، و بعضی در توجیه جمله چنین گفته‌اند که ای آن کسی که از اصحاب یمینی سلام و سلامتی بر تو است که از عذاب خدا ایمن گردیدی (مجمع البیان) و شاید آیه اشاره باین باشد که اصحاب یمین از جهت متابعت تو که پیمبری و عمل نمودن بشریعت اسلام یا امت هر پیمبری که بگفته او و قانون الهی عمل نمود... اینان از هر غل و غشی و هر تعب و ناراحتی سالم گردیده و دارای عیش گوارا میباشند.

وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ، فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ، وَ تَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ و اگر میت از دسته سوم و از اصحاب شمال باشد و از کسانی که پیمبران و کتابهای آسمانی را انکار و تکذیب نموده قولاً یا عملاً و از جاده حقیقت گمراه گردیده چنین مردمانی پس از مرگ نزول و فرودگاه آنان حمیم و آب جوشان و محل و آرامگاه آنها آتش جهنم است.

صفحه: ۱۱۰

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ هذا اشاره بمطالب سوره یا خصوص اینکه دسته است که اینکه هایی که در اینکه سوره یا آنچه در باره اینکه سه دسته گفته شد واقع و محقق و ثابت و یقینی است که شکی و ریبی در آن نیست.

و اینکه آیه نیز چنانچه در توجیهاات بعض آیات دیگر گفته شده مشعر بر اینکه است که بهشت و جهنم موعود و نیز مقام و مرتبه هر

کسی در خور خود فعلاً محقق و ثابت و مهیا است نه آنکه چنانچه بعضی گمان کرده‌اند بعداً مهیا می‌گردد. فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ خطاب برسول اکرم است بالخصوص و بامت او بالعموم که تسبیح و ستایش نمائید پروردگار خود را که بزرگ و با عظمت است و بازگشت تمام امور بسوی او است و او مربی و پرورنده تمام عالمیان است (هو المبدء و المعاد).

صفحه : ۱۱۱

سوره حدید**اشاره**

در مدینه فرود آمده و بیست و نه آیه است

[سوره الحدید (۵۷): آیات ۱ تا ۱۲]**اشاره**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲) هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳) هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴) لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۵) يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۶) آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۷) وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِيُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۸) هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ (۹) وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۰) مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۱) يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲)

صفحه : ۱۱۲

ترجمه:

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص،

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همگی تسبیح و ستایش مینمایند آن خدای مقتدر حکیم را،

مر او را است مملکت آسمانها و زمین زنده میکند و میمیراند و او بر هر چیزی توانا است،

او هم اول است و هم آخر هم ظاهر است و هم باطن و او بهمه امور دانا است،

آن خدایی که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید پس از آن مستولی گردانید بر عرش میداند آنچه را که در زمین فرو رود و آنچه از زمین بیرون آید

و تمام امور بازگشت بخدا مینماید،

داخل میکند شب را در روز و داخل میکند روز را در شب و او از سر قلبها آگاه است،

ایمان آورید بخدا و رسول او و انفاق کنید از آنچه خدا شما را جانشین گذشتگان گردانیده پس کسانی که از شما ایمان آوردند و انفاق نمودند برای آنها اجر بزرگ است،

و چه چیز شما را بر آن داشته که ایمان نمیآورید بخدا و پیمبر او که دعوت میکند شما را برای آنکه ایمان آورید پیروردگار خودتان که محققا خداوند از شما عهد و میثاق گرفته که بوده باشید شما گروندگان،

خدا آن کسی است که بر بنده خود (محمد صلی الله علیه و آله و سلم) آیات ظاهر و روشن فرستاده تا آنکه بیرون آورد شما را از ظلمتهای (کفر) بسوی نور (ایمان) و خدا نسبت بشما بسیار رئوف و مهربان است،

و چیست مر شما را که در راه خدا انفاق نمیکنید در صورتی که وارث ملک آسمانها و زمین خدا است مساوی نیستند از شما کسانی که پیش از فتح مکه انفاق نمودند و جهاد کردند که درجه اینان بزرگتر از کسانی است که بعد

صفحه: ۱۱۳

از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند و حال آنکه خداوند بتمام آنها وعده نیکو داده و خدا بآنچه میکنید دانا است،

کی است آن کسی که بخدا قرض بدهد قرض نیکو پس خداوند چندین برابر زیاد میکند بر او و برای او است پاداش بزرگ،

ای پیمبر یاد کن روزی را که می بینی مردهای مؤمن و زنهای مؤمنه را که نور آنان پیش رو و سمت راستشان می شتابد و بشارت میدهند ملائکه (مؤمنین را) بهشتهایی که از زیر درختهای آنها آبها جریان دارد و همیشه در آن بهشتهها جاویدانند و اینکه سعادت و فیروزی بسیار بزرگ است.

(توضیح آیات)

اشاره

سَبَّحَ لِلَّهِ تَسْبِيحًا بمعنی تنزیه حق تعالی است از هر نقصی و عیبی که در ممکنات از قبیل امکان ذاتی پدید گردیده.

در بعض سور قرآنی تسبیح بر وزن مصدر آمده و در سوره (اسراء) سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ زیرا که مصدر اصل مشتقات است و زمان گذشته و آینده در آن مأخوذ نیست و استیعاب دارد و شامل تمام ازمنه میگردد و در اینکه سوره (الحديد) و سوره (الحشر) و سوره (الصفه) بصیغه ماضی آمده که اخبار است و خبر میدهد که موجودات چنینند و در سوره (جمعه) و سوره (التغابن) بصیغه مستقبل آمده و در سوره اعلی و سوره واقعه بصیغه امر سَبَّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى بیان نموده و از مجموع آیات چنین استفاده میشود که بایستی عبد در تمام ازمنه و ساعات عمر بحمد و ستایش حق تعالی قیام نماید.

و چون شناسایی ذات حق تعالی بکنه و حقیقت برای احدی از ممکنات خواه مجرد باشد یا مادی، ملک باشد یا انسان، نبی باشد یا ولی، ممکن نیست زیرا که او جل و علا- محیط است و باقی محاط و معرفت حقیقی بدون احاطه میسر نمیشود اینکه است که امر

فرموده که او تعالی را بتنزیه و تقدیس و خالی بودن از نقایص

صفحه: ۱۱۴

ممکنات ستایش نمایند.

ما فی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (ما) موصوله عموم دارد و شامل می‌گردد تمام موجودات ارضی و سمائی را چه آنهایی که صاحب شعور و ادراکند، مثل ملائکه و بشر و جن، یا آنهایی که بدون شعور و ادراکند، مثل حیوانات و نباتات حتی جمادات، زیرا که فطرت هر موجودی یک نوع تسیحی در خور خود و باعتبار خلقت در وی مأخوذ گردیده که بزبان حال و قال تسیح و ستایش مینمایند مبدء و آفریننده و مربی خود را و در آن سستی نمیکنند.

و رأی بسیاری از مفسرین بر اینکه است که عقلاء او را بقول و اعتقاد ستایش مینمایند، غیر عقلاء او را بزبان حال که بحدوث و امکان خودشان ارائه میدهند صانع و مدبر خود را.

بعضی گفته‌اند ممکن است حمل کنیم تسیح را بر قدر مشترک بین تسیح لفظی و تسیح معنوی که شامل گردد هم تسیح عقلاء و هم تسیح غیر عقلاء را که عقلاء بزبان از روی دانش تنزیه و تسیح میکنند و غیر عقلاء بدلالت حدوث وجود و آثار خلقت خود اظهار مینمایند و تنزیه میکنند مدبر و آفریننده خود را.

صدر المتألهین بعد از نقل گفتار مفسرین در اینجا بیانی دارد که برای توضیح مختصری از آن را ترجمه مینمایم، چنین فرموده. مخفی نیست که اینکه توجیهاً و تأویلاتی که مفسرین نموده‌اند با آیات قرآنی و احادیث نبوی ملایمت ندارد، زیرا که آیات و احادیث دلالت دارد بر اینکه تمامی موجودات حتی جمادات و نباتات خدا را تسیح و ستایش مینمایند، قوله تعالی أَلَمْ تَرَ أَنَّهُ اللَّهُ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالِدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ. و نیز قوله تعالی أَلَمْ تَرَ أَنَّهُ اللَّهُ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ

صفحه: ۱۱۵

صَافَاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صِيْلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ اینکه دو آیه مشعر بر اینکه است که اینکه تسیح فطری و سجود ذاتی است که از تجلی حق تعالی ناشی گردیده برای هر موجودی از خلق الله و هر چیزی بطرزی گویا بذکر او تعالی است و حب او در تمام موجودات سریان دارد و همه بفطرت و طبیعت خود بدون تکلف متواضع و فرمان بردارند فقط قوای وهمیه و تخیلات شیطانی است که منکر اینکه طور عبادت ذاتیه موجودات گردیده و باعتبار تخیلات شیطانی است که انسان مستحق عذاب می‌گردد چنانچه فرموده وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ (پایان) آری علاوه بر آیات بسیاری که دلالت صریح دارد که موجودات حتی جمادات و نباتات تسیح میکنند و تقدیس و ستایش مینمایند آن فرد ذو الجلال را احادیث بسیار نیز شاهد بر آن است.

از ابن مسعود چنین نقل میکنند که گفته من در مکه با رسول الله بودم و با او بیرون آمدم در بعض اطراف مکه دیدم حضرتش رو نکرد بحجری و نه بشجری مگر آنکه میگفت (السلام علیک یا رسول الله)

و امثال اینکه روایات بسیار رسیده که مشعر بر اینکه است که موجودات گویا و شنوا میباشند.

و نیز در ادعیه‌ای که از معصومین (ع) رسیده شاهدهایی بر آن است چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکنند که در دعا و مناجات عرض میکرد

(الهی انت الذی سجد لك السماء و الارض و سجد لك سواد الیل و نور النهار وضوء القمر و شعاع الشمس و حقیف الشجر و دوی

(الماء).

(صدر المتالیهین) و در تسبیح روز چهارشنبه که در مصباح کفعمی است چنین مناجات میکند

(سبحان من یسبح له الانعام باصواتها یقولون سبحوا قدوسا سبحان الله الملك الحق المبین سبحان من یسبح له البحار بامواجها سبحانک ربنا و بحمدک سبحان من یسبح له ملائکة السّماوات باصواتها سبحان الله المحمود فی کل مقالة- الی ان قال علیه السلام سبحانک لا اله الا انت تسبح لک الدّواب فی مراعیها و الوحوش فی مظانها!!!!!! فلواتها و الطیر فی وکورها سبحانک لا اله الا انت تسبح لک البحار

صفحه : ۱۱۶

بامواجها و الحیتان فی میاهها و المیاء فی مجاریها و الهوام فی اماکنها

تا آخر) و از اینکه فقرات دعاء می‌توان استفاده نمود که هر موجودی را ذکر مخصوصی است در خور وجود خود که مبدء حکیم در طبیعت و غریزه وی نهاده زیرا که در جای خود مبرهن گردیده که تمام موجودات هر یک بقدر کمال خود دارای شعور و ادراکند و نیز عشق غریزی در تمام موجودات سریان دارد^(۱).

و شاید سرّش اینکه باشد که چون وجود عین علم و ادراک و قدرت و شعور است یعنی تمام صفات کمالیه ناشی از وجود است و هر موجودی بقدر قوت و سعۀ وجودش دارای علم و قدرت و شعور است منتهی الامر چون وجود جمادات و نباتات ضعیف است علم و شعور آنان نمایان نیست، لکن چنانچه گویند اشخاصی که چشم و گوش دلشان بینا و شنوا گردیده مثل انبیاء و اولیاء خاص و تابعین آنها بلکه بعضی از مرتاضین در اثر ریاضت در همین عالم تسبیح موجودات را بگوش شنوا و سجده آنان را بچشم حق بین خود ادراک مینمایند، و باقی مردم در قیامت که بفعلیت اخیر خود رسیده‌اند میفهمند که چگونه تمام موجودات گویا و شنوا میباشند، چنانچه در باره زمین است قوله تعالی یَوْمَئِذٍ تُخَدِّثُ أَخْبَارَهَا^(۲) و نیز باقی موجودات مثل اینکه اجزاء بدن انسان بر علیه خود شهادت میدهند و قرآن شهادت میدهد تمام اینها شاهد بر اینکه مطلب است و دلالت دارد که در آن وقت تمام افراد بشر تسبیح موجودات را بگوش و سجده آنان را عیاناً می‌بینند و می‌شنوند گویا عالم قیامت تحوّل است از عالم دنیا که وقتی عالم دنیا مراتب سیر خود را بانتهای کمال رسانید و آن وقتی است که عالم بوجود امام عصر علیه السّلام بمنتهی درجه کمال لایق بخود رسیده و تمام افراد بشر موحد و متفق الکلمة و دین حق سراسر

(۱) چنانچه آن شاعر گفته: (سرّ حبّ ازلی در همه اشیاء جاری است || ورنه بر گل نزدی بلبل بی دل فریاد)

(۲) سوره الزلزال آیه ۴

صفحه : ۱۱۷

عالم را فرا گرفته و صلح عمومی بین موجودات دائر گردیده آن وقت عالم دنیا بغایت و فائده اخیر خود رسیده.

چنانچه ناموس خلقت بر اینکه استوار گردیده که هر موجودی وقتی سیر استکمالی خود را پایان رسانید بمرتبۀ فوق خود تحوّل مینماید و اینکه قاعده لا یتغیر در تمام موجودات حکم فرما است و شاید همین باشد سرّ اینکه بایستی امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه و ظهوره در آخر الزمان پس از غیبت طولانی ظاهر گردد
(فیملا الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا)

پس از آنکه عالم دنیا باین درجه و کمال رسید و نوع بشر بکمال لایق بخود رسیدند آن وقت موقع آن میرسد که تحوّل نماید بعالم

دیگری که صلاحیت داشته باشد برای بقاء، و آن عالم قیامت است و آن عالم بمناسبت اینکه عالم اخیر و آخر منزل بشر و جایگاه همیشگی او است بایستی کامل باشد اینکه است که عالم آخرت را عالم جمع و عالم حیوان و عالم بقاء نامیده و جامع بین تمام عوالم بشری است.

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اشاره بقوت و عظمت و حکمتی دارد که هر موجودی را بنظر خاص و روش مخصوصی گویای تسبیح و تقدیس و ستایش خود گردانیده.

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آن خدای غالب و قاهری که مالک آسمانها و زمین است همه ملک او، و در تصرف قدرت وی است زنده میکند و میمیراند و قدرت او عام است و بر هر چیز توانا است.

اینکه آیه تأیید مینماید همان آیه اول را، و شاید اشاره باین باشد که چون آسمان و زمین ملک خدا و در تصرف قدرت و اقتدار اویند بهر کس خواهد حیات بخشد و هر که را خواهد میمیراند و چون تمام موجودات از آن فرد متعال استمداد بقاء وجود می‌طلبند اینکه است که هر موجودی بزبان حال و قال و استعداد مبدء خود را ستایش مینماید و از او بقاء می‌طلبد.

صفحه: ۱۱۸

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

سخنان مفسرین در توجیه آیه

(۱) اول است پیش از تمام موجودات و پدید آورنده آنها است آخر است بعد از فناء ممکنات و باقی و ابدی است و آخر ندارد.
(۲) اول است یعنی مبدء صدور اسباب موجودات است و آخر است که رجوع و بازگشت تمام امور بسوی او است، و بظهور موجودات وجود او ظاهر است، و باطن و پنهان است حقیقت و کنه ذات مقدس او از اینکه عقلاء بتوانند ادراک نمایند او را (۳) اول و آخر است یعنی جامع تمام صفات و کمالات اولین و آخرین است و ظاهر و باطن است از جهت آنکه وجود او ثابت و مستمر است در تمام زمانهای گذشته و آینده یا ظاهر است یعنی علو و برتری دارد بر هر چیزی و غیر اینها از توجیهاتی که مفسرین در آیه کرده‌اند بسیار است.

لکن بهتر اینکه است که آیه را حمل بر یک معنی عامی نمائیم و گوئیم اینکه چهار کلمه شاید اشاره باحاطه وجود و علم حق تعالی و اشعه نور رحمت آن فرد ذو الجلال داشته باشد که علم و قدرت و اشعه نور رحمت او محیط بر تمام موجودات و همه مشمول فیض منبسط و رحمت رحمانی و فیض سبحانی اویند، و اول و آخر و ظاهر و باطن عبارت از تمامی جهات وجود ممکنات باشد که وجود ممکن بتمام جهات از شئون وجود واجب حق تعالی بشمار میرود که وجود و علم حق تعالی بتمام جهات وجود و سراسر قوای و مراتب خلقت هر موجودی احاطه دارد و او مبدء وجود ممکنات و غایت آنها و ظاهر آنها و باطن آنها است، یعنی همه موجودات بتمام قوا و مشاعر تحت استیلاء و سیطره قدرت و اقتدار او واقعند.

وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ مؤید همین توجیه و بیان آن است که چون محیط و مستولی بر تمام موجودات اولین و آخرین است بهر چیزی عالم و تمام اشیاء در علم حضوری او سبحانه حاضر و مکشوفند و بر او چیزی مخفی و پنهان نمیباشد.

صفحه: ۱۱۹

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ (خلق) در لغت بمعنی اندازه گیری استعمال شده (استوی)

بمعنی اعتدال و استقامت مقابل اعوجاج آمده و بمعنی استیلاء در صورتی که مقرون بعلی باشد یعنی بعلی متعدی شده باشد نیز استعمال شده عرش بمعنی تحت قوله تعالی و لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ و بمعنی سقف نیز آمده مثل قوله تعالی فَهِيَ خَاطِبَةٌ عَلَى عَرْشِهَا. در اینکه آیه مبارکه در مقام آثار ذات ذوالجلال بر آمده و بدلیل (انّی) که از اثر پی بمؤثر بردن است معرفی مینماید ذات بیهمتای خود را- و مرجع هُوَ در اینکه آیه و آیه بالا (اللّه) است که در اول سوره (یسبح اللّه) نام برده شده، و شاید اشاره باین باشد که تمام موجودات ارضی و سمائی تنزیه و تقدیس و ستایش مینمایند آن کسی را که آسمانها و زمین را در مقدار شش روز خلق نموده و بقرینه قوله تعالی در سوره حج آیه ۴۷ و إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ یعنی هر روزی نزد پروردگار تو مثل هزار سالی است که شماره مینمائید وقتی اینکه دو آیه را با هم جمع نمودیم باین اعتبار شش روز شش هزار سال میشود، و معنی آیه چنین میشود خداوند آسمانها را با آنچه در او است از ماه و خورشید و ستارگان و کرات و کهکشانها و تمام اوضاع سماوی و ارضی از کوهها و اقیانوسها و باقی اوضاع زمینی را در مدت شش هزار سال آفرید.

و چون قبل از پیدایش ماه و خورشید و باقی اوضاع عالم که از گردش آنها شب و روز و ماه و سال تعیین میشود شب و روزی نبوده لذا نمیشود مقصود از یوم روز معهود باشد بلکه معنی دیگری در بر دارد و شاید اشاره باین باشد که پیدایش عالم طبیعیات و عنصریات بتدریج واقع گردیده و وجود آنها تدریجی است نه دفعی و چنانچه از کلمه (تعدّون) استفاده میشود خلقت آسمانها و زمین در مدتی انجام گرفته که مطابق میگردد با شش هزار سالی که شما افراد بشر شماره مینمائید. و با آنکه نظر بعموم قدرت الهی ممکن بود عالم طبیعیات را دفعه ایجاد

صفحه : ۱۲۰

نماید بتدریج آفریده البته اسراری در آن مندرج است که خودش عالم باو است، و همان طوری که اصول عالم از آسمانها و کرات و زمین را بتدریج آفریده جزئیاتی که ناشی از آنها است مثل عناصر و موالیذ ثلاثه، جمادات، نباتات، حیوانات، آنان نیز بتدریج واقع میگردد.

و شاید یکی از اسرارش اینکه باشد که چون ماده اولیه در منتهی درجه خصیّت و در مرتبه خلقت در آخرین مرتبه وجود واقع گردیده و چنانچه در محل خود مبرهن گردید ماده المود که حکماء آن را (هیولی) نامند بتنهایی وجود مستقل ندارد بلکه بضمیمه صورت علت مادی میگردد برای موجودات دیگر، اینکه است که قصور ماده و عدم استعداد آن برای وجود دفعی باعث گردیده که موالیذ، جمادات، نباتات حیوانات، بتدریج از مرتبه‌ای بمرتبه‌ای سیر بنمایند تا بکمال لایق بخود برسند اینکه است که هر موجود طبیعی پیدایش او مسبوق بماده و مدت است، زیرا که اجسام طبیعی قوام وجودشان بحرکت و سکون انجام میگردد و حرکت بهر معنی که فرض شود تدریجی الحصول است و لازمه جسم طبیعی چنین است که بایستی بتدریج تحقق پذیرد خلاصه قصور ماده و عدم استعداد آن برای وجود دفعی مقتضی اینکه است که موالیذ ثلاثه بتدریج تحقق پیدا نمایند لکن با اینکه حال چون قدرت حق تعالی عموم دارد و عام است و قصوری در قبل عموم قدرت او تصور ندارد اینکه است که گوئیم آنچه را اراده کند فوراً موجود میگردد.

و چون موجودات عالم امر مجرد از ماده میباشند مسبوق بمدت نیز نمیباشند وجودشان دفعی است باراده حق سبحانه و تعالی فوراً موجود میگردد و نیز حرکت و سکون در آنها نیست زیرا در آنها قوه و استعداد نیست که بحرکت از قوه بفاعل آیند.

پس از اینجا معلوم میگردد که نه در قدرت الهی قصوری است و نه در فیض او بخلی است، بلکه حکمت چنین اقتضاء نموده که موجودات مادی بتدریج پیدایش نمایند و (استوی) در آیه اشاره بتعادل و موازنه بین اجزاء عالم طبیعیات است که

(۲) سوره فرقان آیه ۴۷ (آیا نمی‌بینی چگونه پروردگارت کشید سایه را و اگر میخواست هر آینه قرار میداد آن را ساکن.

صفحه: ۱۲۳

است که حال در غیر یا مزوج یا متحد بغیر گردد، بلکه وجود ممکن در مقابل وجود واجب هیچ مینماید.

و از باب تقریب بذهن گفته‌اند. قیام موجودات بمبدء شبیه قیام ظل است بزی ظل خود، همین طوری که هستی سایه بستگی دارد بصاحب سایه همین طور وجود ممکنات بستگی دارد بوجود و علم و قدرت خالق متعال.

یا نسبت او بممکنات شبیه نفس است نسبت بحیات بدن که همین طوری که قوام بدن و آثار حیاتی آن از حس و حرکت ناشی از نفس و از آثار نفسند، با آنکه نفس نه داخل در بدن است و نه در خارج از بدن همین طور قوام موجودات و کمالاتی که ناشی از هر موجودی است ناشی از حق تعالی و قائم باو است.

منسوب بسید اولیاء علی علیه السلام است که فرموده

(مع کل شیئی لا بمقارنّه و غیر کل شیئی لا بمزائله).

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ آسمانها با آن عظمت و آنچه در او است از کرات و کهکشانشها و ستارگان و موجودات جوئی، و زمین پهناور آنچه در او است از کوهها و اقیانوسها و حیوانات بزّی و بحری و اصناف جن و افراد بشر (خلاصه) مجموع عالم طبیعی و اینکه کاخ مجلل جهانی آنچه دیده شده یا نشده همه ملک خداوند تعالی و تحت تصرف قدرت و اقتدار اویند، و وجود و بقایشان بسته باراده او و قائم بوی میباشند، و بازگشت همه امور بسوی او است او هم مبدء هر موجودی است و هم معاد او است، هم علت فاعلی و هم علت غایی (هو المبدء و المعاد) همه از او و بازگشت بسوی او است.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (ولوح در لغت بمعنی دخول چیزی است در چیز دیگری) راغب اصفهانی چنین گوید (الولوح الدخول فی مضیق) یعنی ولوح دخول در چیز تنگ است که

صفحه: ۱۲۴

بشدت داخل گردد، قوله تعالی حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ و قوله تعالی يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ تنبیه بر اینکه است که خداوند تعالی عالم را اینکه طور ترکیب نموده که بطلوع شمس و غروب آن شب را بیفزاید بر روز و روز را بیفزاید بر شب (پایان) (وَهُوَ عَلِيمٌ) علیم صیغه مبالغه بر وزن فعیل و دلالت بر احاطه و سعه علم دارد، و اشاره به اینکه همین طوری که او عالم بظواهر اشیاء و همه چیز نزد او حاضر و هویدا است، عالم بما فی الضمائر است و آنچه در سینه‌ها مستور است آگاهست. و نیز ولوح شب در روز و روز در شب از روی علم بصلاح و حکمت در نظام عالم ناشی گردیده جزافی نیست از روی تصادف و اتفاق انجام نگرفته.

آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَمَا لَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ خطاب بعموم افراد بشر است که ایمان آرید بخدا و پیمبر او که محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و از آنچه از پیشینیان بدست شما رسیده و شما جای گزین آنان گردیده‌اید یا از آنچه خداوند شما را بر آن استیلاء داده و در تصرف شما قرار داده انفاق نمائید.

ما تعمیم دارد و شاید اشاره باین باشد که آنچه را که شما خلافت از قبل حق تعالی متصرف گردیده‌اید خواه مال باشد یا علم و دانش، ریاست باشد یا مقام، کمال باشد یا جمال آنچه را در زمین از طرف حق تعالی نمایندگی پیدا نموده‌اید و در آن متصرف گردیده‌اید بديگران انفاق نمائید، زیرا که تمام فیوضات از سر چشمه فیض الهی ترشح نموده و بدست شما عاریتی است مالک حقیقی او است، حکمت چنین اقتضاء نموده که چند صباحی بدست شما و متصرف در آن باشید تا وقتی که بصاحبش بر گردانید.

با آنکه آنچه در دست شما است عاریتی است، و مالک حقیقی و صاحب ملک و ملکوت ذات پروردگار است، اگر شما همان طوری که نسبت با آنچه در دست دارید

صفحه : ۱۲۵

نماینده و مظهر مالکیت حق تعالی گردیده‌اید اگر انفاق نمائید علاوه بر آنکه مظهر و نماینده صفت جود الهی میگردید برای شما اجر و پاداش بزرگی است.

چنانچه معلوم است آنچه را که خداوند بزرگ بشمارد نظر بعظمت و بزرگی خودش بزرگ‌تر از آن است که بعقل کوچک بشر درآید، و از بعض مفسرین است که جمله اسمیه (اجر کبیر) و تکرار جمله (آمنوا و انفقوا) و بنای حکم بر ضمیر منکم و تنکیر اجر در (اجر کبیر) و وصف آن بکبر و بزرگی تمام اینها مبالغه در وعد است.

(منهج الصیادقین) و مَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (ابو عمرو) (اخذ) بضم همزه یعنی مجهول و ميثاقكم را بضم قاف قرائت نموده و باقی (قراء) (اخذ) بفتح همزه و (ميثاقكم) را بفتح قاف یعنی منصوب قرائت نموده‌اند که مرجع ضمیر در (اخذ) الله است و (ميثاقكم) مفعول فعل است خطاب عتاب آمیز بکفار نموده که چیست شما را که ایمان نمی‌آورید بخدا با آنکه پیمبر میخواند شما را که بگروید پروردگار خود.

اشاره به اینکه کلام پیمبر مطابق حکم عقل شما و فطرت اولیه هر بشری است با آن همه معجزات و علامات صدقی که اگر رجوع بوجدان خود کنید عقل و وجدان خودتان شهادت میدهد بر صدق گفتارش.

وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ یعنی محققا خدا از شما ميثاق گرفته که ایمان آورید شاید اشاره بهمان فطرت اولیه انسان است که در بدو خلقت در عالم (ما فوق الطبیعه) از ارواح اخذ گردیده چنانچه در حدیث است (ارواح دو هزار سال قبل از اجسادشان خلقت گردیده‌اند) و در آن مرتبه روح بشر طاهر و پاک از اخلاق سبعی و بهیمی و خالی از هر گونه کثافت اخلاقی بوده و آن فطرتی است که فرموده فطرت

صفحه : ۱۲۶

اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا و شاید اشاره بهمین نشئه انسانی دارد آنجایی که در مقام سؤال أَلَسْتُمْ بِرَبِّكُمْ واقع میگردد، و بهمان فطرت اولی خود (قالوا بلی) گفته یعنی اقرار و اعتراف مینماید به الوهیت و ربوبیت پروردگارش، زیرا که در آن نشئه روح و حقیقت پاک بشر بگوش حقانی نداء حق أَلَسْتُمْ بِرَبِّكُمْ را استماع نموده و از روی دانستگی (بلی) گفته (و الله العالم بحقیقه کلامه).

هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ (هو) (الله) است که در آیه بالا است، در مقام تحریص و ترغیب بشر برآمده و افراد بشر را متنبه میگرداند که آن خدایی که بایستی باو ایمان آرید آن کسی است که آیاتی بر بنده خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرود آورده که آن آیات ظاهر و هویدا است که از معدن صدق و عالم (ما فوق الطبیعه) تنزل نموده و آن آیات را علامت صدق عبد مطیع خود قرار داده که حجت برای شما افراد بشر تمام باشد و عذر شما قطع گردد، و از راه فضل و رحمت پیمبران و کتابهای آسمانی را فرستاده تا آنکه شما را از ظلمت جهل و بی‌خردی و هر گونه فساد اخلاقی بنور علم و دانش و معرفت و حسن اخلاق هدایت و رهبری گرداند و شما را متذکر گرداند بهمان عهدی که در روز (الست) با پروردگار خود بسته‌اید.

در اینجا صدر المتألهین بیانی دارد که برای توضیح آیه مختصری از آن را ترجمه مینمایم.

چنین گفته، بدان که چون خداوند شریفترین آیات روشن خود را بر بزرگ‌ترین پیمبران گرامی محمد بن عبد الله صلی الله علیه و

آله و سلّم فرود آورده تا آنکه مردم را از ظلمت جهل و بی‌خردی بنور علم و دانش هدایت نماید و نیست بنده‌ای از بندگان او مگر آنکه در قلب او اشاراتی و تنبّهاتی پدید می‌گردد، و پی در پی انواری بر وی فرود

صفحه : ۱۲۷

می‌آید تا آنکه او را از حجب ظلمانی طبیعت بیرون آورد و بنور علم اخروی هدایت نماید، لکن بیشتر مردم مشغول بچیزهایی می‌باشند که باز میدارد آنان را از یاد خدا، و فراموش میکنند امور اخروی را پس دور نیست که گفته شود اینکه آیه بیان عهد و میثاقی است که در آیه جلو ذکر شده زیرا که خلقت بشر بر پاکی طبیعت و تجرّد وی از علاقه جسم و جسمانیت نهاده شده و مهیا و مستعد قبول حق و الهام است و از قبل علم و عمل مستعد می‌گردد برای ترقی و صعود بالاترین منازل.

لکن چون بشر در اینکه عالم فراموش میکند آنچه را که پروردگارش در خلقت او از عقل تمیز گذاشته، و امور طبیعی مردم را باز داشته از آنچه در کمون ذاتشان مخفی است و مشغول گردیده‌اند بچیزهایی که شیطان باز میدارد آنان را از یاد رحمان، چنانچه فرموده و مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفِئْصَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ﴿۱﴾.

و چنین کسانی فراموش کرده‌اند آن میثاق جبلی و آن عهد ذاتی که باسکان ملکوتین بسته‌اند. اینکه است که پیمبرانی گماشته با دلائل و معجزاتی ظاهر و در قلوب آنان انوار علم و معرفت اشراق نموده تا آنکه مردم را براه حق و حقیقت و صراط توحید رهبری نمایند و آنان را از ظلمات جحیم بسوی انوار نعیم هدایت فرمایند، تا آنجا که فرموده قوله سبحانه هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَيَّ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ مِمَّا مَكَّنَّ اللَّهُ لِي أَنْبَأَ بِهَا النَّاسَ وَبِحَقِّهَا إِنَّهَا لَأَشَدُّ حَقًّا عَلَى الْغَافِلِينَ (سوره انعام) اشاره باشد بآن وارداتی که از جانب خدای رحمان وارد می‌گردد بر قلوب سالکین بواسطه ملائکه رحمت از الهامات و معارف حقه که نزد اهلش واضح و هویدا است که آنها می‌فهمند که از جانب حق تعالی بقلبشان افزوده گردیده قوله تعالی لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ اشاره بشمره اینکه الطاف و انعام است که در باره آنان نموده زیرا که بهمین الهامات است که نفوس بشریه از ظلمت هیولایی منتقل می‌گردد بعقل بالفعلی که منور گردیده بانوار معرفت و ایمان بخدا

(۱) سوره زخرف آیه ۳۵ کسی که اعراض کننده از ذکر خدای رحمان بر او برگماریم شیطان را پس شیطان قرین و رفیق او است.

صفحه : ۱۲۸

و آیات او بقیامت و از ظلمت کده نفس شیطانی بدو قوه علمیه و عملیه بسوی انوار ملکیه راه می‌یابد و همین طوری که انسان بتأمل در اسرار معرفه الله و سماع آیات ملکوت او و تفکر در امر آخرت از ظلمت جهل و نقصان بیرون می‌آید بسوی معرفت و کمال همین طور در پیروی نمودن شهوات و متابعت هوی و شیطان از نور ادراکات معنوی خارج می‌گردد بسوی ظلمت نفس و کوری دل و دلیل بر آن قول حق تعالی است اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ (پایان) و مَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در مقام اعتراض بکسانی است که در راه خدا انفاق نمی‌کنند در صورتی که میدانند مال بدست آنان عاریتی است مالک حقیقی خدا است و همان طوری که از دیگران بآنها منتقل گردیده از آنان نیز بدیگران منتقل خواهد گردید و وارث مالها و آسمان و زمین و آنچه در آن است خدا است یعنی همه از آثار فضل و رحمت او و بازگشت همه موجودات بسوی او است.

لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ پس از آنکه مؤمنین را تحریص و ترغیب نموده بانفاق، و انفاق کنندگان را وعده اجر و پاداش بزرگ داده، در مقام بیان اینکه است که کسانی که قبل از فتح مکه در راه خدا انفاق نمودند و با کفار جهاد کردند و با نفس خود مجاهده نمودند اینان

در اجر و پاداش مساوی نیستند با کسانی که بعد از فتوحات و انتشار اسلام مجاهده و جهاد میکنند علت عدم تساوی عمل اینکه دو قسم از مجاهدین ظاهر است صدر اسلام مسلمانها

صفحه : ۱۲۹

اندک و کفار بسیار بودند و اسلام ضعیف بود از اینکه جهت کمک نمودن بمال و جان بیشتر اهمیت داشت و نیز عمل مجاهدین در صدر اسلام نزدیک تر بخلوص بود اینکه است که اجر و پاداش آن اشخاص زیادتر و عمل آنان مهم تر بود و تفضلات الهی در باره آنها بیشتر از بعدیها است وَ كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَ لِلَّهِ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفْهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ اینکه انفاق در راه خدا را بمنزله قرض بخدا بشمار آورده شاید اشاره باین باشد که گمان نشود مالی که در راه خدا انفاق میشود هدر رفته و عوض ندارد، بلکه چنانچه در آیات بیان فرموده یکی به هفتاد و هفتصد و زیادتر با آنکه او (مالک الملک و الملكوت) است تفضلا عوض کرامت مینماید.

شیخ طبرسی (ره) در تفسیر مجمع البیان نقلا از اهل تحقیق چنین گفته، قرض نیکو آن است که متصف بده صفت باشد.

(۱) حلال، زیرا که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرموده (خدا طیب و پاک است و قبول نمیکند مگر چیز پاک و طیب را.

(۲) از چیزهای قیمتی پاکیزه باشد، زیرا که خدا فرموده وَ لَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ.

(۳) از چیزهایی باشد که انفاق کننده در حیات خود محتاج بآن باشد بدلیل اینکه وقتی از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ سؤال میشود که بهترین صدقه کدام است، فرمود اینکه است که تو عطاء کنی در حال صحت و امید بقاء و نترسی از فقر، و نیز امهال و سستی در انفاق نکنی تا نزدیک مرگ آن وقت بگویی چنین و چنان کنی و بفلانی چنین بدهید.

(۴) انفاق کنی بکسانی که احتیاجشان زیادتر است، اینکه است که خدا تخصیص داده صدقات را بکسانی که آنان اهل دو سهم باشند.

صفحه : ۱۳۰

(۵) بقدری که ممکن است انفاق را پنهان داری، قوله تعالى وَ إِن تُخْفُوهَا وَ تُوْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ.

(۶) با صدقه منت و اذیت همراه نباشد، قوله تعالى لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذَى.

(۷) نیت خالص باشد، و مقصود انفاق کننده فقط رضای خدا باشد.

(۸) انفاق نمودن با ریا همراه نباشد.

(۹) آنچه را که در راه خدا انفاق مینماید بزرگ بشمارد اگر چه بزرگ باشد، زیرا که متاع دنیا نسبت بآخرت اندک است.

(۱۰) از آنچه بیشتر دوست دارد انفاق نماید قوله تعالى لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ.

هر گاه اینکه ده صفت در انفاق جمع شد آن وقت بر آن صادق آید قوله تعالى قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفْهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ که صدقه‌ای که باین اوصاف باشد عامل آن مستحق اجر کریم میگردد. (پایان) يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيَمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ مفسرین گویند (یوم) در آیه، یا متعلق بآیه بالا (وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ) است، یا بایستی چیزی مثل (اذکر) و امثال آن در تقدیر گرفت که آیه چنین باشد ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ یاد کن روزی را که میبینی مردهای مؤمن و زنهای مؤمنه را نوری است که در پیش روی آنان و در طرف راستشان حرکت میکند و بآنان بشارت میدهند بهشت.

ظاهرا آن نوری که در آن وقت در پیش رو و باطراف مؤمنین احاطه نموده نور ایمان و نور توحید و نور عمل صالح باشد که نور

معنوی ایمان و یقین بمبدء و معاد در

صفحه : ۱۳۱

پیش روی آنان و نور اعمال نیک در طرف راست آنان است.

آری همین طوری که در دنیا ایمان رهبر انسان است و وی را بسعادت و فضیلت روحانی و اخلاقی هدایت مینماید در قیامت هم که هر چیزی بحقیقت خود ظهور و بروز مینماید آن وقتی که ظلمت عالم را گرفته و نور افشانی غیر از نور ایمان وجود ندارد آن وقت اطراف مؤمنین بنور ایمانشان که از باطن آنها تظاهر مینماید روشن گردیده و نور توحید و یقین که مقربین دارا میباشند در جلو آنان و نور ایمان و عمل نیکو که اصحاب یمین متصف بآنند در طرف راست آنها نور افشانی میکند.

و شدت و قوت و ضعف نور هر کسی بقدر صفای قلبش و بقدر شدت و قوت ایمان و ناشی از مرتبه یقین و تقوای وی است چنانچه در احادیث دارد که نور اخیار و ابرار در اضائه و آثار تفاوت بسیار دارد.

از ابن مسعود نقل میکنند که گفته نور هر کسی بقدر عمل وی است، نور یکی از صنعاء بود تا عدن و از دیگری برابر کوهی نماید و از کسی برابر نخل خرما می و کمترین آنها نور کسی است که فقط جلوی پای خود را ببندد، و بعضی از مؤمنین بقدری نور آنان شدید است که آتش جهنم را فرو مینشانند و چنین کسی وقتی از صراط بگذرد از دوزخ صدا آید که ای مؤمن زود برو که نور تو آتش مرا فرو نشانید (پایان) خلاصه هر مؤمن با تقوایی بقدر قوت ایمان خود در قیامت صاحب نور است که آن نور از جلو رو و طرف راست آن حرکت مینماید و راه نمایی میکند تا آنکه او را بهشت که آرامگاه او و دار کرامت حق تعالی است برساند، و ملائکه رحمت نیز باستقبال وی آیند و او را مژده دهند ببوستانهایی که از زیر درختها و غرفه‌های آن انهار رحمت و جویهای فیض رحمت غیر متناهی جاری است، و بالا-ترین مژده برای بهشتیان اینکه است که همیشه در بهشت جاویدانند، ذلک هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ذلک اشاره بهمان الطاف الهی است که نصیب بهشتیان گردیده که آن سعادت و فضیلت بزرگی است که مؤمنین بآن فائز گردیده‌اند.

صفحه : ۱۳۲

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۱۳ تا ۲۱]

اشاره

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ (۱۳) يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِن كُنْتُمْ أَنْفُسِكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ عَرَّتْكُمْ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ عَرَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْعَزُورُ (۱۴) فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَا أُولَئِكَ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَ بئس المصيرُ (۱۵) أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ (۱۶) اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحَى الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۷)

إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَ الْمُصَدِّقَاتِ وَ أَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَ لَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۸) وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۹) اَعْلَمُوا أَنَّ الْحَيَاةَ

الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۲۰) سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۱)

صفحه : ۱۳۳

(ترجمه)

و نیز در آن روز مردان منافق و زنهای منافقه باهل ایمان گویند مشتایید تا ما هم از نور شما روشنایی بگیریم، بآنان گفته میشود برگردید و از پشت سرتان نور بگیرید (یعنی برگردید بدنیا اگر میتوانید و از آنجا تحصیل نور کنید) پس از آن زده میشود بین (منافقین و مؤمنین) حصاری که آن حصار را دری است که باطن آن (که روی بمؤمنین است) رحمت است و ظاهرش (که رو بمنافقین دارد از قبل پشت آنها یعنی از جهت اعمال بد دنیوی آنها) عذاب جهنم است،

(باز ثانیاً) منافقین میخوانند مؤمنین را که آیا ما در دنیا با شما نبودیم، مؤمنین در پاسخ بآنان گویند آری و لکن نفسهای شما شما را فریب داد و آمال و آرزوهای دور و دراز شما را مغرور گردانید انتظار (بلاء بر پیغمبر بردید) و شک کردید در پیغمبری او تا وقتی که امر خدا رسید (یعنی مرگ) (و فریب داد شما را بخداوند شیطان فریبنده)

پس امروز نه از شما (که منافقید و نه از کسانی که کافر شدند قبول نمیشود نه فدیة و نه عوضی و جایگاه شما آتش است و سزاوار شما (و پناهگاه شما) آتش است و آتش دوزخ بد محل بازگشتی است،

آیا وقت آن نرسیده که کسانی که ایمان آورده‌اند بذر خدا و آنچه از طرف او فرود آمده قلبهای آنان خاشع و ترسناک گردد و نبوده باشید مثل کسانی که پیش از شما بودند که برای آنها کتاب نازل گردیده شد و پس از آنکه زمان طولانی گذشت قلبهای آنها را قساوت گرفت و بسیاری از آنها فاسق بودند،

بدانید که ثابت و محقق است که خدا زنده میکند زمین را بعد از مردن آن (یعنی در فصل زمستان زمین خشک می گردد و در فصل بهار آن را سبز

صفحه : ۱۳۴

میگرداند) محققاً ما برای شما ظاهر گردانیدیم آیات (تکوینی و تشریحی) خود را شاید شما تعقل کنید،

اینکه است و جز اینکه نیست که مردهای تصدیق کننده و زنهای تصدیق کننده و کسانی که بخدا قرض میدهند قرض نیکو برای آنان بچند برابر زیاد میکنیم و برای آنها است پاداش گرامی که باحترام بآنها میدهند،

و آن کسانی که ایمان آوردند بخدا و پیمبران او (یعنی ایمان واقعی) آن جماعت تصدیق کننده گانند و گواهانند نزد پروردگار خودشان برای آنان است پاداش آنها و نور آنها و کسانی که کافر شدند و آیات خدا را انکار نمودند چنین مردمانی یاران جهنمند،

ای مردم بدانید که زندگانی دنیا بازیچه بچه گانه و بیهوده کاری و تزین (ظاهری) و تفاخر و خودستایی و زیاد نمودن در مال و اولاد (چیزی دیگر نیست) و مثال دنیا مثل بارانی است که گیاهها را از زمین برویاند بطوری که زارعین را بشگفت آورد پس از آن

(بهم پیچیده گردد) و ببینند زرد گشته پس از آن چوب خشک گردیده و در آخرت عذاب شدید است (برای کفار) و مغفرت و خوشنودی خدا است (برای مؤمنین) و نیست متاع (و لذائد دنیا) مگر چیزی که فریبنده است،

ای مؤمنین سبقت گیرید بسوی مغفرت و آمرزش از طرف پروردگار خودتان و سبقت گیرید بسوی بهشتی که پهنای آن مثل پهنای

آسمان و زمین است که آماده شده برای کسانی که ایمان آورده‌اند بخدا و پیمبران او و اینکه فضل خدا است که عطاء میکند بهر کس که بخواهد و خداوند صاحب فضل و احسان بزرگ است.

(توضیح آیات)

اشاره

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا يَوْمَ آتَتْهُمُ الْمَوْتُ بَلَاغًا مِنْ رَبِّهِمْ يَوْمَ يُنْفَخُ الْأَشْجَارُ أَنْ تُبَدَّلَ الْأُخُودُ وَالنَّارُ سَاكِنَةٌ وَالسَّمَاءُ دُخَانٌ يُسْفَخُ فِي السَّمُومِ أُولَئِكَ يَلْمِزُونَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يُبَدِّلُوا دِينَهُمْ وَهُمْ قَبِلُوا دِينَ اللَّهِ فَذَرْهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ فِي النَّارِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُكْفَرُونَ

است، وقتی مردها و زنهای منافق مؤمنین را در نور و خود را در ظلمت بینند بطور ذلت و نیازمندی و انکسار از آنان التماس نور نمایند و گویند نظر خود را بما معطوف دارید تا از نور شما اقتباس نور نمائیم و از اینکه ظلمت

صفحه : ۱۳۵

برهیم، در پاسخ بآنان گفته میشود برگردید پشت خودتان و از آنجا اخذ نور نمائید شاید مقصود چنین باشد که بطور سرزنش بآنها گفته میشود اگر نتوانید برگردید بحیات دنیوی و از آنجا کسب نور نمائید، اشاره به اینکه جای کسب و عمل دنیا است دنیا مزرعه آخرت است، هر چه در اینجا کاشته‌ای در آخرت درو خواهی نمود، زیرا انسان مادامی که در دنیا حیات دارد استعداد و قابلیت هر کمالی را داراست، لکن وقتی حیات دنیوی وی منقضی گردیده تمام جهاتی که بالقوه در وی مأخوذ بود تمام میگردد آن وقت فعلیت وجود و کمالات او بقدری است که در حیات دنیا کسب نموده و از قوه بفعل آورده در آن وقت دیگر محلی برای استعداد تحصیل کمال در وی باقی نمانده و گویا صاحبان نور بمنافقین گویند ما در دنیا از راه ایمان و تقوای کسب نور نمودیم و شما دنبال حظوظات نفسانی خود را گرفتید و در ظلمت نفس فرو رفتید امروز در اثر همان ظلمت کفر دچار تاریکی و ظلمت گردیده‌اید.

از اینجا توان پی برد که دنیا و آخرت دو حالت از حالات انسانی است که حالت دانی او عالم دنیا و فوق آن عالم برزخ از موقع مرگ تا قیامت و فوق عالم برزخ عالم قیامت است و مرگ یک تحوّل است برای انسان از نشئه‌ای بنشئه‌ای فوق، و همچنین هر نشئه‌ای از نشآت و ادوار وجود انسان یک نحو تحوّل است تا برسد بمنتها درجه‌ای که لایق مقام وی و نتیجه اعمال او است.

اینکه است که اهل آخرت زندگانی دنیای خود را در پشت سر خود می‌بینند و تمام حرکات و سکانات و اعمالی که در دنیا نموده‌اند (نصب العین) آنان میگردد، و آنچه کرده‌اند نزد آنها حاضر میگردد چنانچه قوله تعالی وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا شاهد بر آن است پس از اینجا معلوم میشود که دنیا و آخرت دو منزل از منازل سیر انسانی است که سرانجام او یا بهشت موعود است که دار کرامت الهی است یا جهنم است که دار غضب او است وَ أِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ.

صفحه : ۱۳۶

فَصُرِّبَتْ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ پس از تقاضای منافقین و نیازمندی آنان از مؤمنین که ما را از نور خود کامیاب گردانید بین آنها دیواری کشیده میشود که آن دیوار دربی دارد که در باطن آن رحمت است برای مؤمنین و در ظاهر آن عذاب است برای منافقین.

از بعض مفسرین است که سور دیواری است بین بهشت و جهنم مؤمنین داخل بهشت میگردند و منافقین داخل جهنم میشوند.

شاید مقصود از آن سور و دیوار پرده ضخیم طبیعت باشد، که در دنیا بین مؤمنین و منافقین حجاب گردیده و نور حقیقت را از نظر منافقین پوشانیده، و در اینکه دنیا ظاهر بینان نمی‌بینند، و در قیامت که هر چیزی بحقیقت خود نمایان میگردد بصورت حصن و دیوار ضخیمی میشود که منافقین را از تلالؤ نور حقیقت در ظاهر و باطن محروم میگرداند.

و شاید مقصود از آن دربی که دو طرف دارد طرف باطن آن رحمت است و طرف ظاهر آن عذاب است قلب آدمی است که آن لطیفه رحمانی است و واقع در عالم طبیعت گردیده هر گاه از کثافات اخلاقی پاک گردید و رو بحق تعالی و عالم اله آورد آن درب رحمت میگردد که فیوضات الهی و انوار رحمت رحمانی از راه قلب بر انسان وارد میگردد، و هر گاه رو بدینا و عالم طبیعت آورد از همین راه مشمول غضب پروردگار و عذاب و دوری از رحمت او میگردد.

يُنَادُوهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمْ الْآمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ
پس از آنکه بین مؤمنین و منافقین دیواری کشیده میشود که در داخل آن رحمت است برای مؤمنین، و خارج آن عذاب است برای منافقین.

منافقین از روی اضطراب مؤمنین را میخوانند و گویند آیا در دنیا ما با شما

صفحه : ۱۳۷

نبودیم و چون بیان حال منافقین است شاید مقصودشان چنین باشد که آیا ما از روی نفاق با شما در مساجد یا جای دیگر نماز نمیخواندیم و ریاء بظاهر اسلام عمل نمینمودیم چرا حالا- که ما در ظلمت میباشیم نور خود را از ما میپوشانید و ما را در ظلمت میگذارید مؤمنین در پاسخ گویند آری در ظاهر با ما بودید نه در باطن و شما بفریب نفسهای خود و شیاطین مفتون گردیدید و آرزو و آمال دنیوی چشم دل شما را کور گردانید و بکفر و نفاق وادار نمود و تَرَبَّصْتُمْ را چنین تفسیر نموده‌اند یعنی شما منتظر هلاکت پیمبر صلی الله علیه و آله و سلم و منحل گردیدن اسلام بودید و اَرْتَبْتُمْ و در دین شک داشتید و غَرَّتْكُمْ الْآمَانِيُّ و آمال و آرزوهای طولانی شما را مغرور نمود تا وقتی که امر خدا رسید یعنی مردید و غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ و فریب داد شما را بخداوند تعالی شیطان و نفس فریبنده، به اینکه خدا کریم است و ما را عذاب نمی‌کند، و ندانستید که جهنم نتیجه اعمال شما است، تسویه بین مطیع و عاصی قبیح است و از حکیم کار قبیح سر نزنند چنان که در قرآن مجید خبر داده و فرموده أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ، ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ سوره القلم آیه ۳۶ و ۳۷.

آری عمده چیزی که انسان را از سعادت باز میدارد و وی را بدرک اسفل سافلین طبیعت پرتاب مینماید دو چیز است یکی غرور نفسانی، و دیگر آرزوهای مالا مال طبیعی و تمام مردم مبتلا باین دو فتنه بزرگ طبیعتند مگر جماعت اندکی که در حفظ و حمایت حق تعالی محفوظ مانده‌اند.

خلاصه چنانچه مشاهده مینماییم هر صنفی از مردم بعلم و صنعت خود میبالند و بآن مغرور و پابند گردیده و قدمی پیش نمیگذارند، قوله تعالی كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَمْ يُدْهِمَ فَرِحُونَ مخصوصا کسانی که خود را اهل علم و دانش دارای کمال و فضیلت میدانند و علماء و دانشمندان دیگر را بیخرد و نفهم میندازند.

مثل اینکه منسوبین بعلم حکمت فقط دانش را منحصر بفرا گرفتن اصطلاحات حکماء و اهل منطق و کمال را منحصر بآموختن مفاهیم کلیه و طریق ترتیب دادن مقدمات منطقیه میدانند و در علوم دیگر فضیلت و شرافتی قائل نیستند و آنان بغرور

صفحه : ۱۳۸

نفس مبتلا گردیده‌اند و نمیفهمند.

و دیگر از مغرورین کسانی میباشند که خود را عارف و موحد میدانند و خود را از علماء طریقت معرفی مینمایند و در مقام توهین و سرزنش علمای شریعت برآمده و علمای دین و نیز حکما را توهین مینمایند و نمیدانند که اساس طریقتی که مدعی آنند همان علم شریعت است و نیز معیار تشخیص دادن صحت و فساد تمام علوم علم منطق و حکمت است و بدون اینها روش صحیح و وصول بمقصودی که مدعی آنند میسر نمیشود.

و دیگر از مغرورین کسانی میباشند که خود را از علمای شریعت معرفی مینمایند و آن علمی که اینکه قدر در باره آن تعریف و تمجید شده منحصر بفرآ گرفتن علم فقه و اصول میدانند، و حکماء و عرفاء را تخطئه میکنند، بلکه بعضی از آنها نسبت کفر و زندقه بعرفاء و حکماء میدهند، آنان نیز بغرور نفس مبتلا گردیده‌اند بایست بدانند علم فقه مقدمه اعمال فروع دین است اول بایستی اصول دیانت روی مبنای صحیح بطوری که باعث یقین گردد انجام گیرد پس از آن در مقام تصحیح فروع و علم احکام برآمده و آن را اخذ از کتاب یعنی قرآن و سنت نموده و بآن عمل نمایند.

و دیگر از مغرورین علمای اخلاقند که موضوع علمشان امتیاز دادن بین صفات خوب و بد است، همان دانش علم اخلاق آنان را مغرور نموده در صورتی که بطور کلی علم مقدمه عمل است، علم بدون عمل وبال است چنانچه عمل بدون علم بی ثمر و بی فائده است، اول علم است دوم عمل اگر علم و عمل با هم توأم گردید ممکن است راه نجاتی برای انسان باز کند و او را سعادت‌مند گرداند، و نیز زاهدین بزه‌دشان و عابدین بعبادتشان مغرور گردیده‌اند.

و دیگر از مغرورین مخترعین صنایعند که موضوع علمشان طبیعت و آثار و خواص آن است، و آنان چون قدمی بسوی عالم روحانیت نهاده‌اند و عالم را منحصر بعالم طبیعیات میدانند اینکه است که علم و دانش را منحصر بعلم طبیعیات و

صفحه : ۱۳۹

پی بردن بخواص و آثار اشیاء و اختراع صنایع و کیفیت تصرف در مواد میدانند و علوم علمای قدیم و علمای شریعت را پوچ و موهوم میندازند و نمیدانند مطلوب از علم آن است که روحانیت انسان را بزرگ نماید و حیات پاکیزه جاودانی برای وی تأمین گرداند.

خلاصه علم و عمل و هر کمالی که تصور گردد وقتی مطلوب و منتج میگردد که آدمی را از صفات بهیمی و سبعی تزکیه نماید و دل و قلب وی را رونق دهد و روحانیت وی را که حقیقت انسانی همان است تکمیل نماید و او را بجاده تکامل و سر حد بین عبودیت و ربوبیت رهبری گرداند، و کسی که در کمالات نفسانی باین پایه رسد علامتش اینکه است که خود را قطره وارد در دریای عظمت فیض ربانی مستغرق بیند، بلکه اصلا خود و اثری از خود نبیند چه جای آنکه بخود مغرور گردد و کمالی در خود مشاهده نماید.

و فقط چنین اشخاصی در قیامت اهل نجات و صاحب نورند و باقی مردم در هاویه ظلمت غرور نفسانی مبتلا گردیده‌اند اینکه است که مؤمنین بمنافقین گویند چون آرزو و آمال دور و دراز دنیا شما را مغرور نمود و در دنیا از ظلمت طبیعت بیرون نیامدید و قلب و دل شما بنور توحید روشن نگردید در اینجا در همان تاریکی نفس باقی خواهید ماند.

فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ اینکه آیه تتمه آیه بالا است که گویا از روی سرزنش بمنافقین گفته میشود امروز که روز مجازات است برای شما هیچ علاج و چاره‌ای که بتوانید خود را از عذاب برهانید و کسب نور نمائید نه از شما منافقین که بظاهر با مؤمنین بودید و قلب شما از ایمان خالی بود و نه از کفار هیچ عمل و نه فدیهای که فدا بدهند و خود را از عذاب

صفحه : ۱۴۰

نجات بدهند قبول نمیشود زیرا که وقت عمل گذشته و امروز روز مجازات و نتیجه گرفتن است.

در مفردات چنین گفته الفدی و الفداء حفظ الانسان عن النَّائِبَةِ بما يبذله عنه قال تعالى فَأَمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِنَّمَا فِدَاءٌ يُقَالُ فِدَيْتَهُ بِمَالٍ وَفِدَيْتَهُ بِنَفْسِي وَفِدَيْتَهُ بِكَذَا بِأَيَانِ قَوْلِهِ تَعَالَى فِي سُورَةِ الْمَعَارِجِ آيَةٌ ۱۱ رَاجِعْ بِشَدَّتْ عَذَابَ مُجْرِمِينَ كَمَا شَائِدٌ مَقْصُودٌ مِنْ مُجْرِمِينَ كَفَّارٍ وَ مُنَافِقِينَ بِأَشَدِّ فَرْمُودَةٍ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِنَبِيٍّ - وَ صَاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ وَ فَصِيْلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ - وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنَجِّهِ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِتَذَكَّرِ اللَّهُ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ يَأْنِ مَأْخُوذٌ مِنْ (أَنْتِي يَا أَنْتِي) بِمَعْنَى رَسِيدِنِ وَقْتِ اسْتِ (خُضُوعِ وَ خُشُوعِ) دُو حَالَتِ نَفْسَانِي اسْتِ كِهْ دَرِ مَوْقِعِ انْكَسَارِ وَ شَكْسْتِكِي نَفْسِ بَرَايِ انْسانِ پَدِيدِ مِيْگَرَدَدِ كُوْنِيْدِ خُشُوعِ دَرِ قَلْبِ اسْتِ وَ خُضُوعِ دَرِ بَدَنِ كِهْ دَرِ صُورَتِ وَ چَشْمِ اَثْرَشِ ظَاهِرِ مِيْگَرَدَدِ.

آیه اشاره به اینکه آیا وقت آن نرسیده که قلبهای مؤمنین در اثر یاد خدا و خوف قیامت و آنچه از طرف حق تعالی فرود آمده نرم و ترس ناک گردد چنانچه در اوصاف مؤمنین فرموده إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا آیه بالا اشاره بمؤمنی باشد که هنوز ایمان در قلب و جان وی رسوخ نموده، و اینکه آیه اخیر راجع بمؤمن کامل است که ذکر خدا و یاد او تعالی در اعماق دل او فرو رفته بطوری که هر وقت خدا را یاد میکند قلب وی لرزان میگردد. وَ لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ بمؤمنین نهی فرموده که مثل یهودیها و نصرانیها از اهل کتاب نباشید که وقتی مدتی از زمان پیمبرشان موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام گذشت مبتلا بقساوت قلب گردیده و از دین

صفحه : ۱۴۱

خود برگشته و فاسق گردیده‌اند.

و از کلام حضرت عیسی علیه السلام است که زیاد حرف زدن بغير ذکر خدا قساوت قلب می‌آورد و قسی القلب از خدا دور است، و نیز فرموده در خطاهای مردم نگاه نکنید بلکه خطاها و لغزشهای خود را بنگرید، و نیز فرموده مردم دو قسمند مبتلی و معافی، و رحم کنید اهل بلاها را و خدا را حمد کنید بر عافیت خود (مجمع البیان) اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ علم را چنانچه تعریف کرده‌اند (هو ادراک الشیء بحقیقته) و مقابل آن جهل و بی‌خردی است و صورت حاصله از شیئی نزد عالم اگر بطور قطع و یقین باشد آن را علم نامند و اگر غیر آن باشد آن را ظن و گمان گویند و از اقسام جهل بشمار می‌رود، و در اینکه آیه ذات احدیت جل‌شأنه مؤمنین را مخاطب ساخته و امر فرموده که بایست (بعلم الیقین) که درجه نازل علم است بلکه (بعین الیقین) که درجه بالای علم است بدانند و بچشم بصیرت بینند که زنده شدن زمین و سبز شدن و گیاه روئیدن از آن در موقع بهار پس از مردن زمین و خشک شدن گیاهها بقدرت و علم و اراده حق تعالی انجام گیرد، و باین طریق عقل خود را بکار اندازند و بدلیل (أَنْتِي) که از معلول پی بعلت بردن است راهی بسوی معرفت و شناسایی مبدء خود پیدا نمایند.

إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ در اینکه مبارک آیه اشاره بدو اصل بزرگ نموده، یکی راجع باصول دیانت و دیگر راجع بفروع دیانت یکی ایمان باصول دیانات که از کلمه (المصدقین و المصدقات) استفاده میشود بنا بر یک قرائت که (صاد) بدون تشدید قرائت شود و اگر (صاد) با تشدید باشد که سیاهی قرآن چنین است راجع بزکوة و قرض الحسنه میباشد و دیگر زکاة و باقی وجوهی که (فی سبیل الله) انفاق میشود که از

صفحه : ۱۴۲

فروع دیانت و ایمان بشمار می‌آید.

و مردهای مؤمن و زنهای مؤمنه یعنی کسانی که ایمان بخدا و تصدیق بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم دارند، و مالهای خود را در راه رضای پروردگار خود انفاق مینمایند در مورد لطف خود قرار داده و برای آنان پاداش بزرگ مهیا گردانیده، و نظر باهمیت انفاق است که با اینکه خداوند خود مالک و صاحب هر چیزی است با اینحال از راه لطف ببندگان در مقام اینکه است که برای تشویق و ترغیب آنان انفاق را بمنزله قرض بخود معرفی نموده اشاره به اینکه همین طوری که قرض پس گرفته میشود همین طور انفاق فی سبیل الله عوض داده میشود با اضعاف مضاعف.

و الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ اینکه آیه در مقام اینکه است که بیان نماید که مصدقین و مصدقاتی که در آیه بالا نام برده شده کیانند، و ارائه میدهد که آنان اشخاصی میباشند که ایمان آورده‌اند و بالوهیت حق تعالی و رسالت پیمبران تصدیق نموده‌اند، و (صدیق) بطور مطلق مبالغه در صدق است، و کسی را صدیق نامند که در جمیع گفتار و اعمال و حرکات و در همه چیز بر راستی و درستی عمل نماید، گفتارش صدق - عقایدش مطابق واقع، ظاهرش مرآت باطن و باطنش غرق دریای معرفت و خلوص، چنین کسانی مشیشان و سیرشان بر طریق راستی و حقیقت انجام میگردد، و پاداش عمل نیکشان و نوری که از طریق صدقشان کسب نموده‌اند بازگشت بخودشان مینماید.

بعکس کسانی که بآیات الهی تکذیب نمودند، و بانبیاء نسبت دروغ بستند چنین مردمانی از یاوران جهنم و از اهل جحیم میباشند. طبرسی از حارث بن مغیره چنین روایت میکند (ما نزد ابو جعفر علیه السلام نشسته بودیم حضرتش از جد بزرگوار خود احادیثی نقل میفرمود در اثنای آن فرمود از شما

صفحه : ۱۴۳

هر کس عارف بامام زمان خود باشد و منتظر مبسوط الید شدن آن امام باشد مثل کسی ماند که بقائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بشمشیر خود در راه خدا جهاد نموده پس از آن فرمود بخدا قسم مثل کسی ماند که با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جهاد نموده بلکه مثل کسی ماند که با پیمبر در خیمه او شهید شده باشد پس از آن فرمود در میان شما آیه‌ای هست که مشعر بر اینکه است گفتیم یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کدام آیه است فرمود قوله تعالی الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ تا آخر آیه (مجمع البیان) اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَزِينَتُهُ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتْرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ در مفردات چنین گفته لعب در لغت مأخوذ از لعاب و بمعنی بزاق و فضولاتی است که از دهان سیلان داشته باشد (لعب يلعب لعبا) یعنی لعاب دهن او سیلان پیدا نموده لکن در عرف گفته میشود بر هر عملی که بدون قصد صحیح و رویه عقلایی انجام گیرد قوله تعالی وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ (لهو) چیزی را گویند که انسان را مشغول نماید از آن چیزی که برای او مهم است قال الله تعالی إِنََّّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ و هر عمل بیهوده‌ای که غرض انتفاع از آن باشد قوله تعالی لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا وَ أَنْ كَسَى که گفته مقصود زن و فرزند است (بر فرضی که زن و فرزند از اقسام لهو بشمار آید) تخصیص ببعض مصادیق آن داده (مفردات راغب) (زینة) بطور اطلاق چیزی را گویند که انسان در هر حال بآن خود را بیاراید و تزین و تجمل پیدا نماید، و زینة سه قسم است، زینة نفسانی مثل علم و اعتقادات صحیح و اخلاق نیکو، و زینت بدنی مثل قوت جسمانی و قامت بلند و صورت زیبا، و زینت خارجی مثل مال و جاه قوله تعالی حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيْنَتَهُ فِي قُلُوبِكُمْ اشاره بزینت نفسانی است و قوله تعالی مَنْ حَرَّمَ زَيْنَةَ اللَّهِ الرَّائِغَةَ تَفْسِيرُ بَزِينَتِ خَارِجِي

صفحه : ۱۴۴

نموده‌اند، و در بعض روایات در شأن نزول آیه چنین رسیده که مردمانی بودند برهنه طواف مینمودند اینکه آیه در مقام نهی آنها فرود آمده.

(فخر) مباهات نمودن بچیزی است که خارج از حقیقت انسانی باشد قال الله تعالی إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ پایان آیه بالا تطبیق می‌گردد بحالات و درجات زندگانی انسانی از اول کودکی او تا موقع کبر سن وی (لعب) شاید اشاره بموقع کودکی و اعمال بچه‌گانه او دارد، مثل بازی بچه‌ها بخاک و چوب و باقی چیزهایی که بگمان آنان فائده‌ای در بر دارد.

(و لهو) اشاره بموقعی است که از اینکه قبیل کارها منصرف می‌گردد و مشغول می‌گردد بکارهای دیگری، مثل آنکه خود را مشغول می‌گرداند بآلات لهو و چیزهای دیگر که فائده عقلایی ندارد.

پس از آنکه از اینکه مرتبه قدمی بالاتر گذاشت و بسن جوانی رسید آن وقت حب تجمل بر او چیره می‌گردد و مایل بزینت لباس و منزل و باقی تجملات می‌گردد و سعی مینماید که تزیین و تجمل وی از هم دوشان خود زیاده‌تر باشد، و وقتی از اینکه مرتبه بالاتر رفت و فهمید بلباس فاخر و منزل عالی کمالی برای انسان تأمین نمی‌گردد آن وقت فخر و مباهات مینماید بچیزهای دیگر مثل کثرت مال و جاه و اولاد و در طلب ریاست و پیشوائی و تفوق بر دیگران بر می‌آید و تمام اینکه‌هایی که انسان خود را بآن سرگرم نموده چون فناء پذیر است فائده‌ای برای وی تأمین نخواهد نمود اینکه است که بطور کلی فرموده *إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ*.

و در اینکه مبارک آیه حال چنین کسی را تشبیه نموده ببارانی که بر گیاه‌ها و نباتات بیارد و اول سبز و خرم بنظر آید لکن طولی نکشد که خشک شود و چوب گردد و ریز ریز شود و فایده‌ای که در نظر بوده بر آن مترتب نگردد و جز حسرت و ندامت برای زارع باقی نماند چنین است متاع دنیا و آنچه را که انسان از اول عمر تا آخر هر موقعی خود را مشغول بعملی نموده و گمان میکند بنفع او تمام می‌گردد وقتی موقع نتیجه گرفتن میرسد می‌بیند چنین نبوده که گمان کرده بود بلکه اضافه بر

صفحه : ۱۴۵

اینکه در عالم قیامت ارزشی برای عملیات وی نیست بجز حسرت و ندامت و بر آن مترتب می‌گردد عذاب شدید. *وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ* اشاره به اینکه‌هایی که آدمی در مراحل زندگانی خود بآن عمل میکند و آنها را کمال می‌پندارد بیهوده و جز پنداری بیش نیست فقط سعادت و کمال وقتی برای انسان میسر می‌گردد که مورد الطاف الهی و مشمول مغفرت و نظر لطف خداوندی او گردد. لکن حیات دنیا نیست *إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ* یعنی عالم دنیا عالم فریبنده است که آدمی را برنگارنگ خود گول میزند و بخود مغرور می‌گرداند زیرا که ظاهرش فریبنده و باطنش مردار گندیده است و چون دنیا حقیقت متأصل ثابتی ندارد چنانچه بعالم کون و فساد نامیده شده اینکه است که وجودش عین عدم و بقائش عین فناء است.

لکن با اینکه حال باید دانست که اینکه همه مذمتی که در آیات و احادیث و گفتار بزرگان و دانشمندان در باره مذمت دنیا و سرزنش اهل آن رسیده و آن را جیفه گندیده و اهلش را سگها نامیده‌اند، مثل همین آیه و آیات دیگر، چنانچه در سوره آل عمران فرموده *زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ* (۱) و نیز اخبار بسیار مثل حدیثی که در کافی بسند صحیح از ابی عبد الله علیه السلام روایت میکند (کسی که داخل صبح و شام شود و بزرگترین همش دنیا باشد خداوند قرار میدهد فقر را بین دو چشم وی و امر وی را متشت می‌گرداند. و کسی که صبح و شام

(۱) زینت داده شده برای مردم دوستی شهوات از زنها و پسران و مالهای بسیار از طلا- و نقره و اسب های نشان دار و چهارپایان اینکه است بهره و متاع زندگانی دنیا و نزد خداست بازگشت نیکو سوره آل عمران آیه ۱۲

صفحه : ۱۴۶

کند و بزرگ تر همش آخرت باشد خداوند قرار میدهد غنی را در قلب او و امور وی را اصلاح میفرماید) و غیر اینها از آیات و اخبار بسیار اشاره بدنمایی است که مانع از ترقیات روحانی گردد و انسان را بخود مشغول گرداند و آخرت را بدنیا بفروشد و از سعادت و فضیلت محروم ماند.

اما آن دنیایی که مقدمه باشد برای تحصیل سعادت اخروی و فضائل روحانی چنین دنیایی مورد نکوهش نیست بلکه بسیار قابل تمجید و تعریف است.

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین روایت میکند که حضرتش وقتی شنید کسی دنیا را مذمت مینماید فرمود چگونه دنیا را مذمت می‌نمایی در صورتی که دنیا دار صدق است برای کسی که تصدیق نماید و خانه عافیت است برای کسی که بفهمد و خانه غنا است برای کسی که از آن توشه بردارد و جای سجده گاه انبیاء است و محل هبوط وحی است و جای تجارت اولیای خدا است که در دنیا اکتساب رحمت نمایند و بهشت را فائده ببرند پس برای چه دنیا را مذمت می‌نمایی از ناصر خسرو است:

(نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد خیره سری را)

خلاصه چنانچه گفته‌اند دنیای تو و آخرت تو عبارت از تو حالت قلب تو است آنچه نزدیک بتو و پیش از موت تو است از حظوظات نفسانی، آن عبارت از دنیای تو است، و آنچه بعد از موت عایدت میگردد از علم نافع و عمل خالص آن از آخرت تو بشمار میرود.

پس از اینجا توان فهمید که نمیتوان بطور کلی دنیا را مذمت نمود زیرا که دنیای مذموم ناشی از حب نفس و حظوظات دنیوی و متابعت هوای است، و آنچه بازگشت بهوای نفسانی نماید از دنیای مذموم بشمار میرود خواه از محرمات باشد یا مکروهات بلکه مباحات اگر فقط حظوظ نفسانی مقصود باشد، و آنچه راجع بمحبت خدا و تحصیل معرفت و رضای او باشد آن از آخرت بشمار آید نه از دنیا اگر

صفحه : ۱۴۷

چه در آن حظوظ نفسانی باشد، مثل تحصیل علم نافع و حصول معرفت و پدید شدن صفای روحانی که لذت و حظوظی که از قبل اینها برای اهلش حاصل میگردد منحصر در آخرت نیست بلکه قلبی که آغشته بمحبت و معرفت حق تعالی گردید در همین حیات دنیوی گویا در بهشت موعود محظوظ و با ابناء جنس خود با دو بال علم و عمل در پرواز و همیشه از آن صفای روحانیت خود محظوظ است.

و بعض عرفاء چنین گفته‌اند، اینکه در آیات لذائذ دنیا را لهو و لعب بشمار آورده برای اینکه است که دنیا من حیث ذات و حقیقتش نه ثابت است و نه لذیذ، بلکه توان گفت اصلا دنیا حقیقت ثابتی ندارد زیرا که حقیقت دنیا عین تجدد و تصرّم است و فناء و زوال در حقیقت آن مأخوذ است، و موجودات دنیا اشیاء ناقصی میباشند، و عمل آنان عمل شیطانی است و کسانی که در طریق سلّمک الی الله تعالی واقعند یعنی روندگان بسوی حق تعالی مادامی که در راهند کمال ثابتی برای آنان تأمین نشده زیرا که حرکت، از قوه بفعل آمدن است و انسان مادامی که در دنیا است علی الدوام از قوه بفعل می‌آید، و کمال وی وقتی تحقق پذیرد که

بفعلیت اخیر خود برسد، و آن تحقق یافتن وی است (فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) اینکه است که عرفا گفته‌اند (عالم کون کله خیال در خیال) و از شیخ عربی است که (کل ما فی الکون و هم او خیال او عکس فی مرایا او ظلال) (پایان) سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ آیه بالا اشاره باین بود که حقیقت دنیا یک امر موهومی بیش نیست، و اگر لذت و حظی در آن توهم شود حقیقت ثابت و پابرجایی ندارد، و امر ثابت حقیقی امور اخروی است، که مآل و بازگشت شما یا بسوی دار کرامت و شرافت است، یا بسوی

صفحه : ۱۴۸

دار عذاب و نکال، و اینکه آیه اخیر اشاره باین دارد که چون چنین است سزاوار اینکه است که بشتابید و از یکدیگر سبقت بگیرید بسوی مغفرت و آمرزش از پروردگارتان و باعمال نیک و سنجیه‌های نیکو بشتابید بسوی بهشتی که پهنای آن مثل پهنای آسمان و زمین است. و چنین بهشت وسیعی آماده و مهیا گردیده است برای کسانی که ایمان آورده‌اند بخدا و پیمبران او. چنانچه در جای دیگر گفته شد از اینکه آیه أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ آیه دیگر أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ، و نیز روایات بسیاری که مشعر بر اینکه است که بهشت و جهنم فعلا- موجودند و از مجموع آنها توان استفاده نمود که بهشت و جهنم فعلا- در جایگاه خود موجودند نه اینکه که بعدا (چنانچه بعضی چنین توهم نموده‌اند) موجود میگردند.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

در تفسیر (منهج الصادقین) چنین گفته، در اینکه آیه در بیان عرض بهشت برآمده، و بیان طول آن را ننموده بین مفسرین گفتاری است.

- (۱) بزرگی عرض دلالت دارد بر بزرگی طول.
- (۲) طول بدون عرض ممکنست اما عرض بدون طول ممکن نیست.
- (۳) معنی آیه چنین است، که عرض بهشت مثل طول آسمان و زمین است لکن طول آن را بجز خدا کسی نمیداند.
- (۴) عرض در اینجا بمعنی بسط است مثل قوله تعالی فُذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ نه بمعنی عرض مقابل طول، و باید دانست که چون بهشت در آسمان هفتم است چنانچه در احادیث ثابت گردیده، پس منافات ندارد با آنکه عرض آن مثل عرض آسمان و زمین باشد. روایت است که جبرئیل خواست طول بهشت را بداند سی هزار سال پیرید ضعیف شد و از حق تعالی مدد خواست خدا او را قوت داد سی هزار بار، هر دفعه‌ای سی هزار سال پیرید پس از آن مناجات کرد که خدایا طول بهشت را بیشتر طی کرده‌ام یا کمتر، آن وقت حوریه‌ای از خیمه خود آواز داد که یا روح الله چرا بخود زحمت

صفحه : ۱۴۹

میدهی و خود را میرنجانی، بخدا قسم در اینکه مدت که میبری هنوز از ملک من بیرون نرفته‌ای، جبرئیل گفت تو کیستی، گفت من یک حوریه‌ای میباشم از حوریان که برای مؤمنی از مؤمنان مخلوق شده‌ام (پایان) از اینکه روایت و نظائر آن از احادیث بسیار توان استفاده نمود که مقام و رتبه انسان کامل و لو اینکه از اصحاب یمین باشد که ظاهرا بالاترین رتبه و مقام آنان همان مقامات بهشتی و نعمتهای جسمانی است، از ملائکه بالاتر است زیرا که ملائکه مخصوصا ملائکه مقربین از جهت روحانیت و تجرد افضل از انسانند، لکن چون خداوند در انسان قوه و استعدادی نهاده که هر قدر بر کمالات وی و قوت روحانی او افزوده گردد، باز قابل

زیادتی است، وقتی چنین استعدادی در وی نهاده البته بحکم (العطیات بقدر القابلیات) بایستی بهشتی که جایگاه و آرامگاه همیشگی وی است، آن نیز از حیث سعه و تمامیت محدود بحدی نباشد، لکن ملائکه چنین نیستند هر قدر دارای مقامات و کمالات روحانی باشند باز محدودند، و از مرتبه و مقام خود ذره‌ای بالا نمیروند و قوله تعالی حکایه از قول ملائکه در سوره الصافات آیه ۱۶۴ و ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ شاهد بر اینکه است خلاصه از اینکه آیه توان استفاده نمود که ذکر عرض بهشت بدون طول آن، شاید اشاره باین باشد که چون مقام مؤمنین و نعمتهای آنان فوق آن است که بتوان آن را محدود بحدی نمود اینکه است که محل اقامتگاه آنها بهشتی است که محیط بر آسمانها و زمین است، زیرا نظر باین که عرض هر چیزی را مقابل طول آن آرند، وقتی عرض بهشت بقدر آسمانها و زمین باشد، در صورتی که مقدار آسمانها با کرات و اوضاع شمسی و کهکشانش را کسی بجز خدا نمیداند، طول بهشت چه خواهد بود البته غیر محدود میگردد.

صفحه : ۱۵۰

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۲۲ تا ۲۹]

اشاره

ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۲۲) لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۲۳) الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۴) لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۵) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۲۶)

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۲۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرُسُلِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۸) لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلَ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۹)

صفحه : ۱۵۱

(ترجمه)

نرسیده (و نخواهد رسید) مصیبتی در زمین و نه در نفسهای شما مگر آن که در کتاب (لوح محفوظ) ثبت شده پیش از آن که بیافریند (ظاهر گرداند) آن را و محققا اینکه مطلب بر خدا آسان است (و چون چنین است) بایستی بر آنچه از شما فوت میگردد تأسف نخورید و نیز بر آنچه بشما عطا میکنیم خوش حال نشوید خدا دوست نمیدارد هیچ متکبر و مباهات کننده (خود پسندی) را آن کسانی که خودشان بخل میورزند و مردم را امر ببخل میکنند و کسی که اعراض کند (از حق تعالی) پس بدرستی که خداوند بی نیاز و ستوده است،

محققا ما پیمبران خود را فرستادیم با معجزه‌های ظاهر و با آنها فرود آوردیم کتاب‌های (آسمانی) و میزان (طریق حق و قانون عدل) تا آنکه افراد بشر ایستادگی کنند و بعدالت و درست کاری اقدام نمایند و فرود آوردیم آهن را که در آن جنگ سخت است (زیرا که آلات جنگ از آهن ساخته میگردد) و منافی است برای مردم که از آهن استفاده مینمایند و نیز برای آنکه خدا بداند کی است که دین خداوند و پیمبران او را در پنهانی یاری میکند، البته خداوند قوی و غالب است،

و محققا ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در ذریه آنان نبوت و کتاب نهادیم، پس بعضی از آنها هدایت یافتند و بسیاری از آنان فاسقند

پس از آن در عقب نوح و ابراهیم و در آثار آنها انبیاء دیگری فرستادیم و بعد از آنها عیسی بن مریم را فرستادیم و باو انجیل عطا نمودیم و در قلب‌های تابعین او مهربانی و رحمت و رهبانیت (گوشه‌گیری و ترک دنیا) نهادیم که از پیش خود برای رضای خداوند اختراع نمودند و ما برای آنان واجب نگردانیده بودیم و ترک دنیا را نکردند مگر برای طلب کردن خشنودی خدا پس مراعات نمودند آنچه را بایستی مراعات نمایند در (رهبانیت) پس ما عطا نمودیم بکسانی که ایمان آوردند از آنها پاداش عملشان را و بسیاری (از آن رهبانان) فاسقند،

ای کسانی که ایمان آوردید بترسید از عذاب خدا و ایمان آورید پیمبر او تا بشما دو برابر عطا کرده شود از رحمت و در شما نوری قرار دهد که بآن نور حرکت کنید (و راه سعادت خود

صفحه : ۱۵۲

را بیاید) و خدا شما را بیامزد زیرا که خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است و تا آنکه اهل کتاب بدانند که توانا نیستند که فضل و بخشش خدا را بدست آرند و افاضه فضل و بخشش بدست خدا است بهر کس بخواهد عطا میکند و خداوند صاحب فضل و احسان بزرگ است.

(توضیح آیات)

اشاره

ما أصاب من مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (ما نافیة مصیبه) مأخوذ از صاب یصیب اصاب تیر را گویند وقتی که بهدف برسد و (براً) در لغت بمعنی حق است و یکی از اسماء الحسنی (الباری) است که بمعنی خالق است.

یعنی چیزی در زمین از قبیل آفات و امراض و بلیات حادث نگردد، و نیز چیزی از بلیات در نفسهای شما از قبیل امراض و بلیات و مصیبات پدید نگردد، مگر آنکه در کتاب که شاید مقصود (لوح محفوظ) باشد ثابت بوده پیش از آنکه اینکه عالم خلقت گردد، و آیه صریح در اینکه است که آنچه در عالم خلق شده و بشود قبل از ظهورش در اینکه عالم کینونیتی و یک نحو وجودی داشته که در لوح محفوظ ثابت بوده، و حدیث مشهور (جف القلم بما هو کائن) نیز شاهد بر آن است.

در اینجا صدر المتألهین (ره) بیانی دارد که برای وضوح مختصری از آن را ترجمه مینمایم.

چنین گوید، (مکاشفه) بدان که حقایق اشیاء اولاً نوشته شده در عالمی که آن را لوح محفوظ نامند بلکه ثبت گردیده در قلبهای ملائکه مقربین که محفوظ ماند از خلل و نقصان بحفظ خدای تعالی، مثل اینکه مهندس اول صورت بناء را در کاغذ یا در لوح سینه

خود ثبت مینماید پس از آن مطابق همان نسخه در خارج ابراز میگردد

صفحه: ۱۵۳

همین طور مهندس آفرینش فاطر آسمان و زمین نسخه عالم را از ازل تا ابد در عالم عقلی و پس از آن در عالم نفسی ثبت گردانیده و مطابق همان نسخه در عالم حسی پدید میگردد، پس علم فعلی او سبحانه باشیاء کائنات از اینکه قبیل است، لکن علم انفعالی ما بعکس آن است.

اول اشیاء بحواس ما در می‌آید و پس از آن در عالم خیال نقش می‌بندد و پس از آن در مرتبه عقل منفعل که متحد با عقل فعال است در می‌آید، آن وقت کلیات را ادراک مینماید اینکه است که ترتیب صعود عودی بر عکس ترتیب نزول بدوی است. پس از اینجا معلوم میشود که آنچه در عقل انسانی حاصل میگردد موافق عالمی است که پیش از آن بوده بطور تعاکس.

و توضیح مطلب اینکه است، کسی که با آسمان نظر میکند بعد چشمش را می‌بندد صورت آسمان و زمین را در خیال خود می‌بیند بطوری که گویا بآنها نظر میکند و اگر چه آسمان و زمین معدوم گردند، آن صورت ذهنی باقی است، پس از آن از مرتبه حسّیش بمرتبه عقلش میرسد، و ادراک میکند حقیقت آنچه را که بحسّش درک نموده بود، آن وقت عالم ذهنی مطابق میگردد با عالم خارجی، و عالم عقلی مطابق میگردد با لوح عقلی.

خلاصه موجودات از حیث صعود و نزول با هم تفاوت دارند، عالم عقلی در وجود سبقت دارد بر صور مثالیه قدریه، که صور مثالیه سبقت دارد بر وجود جسمانی، و وجود جسمانی سبقت دارد بر وجود حسّی، پس از آن در قوس صعودی از مرتبه حس بمرتبه خیال میرسد، و از آن بمرتبه عقل، و از مرتبه عقل صعود مینماید و بعقل فعال، و همین طوری که موجودات در قوس نزول از مرتبه علم حق تعالی نزول نموده تا بمرتبه حس انسانی رسیده‌اند در قوس صعود نیز مراتبی را می‌پیمایند تا برسند بمرتبه اول (منه البدء و الیه الرجعی) تا آخر کلامش رحمه الله علیه که مفصل است. (پایان)

صفحه: ۱۵۴

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ آیه شاید اشاره باین باشد که چون تقدیرات و آنچه بایست در اینکه عالم محسوسات بتدریج واقع گردد از خیر و ضرر قبلا بقلم قدرت در عالمی که از حیث رتبه و مقام فوق اینکه عالم و برتر و شریف تر از اینکه عالم است که آن را لوح محفوظ نامیده ثبت و ضبط گردیده، و نیز چون سلسله علل و معلولات و اسباب و مسببات بقدرت (عزیز حکیم) مترتب بر یکدیگر و بیک نظام و ترتیب خلل ناپذیری اوضاع عالم را مترتب بر یکدیگر گردانیده، و در ازل و مرتبه (قضاء) سابق برای هر فردی از انواع موجودات روی میزان عدل و حکمت الهیش در خور استعداد او در امور زندگانش طوری تقدیر نموده، اینکه است که شخص عاقل و متفکر میدانند هر گاه در ایام حیاتش ضرری بوی برسد، یا نفعی عاید وی گردد و بالاخره آنچه برای وی پیش می‌آید مطابق صلاح دید نظام وجود شخصی وی و نظام جملگی عالم است.

وقتی انسان خردمند نظام کلی عالم و نظام وجود شخصی خود را در نظر گرفت دیگر جای تأسف بر گذشته و آنچه از دستش رفته باقی نمی‌ماند، و نیز بآنچه باو میرسد از نفع شادمان نمیگردد، زیرا چنین کس عقل وی رشد نموده و از حوادثی که دنبال هم می‌آید و میرود و نظام عالم مترتب بر آن است از گذشته آینده را در نظر می‌گیرد، اینکه است که گویا چنین کس گذشته و آینده را با هم می‌بیند، و در نظر چنین کسی عالم مانند کاخ مجلی میماند که اجزایش مربوط بیکدیگر است و هر جزئی از آن را مهندس عالم و ناظم و مربی وجود مرتب بر یکدیگر گردانیده و بطوری اجزاء و جوانب آن را محکم و مانند حلقه‌های زنجیر با یکدیگر بستگی داده که خلل ناپذیر است، اینکه است کسی که چنین نظریه‌ای پیدا نموده و بیک نظر وحدانی وحدت جهانی را نگرست

دیگر نه بر گذشته متأسف می‌گردد و نه بر آینده شادمان می‌شود آن وقت ممکن است بمرتبه رضاء و تسلیم فائز گردد. گمان نشود که نتیجه مطلب چنین می‌شود که انسان در افعال و اعمال خود مختار نیست زیرا عمل آن منوط بعقل و معداتی است که قبلا در لوح محفوظ مقرر

صفحه : ۱۵۵

گردیده و ثبت شده و خواهی نخواهی ظهور خارجی پیدا مینماید.

زیرا از جمله علل وجود فعل و عمل انسان اراده و اختیار خود او است، بلکه اراده و خواست انسان بر عملش جزء اخیر علت تامه است، و باقی علل معدّات و اسباب بعیده عمل اختیاری وی بشمار می‌روند، و چون خدای عزّ و جلّ میدانست که فلانی در فلان موقع با اختیار خود چنین عملی میکند، اینکه است که اراده او را باتمام علل بعیده که در واقع علت نیستند، بلکه از معدّات و اسباب بعیده میباشند، برای حصول عمل، در لوح محفوظ که تمامی اوضاع عالم در آنجا نگاهاشته شده ثبت گردانیده، و در جای خود مبرهن گردیده که علم خدا سبب پیدایش عمل بنده نیست، و خواست او معلق بر اختیار عبد است، و اینکه در روایت مشهور معصوم علیه السلام فرموده

(لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین)

شاید مقصود چنین باشد که چون از یک طرف عمل انسان مترتب بر اموری است که قبلا انجام گرفته، و از معدّات و شرایط عمل وی است، و خارج از اختیار وی است، اینکه است که اختیار تام در عمل ندارد و از آن طرف چون پیدایش عمل و وجود خارجی آن منوط باراده و تصمیم خود او است، و اراده و خواسته او است که عمل را بوجود می‌آورد یعنی اگر اراده و خواست او نبود عمل وی صورت خارجی پیدا نمینمود اینکه است که در عمل مختار است چنانچه بوجدان بر هر کسی معلوم است که بخواسته خودش عمل میکند و مجبور نیست.

طبرسی در تفسیر مجمع البیان در توجیه آیه چنین گوید، انسان وقتی دانست آنچه از دستش گرفته میشود خداوند ضامن شده که در قیامت بوی عوض دهد پس سزاوار نیست که بر فوت چیزی محزون گردد، و نیز وقتی دانست بر هر نعمتی شکری واجب می‌گردد سزاوار نیست که بر نعمتی شادمان گردد. و اینکه آیه اشاره بچهار چیز دارد.

اول حسن خلق، زیرا کسی که نزد وی وجود دنیا و عدمش مساوی گردید دیگر حسد نمیرد، و با کسی دشمنی نمی‌کند، زیرا که تمام اوصاف و اخلاق نکوهیده ناشی از محبت دنیا است.

صفحه : ۱۵۶

دوم دنیا و اهل دنیا در نظر وی حقیر می‌گردند، اینکه است که نه باقبال دنیا شاد می‌گردد و نه از ادبار و پشت کردن دنیا محزون میشود، بلکه چنین کسی وجود و عدم دنیا نزد وی یکسان مینماید. سوم آخرت نزد وی بزرگ می‌گردد زیرا که ثواب و نعمتهای آن دائمی است.

چهارم بزرگی و افتخار را فقط بخدا میداند نه باسباب دنیا و از علی بن الحسین علیه السلام روایت می‌کنند که مردی از حضرتش از زهد سؤال نمود که زهد چیست فرمود زهد ده چیز است بالا-ترین درجه زهد پائین‌ترین درجه ورع است و بالا-ترین درجه ورع پائین‌ترین درجه یقین است، و اعلی درجه یقین ادنی درجه رضاء است و تمام زهد در یک آیه از کتاب الله منظوم است لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم. (پایان) چنانچه نزد خردمند پوشیده نیست اینکه توجیهی که طبرسی نموده خوب است

لکن با تعلیلی که در آیه لَکِیْلًا تَأْسُوْا عَلٰی مَا فَاتَکُمْ وَ لَا تَفْرَحُوْا بِمَا آتَاکُمْ که مترتب گردانیده عدم تأسف بر گذشته را و عدم فرح بر آینده را، بر اینکه که همه چیز در کتاب (لوح محفوظ) ثبت است وفق نمیدهد و ظاهراً همان توجیهی که نمودیم مناسب‌تر بنظر می‌آید (و الله العالم باسرار کلامه).

وَ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَلِفٍ فَخُوْرٍ خِدا دوست نمیدارد فخر کننده و نازنده متکبر را، کبر از بالاترین و بدترین رذائل آدمی بشمار می‌رود زیرا که ناشی از جهل و بیخردی و نفهمی متکبر است بفقر حقیقی خود زیرا که خود را موجود مستغنی میپندارد و بخود می‌نازد و شاید آیه اشاره باین باشد که منشأ کبر جهل انسانی است که چون گمان میکند خودش مالک نفس و مال و تمام عناوین دیگر است و خود را لایق و مستحق همه طور فضیلت و منقبتی میداند اینکه است که هر گاه چیزی از دستش گرفته شد متأسف می‌گردد زیرا گمان میکند نباید چنین باشد یا اگر چیزی بدستش آمده چون گمان می‌کند مالک آن

صفحه : ۱۵۷

گشته شادمان میگردد و بآن فخر و مباهات بر دیگران میکند زیرا که نمی‌داند آنچه برای او پیش می‌آید مطابق حکمت و استعداد هر موجودی در عالم (قضاء) سابق و در دفتر آفرینش ثبت گردیده و تخلف پذیر نیست نه جلب نفع تواند کند و نه قادر بر دفع ضرر از خویش است پس چگونه انسانی که حتی مالک نفس خود نیست جا دارد بخود بیالذ و خود را منشأ اثر دانسته و از دیگران افضل و کاملتر داند.

الَّذِیْنَ یَبْخُلُوْنَ وَ یَأْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیْدُ ممکن است الَّذِیْنَ یَبْخُلُوْنَ در موضع جر بدل از مُخْتَلِفٍ فَخُوْرٍ باشد یعنی خدا دوست نمی‌دارد آن متکبری که با قدرت بر انفاق بخل میورزد و انفاق نمیکند و باضافه مردم را نیز امر ببخل مینماید و بنا بر اینکه وقف نمودن بر (فخور) جایز نیست و ممکن است (الَّذِیْنَ یَبْخُلُوْنَ) جمله مبتداء باشد و خبرش مخدوف و در تقدیر معنی آیه چنین باشد (الَّذِیْنَ یَبْخُلُوْنَ فَانَّهُمْ یَسْتَحِقُّوْنَ الْعَذَابَ) یعنی آن کسانی که بخل میورزند و مردم را امر ببخل میکنند مستحق عذاب میباشند وَ مَنْ یَتَوَلَّ کسی که از امر حق تعالی و انفاق فی سبیل الله اعراض نماید خداوند غنی و ستوده و بی‌نیاز است.

اشاره به اینکه او محتاج بانفاق شما نیست اگر انفاق کنید نفع آن عاید خود شما میگردد و هر گاه بخل ورزید آن نیز بضرر خودتان تمام میگردد.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِیْمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِیْدَ فِیْهِ بَأْسٌ شَدِیْدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ مُحَقَّقٌ وَ ثَابِتٌ است که رسولان و سفراء الهی از انبیاء با حجتها و دلائل و معجزات بسیاری برای هدایت خلق بین مردم مخصوص برسات گردیده و با آنها کتاب آسمانی بود که از طریق وحی بر آنها فرود آمده و مردم را بسوی حق و حقیقت دعوت

صفحه : ۱۵۸

مینمودند و نیز با آنها میزانی قرار داده که در معاملات و معاشرت بیکدیگر تعدی ننمایند و روی میزان عدل و مساوات عمل نمایند. از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکنند که فرموده در زمان حضرت نوح جبرئیل میزان یعنی ترازو از آسمان آورد و بنوح داد و گفت بامت خود امر کن که در معاملات میزان را بکار ببرند.

اینکه است که از بعضی مفسرین مثل ابن زید، و جبائی، و مقاتل، نقل میکنند که آنان گفته‌اند مقصود از میزان در آیه همین میزانهای جسمانی است، و بعضی دیگر مثل قتاده، و ابن حیان، حمل بمیزان معنوی یعنی عدل نموده‌اند. و ممکن است از لفظ میزان یک معنی جامعی اراده شده باشد که شامل گردد هم میزان حسی را که برای موازنه بکار می‌بندند و

هم میزان معنوی را زیرا که لفظ میزان در استعمالات عرفی در هر دو معنی استعمال شده است پس بنا بر اینکه، معنی آیه چنین میشود که با پیمبران کتاب فرستادیم و نیز میزان عدلی (قانون الهی) قرار دادیم که بین مردم اجراء گردانند.

خلاصه چون لفظ میزان یا باعتبار وضع اولی چنانچه بعضی مدعی آنند، یا باعتبار کثرت استعمال در معنی اعم از میزان حسّی و معنوی استعمال شده و مشترک بین هر دو معنی است و برای مساوات بکار بسته میشود، زیرا که میزان حسّی جسمانی تساوی بین اجسام را نشان میدهد، و بمیزان عدل تعادل بین صفات و اخلاق بشری سنجیده میشود.

و بعبارت دیگر میزان اعم است و شامل میگردد هم تعادل و توازن بین امور حسّی را و هم تعادل و توازن بین امور معنوی را که از آن بعلم اخلاق تعبیر مینماید و علم اخلاق برای تعادل و میانه روی در صفات وضع گردیده، و میزان صحیحی است برای آزمایش صفات نیک و بد بشری.

و نیز بقرینه قوله تعالی در همین آیه لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ تأیید می نماید معنی اعم را در جای دیگر قوله تعالی اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ آن نیز مؤید همین معنی اعم است که مقصود از میزان عدل است.

صفحه : ۱۵۹

و اگر مقصود از میزان فقط میزان حسّی باشد که برای سنجیدن اجسام بکار میبرند چون آن از مصنوعات دست بشری بشمار میرود شاید مقصود از نزول آن نزول اسباب آن است مثل آب و آفتاب که عمده عناصر است و وجود تمام محسوسات منوط بآن است و آن از طرف بالا فرود میآید- یا اینکه معنی چنین باشد که دستور ساختن میزان را بآنها آموختیم مثل دستور ساختن کشتی بحضرت نوح علیه السلام.

و أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ در سبب انزال حدید در آیه دو حکمت بیان می نماید، یکی برای اسباب و آلات دفاعیه از دشمنان بکار بندند و دیگری برای باقی منافی که برای تأمین معاش محتاج بآند زیرا که بیشتر آلات و اسباب کارها منوط بآهن است، و بهمین لحاظ اهمیت آن است در کارها که آن را در آیه از بین اسباب دیگر تخصیص بذکر داده و از این عمر چنین نقل میکنند که گفته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده چهار برکت از آسمان بزمین فرود آمده، آهن، و آب و آتش، و نمک.

و لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ- اینک آیه عطف بآیه بالا است لَقَدْ أَرْسَلْنَا و بیان خاص بعد از عام است، زیرا که آیه بالا اشاره دارد بارسال تمام انبیاء و کتابهای آسمانی و قانون عدل مدنی که بتوسط پیمبران در عالم بایستی اجراء گردد، و اینک آیه اخیر در بیان تعداد بعض پیمبران گرامی است، که یکی پس از دیگری برای هدایت خلق مبعوث به پیغمبری شده اند.

سؤال، برای چه ارسال پیمبران لازم است

پاسخ!!! وجود انسانی در ابتدای خلقت بالقوه نه بالفعل دارای سه مرتبه کمال است، احساس، تخیل، تعقل، بقوای ظاهر پنج گانه، چشم، و گوش،

صفحه : ۱۶۰

و باقی مشاعر ظاهره احساس محسوسات می نماید، و بقوای باطنه آنچه را که احساس نموده در قوه و خزینه خیال و حافظه آن را

محفوظ نموده در نفس نگاه میدارد و بقوه واهمه معانی مندرجه در محسوسات را ادراک نموده آن وقت نفس انسانی آنچه را که در خزینه قوه حافظه دارد با معانی مندرجه آن بحضور سلطان عقل برده بنظریه او قضیه میسازد، و از راه فکر از مجهولات بمعلومات میرسد، یعنی باین طریق و مطابق قانون منطق صحیح امر مجهولی را تواند معلوم نماید و ادراک کلیات از همین طریق برای انسان میسر میگردد.

لکن چون نوع انسانی و اکثر افراد بشر در ابتداء قوای طبیعی و نفسانی در آنان غلبه دارد اینکه است که بدون مرشد کاملی که مؤید من عند الله باشد، و قانون عدلی که طریق و روش زندگانی آنها را تعیین نماید طریق سعادت خود را نتوانند پیدا نمایند، اینکه است که در تکمیل قوای عقلانی محتاج بانسان کاملی میباشند که تمام مراتب کمال را پیموده، و باعلی درجه قرب رسیده، و چراغ هدایت را بدست گرفته و ره رو و رهبر دیگران گردیده، و چنین اشخاصی در مرتبه اول پیمبرانند که بقوه نظریه و قوه علمیه بمنتهی درجه کمال نائل گردیده‌اند، و بقوت عقل نظری ارتباط کامل بحق تعالی و عقول قدسیه دارند، و از مبدء متعال، فیض گرفته و بمادون خود میرسانند، و بقوت عقل عملی خود باذن حق تعالی متصرف در مواد موجودات گردیده، و بمعجزات و بینات که ناشی از قوت قوای متصرفه آنها است برای اثبات پیمبری خود، بعضی از کمالات روح قدسی خود را بمقتضای وقت ارائه میدهند که حجت بر خلق تمام گردد، و بمیزان عدل که شاید آیه اشاره بملکات حمیده و صفات ارجمند آن بزرگواران دارد مردم را از سبیت و بهیمیت قوای حیوانی باز داشته، و از کج روی و گمراهی آنها را بجاده مستقیم که منتهی گردد بقرب رب العالمین رهسپار گردانند.

سؤال، ممکن است گاهی معجزه انبیاء با کرامت اولیاء و سحر ساحرین با هم

صفحه : ۱۶۱

مشبه گردد چگونه توان امتیاز بین آنها داد.

پاسخ: چون هر یک از آنها ناشی از یک قوه‌ای از قوای سه گانه انسانی است قوای عقلانی، نفسانی، طبیعی، هر گاه خارق العاده‌ای از قوت قوای عقلانی صادر گردد نفوذ در عقل میکند و بایستی عقلاء بمیزان عقل خود، که عقل میزان کاملی است برای سنجش صحیح از فاسد تمیز دهند که چنین عملی از عمل طبیعت خارج است و مستند بعالم ما فوق الطبیعه می‌باشد و چنین عمل خارق العاده وقتی از انسان صادر میگردد که عقل نظری وی بمنتهی درجه کمال رسیده و ارتباط کاملی بمبادی عالیه پیدا نموده و معجزات انبیاء ناشی از قوت عقل نظری آنها است که جبل ائیت آنان مندرک در الوهیت حق تعالی گردیده، و فانی در حق و باقی باو گردیده‌اند زیرا که عبد وقتی بمقام عبودیت رسید و متخلق گردید باخلاق روحانین و بر وی غالب گردید صفات ارواح مجرده، سلطنت پیدا می‌نماید بر تمام عوالم مادیات و باذن و مشیت الهی در آنها تصرف مینماید، زیرا که او مظهر و نماینده حق تعالی گردیده در عالم ممکنات لکن در عین حالی که فعل و عمل منسوب بآنها است حقیقه منسوب بحق تعالی است، چنانچه قوله تعالی *إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ* شاهد بر آن است زیرا که چون تمام قوی و مشاعر آن بزرگواران مشتعل بنور توحید است، اینکه است که مظهر و نماینده صفات حق تعالی گردیده‌اند، و معجزات آنها از روی مظهریت آنان انجام میگیرد، چون مظهر و نماینده اسم (العلیم) گردیده‌اند خبر از گذشته و آینده میدهند، و نیز چون مظهر اسم (القدیر) میباشند نماینده قدرت الهی گردیده‌اند و شق القمر مینمایند و عصا را ازدها و مرده را زنده میکنند، و نیز چون مظهر اسم (الحی القيوم) از گل (خفّاش) میسازند و حیات بوی میدهند و مظهریت پیمبران ناشی از درجات قرب آنها است بحق تعالی بعضی مظهر یک اسم و بعضی زیادتر و پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم مظهر تمام اسماء الحسنی است.

چنانچه قرآن که معجزه باقیه او است شاهد بر آن است، زیرا که قرآن بجهاتی معجزه است، از جهت آنکه مشتمل بر تمام علوم و

معارف است، و خیر از گذشته و

صفحه : ۱۶۲

آیند میدهد مظهر اسم (العلیم) است، و از جهت آنکه هادی و هدایت کننده بشر است مظهر اسم (الهادی) است، و از جهت نفوذش در اعماق قلوب بشر و استیلاء و تفوق او بر تمام کتب آسمانی مظهر اسم (القدیر) است، و از جهت بقاء و ثبات و خلل نیافتن آن مظهر اسم (القیوم) و (الباقی) و غیر آن است.

و نزد آدم خردمند متفکر ظاهر و هویدا است قرآن نماینده اوصاف محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است مظهر و نماینده تمام اوصاف الهی است و هیچ کتابی از کتب آسمانی باین جامعیت فرود نیامده.

لکن کراماتی که گاهی از مرتاضین پدیدار می‌گردد ممکن است ناشی از صفای قلب و قوت نفسانی آنان که در اثر ریاضات و ترک مألوفات و شکستن قوای حیوانی آنان میسر گردیده پدید گردد، زیرا چنانچه معلوم است وقتی در اثر ریاضات قوای طبیعی ضعیف گردیده قوای نفسانی قوی می‌گردد و کمالاتی که از مرتاضین پدید می‌گردد چنانچه بعضی گفته‌اند ارتباط آنها است بعالم مثال، و عالم مثال عالمی را گویند که متوسط بین عالم عقول و عالم طبیعت است، و نسبت باین عالم دنیا عالم جمع و عالم وحدت نامیده شده زیرا آنچه از صور و امور طبیعی مادی در اینکه جا متفرق و پراکنده بنظر می‌آید در عالم مثال مجتمعا موجود است یعنی گذشته و حال و آینده با هم در آن عالم موجودند و رؤیای صادقه که گاهی بعض نفوس را میسر می‌گردد در موقع آرامش قوای طبیعی شاید برای ارتباط آنها باشد بآن عالم مثال و از آنجا بعض علوم گذشته و آینده مطلع می‌گردند، و چنین کمالاتی اختصاص بمؤمن و موحد ندارد، در اثر ریاضت پدید می‌گردد، و لو آن که شخص مرتاض کافر باشد ممکن است در اثر ریاضت بعض امور واقف گردد.

گویند نفس مثال آینه است. وقتی بر ریاضات پاک گردید رو بهر کجا آرد و همت بر آن گمارد در آن عکس می‌اندازد، و ممکن است بقوت نفسانی تأثیر در نفوس دیگران کند، و خارق العاده‌ای از خود نشان دهد لکن چون ناشی از قوای نفسانی است از حدود نفس بیرون نمی‌رود، یعنی اگر شخص در اینکه فضیلت کامل گردیده شاید

صفحه : ۱۶۳

بتواند در قوای نفسانی دیگران که در قوت نفسانی ضعیف‌تر از اویند تأثیر نماید، و کمال نفسانی خود را بروز دهد، لکن در اقویای بشر و کسانی که دارای قوت قوای نفسانی و عقلانی میباشند قوت تأثیر ندارد چنانچه دیده شده بعضی در اثر ریاضت و تمرین قوه مغناطیسیه تأثیر چشم آنها زیاد شده و در نفرات محدودی یا در یک نفر میتواند تأثیر نمایند.

و ظاهرا سحر ساحرین از حدود طبیعت بالا- نمی‌رود و سحر بتمام اقسامی که دارد راجع باعمال حرکات طبیعی و قوای مادی و بکمک قوای شیطانیه انجام می‌گیرد، و همین طوری که ناشی از قوای طبیعی است در قوای طبیعی تأثیر مینماید، اینکه است که غالبا سحر ساحرین در نفوس ضعیفه تأثیر دارد زیرا که تصرف در قوه واهمه و متخیله مینمایند نه در نفس ناطقه، بسا میشود در چشم تأثیر میکند و چشمهای ناظرین را میندود، و اشیاء را عوض نشان میدهد، یا در گوش و قوه شامه تأثیر میکند خلاصه ممکن است در تمام قوای حساسه تأثیر کند، لکن چون عمل او نشان دادن خلاف واقع است اینکه است که در قوای عقلانی تأثیر ندارد.

(خلاصه) بین معجزات انبیاء و کرامات مرتاضین و سحر ساحرین بچند چیز می‌توان تمیز داد.

یکی آنکه معجزه چون ناشی از قوه عقلانی است از مرتبه حدود نفسانی که عمل مرتاضین است، و حدود طبیعی که موضوع سحر ساحرین است، بالاتر است.

دوم آنکه انبیاء تأثیر در مواد موجودات جهان مینمایند و متصرف در ماده میباشند مثلاً وقتی از گل خفاش ساخت و در آن نفخه‌ای دمید واقعا آن گل بتأثیر نبی خفاش خارجی میگردد و آثار پرندگی و حیات از وی پدید میگردد، لکن عمل مرتاضین و سحر ساحرین تأثیر خارجی ندارد فقط یا در نفس بشر تأثیر دارد، یا در طبیعت و قوای حسی آنها نفوذ مینماید. سوم عمل انبیاء ممکن است همیشه باقی بماند مثل قرآن مجید که معجزه باقیه پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است و معجزات باقی پیمبران آنها هم مقتضی بقاء بودند زیرا که

صفحه : ۱۶۴

واقعیّت خارجی داشتند لکن چون شریعت آنها نسخ شدنی بوده نباید معجزات آنها باقی بماند، و عمل مرتاضین و ساحرین چنین نیست اگر امر فوق العاده‌ای از خود نشان بدهند مثال برفی ماند که بجهد و بزودی خاموش گردد هیچ دوام و ثباتی برای آن نیست، زیرا که واقعیّت خارجی ندارد تأثیرش فقط در قوای حسی است که ساحر بعملیات خود غیر واقع را واقع نشان میدهد، و در جلد دوم اینکه تفسیر، در ذیل آیه مبارکه وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ رَاجِعِ بَاقِیَ سَحْرِ مَخْتَصِرِ بَيَانِی نَمُودِیْمِ، و چهار قسم از اقسام آن را تذکر دادیم، دیگر در اینجا تکرار آن بی محل است راجع بآیه بالا صدر المتألهین (ره) بیانی دارد که برای وضوح مختصری از آن را ترجمه مینمایم چنین گوید.

(مکاشفه) اینکه آیه مثل باقی آیات مشتمل بر فوائد نفیسه بسیاری است، از علم مبده و معاد و نیز تنبیهاتی دارد بر امور شریفه از معرفت سلوک طریق آخرت.

اول اشاره مینماید بکیفیت ارسال رسل و انزال کتب، و بیان آن اینکه است که سعادت انسان منوط بدو چیز است.

یکی اطلاع یافتن بر علوم کلیه از حقایق موجودات و معقولات.

دوم متصف گردیدن او بصفات ارجمند حمیده انسانی، و خالی گردیدن وی از اوصاف نکوهیده حیوانیه، و عدم تعلق او بمادیات و امور سفلیه.

و چون هر فردی در اول خلقت خالی از صفات حمیده انسانی است چنانچه فرموده وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا، بلکه بایستی از طرف حق تعالی نور دانش در قلب او بتوسط ملائکه علویه افاضه شود و نمیشود هر فردی دارای چنین مقامی گردد مگر کسی که مؤید گردد بروح قدسی و متصل گردد بعالم علوی و الهام غیبی، و چنین کسی یا پیمبر یا ولی است، و آن معارفی که از جانب ملک پیمبران اشراق میگردد آن را وحی گویند، و نسبت بولی آن را الهام نامند.

پس خلق برای نجات و رسیدن بسعادت محتاج بواسطه میباشند که او بدون توسط بشر علوم و معارف را از مبده بگیرد و بمردم برساند و قوله تعالی وَ يُعَلِّمُهُمْ

صفحه : ۱۶۵

الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ اشاره بهمین است، و باید دانست القاء وحی از جانب ملک بر نبی بطور تقلید نیست زیرا که علم تقلیدی علم نیست، علم پدید نمیگردد مگر باتصال بمبادی عالیه که تعبیر بروح القدس و جبرئیل نموده‌اند.

تا آنجا که فرموده، تحقیق مطلب اینکه است که انسان ترکیب شده از سه چیز است که آنها را مبادی علوم و ادراکات نامند.

تعقل، تخیل، احساس، و هر یک از اینک قوی متصرف در عالم سه گانه دنیا و آخرت و فوق آنها میباشد، و نبی انسانی است که در هر یک از اینک عوالم سه گانه تصرف مینماید بتوسط قوه عاقله فناء فی التوحید، یعنی فانی در حق تعالی و باقی باو میگردد چنانچه پیمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم از نفس شریف خود خبر میدهد

(لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل)

و بقوه مصوره مشاهده مینماید اشباح مثالیه و اشخاص غیبیه و مطالب جزئیه را و مطلع میگردد بر حوادث آینده و امور گذشته، و بقوه حساسه و قوه محرکه تسلط بر افراد بشر پیدا مینماید و قوای سفلیه تحت استیلاء وی قرار میگیرد، و چنین کسی که در اینکه سه قوه کامل گردید مستحق خلافت الهیه میگردد.

تا آنجا که فرموده، شکی نیست که تحصیل معارف و علوم موقوف بوجود پیمبر است که بواسطه کتاب الهی (قرآن) راه سعادت را بانسان بیاموزاند چنانچه فرموده و أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ كِتَابِ اِشَارَةِ بَانَ چیزی است که عقل نظری انسان را کامل میگرداند، و میزان اشاره بعقل عملی انسان است و چون بیانات او خیلی مفصّل است سخن را کوتاه نموده و مطالب را تا همین جا خاتمه میدهیم.

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً

صفحه : ۱۶۶

آیه در مقام بیان اینکه است که برای هدایت و ارشاد خلق از راه لطف پیمبرانی بعضی در عقب بعض دیگر فرستادیم، و بانها کتابهایی عطاء نمودیم که از طرف ما حجت بر خلق تمام گردد، و پیمبری پشت پیمبر دیگر تا اینکه که رسید بعیسی بن مریم علیه السلام و باو کتاب انجیل را فرستادیم و در قلوب تابعین او رأفت و رحمت و شفقت قرار دادیم.

شفقت در امت حضرت عیسی علیه السلام نظیر شفقت در امت سید ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود که در باره صحابه فرموده (رحماء بینهم) و چنان عاطفه در امت حضرت عیسی علیه السلام دائر بود که میگفتند اگر کسی سیلی بصورت کسی بزند اضافه بر اینکه بایستی گذشت کند و انتقام نکشد طرف دیگر صورت خود را بگیرد.

حالا نیز عیسویان همین را بزبان میگویند، و بهمین مطلب مینازند، لکن در مقام عمل چنانچه می بینیم، میلیون، میلیون، میلیارد، میلیارد، خلق را با اختراعات مهلکه در موقع جنگ بطمع جهان گیری هلاک مینمایند و هیچ باک ندارند که هم نوع خود بوده بلکه هم کیش و هم رویه خود را از نیستی ساقط نمایند.

و رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ (رهبانیة) منصوب است بفعل مقدر که بیانش (ابتدعوها) است و معنی آیه چنین میشود که گردانیدیم در قلوب کسانی که تابع حضرت عیسی بودند رأفت و رحمت و آنها از پیش خودشان اختراع نمودند رهبانیته که ما برای آنان فرض و واجب نکرده بودیم.

رهبانیت منسوب است برهبان و رهبان کسی را گویند که در منتهی درجه زهد و تقوای و درستکاری باشد و برای مبالغه آرند و مأخوذ از رهبت و بمعنی خوف است و بمعنی عرفی اشخاصی از نصاری را رهبان گویند که برای عبادت و تحصیل زهد و تقوی از خلق منقطع و در گوشه‌ای منزوی گردیده‌اند ما کَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ یعنی اینکه طور انقطاع و گوشه گیری که رهبانان عیسویان بر خود الزام نمودند ما بر آنان

صفحه : ۱۶۷

فرض و واجب ننموده و آنان را ملزم نکرده بودیم إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ یعنی آنچه بر آنها واجب گردانیدیم و آنان را ملزم بر آن گردانیدیم نبود مگر پیروی نمودن خشنودی خدا.

طبرسی در تفسیر مجمع البیان از ابن مسعود چنین روایت میکند که گفته روزی ردیف رسول خدا بر خری سوار بودم فرمود میدانی ابتداء رهبانیت عیسویان از چه بود گفتم خدا و رسولش بهتر میدانند فرمود بعد از عیسی علیه السلام جباران و گردن کشان آشکارا

مرتکب فسق و معاصی میشدند و چون عمل آنها بر مؤمنین ناگوار بود مؤمنین سه مرتبه با آنان جنگ کردند تا بسیاری از اهل توحید کشته شدند و معدودی از آنها باقی ماندند گفتند اگر با آنان جنگ کنیم دیگر کسی از اهل توحید باقی نماند تدبیر چنین است که زمین را با آنان واگذاریم و هر یک در مغاره کوهی بنشینیم، و عبادت مشغول گردیم، تا وقتی که آن محمّدی که عیسی علیه السّلام بما وعده داده ظاهر گردد، و آنها بر طریق رهبانیت بودند تا وقتی که من مبعوث گردیدم بعضی از آنان بمن ایمان آوردند و بعضی ایمان نیاوردند اینکه است که فرموده فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ و نیز طبرسی از ابن مسعود روایت میکند که گوید من روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم فرمود یا ابن مسعود جماعتی که پیش از شما بودند هفتاد و دو فرقه شدند دو فرقه از آنها ناجی، و باقی هلاک گردیدند، یکی از آن دو فرقه آنهایی بودند که با جابره مقاتله کردند بر دین عیسی علیه السّلام و کشته شدند و دیگر آنهایی که طاقت نداشتند که با سلاطین طرف شوند و آنان را دعوت بدین نمایند اینکه بود که منتشر در بلاد و مترهب گردیدند و آنها باینکه که در باره آنان فرموده رَهْبَانِيَّةٌ ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ بعد از آن فرمود کسی که بمن ایمان آورد و نبوت من تصدیق نمود و امر من را متابعت کرد در باره چنین کسی صادق آید

(رهاها حق رعایتها)

و کسی که بمن ایمان نیاورد و نبوت من تصدیق نمود چنین کسی از هالکین است.

و در ذیل حدیث اول فرموده ای ابن مسعود میدانی رهبانیت امت من در

صفحه : ۱۶۸

چیست گوید گفتم خدا و رسول بهتر میدانند فرمود هجرت و جهاد و روزه و نماز و زکاة و حج و عمره.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ در مفردات چنین گفته (کفلین من رحمته) یعنی کفلین من نعمته (مثل رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً).

و بعضی گویند مقصود از کفلین نعمتهای متوالی دنبال هم است (پایان) از بعض مفسرین است که آیه شریفه خطاب بمنافقین است که آنان بظاهر ایمان داشتند و در باطن منکر بودند، که بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آرید تا آنکه دو نصیب از رحمت یکی برای ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و دیگری برای ایمان بباقی پیمبران بشما عطا گردد. و گویند مراد از نور قرآن است که سبب نجات از ظلمت جهل و موجب هدایت یافتن بحق تعالی و صفای باطن است.

در تفسیر مجمع البیان طبرسی (ره) از سعید بن جبیر چنین حدیث میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حضرت جعفر طیار را با هفتاد نفر سوار بحبشه فرستاد که نجاشی را باسلام دعوت نمایند پس از آنکه نجاشی دعوت آنها را پذیرفت و قبول اسلام نمود موقع بازگشتن قشون پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با چهل نفر از کسانی که از اهل مملکت او ایمان آورده بودند از نجاشی اجازه گرفتند و روانه بمدینه شدند وقتی فقراء اهل مدینه را دیدند مایل گردیدند که با آنان مواسات نموده و مال خود را بین فقراء آنها انفاق نمایند آن وقت اینکه آیه الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ تا قوله تعالی وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ فرود آمده و چون اهل کتاب از آنهایی که ایمان نیاورده بودند شنیدند قوله تعالی رَا أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا بمسلمانها افتخار مینمودند که ای گروه مسلمین کسی که از ما بکتاب شما ایمان

صفحه : ۱۶۹

آرد اجر و فضیلت وی دو برابر شما است، پس شما را بر ما فضیلتی نیست اینکه بود که اینک آیه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْخُفُوفُ

اشاره به اینکه برای مؤمنین دو اجر میباشد و باضافه نور و مغفرت بآنان عطا نمودیم (پایان) شاید آیه اشاره باشد بکسانی که بظاهر ایمان آورده بودند که ای کسانی که بوحدهت اله ایمان آورده‌اید از روی حقیقت و دانستگی ایمان داشته باشید نه از روی نفاق و ساختگی یا از روی تقلید و گفته‌های دیگران و امر پروردگار را مراعات نمائید و پیرامون خطا و مخالفت او امر حق تعالی نگردید، و برسول و پیمبر او نیز ایمان آرید، اگر چنین باشید که دارای ایمان واقعی و تقوای و درستکاری گردید، دو نصیب از رحمت میبرید، یکی بازای ایمان و دیگر بازاء تقوی، و شاید مقصود از (کفلین) دو اجر و دو فضیلت باشد که نصیب مؤمن با تقوی میگردد زیرا که تقوی فضیلتی است وراء ایمان هر مؤمنی متقی نیست، لکن بعکس هر شخص متقی با ایمان است، و کسی که دارای اینکه دو فضیلت یعنی ایمان و تقوی گردیده دو قسط از رحمت نصیب او خواهد گردید و **يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا** یک نوری در باطن وی پدید میگردد که در ظلمت طبیعت رهبر و رهنمای او میباشد و از کج روی بجاده هدایت وی را رهنمایی مینماید، و از سقوط در پرتگاه جهالت، بنور دانش او را نگاه میدارد، و **يَغْفِرْ لَكُمْ** و دیگر آن کسی که دارای ایمان و تقوی گردید از خطا و لغزش در کنف حق تعالی محفوظ ماند و هر گاه خطا و لغزشی از وی پدید گردید بکرم خود عفوش مینماید بلکه چنانچه فرموده **فَأُولَئِكَ يُدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ** سوره فرقان آیه ۷۰ کسی که دارای ملکه ایمان و تقوی باشد اضافه بر اینکه که عفو مینماید سیئات و خطاهای وی را تبدیل میگردد بحسنات زیرا که او صاحب فیض عظیم است.

لِنَّا يَعْلَمُ أَهْلَ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

صفحه : ۱۷۰

(لا) در (لنلا) زائده و برای تاکید بعد از (ان) مخففه از مثقله آمده، و معنی آیه چنین میشود باید اهل کتاب بدانند که اینکه دو قسط از رحمت که نصیب مؤمنین شده بازاء ایمان و تقوای آنها از فضل و رحمت خدا است و اهل کتاب قدرت ندارند بر اینکه بخود جلب کنند رحمت خدا را زیرا که فضل و رحمت نصیب کسی میگردد که در معرض رحمت الهی واقع گردیده و خداوند صاحب فضل و بخشش بزرگ است.

شاید آیه اشاره باین باشد که و لو آنکه خداوند صاحب فضل و کرم غیر متناهی است و بخلی در مبدء فیاض نیست لکن چون نزول رحمت محل قابل میخوهد و کسی در معرض نفعات رحمت غیر متناهی الهی واقع میگردد که قلب و سریره خود را از کثافات نفسانی پاک گردانیده و ایمان بمبدء و معاد آورده و باین وسیله خود را مهیا و در معرض رحمتهای غیر متناهی الهی واقع گردانیده و چون دل اهل کتاب از ایمان بپیمبر اسلام خالی است و نیز متصف بصفت حمیده تقوی نمیباشند اینکه است که مشمول رحمت غیر متناهی حق تعالی نخواهند گردید.

صفحه : ۱۷۱

سورة المجادلة

اشاره

مدنیة و هی اثنتان و عشرون آیه

[سورة المجادلة (۵۸): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۱) الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ (۲) وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَمْ تَوْعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۳) فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصَةَ يَوْمَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعِينَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينًا ذَلِكَ لِيُتُومِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴)

إِنَّ الَّذِينَ يَخَادُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (۵) يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۶) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا حَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۷) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاؤُكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۸)

صفحه : ۱۷۲

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
 محققا خدا شنید سخن آن زن را که در باره شوهرش با تو مجادله مینمود و شکوه او را بخدا میبرد و خدا گفتگوی شما را میشنود
 بدرستی که خدا شنوا و بینا است،
 و اینکه مردم بعبادت زمان جاهلیت سخنان رکیک و باطل میگویند، و آن کسانی که از شما اظهار میکنند (که زنهاى خود را بمنزله
 مادر و محارم گفتند) آنها مادرهای آنها نیستند مادرهایشان آنهایند که آنان را زائیده‌اند و هر آینه آنها میگویند گفتار ناپسند و
 کلام دروغ و خداوند عفو کننده و آمرزنده است،
 و آن کسانی که اظهار میکنند پس از آن از گفته خود برگشتند پیش از جماع و مقاربت با زنهاى خود بایستی بنده‌ای آزاد کنند و
 باین عمل موعظه میشوند و خدا بآنچه میکنند آگاهست،
 و هر کس بنده نیابد که آزاد کند بایستی پیش از آنکه با هم تماس کنند دو ماه پی در پی روزه بگیرد و اگر بر آن نیز توانایی
 ندارد شصت مسکین طعام دهد و اینکه تکلیف برای اینکه است که بخدا و پیمبرش ایمان آرید اینکه حدود الهی است و برای
 کافرین عذاب دردناک مهیا است،
 بدرستی کسانی که در حدود الهی با خدا و رسول او مخالفت میکنند نگویند و خوار گردند همان طوری که کسانی که پیش از
 آنها بودند نگویند و خوار گردیده شدند، و ما فرود آوردیم آیات روشن خود را و برای کافرین عذاب خوار کننده مهیا است
 در روزی که تمام آنها را خداوند مبعوث میگرداند پس آنان را خبردار میگردانند بآنچه کرده‌اند و آنچه را که فراموش نموده‌اند
 خدا تمام آنها را

صفحه : ۱۷۳

ضبط نموده و بر هر چیزی شاهد و گواهد است

آیا ندیدی و ندانستی که آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است خداوند بر آن عالم و دانا است هیچ نجوی و رازی نیست که بین سه نفر باشد مگر آنکه خدا چهارمی آنها است و نه آنکه پنج نفر باشند مگر آنکه خدا ششمی آنها است و نه کمتر از آن و نه بیشتر مگر آنکه خدا با آنها است هر کجا که بوده باشند پس از آن در قیامت آنان را خبردار میگردانند بآنچه کرده‌اند زیرا که محققا خدا بهر چیزی عالم و دانا است،

آیا ندیدی آن کسانی را که نهی شدند از نجوی نمودن پس از آن برگشتند و مخالفت نمودند آنچه را نهی شدند و نجوی کردند بگناه و مخالفت با رسول (و ای پیامبر) وقتی اینکه مخالفین نزد تو آیند (از روی نفاق) تحیت میگویند بتو بآنچه را که خدا تحیت قرار نداده و در دل خود گویند اگر اینکه رسول خدا بود چرا خدا ما را عذاب نمیکند بآنچه (از روی سخریه و استهزاء می گویم) عذاب دوزخ آنان را کافی است که در آینده در آن و بد بازگشتی است جهنم برای آنان.

(توضیح آیات)

اشاره

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ رَاجِعَ بَشَأْنِ نَزُولِ آيَةِ مَفْسَرِينَ چنين گفته‌اند روزی خوله دختر ثعلبه و بقول ديگر خوله دختر خويلد که از انصار و قوم خزرج بود و آن زنی بود زيبا و خوش اندام شوهرش اوس بن صامت نام داشت و برادر عبادۀ بود روزی خوله در سجود نماز بود شوهرش بر وی نگاه میکرد شهوت بر وی غالب گردید پس از نماز خواست با وی خلوت کند خوله بعدری ممانعت نمود شوهرش چون قدری عقلش سبک بود در غضب شد و گفت (انت علیّ کظهر امی) یعنی تو بر من چون پشت مادر منی و اینکه جمله را (ظهار) گویند که اگر مردی بهمسر خود اینکه جمله را بگوید بر وی حرام میشود تا وقتی که کفاره بدهد و در زمان جاهلیت اینکه جمله بمنزله طلاق بوده بعد از آن اوس پشیمان گشت و بخوله گفت گمان میکنم تو بر من حرام شدی خوله گفت

صفحه : ۱۷۴

از رسول خدا استفسار نما که حکمش چیست گفت من شرم میکنم که از رسول الله چنين سؤالی بکنم خوله آمد نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که عایشه سر حضرت را میشت گفت یا رسول الله اوس وقتی با من ازدواج نمود جوان و دارای مال بسیار و عشیره بسیار بودم و حالا که مال من را تمام نموده و فرزندان بسیار از من آورده و صبح جوانی من بشب پیری تبدیل گردیده و کسان من از من متنفر گردیده‌اند مرا مثل مادر خود گردانیده و من نمیدانم با فرزندانم چه چاره کنم اگر باو گذارم ضایع گردند و اگر نزد خودم نگاه دارم از گرسنگی تلف میگردند و حالا از (ظهار) پشیمان گردیده آیا در اینکه موضوع هیچ تدبیری هست فرمود گمان میبرم تو بر وی حرام گردیده‌ای گفت یا رسول الله لفظ طلاق واقع نشده، فرمود گمان نمیبرم مگر آنکه تو بر او حرام گردیده‌ای خوله نظر بیچه‌های کوچک خود و انسی که در اثر سالها متمادی با اوس داشت بسیار غمگین و مضطرب گردید و ثانيا کلام خود را تکرار نمود و همان جواب شنید چون مأیوس گردید رو با آسمان کرد و گفت (اشکو الی الله

فاقتی و حاجتی و شده حالی فانزل علی لسان نبیک ما فیہ خلاصی و راحتی» (۱) و باز گفت یا رسول الله در کار من فکری کن عایشه گفت ساکت شو که بر پیغمبر وحی نازل شده و علامت وحی اینکه بود که موقع وحی حالت خواب بحضرتش روی میداد پس از آنکه عایشه نصف سر حضرت را شسته بود حضرت بحال آمد و بخوله امر فرمود که شوهرت را حاضر گردان. پس از آن اینکه چهار آیه قد سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ تَا عَذَابِ الِيمِ را بر وی تلاوت فرمود یعنی محققا خدا شنید سخن آن زن را که در باره شوهرش با تو گفتگو مینمود و راجع باو با خدا شکایت میکرد و اللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرُكُما و خدا گفتگو و سؤال و جواب شما را میشنود إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ زیرا که خدا شنوا و بینا است.

(۱) خدایا شکایت میکنم بسوی تو از فقر و شدت بد حالی خود را پس فرود آر بر زبان نبی خودت آنچه را که خلاص من و راحتی من در آن است.

صفحه : ۱۷۵

در لغت فرق است بین شکوی و شکایت، شکوی اظهار نمودن امر مکروهی است که بانسان برخورد مینماید مثل مرض یا غیر آن و شکایت اظهار صدمه‌ای است که از غیر بوی اصابت مینماید (مجمع البیان) و نیز گویند (قد) در قد سَمِعَ اللَّهُ بمعنی توقع است یعنی هم رسول الله و هم خوله هر دو منتظر بودند که آن مجادله را خدا بشنود و در آن باب حکمی نماید و اینکه در جمله اول سَمِعَ اللَّهُ بصیغه ماضی آمده و در جمله بعد و اللَّهُ يَسْمَعُ بصیغه مضارع آورده که خدا میشنود (تحاور کما) مشعر بر اینکه است شما که منتظر بودید خدا بشنود خدا میشنود گفتگوی شما را إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ زیرا که خدا شنوا و بینا است و تمام شنیدنیها و تمام دیدنیها نزد او حاضر و علم او بتمام اشیاء احاطه دارد چنین نقل میکنند وقتی عایشه اینک آیات را شنید گفت (تبارک الذی وسع سمعه الاصوات کلها) بزرگوار است خدایی که هیچ صدایی بر وی پوشیده نیست در کنج خانه زنی با رسول الله گفتگو میکند بطوری که ما بعضی از آن را نشنیدیم و بر خدا هیچ از آن پوشیده نمانده.

و چون خوله در مقام گفتگوی با رسول الله و اثبات حق خود تمسک نمود بمقدمات مسلمة مشهوره که در عرف مدعی در مقام حق خود تمسک بآن مینمایند و آنها باعتبار قوانین شرعیه حجت نیستند که بتوان حکم شرعی را بآن اثبات نمود اینکه است که آن را مجادله نامیده در قوله تعالی آیه الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا (منهج الصادقین) الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ آن مردهایی که از شما مؤمنین (ظهار) میکنند و بزنهاي خود میگویند که (پشت تو مثل پشت مادر من است) که اینکه جمله در زمان پیش از اسلام بمنزله طلاق بوده ما هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ

صفحه : ۱۷۶

(زور) مصدر و بمعنی میل بباطل و منحرف گردیدن از حق است قوله تعالی تَتَرَاوَرُّ عَنْ كَهْفِهِمْ یعنی مایل گردیدند از آن جهتی که بودند و بمحض اینکه گفته شود که تو بمنزله مادر منی اینکه سخن لغوی و دروغی است زن شخص مادر او نمیشود مادر آن زنی است که او را زائیده و هر گاه پشیمان گردیده از اینکه سخن لغو خدا عفو میکند و میآمرزد. وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا أَنْ كَسَانِي كَمَا بَدَأْتُمْ بِهِمْ أُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَحْمَدِ اللَّهَ كَذِبًا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا وَمَنْ يُظَاهِرْ مِنْهُمْ فَيُتَمَسَّ مِمَّنْ يَنْهَوْنَ عَنْ آثَامِهِمْ وَالَّذِينَ يَحْمِلُونَ أوزَانَهُمْ بِالْإِسْقَانِ فَذَلِكَ حَرَامٌ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا أَنْ كَسَانِي كَمَا بَدَأْتُمْ بِهِمْ أُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَحْمَدِ اللَّهَ كَذِبًا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا وَمَنْ يُظَاهِرْ مِنْهُمْ فَيُتَمَسَّ مِمَّنْ يَنْهَوْنَ عَنْ آثَامِهِمْ وَالَّذِينَ يَحْمِلُونَ أوزَانَهُمْ بِالْإِسْقَانِ فَذَلِكَ حَرَامٌ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا

در اینکه مقصود از يَعُودُونَ چیست تکرار همان سخن است چنانچه رأی بعض مفسرین است - یا آنکه يَعُودُونَ یعنی برگردد از آنچه بر خود از مقاربت زوجه حرام نموده یا اینکه که رجوع کند بهمان عقد اولیه خود و غیر از اینکه آراء دیگری از مفسرین نقل

شده لکن معنی دوم که برگردد از آنچه بر خود حرام نموده اولی و مناسب‌تر بنظر می‌آید.

خلاصه معنی آیه چنین است کسی که چنین لفظی را بهمسر خود بگوید یعنی بوی بگوید (انت علی کظهر امی) (تو بر من مثل پشت مادر منی) و بعد از گفته خود پشیمان گردد مجازات اولین او اینکه است که نزدیکی بآن زن بر وی حرام می‌گردد تا وقتی که کفاره بدهد و کفاره او چنانچه در آیه بعد فرموده فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ در مرتبه اول اینکه است که بنده‌ای که در قید رقیت و بندگی است آزاد نماید.

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا يَإِشِزْ از آنکه با یکدیگر تماس گیرند ذَلِكُمْ تُوَعَّظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و اینکه حکم برای اندرز و تنبیه شما است که چنین سخن ریکی بهمسر خود نگوئید و خدا بتمام اعمال و گفتار و کردار شما عالم و بینا است

صفحه : ۱۷۷

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا و کسی که نیابد بنده‌ای یا از جهت عدم استطاعت بر قیمت آن که برده‌ای بخرد و آزاد کند یا نبودن برده مثل اینکه زمان ما که اصلا غلام و کنیزی یافت نمی‌گردد پس بایستی پیش از تماس گرفتن و مقاربت نمودن دو ماه پی در پی روزه بگیرد.

مشهور بین فقهاء ما اینکه است که مقصود از مُتَتَابِعَيْنِ در آیه پی در پی دو ماه قمری است یا شصت روز روزه داشتن و اگر یک ماه و یک روز روزه بدارد و بعد از آن بدون عذر افطار نماید بعدا تتمه دو ماه را روزه بدارد استیناف بر وی نیست یعنی لازم نیست عمل را از سر بگیرد لکن گناه کرده و مقاربت نمودن با زنش بر وی حرام است تا وقتی که دو ماه را تمام روزه بگیرد.

فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامَ سِتِّينَ مَسْكِينًا کسی که از جهت پیری یا ضعف مزاج یا غیر آن قدرت بر روزه نداشته باشد چنین کسی بایستی شصت مسکین را طعام دهد از قوت غالب همان شهری که در وی است از نان و گندم و برنج اگر قادر باشد نصف صاع و اگر قادر نباشد یعنی استطاعت ندارد بهر یک یک مد از طعام بدهد.

ذَلِكَ لِيُتَمُنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ذَلِكُمْ اشاره باین احکام و اوامری است که راجع (بظهار) مقرر فرموده که اینکه تکالیف برای اینکه است که ایمان آورید بخدا و رسولش و پیرامون چنین الفاظ و گفتار خرافاتی نگردید و اینکه حدود قانونی است که خدای تعالی تعیین فرموده و کسانی که پوشانند حکم خدا را و بآن عمل نکنند بر آنان است عذاب دردناک.

و شاید لام در لِيُتَمُنُوا که عِلَّتْ حکم را میرساند اشاره باین باشد که وضع اینکه قوانین برای اینکه است که ایمان شما در اثر پیروی قوانین الهی محکم گردد.

صفحه : ۱۷۸

نکته قابل توجه

اوامری که از طرف شارع رسیده البته مصالحی در آن مندرج است اما آیا مصلحت در خود امر است یا در مأمور به بعضی از دانشمندان چنین معتقدند که مصلحت در امر است و لو آنکه مأمور به خالی از مصلحت باشد یعنی شارع امر میکند و نهی مینماید برای آنکه انسان عمل کند و اطاعت نماید تا آنکه بمقام عبودیت و بندگی نائل گردد و لو آنکه فرضا هیچ مصلحتی در اوامر او غیر از پدید شدن حالت اطاعت و فرمان برداری منظور نباشد، زیرا پدید شدن حالت بندگی و متحقق گردیدن بآن از بالاترین

برداری انجام گیرد نه برای فایده‌ای که مترتب بر آن میگردد.

چگونه ممکن است شارع مقدس بدون مرجح ترجیح دهد عملی را بر عمل دیگر یا تخصیص دهد فعلی را بر فعل دیگر در صورتی که ترجیح بلا مرجح و تخصیص بلا مخصّص قبیح بلکه محال است.

از اینجا معلوم میشود که آدم عاصی که ترک اوامر نماید در صورتی که امر مولی بوی رسیده یا در مورد نهی واقع گردیده و عصیان نموده مخالفت نماید چنین کسی در دو مورد دو مفسده و دو ضرر واقع گردیده، یکی از فوائد مندرجه در اوامر خود را محروم گردانیده، و دیگر بترک اوامر و مخالفت امر مولی خود را مستحق عذاب و از مرتبه عبودیت و بنده گی بی نصیب گردانیده و از مقام بلندی که برای مطیعین مهیا گردیده پرتاب نموده و از اجتناب نمودن از محرّمات و نواهی شرعیه خود را داخل در اشیاء و مطرودین از رحمت خدای متعال گردانیده.

یَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَبْتَلُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ يَوْمَ متعلق بعامل مقدر (اذکر) یعنی ای محمد یاد کن روزی را که خدا مبعوث میگرداند تمام آنها را یعنی تمام افراد بشر را بیرون آرد و سیر میدهد آنها را بسوی قیامت.

در مفردات راغب چنین گوید قوله تعالی يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا بعث دو قسم است یکی (بعث بشری) مثل بعث البعیر و بعث الانسان فی حاجته، و دیگر بعث الهی، و بعث الهی دو قسم است یکی ایجاد اشیاء از اعیان و اجناس و انواع از نیستی بهستی و اینکه مختص است بذات باری عزّ و جلّ و کسی قدرت بر چنین عملی ندارد، دوم زنده کردن مردگان و اینکه قسم را اختصاص داده بیعض اولیاء خود مثل حضرت عیسی علیه السلام و امثال او - و قوله تعالی يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا یعنی (یخرجهم و یسیرهم الی القیامه) (پایان)

صفحه : ۱۸۱

ایزد متعال در اینکه مبارک آیه خبر میدهد بدو چیز، یکی آنکه تمام مردم در قیامت مبعوث میگردند و در ارض قیامت حاضر میشوند و از لفظ جمیعاً که برای تأکید آورده ارائه میدهد که نفری از افراد بشر باقی نمیماند مگر آنکه در آن روز حاضر میگردد و دیگر هر کسی آنچه کرده از گفتار و کردار و اعمال نیک یا شرّ تماماً نزد وی حاضر میگردد پس از آنکه فراموش نموده بطوری که صفحه اعمال خود را بیان مشاهده مینماید و گوید ما لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُعَادِرُ صَیْغِرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا.

(شاهد) مثل قوله تعالی شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ از ماده شهود و بمعنی مشاهده است خداوند شهید است که بعلم حضوری ازلی خود ذات سرمدی بی زوال خود را مشاهده مینماید بذات خود و نیز از جهت مبدئیت و الهیت خود احاطه علمیه دارد بتمام موجودات و تمام موجودات ازلا و ابد قبل از پیدایش آنان و بعد از فناء و اضمحلال آنها در علم حضوری او موجودند زیرا که علم او سبحانه بآنها از قبل صفت الهیت و خالقیت خود او است نه از قبل وجود آنها زیرا که علم او فعلی است نه انفعالی که مؤخر از وجود معلوم باشد و بعبارت دیگر تمامی موجودات از مجردات و مادیات از جواهر و اعراض در علم حضوری او همیشه قبل از پیدایش آنها و بعد از فناء آنها و در حال وجود آنها نزد او حاضر و هویدایند زیرا که نسبت علم او بموجودات همیشه یکسان است اگر چه هر یک از موجودات محدود بحدّ معین و زمان معین میباشند لکن علم او بآنها و حضور آنها نزد او گذشته و حال و آینده ندارد زیرا که علم حضوری او همه اشیاء را فرا گرفته و هیچ چیز از احاطه علمیه او بیرون نیست و بر هر چیزی گواهد است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ

صفحه : ۱۸۲

مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا (النَّجْوَةُ وَ النِّجَاةُ) در لغت مکان بلند مرتفعی را گویند که از جهت ارتفاعش منفصل از اطرافش باشد و چون راز گفتن دو نفر یا سه نفر یا بیشتر با هم از فهم اطرافیانشان بالاتر است شاید باین مناسبت راز گفتن آهسته را نجوی گفته است. قوله تعالی خطاب بر رسول اکرم خود نموده أَلَمْ تَرَ أَيَا تَوْنَدِيدِي مقصود از دیدن دیدن بچشم دل است که تو بچشم دل که بمراتب بسیار بیناتر و در یقین استوار تر از چشم سر است می بینی و میدانی که چگونه علم خدا احاطه دارد بآنچه در آسمانها است از اجرام مثل کرات و اوضاع افلاک و موجودات در آنها و موجودات علوی از انواع و اقسام ملائکه علویین و مدبرین و غیر آنها را و نیز میداند آنچه در زمین است از انواع و اقسام جمادات از دریاها و اقیانوسها و کوهها و معدنها و انواع و اقسام نباتات و حیوانات و غیر آنها که شماره و عدد آنها را نمیداند کسی مگر ذات پروردگار که علم او احاطه دارد بهمه چیز و چیزی از احاطه علمیه او بیرون نیست.

پس چون علم او احاطه دارد بهمه موجودات و آنچه در عالم واقع میگذرد از احاطه علمیه او خارج نیست پس وقتی که سه نفر با هم نجوی کردند خدا چهارمی آنها است و اگر پنج نفر شدند خدا ششمی آنها است و همچنین کمتر مثل دو نفر یا زیادتر از پنج نفر هر گاه با یکدیگر بتنهایی راز گفتند خدا با آنها است هر جا که باشند و شاید نکته اینکه ثلاثه و خمسه را تخصیص بذکر داده برای اینکه باشد که در شأن نزول آیه گفته اند سه نفر و پنج نفر از منافقین نجوی کردند برای آنکه مؤمنین را محزون گردانند. ممکن است در اینجا سؤالی پیش بیاید و گفته شود در سوره مائده آیه ۷۷ فرموده لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ ۗ و در اینجا میفرماید ما يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ آنجا حکم میکند بکفر آن

(۱) هر آینه محققا کافر گردیدند آنهایی که گفتند خدا سومی سه تا است و حال اینکه نیست الهی مگر اله واحد یکتا.

صفحه : ۱۸۳

کسی که بگوید خدا سومی سه تا است و در اینجا فرموده هر گاه سه نفر باشند خدا چهارمی آنها است چه فرق است بین اینکه دو نحو کلام در پاسخ گوئیم چون نصاری اقانیم ثلاثه میگفتند خدا و عیسی و مریم و خدا را یک فرد از اینکه سه و مقابل هم میدانستند اینکه بود که حکم بکفر آنها شد (ثالث ثلاثه) یعنی یکی از سه تا که اینکه طور نسبت دادن البته کفر است وجود ممکنات در عرض وجود حق تعالی بشمار نمیآیند بلکه وجود تمام موجودات در طول وجود او واقعند.

و قوله تعالی هُوَ مَعَهُمْ یعنی قوام هستی موجودات بسته باراده و قدرت و مشیت او تعالی است که همه از آثار فیض و جلوه‌ای از جلوات آثار ربوبیت بشمار میرود و هیچ موجودی از حیطه وجود و علم او خارج نیست و همه مسخر امر او و تحت اراده او میباشند که علی الدوام فیض وجود از طرف فیاض مطلق بآنها میرسد اگر آنی فیض قطع گردد تمام موجودات برمیگردند بنیستی اولی خود هُوَ مَعَهُمْ در افاضه وجود بآنها، و توهم نشود که لازمه معیت حق تعالی بموجودات اینکه است که ذات متعال ممزوج گردد بقادورات و اشیاء پست پلید و در آنان حلول یا اتحاد پیدا نماید تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا.

بلکه باید دانست که معیت حق تعالی بموجودات از قبیل معیت جسم بجسم نیست مثل اینکه جسمی ملاصق گردد بجسم دیگر و نیز مثل معیت عرض بموضوع مثل سفیدی و سیاهی و الوان دیگر نسبت بمحل نیست و نیز مثل صفت بموصوف نیست، زیرا که ارتباط بین واجب و ممکن چنین نیست که او جل و علا- محل باشد برای ممکنات یا ممکنات محل او باشند بلکه فقط ذات ممکن محل نفوذ فیض او و ظهور رحمت و اسعه او میباشد که بوجود و صفات و کمالاتی که از مبدء زائد بآنها افاضه شده ارائه میدهند یعنی هر ممکنی بقدر دلالت وجودی که بوی افاضه شده نشان میدهد صفات و کمالات مبدء وجود را.

و بعضی از دانشمندان برای تقریب بذهن نسبت اشیاء را بحق تعالی تشبیه نموده اند بسایه نسبت بصاحب سایه قوله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى

رَبُّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ

صفحه : ۱۸۴

و نیز نسبت حق تعالی را بموجودات تشبیه نموده‌اند بروح نسبت بدن که همان طوری که وجود و قوام سایه بصاحب سایه است، و نیز قوام و هستی و حیات بدن قائم بروح است، قوام موجودات بستگی دارد بوجود و اراده حق عز و جل، لکن مثال از وجهی مقرب است و از وجهی مبعّد، و همان طوری که مثل برای ذات اقدس الهی نیست مثال مطابق هم تصوّر ندارد.

إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ نیز مؤید همین معنی است که قوام موجودات بسته بعلم و اراده او است.
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يُعْوَدُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْعِدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ در شأن نزول آیه از ابن عباس چنین نقل میکنند که عادت یهودیان و منافقین اینکه بوده که وقتی مؤمنین بامر رسول الله بجهاد میرفتند و خبر آنها دیر می‌آمد بعضی از منافقین سر راه مؤمنین یا نزدیک آنان می‌نشستند و آهسته با هم حرف می‌زدند و بگوشه چشم بآنها نگاه میکردند برای آن که آنها گمان کنند که لشکر اسلام شکست خورده و غمگین گردند وقتی اینکه خبر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید حضرت از اینکه عمل نهی فرمود و دو سه روزی دست از اینکه عمل برداشتند بعد بهمان منوال نجوی میکردند (منهج الصادقین) و إِذَا جَاؤُكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَ يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ گویند یهودیان وقتی می‌آمدند نزد پیامبر اکرم بجای (السلام عليك) میگفتند (السلام عليك) و اینکه لفظ بزبان آنها فحش بود زیرا که سام بمعنی مرگ

صفحه : ۱۸۵

است یعنی مرگ بر تو باد و حضرت در جواب آنها میفرمود عليك یعنی همین سخن که گفתי بر تو باد و آنها گمان میکردند که حضرت معنی و مقصود کلام آنها را نمیفهمد اینکه بود که در دل خود می‌گفتند اگر اینکه شخص پیامبر است چرا در اثر اینکه سخن رکیک خدا بر ما عذاب فرود نمی‌آورد اینکه آیه بعد جواب آنها است.

حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا فَبُئْسَ الْمَصِيرُ جهنم برای آنها کافی است و جهنم بد بازگشتی است زیرا عذابهای دنیا هر قدر هم شدید باشد با اندک از عذاب آخرت مقابلی نخواهد نمود.

صفحه : ۱۸۶

[سوره المجادلة (۵۸): آیات ۹ تا ۱۷]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْعِدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَ تَنَاجَوْا بِالْبُرِّ وَ التَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹)
إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَ إِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲) أَسْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۳)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۵) اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۶) لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۷)

صفحه : ۱۸۷

(ترجمه)

ای کسانی که ایمان آوردید هر گاه با هم بنجوی سخن گوئید هرگز بطریق راز و بنجوی بگناه و دشمنی و مخالفت با رسول سخن نگوئید و نجوای و رازهای شما با یکدیگر بر طریق بَرّ و نیکویی و تقوی باشد و خود را نگاه دارید از مخالفت خدایی که بسوی او محشور میگردید،

اینکه است و جز اینکه نیست که نجوی و راز گفتن (بسختن بد) از شیطان است تا اینکه محزون و غمگین گرداند کسانی را که ایمان آورده‌اند (و نجوای شیطانی) بمؤمنین ضرر نمیزند مگر باذن و خواست خدا و بایستی مؤمنین همیشه بخدا توکل بنمایند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر گاه در مجالس بشما گفته شود بدیگران جای دهید جا باز کنید تا در عوض خدا جای شما و منزلت شما را توسعه دهد و وقتی بشما گفته شود از مجلس برخیزید (حکم خدا را اطاعت کنید) و برخیزید خدا بلند میکند مقام کسانی که از شما مؤمنین واقعا ایمان آورده‌اید و برای کسانی که بآنها علم عنایت شده درجاتی است، و خدا بآنچه میکند آگاهست،

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر گاه خواسته باشید با رسول الله (ص) سخن سرّی بگوئید پیش از عمل بایستی مبلغی صدقه دهید و اینکه عمل برای شما خیر است و شما را تزکیه و طاهر میگرداند پس اگر چیزی نیافتید که صدقه بدهید خداوند آمرزنده و مهربان است،

آیا ترسیدید قبل از سخن سرّی و نجوای با رسول صدقه بدهید پس حال که چنین نکردید و خداوند شما را بخشید پس بیای دارید نماز را و زکاة مال خود را بدهید و اطاعت کنید خدا و رسولش را و خدا بآنچه عمل میکند آگاهست، (ای رسول) آیا ندیدی کسانی را که دوستی میکنند با طائفه‌ای که مشمول غضب الهی میباشند در صورتی که نه آنها از شمایند و نه شما از آنان میباشید، و بدروغ قسم یاد میکنند (که ما اهل ایمانیم) در صورتی که خود آنان میدانند که دروغ میگویند، خداوند برای آنها آماده نموده عذاب سخت و محققا آنها آنچه میکنند بد عملی است، سوگندهای خود را برای حفظ خود سپر

صفحه : ۱۸۸

قرار داده‌اند و راه حق را بستند پس برای آنان است عذاب خوار کننده، هرگز نه مال و نه اولاد آنها، آنها را از خدا بی‌نیاز نمیگرداند چنین جماعتی در آتشند و در آن جاویدانند.

(توضیح آیات)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ حضرت عزت خطاب بمؤمنین و کسانی که بقلب و زبان ایمان آورده‌اند نموده که ای کسانی که بحقیقت ایمان آورده‌اید وقتی با یکدیگر آهسته راز گفتید کلماتی نگویید که باعث گناه و دشمنی و ضدیت و مخالفت امر پیمبر گردد، چنانچه عادت یهودیان چنین بوده، بلکه با هم راز گوئید و یکدیگر را توصیه نمائید باعمال نیکو و تقوی از محارم الله و آنچه خدا حرام نموده.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ تکرار کلمه تقوی برای اهمیت آن است و چون تقوی در لغت بمعنی نگاه داری از امر موذی است شاید در اینجا مقصود چنین باشد که ای مؤمنین در همه حال در گفتار و کردار و در تمام اعمالتان امر خدا و رضای او را مراعات نمائید تا آن که خود را در وقایه یعنی در حفظ او نگاه داشته باشید و در هیچ حالی مبدء خود را فراموش ننمائید آن خدایی که بسوی او در قیامت محشور میشوید.

إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا نجوی بمعنی سرگوشی حرف زدن است و گاهی انسان با انسان دیگر نجوی میکند در اینجا بمؤمنین امر فرموده هر گاه نجوی کردید یکدیگر را امر نمائید به برّ و تقوی و در حدیث از حضرت رسول نقل میکنند که فرموده اگر سه نفر باشید

صفحه : ۱۸۹

دو نفرتان با هم نجوی نکنید که اینکه عمل توهین بسومی است.

و قسم دیگر از نجوی نجوای شیطانی است که چیزی در خواب یا در بیداری بانسان القاء میکند که وی را محزون نماید و اینکه عمل شیطان است زیرا که وقتی شیطان با کوشش زیادی که در اغوای مؤمنین میکند شخص مؤمن با تقوای را نتوانست از طریق حق منحرف گرداند و حواس او را بخود جذب نماید در خواب یا در بیداری چیزهایی بقلب وی القاء مینماید مخصوصا در خواب که عقل آدمی موقتاً قوا را رها مینماید و برای استراحت بدن حواس را بخود وامیگذارد آن وقت شیطان بیشتر تسلط پیدا میکند و بطور نجوی چیزهایی باو القاء مینماید و در نظر او میآورد تا آنکه او را باین وسیله بخود مشغول نموده و از توجه بحق تعالی باز دارد.

اینکه است که خدای متعال بر رسول خود در سوره (مؤمنون) آیه ۹۹ امر فرموده وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ (۱) و در سوره اعراف آیه ۲۰ در باره مؤمنین است إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (۲).

شاید مقصود چنین باشد که اشخاص با تقوای وقتی شیاطین بر آنان هجوم آوردند آنها بینا و عارفند و از وسوسه شیاطین پناه بخدا میرند و بیاد خدا شیاطین را از خود رفع مینمایند.

آری شیاطین همیشه همت خود را مصروف میگردانند و در کمین گاه مؤمنین کاملین نشسته که وقتی را بدست آورده و آنان را اغواء نمایند انسان کامل بایستی همیشه مراقب حال خود باشد وقتی رسول الله با آن وقت عقل که در حدیث فرموده (شیطان من مطیع و منقاد من شده) در آیه اول مأمور گردد از شر آن لعین بخدا پناه

(۱) و بگو پروردگار من پناه میبرم بتو از وسوسه‌های شیاطین و پناه میبرم بتو ای پروردگار من از آنکه نزد من حاضر گردند. [.....]

(۲) محققا کسانی که متقی و پرهیزکارند وقتی بآنها تماس گرفتند جماعتی از شیاطین متذکر میشوند و آنها را بینا میگردند.

صفحه : ۱۹۰

بررد چه گمان میبری بغیر او، در صورتی که شیطان قسم یاد نموده بعزت حق تعالی که تمام افراد بشر را گمراه نماید مگر مخلصین

صفحه : ۱۹۲

خدا که از کلمه *يَفْسَحِ اللَّهُ* استفاده میشود آن نیز اطلاق دارد شامل می‌گردد گشادگی قلب و گشادگی روزی و گشادگی در قبر و گشادگی در صحرای محشر و غیر آن را.

وَ إِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا وقتی بشما گفته شود برخیزید برخیزید از بعض مفسرین است که معنی آیه چنین است که وقتی گفتند برخیزید برای نماز جماعت یا برای جهاد یا باقی اعمال خیر برخیزید.

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ درجات مفعول (یرفع) و آیه مشعر بر اینکه است که خدا بلند میکند درجات کسانی را که ایمان آورده‌اند و برای کسانی که بآنها علم عطاء شده درجاتی است فوق ایمان آنها.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

(۱) مؤمنی که باو علم عطاء گردیده بدرجاتی خداوند مقام وی را بلند گردانیده. (ابن عباس) (۲) تا اینکه خدا بلند کند درجه کسانی را که از شما ایمان آورده‌اند بسبب اطاعت نمودن امر رسول *صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ*.

(۳) کسانی که بآنها علم عطاء شده بفضل علم آنها و سبقت آنها در اسلام برای آنها است درجاتی در بهشت یا درجه‌ای دارند در مجلس رسول *صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ* زیرا که آن حضرت *صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ* علمای مؤمنین را در مجلس خود مقدم بر غیر علماء قرار میداد برای آنکه فضل و مقام علم معلوم گردد (مجمع البیان) راجع بعلم و علو مقام علماء از آیات قرآنی و احادیث نبوی و غیر آن فضیلت بیشمار رسیده، در فضیلت علم همین بس که در سوره زمر آیه ۱۲ بطور تعجب فرموده *قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ وَ هَمِينَ آیه و غیر آن از آیات بسیاری است که دلالت صریح دارد بر علو مقام علماء.*

صفحه : ۱۹۳

و نیز احادیث در فضیلت علم بقدری زیاد است که نتوان احصاء و شماره نمود، در حدیث از پیمبر اکرم *صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ* است که فرموده

(العلماء ورثة الانبياء)

و در جای دیگر

(مداد العلماء افضل من دماء الشهداء)

در حدیث دیگر (فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت من است بر پست‌ترین کسی از امت من) و غیر اینها که در کتب اخبار بیان شده. خلاصه تمام عقلای عالم معترفند که ترقی و تکامل بشر منوط بهمین صفت ارجمند علم است، آری علم نوری است که از مصدر جلال احدی صادر گردیده و اشراقی از آن بر قلب مؤمن پاک طینت پرتو افکنده و اطراف قلب را روش گردانیده و از شبکه حواس از باطن بظاهر ظهور مینماید.

سؤال، آیا مقصود از علمی که اینکه قدر تعریف و تمجید از آن شده چه علمی است در پاسخ گوئیم اگر چه علم بهر چیزی نزد عقلاء بهتر از جهل بآن است، زیرا که شرافت انسان بدانایی است، لکن چنانچه معلوم است شرافت هر علمی بسته بشرافت معلوم آن است، هر قدر معلوم و شریف تر و پرفائده تر باشد علم باو شریف تر است.

و برای وضوح مقدمه گوئیم معلوم و محقق است که انسان دارای دو جنبه و دو جهت است یعنی حقیقت انسانی او از دو چیز مقابل

تشکیل شده، یکی جنبه روحانی، و دیگر جنبه طبیعی پس انسان دارای روحی و عقلی و بدنی و طبیعتی است و هر یک از اینک دو جنبه را کمال و نقصی است علوم روحانی و الهی مکمل روح بشر است، و علوم طبیعی و مادی مکمل جنبه طبیعی وی است، و نزد عاقل پوشیده نیست که اصل و حقیقت انسانی آن جنبه روحانی او است پس از اینجا معلوم میشود هر علمی که روحانیت انسان را تکمیل نماید شریف‌تر است و نظر بهمان کمال جنبه روحانی دارد آن حدیث مشهور که پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علم نافع را در سه چیز محصور فرموده

(آیه محکمۀ او فریضۀ عادلۀ او سنۀ قائمۀ)

(آیه محکمۀ) تفسیر شده بعلم توحید و آنچه در آن منظوی است از

صفحه : ۱۹۴

معرفت مبدء و معاد و باقی معارف (فریضۀ عادلۀ) تفسیر شده بعلم اخلاق و تمیز بین صفات حسنه و نکوهیده (سنۀ قائمۀ) تفسیر شده بعلم احکام و شناختن حلال و حرام و طریق عبادات و بعضی دانشمندان (فریضۀ عادلۀ) را تفسیر نموده‌اند بعلم احکام و (سنۀ قائمۀ) را بعلم اخلاق لکن نظر بقید عادلۀ که صفت فریضۀ واقع گردیده اینکه توجیهی که کردیم اولی بنظر می‌آید.

و چون باعتباری جنبه روحانی با جنبه طبیعی مقابل هم و ضد یکدیگرند اینکه است که چنانچه میبینیم اکثر افرادی که آن جهت طبیعی در آنان غالب گردیده و مایل بعلم طبیعی میباشند هر قدر بعلم طبیعی نزدیک‌تر گردند از علوم روحانی و الهی دورتر میشوند و اینکه نه برای اینکه است که علوم طبیعی و الهی را نشود با هم جمع نمود، بلکه برای اینکه است که چون تمام همشان در تحصیل علوم طبیعی است و هدف آنها فقط شناختن آثار و خواص اشیاء است و چشم از مسبب الاسباب برداشته و بآثار دوخته و امور طبیعی را مؤثر در آثار میدانند اینکه است که غالباً چنین اشخاصی از حق منحرف میگرددند و بجای آنکه خدا را مؤثر در آثار بدانند کورکورانه آثار را مستند بطبیعت میدانند و اگر از آنان پرسش شود طبیعت چیست عاجز از جواب میمانند و چون پیشوایان بشر و عقلای عالم اعتنایی بعالم طبیعت و دنیای فانی نداشته‌اند مگر بقدری که مسافر عالم حقیقت از آن توشه‌ای برای عالم آخرت بردارد و از اینکه جاده پر خطر دنیا بسلامت بمنزلگاه قرب الهی برسد اینکه است که آنچه بر کمالات روحی آدمی بیفزاید و او را از قید طبیعت برهاند در نظر آن بزرگواران شریف‌تر است.

لکن کسانی که دنبال علوم طبیعی میروند اگر هدف آنها و نقطه نظر اصلی آنها اولاً شناختن مبدء و ثانیاً شناختن حقیقت و آثار و خواص موجودات باشد چنین اشخاصی حقیقت علم را دریافته‌اند. و قوله تعالی سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ بدرستی که در باره آنان درست آید، زیرا کسی که در موجودات نظر کند که خواص و آثار مکنونه در طبیعت را مشاهده نماید و از اینکه راه علم و قدرت و

صفحه : ۱۹۵

حکمت آفریننده او را بنگرد و نیز از علم و عمل خود آسایش خلق را در نظر آرد، البته چنین کسی فائده علم را دریافته، و او مصداق کسانی میگردد که در شأن آنها فرموده وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا.

لکن چون اکثر مردمان زمان ما چنین سعه نفسی ندارند که بتوانند جمع کنند بین علوم طبیعی و علوم الهی اینکه است که می‌بینیم بیشتر کسانی که مشغول علوم طبیعی گردیده‌اند بعلم الهی بی‌اعتنا میگرددند مگر بندرت کسی پیدا شود که لطف الهی شامل حال او گردیده و در عین حالی که مشغول بعلم طبیعی میباشد هدف او و نظر او بمبدء آفرینش باشد چنین کسانی حقیقت توحید را در میابند و توان گفت اینان انسان کاملند و اینکه همه تعریف و تمجیدی که در باره تحصیل علم شده در باره چنین اشخاصی صادق

آید آیا نمیبینی چه قدر آیات قرآنی بشر را ترغیب و تحریص مینماید ب فکر و تأمل در موجودات حتی شاید یک حکمت در اینکه هر یک از انواع موجودات از شمس و قمر و کواکب و انواع و اقسام ملائکه و موجودات ارضی از انسان و حیوان و نبات حتی بکوه و بلد و غیر اینها را مورد سوگند قرار داده همین باشد که انسان را متوجه نماید که در اینها نظر کند و آثار و خواص مکنونه در موجودات را بدست آورد و بکار بندد و از آن چنانچه گفته شد دو فایده عایدشان گردد یکی عظمت خالق و قدرت و حکمت و آفریننده آن را بچشم دل ببیند و اینکه فضیلت کسی را میسر میگردد که بموجودات نظر مرآتی نماید و کمالات خالق را در آن بنگرد مثل کسی که نظر میکند در نقشه‌ای یا عمارتی برای آنکه هنر و کمال نقاش و معمار را ببیند.

و دیگر فایده‌ای که عاید وی میگردد اینکه است که وقتی آثار و خواص موجودات را فهمید میفهمد که اگر بشکل مخصوصی آنها را با هم ترکیب کند آثار دیگری پیدا مینماید و اختراعات دست بشری اولاد از همین راه پدید گردیده و از اینکه فائده شایانی نصیب عامل و نوع بشری میگردد.

خلاصه عملی که کمال روحانی می‌آورد و سبب قرب میگردد نه علمی است که

صفحه : ۱۹۶

در مدارس قدیم یا جدید تحصیل میشود، زیرا که آنها گر چه فضیلتند لکن فی الحقیقه صنعتی بیش نیستند.

علم رسمی سر بسر قیل است و قال نی از او کیفیتی حاصل نه حال

(شیخ بهایی) بلکه عالم حقیقی شناسایی موجودات است بآنطوری که آیت و نماینده حق تعالی و صفات کمالیه او است و چون طبیعت افراد بشر مختلف است و هر کسی باعتبار طبیعت و میل نفسانی خود مایل میگردد بتحصول علمی که مناسب سلیقه وی است اینکه است که علم نافع را محمول بر همان مینماید و چنین پنداشته که آن بهترین اقسام علوم است.

آری آری هر کسی را بیشه‌ایست هر دلی اندر خور اندیشه‌ایست

شغل پالان گر بود پالان گری کی تواند دوخت دیبا و زری

(مثنوی) در کتاب (سیر و سلوک) راجع بعلم اندازه‌ای بحث نموده‌ایم رجوع بآن جا شود.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدْتُمُو بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقْتُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطَهْرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
خطاب متوجه بمؤمنین است که هر گاه خواستید با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نجوی کنید پیش از نجوی و سخن خود بایستی صدقه دهید و اینکه حکم را برای احترام رسول و اهمیت حضور او در ضمن مراعات فقرا تأسیس نموده.

شیخ صدوق (ره) در کتاب خصال بسند صحیح متصل از مکحون چنین روایت میکند که حضرت امیر علیه السلام فرموده اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میدانند که مردی بین صحابه نبود که فضیلت و شرافتی دارا باشد مگر آنکه من با وی در آن فضیلت شریک میباشم و باضافه برای من هفتاد فضیلت است که احدی در آنها با من شرکت ندارد بعد از آن که راوی سؤال میکند آن فضائل چیست و حضرتش

صفحه : ۱۹۷

یک یک آن فضائل را بیان میفرماید تا آنکه میفرماید فضیلت بیست و چهارم آن که چون فرود آمد آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا

نَاجِيْتُمْ الرَّسُولَ فَقَدْتُمُو بَيْنَ يَدَي نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ قَسَمَ بِخِدا احدى از اصحاب عمل باين آيه ننموده نه پيش از من و نه بعد از من لکن من دينارى داشتم بده درهم فروختم و پيش از آنکه ميخواستم با پيغمبر سرگوشي حرف بزدم درهمي صدقه ميدادم پس از آن در باره من اينکه آيه أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَي نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ فرود آمد.

خطاب بمؤمنين است که آيا شما ميترسيد اگر صدقه دهيد فقير شويد و چون صدقه نداديد خدا گناه شما را بخشيد نماز و زکاه را بپا داريد و امر خدا و رسول را اطاعت نماييد و خدا بر ظاهر و باطن شما آگاهست.

خلاصه ميفرمايد غير از من کسی باين حکم عمل ننموده و شيعه و سنی اينکه مطلب را متفقا نقل نموده‌اند. و در کتاب (مخزن اللثالی) که راجع بفضائل حضرت امير عليه السلام است آن هفتاد فضيلت مشروحا ثبت گرديده رجوع بآن جا شود.

أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَ يَحْلِفُونَ عَلَى الكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (الم) تقرير است آيا تو نمي بينى يعنى ميبينى كسانى كه اظهار محبت و دوستى ميكنند با طائفه و قومی كه مورد غضب الهی واقعند در صورتی كه نه آنها از شمايند و نه شما از آنهاييد.

شايد آيه اشاره بمنافقين باشد كه آنها كه بظاهر ايمان آورده‌اند و با طايفه

صفحه : ۱۹۸

يهود كه آنان در مورد غضب الهی واقعند دوستی ميكنند و آن منافقين نه از شما مؤمنين ميباشند و نه از آن يهوديان (مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ) و آنها بدروغ قسم ياد ميكنند كه ما ايمان آورده‌ايم در صورتی كه خودشان ميدانند دروغ ميگويند و ايمان نياورده‌اند. أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ برای چنين اشخاص عذاب بسيار سخت آماده شده يعنى در قيامت زيرا قسم خود را سپر خود قرار ميدادند و نيز آنان از راه دروغ و نفاق ميخواستند مردم را فريب دهند كه بظاهر با مسلمانها بودند و چنين وانمود ميكردند كه ما از شماييم و در باطن با كفار بودند و اسرار مسلمانها را بآنها ميرساندند اينكه است كه در اينكه سه آيه برای تأكيد عذاب آنان آيه اول فرموده لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا آيه دوم فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ و آيه سوم أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و اينكه طور تهديد در آيات برای اينكه است كه ضرر چنين مردمانی چه در زمان رسول صلی الله عليه و آله و سلم و چه بعد حتی در اينكه زمان ما خیلی زياد است حتی توان گفت كه چنين اشخاص منافقي كه بصورت مسلمانها در می آيند ضررشان بر دين زيادتر از ضرر يزید و ابن زياد و شمر ميباشد لعنة الله عليهم اجمعين.

صفحه : ۱۹۹

[سوره المجادلة (۵۸): آيات ۱۸ تا ۲۲]

اشاره

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الكَاذِبُونَ (۱۸) اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الخَاسِرُونَ (۱۹) إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الأَذْلَى (۲۰) كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رَسُولِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۱) لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ اليَوْمِ الآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الإِيمَانَ وَ آيَدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يَدْخُلُهُمُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ

تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲۲)

(ترجمه)

روزی که خداوند تمام (منافقین را) مبعوث میگرداند پس برای خداوند بدروغ سوگند یاد میکنند همین طوری که بدروغ برای شما سوگند یاد میکنند و گمان میکنند که فائده‌ای از سوگند خود میبرند، آگاه باشید محققا آنها دروغ میگویند، شیطان بر دل آنان سخت احاطه نموده پس یاد خدا را فراموش نموده‌اند آنها حزب شیطانند آگاه باشید که حزب شیطان، آنان زیان کارانند

بدرستی که آنهایی که مخالفت و دشمنی میکنند با خدا و رسول خدا، آنان خوارترین مردمند، خداوند نوشته و ثبت نموده (در لوح محفوظ) که البته من و رسولانم بر مردم غالب شویم، زیرا که خداوند توانای غالب است (ای رسول) هرگز نخواهی یافت

صفحه : ۲۰۰

کسانی را که ایمان بخدا و روز قیامت دارند دوستدار کسی باشند که دشمنی میکند با خدا و رسولش هر چند آنان پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا اهل عشیره ایشان باشند زیرا که در قلوب مؤمنین ایمان نوشته شده و بروح قدسی آنان مؤید گردیده‌اند و در قیامت داخل میگردند بهیشتی که نهرهای مصفاً زیر درختانش جاریست و در بهشت جاویدانند خدا از آنها راضی است و آنها نیز از خدا راضی میباشند اینکه جماعت مؤمنین حزب خداوند آگاه باشید که محققا حزب خدا رستگارانند

(توضیح آیات)

يَوْمَ يَعْتَصِمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ در مقام بیان حال منافقین برآمده که روزی که خداوند تمام آنان را مبعوث میگرداند یعنی روز قیامت و در مورد سؤال واقع میگردند آنها همین طوری که در دنیا بدروغ برای شما قسم یاد مینمودند که ما با شما مسلمانها میباشیم در آنجا هم نیز بحسب عادت دیرینه‌شان با آنکه قیامت روزی است که حقایق ظاهر میگردد با اینکه حال خبث سریره آنها بطوری است که در آنجا هم نیز می‌خواهند باطن خودشان را مخفی گردانند و گفتار دروغ خود را سرپوش اعمال رکیک خود گردانند و سرّ اینکه مطلب شاید اینکه باشد که چنانچه در احادیث بسیار دارد که انسان مبعوث میگردد بهمان طور و حالی که از دنیا بیرون رفته، و چون منافقین صفت نفاق و ملکه دروغ گویی در نفس و باطن آنها تمرکز نموده اینکه است که در قیامت هم بهمان حال مبعوث میگردند و حتی در مقابل پروردگار ربّ العالمین هم نیز دست از دروغ گویی نتوانند بردارند و گمان میکنند همان طوری که تظاهر آنها باسلام در دنیا جان و مال آنان را محفوظ مینمود، از روی بیخردی و نفهمی.

شاید گمان برند در قیامت هم نیز آنها را از عذاب باز میدارد و نظیر اینکه آیه قوله تعالی است وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ شاید مقصود چنین باشد که

صفحه : ۲۰۱

چنان صفات رذیله نکوهیده در اعماق دل کفار و منافقین رسوخ نموده که اگر فرضاً آنها را بدنیا برگردانند باز بر همان اعمال و

أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا - إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ أُولَئِكَ اشاره به چنین اشخاصی است که محبت خدا و رسول خدا مانع از اینکه گردیده که دوستی و محبت بنمایند با کسانی که مخالفت خدا و رسول او مینمایند و آنها کسانی میباشند که ایمان در قلب و دل آنان ثابت و متمرکز گردیده، و در اعماق قلب آنها نفوذ نموده.

و چنانچه آیه نشان میدهد چنین اشخاصی دارای چهار مزیت و چهار فضیلت گردیده‌اند.

اول خدا آنها را مؤید و منصور گردانیده بر وحی از خود اضافه روح بخود اضافه تشریفیه است و شاید مقصود از بَرُوحٍ مِنْهُ جبرئیل امین است که مؤمنین را تأیید مینماید یا مقصود از روح همان نور ایمان است که تقویت دهنده قلوب مؤمنین است و قوله تعالی وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا که روح در اینکه جا تفسیر بجبرئیل شده و شاید مرجع ضمیر مِنْهُ اللَّهُ، باشد مثل آن که در سوره بقره بعد از بیان خلقت آدم علیه السّلام در مقام شرافت انسان فرموده نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي و نیز حضرت عیسی را روح الله نامیده و اینکه طور بیان اشاره بقرب مؤمنین و درجات بلند آنها است که شدت قرب مؤمنین را بحق تعالی استعاره تشبیه نموده بقرب روح بجسد.

صفحه : ۲۰۴

دوم برای آنان بهشتهای مصفّایی آماده نموده با نهرها و چشمه‌هایی که همیشه از زیر تختها و آرام‌گاه آنان آب جریان دارد و بالاتر از آن خلود آنها است در بهشت.

سوم که از بالاترین تمام نعمتها بشمار می‌آید رضایت و خشنودی خدا است از آنها و رضایت آنها از خدا. چهارم مؤمنین را حزب خود و جنود و لشکریان خود نامیده و حزب خدا را از رستگاران و سعادت‌مندان معرفی فرموده.

صفحه : ۲۰۵

سورة الحشر مدنیة

اشاره

عدد آیاتها اربع و عشرون آیه

[سورة الحشر (۵۹): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنْهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ (۲) وَلَا - أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَابُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ (۳) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۴)

ما قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْرِجَ الْفَاسِقِينَ (۵) وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُبَيِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶) مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ

لِلرَّسُولِ وَاللَّذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ كَىٰ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۷) لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (۸) وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۹)

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (۱۰)

صفحه : ۲۰۶

(ترجمه)

سوره حشر در مدینه فرود آمده و بیست و چهار آیه است

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه تسبیح و ستایش مینمایند آن خدای مقتدر حکیم را (ذات کبریایی)

اللّه آن کسی است که برای یاری اسلام کفار را بیرون کرد از وطنشان برای اول حشر و شما مسلمانان گمان نمی‌کردید که آنان از دیارشان بیرون روند و کفار گمان می‌کردند که حصارهای محکم پناه‌گاه آنها است از عذاب خدا پس عذاب خدا بر آنان آمد از جایی که گمان نمی‌کردند و ترس و خوفی در قلبهای آنها انداخته شد بطوری که بدست خود و بدست مؤمنین خانه‌های خود را خراب نمودند.

ای خردمندان از اینکه واقعه عبرت بگیرید

و اگر نبود که خداوند بر آنان نوشته (و بتقدیر ازلی ثبت گردیده بود) که آنها جلاء وطن کنند در دنیا مبتلا بعذاب میگردیدند و در آخرت بعذاب دوزخ گرفتار میباشند و عذاب برای اینکه بود که با

صفحه : ۲۰۷

خدا و رسول او دشمنی نموده، و کسی که با خدا دشمنی کند محققا خدا سخت انتقام است (و عذاب خدا بر چنین کسانی سخت است).

آنچه از درخت خرما که در دیار بنی نضیر بریدند و آنچه را بر پا گذاردند همه بامر خدا بود (برای آنکه خوار کند بدکاران را) و مجازات کند فساق را و یاری کند مؤمنین را

و آنچه را خداوند بر گردانید بر پیمبر خود از مال و ملک ایشان (بنی نضیر) (شما مسلمانها) برای تحصیل آن غنایم اسب و شتری نتاخته بود بد (پیاده بحصار آمدید و جنگی واقع نگردید که بر شما زحمتی رسیده باشد) و لکن خدا مسلط میگرداند پیمبران خود را بر هر کس بخواهد و خدا بر هر چیزی توانا است.

و آنچه را خداوند از اموال اینکه کفار بر سولش غنیمت داد آن متعلق بخدا و رسول و خویشاوندان رسول و یتیمان و فقیران و راه گذران است و اینکه حکم برای اینکه است که غنائم بر دولت توانگران نیفزاید، و آنچه رسول بشما عطا میکند بگیریید و از آنچه شما را از آن نهی مینماید باز ایستید (یعنی مطیع امر رسول باشید) و از مخالفت امر خدا خودداری نمائید- محققا خداوند سخت

عقاب کننده است

(غنائم) مخصوص بفقرا و کسانی است که با رسول الله هجرت نمودند و آنان کسانی میباشند که برای یاری رسول خدا از وطنهای خود مهاجرت نمودند و مالهای خود را رها کردند برای آنکه بجویند فضل و خشنودی خدا را و یاری کنند خدا را و پیمبر او را آنان جماعت راست گویند (در دعوی ایمان صادقند)

و دیگر غنیمت برای کسانی است که در مدینه جای گرفتند و ایمان آوردند پیش از آنکه مهاجرین بدیارشان (یعنی مدینه) برسند و دوست میداشتند کسانی را که مهاجرت کنند بطرف آنها و در سینه آنان هیچ حاجتی نبود (هیچ طمع و حسد نداشتند) از آنچه بمهاجرین عطا شده بود و هر قدر بجیزی نیازمند بودند باز مهاجرین را بر خود مقدم میداشتند و هر کس نفس خود را از بخل و حرص نگاه دارد چنین کسانی از رستگارانند، و آنهایی که بعد از مهاجرین و انصار ایمان آوردند و تابع گردیدند

صفحه : ۲۰۸

میگویند پروردگار را پیامرزم ما را و برادران ما را و آن کسانی که بر ما سبقت گرفته‌اند در ایمان و قرار نده در قلب ما هیچ کینه و حسد نسبت بکسانی که ایمان آورده بودند ای پروردگار تویی که در باره ما رئوف و مهربان و بخشنده‌ای.

(توضیح آیات)

اشاره

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ تسبیح و ستایش نمودن حق تعالی و تقدیس و تنزیه نمودن او است از هر صفت نقص و پلیدی که در ممکنات است.

آنچه در آسمانها است از انواع و اقسام ملائکه و ساکنین کرات حتی اجرام سماوی و آنچه در زمین است از ذوی العقول و غیر ذوی العقول از جمادات و نباتات و حیوانات و آنهایی که صاحب عقل و رویه‌اند از افراد بشر و جن و غیر اینها تماما خدا را بپاکی تقدیس و ستایش مینمایند و او است غالب بر هر چیزی و او حکیم و درست کردار است که آنچه کند از روی علم و حکمت و درستکاری انجام میدهد.

پس از آنکه حق تعلق در سوره مجادله بعضی از مردم را حزب خدا و بعضی را حزب شیطان نامید اینکه سوره حشر را افتتاح فرمود بمقهوریت حزب شیطان **يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ** آری همیشه حزب خدا غالب است و در بیان غلبه حزب الله در اینکه جا فرموده. **هُيَؤُا الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا مَفْسِرِينَ** گویند در سال چهارم هجرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با جمعی از خواص از جهت دیه دو نفر از قبیله بنی عامر که در عهد آن حضرت بودند و عمرو بن امیه

صفحه : ۲۰۹

ضمری آنها را کشته بود حضرتش برای اصلاح بین آنان بمنزلهای یهودیان بنی النضیر رفت و بنی النضیر و بنی العامر با هم عهد و پیمان بسته بودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در دیه آن دو نفر عامری که عمرو بن امیه آنها را کشته بود امان طلبید،

گفتند سمعا و طاعه در هر چه تو فرمایی اطاعت میکنیم، در پنهانی با هم گفتند کار محمد را بسازید همان طوری که حضرت پشت بدیوار خانه آنان داده بود رفتند بالای بام که سنگی بسر مبارکش بزنند جبرئیل علیه السلام حضرتش را خبردار گردانید حضرت فوراً از آن جا بیرون رفت و بهمراهانش گفت از اینجا بیرون نروید و خودش بسوی مدینه روان گردید آنها بطلب حضرت بر آمدند کسی از مدینه میآمد گفت حضرت را در مدینه دیدم پس از آن پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم محمد مسلمه را امر نمود که کعب بن اشرف که رئیس قبیله بنی النضیر بود بکشد محمد بن مسلمه بامر حضرت با سلکان بن سلامه و سه نفر دیگر از بنی الحرث در طلب کعب از مدینه بیرون رفتند و پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از عقب آنها روان شد و در خارج مدینه در موضعی بنشست و انتظار میکشید و محمد بن مسلمه با رفقای خود بنزدیک قصر کعب رسیدند و آنها را پای حصار نشانید و کعب را صدا زد کعب گفت تو کیستی گفت من برادر تو محمد بن مسلمه و وی برادر رضاعی کعب بود گفت ای برادر آمده‌ام تا چند درهمی از تو قرض بگیرم برای آنکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم از ما مطالبه صدقه میکند، کعب گفت قرض نمیدهم مگر اینکه رهن یعنی گروهی بدهی محمد گفت پائین بیا رهن آورده‌ام کعب در همان شب داماد شده بود عروس چون صدای محمد بن مسلمه را شنید گفت نمی‌گذارم پائین روی کعب التفاتی بقول عروس نکرد و پائین رفت محمد با او معانقه نمود و با هم صحبت مینمودند تا از قصر دور شدند محمد بن مسلمه سر کعب را زیر بغل گرفت و آن سه نفر همراهانش را صدا زد کعب فریاد کشید عروس صدای او را شنید فریاد کشید بنی النضیر از خانه‌های خود بیرون دویدند وقتی بان جا رسیدند کعب را کشته دیدند، و محمد بن مسلمه با رفقای خود فرار نموده بودند چون صبح شد خبر کشته شدن کعب را بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسانیدند اصحاب شاد

صفحه : ۲۱۰

گردیدند و حضرت امر باصحاب نمود که با جماعت بنی النضیر جهاد کنند و پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بانان اعلام داد که چون خطای شما ظاهر گردید از حجاز خارج گردید و اگر نه آماده جنگ شوید پس از آن ده روز آنان را امان داد تا آنها بتبیه سفر مشغول گردیدند.

ابن ابی کسی را نزد یهودیان فرستاد که از وطن خود بیرون نروید و من با دو هزار کسان خود در حمایت شمایم یهودیان بسخن آن شخص مغرور گردیدند و یاغی گشتند چون خبر بحضرت رسید پانزده روز قلعه آنها را محاصره نمود آنان جلای وطن اختیار نمودند حضرت فرمود بشرط آنکه اسلحه خود را بگذارید و آن مقدار که توانید از مال خود ببرید و اینکه طور آنها از اطراف مدینه بیرون رفتند و بارها و اذراعات که در ناحیه شام است رفتند و همگی رفتند مگر طایفه آل ابی حقیق و آل حی بن اخطب که آنان باهل خیبر ملحق گردیدند اینکه است حکایت آنکه در اینکه آیه فرموده هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ... وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا هَرَّكَزْ شَمَا مَؤْمِنِينَ گمان نمیکردید که یهودیان قبیله بنی النضیر با آن ثروت و اقتداری که داشتند از اطراف مدینه بدون جنگ و خون ریزی بیرون روند و خود آن یهودیان چنین گمان میکردند که حصون و قلعه‌های محکمی که برای خود بنا نموده‌اند مانع میگردد از اینکه مسلمانها بر آنان غالب گردند لکن فرمان و حکم خدای تعالی بر اخراج آنها جاری گردید و از جایی که هیچ وقت چنین گمانی نداشتند چنان ترس و رعبی در دل آنان افتاد که بمجرد آنکه اعلام جنگ بر آنها جاری گردید جلای وطن نموده و آن همه بناهای عالی و دستگاه مجلی که برای آسایش خود مهیا نموده بودند بگذارند و بیرون روند.

صفحه : ۲۱۱

يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ پس از آنکه یهودیان قبیله بنی النضیر عازم بیرون رفتن شدند و هر چه اثاث البیت داشتند بیرون بردند خودشان بدست خود و دستهای مؤمنین خانه‌ها و بناهای مجلل خود را خراب نمودند برای آنکه خانه‌های آنها بدست مسلمانها نیفتد.

چون و ایدی المؤمنین بایدیم عطف داده ظاهر آیه چنین مینماید که موقع خراب کردن آنان خانه‌های خود را مؤمنین در خراب کردن با آنها شرکت نمودند با هم مشغول بخراب کردن شدند که خود کفار در داخل که آنچه اجناس قیمتی در آن است بردارند و مؤمنین از خارج برای آن که داخل گردند و غنیمت بدست آرند.

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ اعتبار نظر کردن و تدبیر کردن در چیز نامعلومی است که از آن معلومی حاصل گردد و در اینجا فاعبتروا امر است که پس از اینکه حکایت باشخاص با خرد امر فرموده که ای کسانی که صاحب عقل و تدبیرید نظر کنید و ببینید چه قدرت خلاقه‌ای بود که بدون جنگ و خون ریزی و کش مکش چنان ترس و خوفی در دل یهودیان بنی النضیر انداخت که بدست خود بناهای عالی خود را خراب نمودند و جلای وطن کردند و وعده‌ای که قبلا خدای تعالی بر سولش داده بود که بر اینکه قبیله ظفر می‌یابد و پیمبر اکرم باصحابش خبر داده بود که بدون جنگ بر آنان ظفر می‌یابیم واقع گردید.

و از دو جهت توان اینکه واقعه را از قبیل معجزات بشمار آورد. یکی پیش گویی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که بر اینکه قبیله ظفر می‌یابم و اموال و دیار آنان را بدست می‌آورم و وعده خدا واقع گردید.

دیگر اصل خود چنین واقعه‌ای که یک قبیله سنگینی باین آسانی متفرق گردند و بی‌زحمت مالشان بدست مؤمنین آید.

صفحه : ۲۱۲

خلاصه خدای تعالی امر فرموده که نظر کنید و تدبیر نمائید تا آنکه از روی بصیرت و فهمیدگی ایمان آرید زیرا که ایمان تقلیدی چندان فائده ندارد.

و آیه مشعر بر اینکه است که خرابی خانه‌های آنان در اثر خرابی دل و سریره آنها ظهور و بروز نموده زیرا که دل آدمی اگر آلوده بکفر و هوا پرستی و جایگاه شیاطین نگردد حرم خدا و جایگاه ملائکه قدسین است و چون کفار باعمال نکوهیده خود خانه دل خود را که حرم الله بود خراب نمودند نتیجه آن چنین شد که خانه‌های مسکونی آنها بدست مؤمنین افتد و ویران گردد اینکه است که در آخر آیه امر بتدبیر و تفکر فرموده فاعبتروا یا اُولی الْأَبْصَارِ که شما که صاحب عقل و فطانت میباشید از اینکه قضایا پند و اندرز گیرید.

و لَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ و اگر نه اینکه بود که در تقدیر ازلی نوشته شده بود که جماعت بنی النضیر بدون جنگ و خون ریزی وطن و خانه‌های خود را بگذارند و بیرون روند هر آینه مبتلا میگردیدند هم بعذاب دنیا که کشته شدن و اسیر گردیدن و مال آنان هدر رفتن باشد، و هم بعذاب آخرت که نکال و عذاب جهنم است، لکن چون حکمت الهی چنین اقتضاء نمود که آنان باختیار خود از دیار خود بیرون روند عذاب دنیوی از آنان برداشته شد فقط چون بر کفر خود باقی ماندند البته مبتلا بعذاب اخروی خواهند گردید، اینکه است که فرموده وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ برای آنها ثابت است عذاب آتش جهنم.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (شق) در لغت بمعنی پاره نمودن و دو قسمت نمودن یک چیز است مثل قوله تعالی یوم تشقق الارض و انشقت السماء و امثال آن، در مفردات چنین گفته و مَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ یعنی کفار گردیده‌اند در شقی غیر از شق اولیاء خط!!!

صفحه: ۲۱۳

وَمَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَنَحْوَهُ (پایان) خلاصه آیه اشاره باین است که همین طوری که قبیله بنی النضیر در اثر شقاق و دشمنی و مخالفت خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مبتلا گردیدند باستیصال و همین طور هر کس مخالفت نماید حکم خدا و رسولش را بداند که خدا شدید الانتقام است، یعنی همین طوری که در مورد رحمت کثیر الخیر و کثیر الاحسان است در مورد غضب نیز بشدت انتقام میکشد.

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَا كِنَءَ اللَّهِ يُسَلِّطُ رَسُولَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ غنیمت مالی بود که مسلمانها پس از جهاد با کفار و مظفریت و غالب گردیدن بر آنان از مال آنها بدست می آوردند و (ماء) موصوله مبتدا، فما اوجفتم خبر او و (فیء) در اصل بمعنی رجوع است و (افاء الله) یعنی بازگشت نمود، از بعض مفسرین است آیه مشعر بر اینکه است که مال مال خدا است و بدست یهودیان عاریتی بود و آنان لایق نبودند اینکه بود که خداوند باز گردانید برسولش زیرا که او است مالک ملک و ملکوت (روح البیان) آنچه را خدا باز گردانید از غنیمت از مال و امتعه یهودیان بنی النضیر آن مخصوص رسول او است زیرا که شما مؤمنین در اینجا زحمت و مشقتی نکشیدید نه اسبی دوانیدید و نه شتری و نه با آنان جهاد نمودید، و لکن خدا تسلط میدهد رسول خود را بر هر کسی که بخواهد زیرا که خدا بر هر چیزی توانا است.

خلاصه آیه در مقام اینکه است که بمؤمنین بفرمانند که چون آنان در بدست آوردن غنیمت در اینجا زحمتی نکشیدند تا آن که مالی در مقام زحمت ذی حق گردند پس نباید منتظر گرفتن غنیمت باشند بلکه اینکه تفضلی است که خداوند مخصوص برسولش گردانید.

صفحه: ۲۱۴

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَاللِّرَسُولِ وَاللِّبَدَى الْقُرْبَى وَالْإِيتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنِ السَّبِيلِ (منهج الصادقین) چنین روایت میکند که ابن عمر گفته من از علی بن الحسین علیه السلام پرسیدم که مقصود از ذوی القربی و یتامی و مساکین و ابن السبیل که در آیه گفته شده کیانند فرمود آنها اقرباء ما و مساکین ما و از ما کسانی که در غیر وطن محتاج میگردند.

و محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام روایت میکند که از پدرش امام زین العابدین چنین نقل میکند که فرموده (برای ما است سهم فقراء و سهم ذای القربی و ما با مردم در آنچه باقی ماند شریک میباشیم یعنی سهم مال ذی القربی برای ما است و ما با مردم شریک میباشیم در آنچه باقی مانده باشد از مال) و ظاهر حدیث مقتضی اطلاق است خواه آنان اغنیاء باشند یا فقراء و اینکه موافق مذهب شافعیست لکن نزد فقهای امامیه مال برای فقراء اقارب رسول و بنی عبدالمطلب است.

و از حضرت صادق چنین روایت میکنند که فرموده ما جماعتی میباشیم که خدا واجب گردانیده بر بندگان خود فرمان برداری ما را و برای ما است انفال (مالی که بغنیمت بدست می آید) و نیز برای ما است مالی که برگزیده باشد از چهار پایان خوب و کنیزان خوب صورت و در قیمتی و هر چیزی که بيمثل باشد.

و بدان اموالی که ائمه و ولات در آن تصرف دارند سه نوع است.

اول مالی است که از مسلمان باسَم زکاه گرفته میشود و حکم آن در آیه صدقات معلوم گردید قوله تعالی إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ الخ.

دوم غنایم که بجهاد از کفار گرفته شده بطور قهر و غلبه و حکم آن نیز در آیه وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ الخ بیان شده.

سوم فیء است، و آن مالیهست که از کفار منتقل میگردد بمسلمانها بدون جهاد و آن مخصوص برسول الله صلی الله علیه و آله و

سَلَّمَ است در حال حیاتش و بعد از وی برای کسی

صفحه : ۲۱۵

میباشد از ائمه که قائم مقام او باشد و آنها بهر کس خواهند بدهند، و در هر چه صلاح دانند مصرف نمایند و اینکه قول امیر المؤمنین علیه السَّلَام و ابن عباس و عمر است و تمام فقهاء را رأی بر اینکه است که مستحقین در خمس بنی هاشم میباشند از فرزندان ابو طالب (پایان) کَی لَا یَكُونُ دُولَهُ بَیْنَ الْأَغْنِیَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ در مقام عِلَّتْ حکم برآمده که مال فیء که از کفار بدون جنگ و خون ریزی منتقل بر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ میگردد برای اینکه است که اگر بدست مردم افتد آن مال قسمت میشود بین متمولین و ثروت‌مندان شما و فقرا بی بهره می مانند پس شما مؤمنین بایستی آنچه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ تفضلاً بشما میدهد بگیریید و آنچه که بشما نهی میفرماید از آن خوداری نمائید اشاره به اینکه تابع حکم خدا و کلام رسول او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّم باشید و از روی هوی و هوس چیزی نگوئید و کاری نکنید که مخالف رضای حق تعالی باشد و مستحق عذاب و سخط او گردید و پرهیز کار گردید و بدانید که آنچه پیمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ بشما امر مینماید یا از آن نهی میفرماید آن حکم خدا و بامر خدا است وَ مَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحیٌ یُّوحیٰ خدای میگوید رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ از روی میل و هوای نفسانی خود امر و نهی بشما نمیکند هر چه بگوید وحی است از جانب حق تعالی فرود آمده و اگر مخالفت نمائید محققاً خدا در موقع غضب (شدید الانتقام) است و عذاب او سخت است.

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (للفقراء) بدل ذی القربی است یعنی آن مال غنیمتی که از یهودیان بنی

صفحه : ۲۱۶

النضیر منتقل پیمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ گردیده مال خدا و رسول و ذی القربی است و نیز برای فقراء مهاجرین آن کسانی که زیان بردند از مالشان و دست از مال و وطن و شهرشان برداشتند و با رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ از مکه بمدینه هجرت نمودند و چنین کردند برای آنکه فضل خدا و رضای او را بدست آرند آنان یاوران دین خدا و رسول او میباشند و آنها کسانی هستند که در اظهار ایمان صادق و راستگویند.

آری برای هر چیزی علامتی است که باید بآن علامت شناخته شود، مؤمنین صدر اسلام امتحان خود را دادند واقعا برای دین از مال و اولاد و قوم و عشیره و وطن گذشتن و بفقیر و فاقه زیستن بلکه از جان گذشتن کار آسانی نیست مخصوصاً نسبت بکسانی که عمری در بت پرستیدن گذرانیده علاوه بر اینکه که دست از دین آباء و اجداد برداشته و بخدای یگانه ایمان آوردن اینکه خود عمل فوق العاده‌ای است که مؤمنین صدر اسلام از خود نشان دادند.

و شخص متفکر میدانند که چنین اشخاص و عربهای متعصب و وحشی که در باره آنها فرموده الأعراب أشدُّ کُفراً وَ نِفَاقاً اینکه طور منقلب گردانیدن که چنین از خود گذشتگی نشان دهند از بالاترین معجزات بشمار میرود زیرا که چنین عملی از عهده بشری خارج است و اینکه نفوذ خدایی است که در اعماق دل آنان نفوذ نموده.

لکن متأسفانه گویا اینکه نفوذ و آن مغناطیس کلام رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ و آن ایمان صادقی که در عهد رسول الله داشتند نسبت باکثر آنان مستودع بوده یعنی عاریتی بود، زیرا چنانچه میدانیم بعد از رسول عهد ولایتی که با آنها نسبت بذریه طاهرین خود (ع) بسته بود حب ریاست غالب گردید و آن عهد ولایت را شکستند و عوض مزد رسالت او با اولاد و عترت طاهرین

او چه کردند مخصوصاً چه سفارش‌هایی که راجع به یگانه اولاد طاهره خود حضرت زهرا سلام الله علیها نمود که در آن حدیث مشهور باتفاق شیعه و سنی از حضرت رسول اکرم نقل میکند که فرموده (فاطمه بضعة منی یؤذینی من آذاها و ینصبینی من انصبها و ان الله یغضب لغضبها

صفحه : ۲۱۷

و یرضی لرضاهها)

فاطمه پاره تن من است هر کس او را آزار کند مرا آزار نموده و خداوند برای غضب فاطمه غضب میکند و برای خشنودی او خشنود میشود و امثال اینکه حدیث را بطرق مختلفه سنی و شیعه مثل صحیح مسلم و صحیح ترمذی از کتب معتبره سنیها و نیز در جلد هشتم بحار مجلسی و غیر آن در کتب شیعه ذکر نموده‌اند (الا لعنة الله على القوم الظالمین) وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ پس از ستایش و تعریف مهاجرین و کسانی که با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه هجرت نمودند، در مقام ستایش انصار بر آمده و آنان کسانی بودند که پیش از ورود پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه قبول اسلام نمودند و منتظر قدوم مبارکش بودند (تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ) اشاره بهمان مؤمنین است که جایگاه آنان مدینه بود و اینکه ایمان را بدار عطف داده شاید اشاره باین باشد که همین طوری که مدینه وطن و محل استقرار آنان بود در ایمان نیز استقرار و ثبات داشتند.

در اینکه آیه چند صفت ارجمند و فضیلت از فضائل انصار را بیان فرموده.

(اول) از کلمه من قبلهم چنین استفاده میشود که انصار پیش از مهاجرین ایمان آورده بودند، و شاید مقصود چنین باشد که آنان پیش از آمدن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه ایمان داشتند و باضافه چنان ایمان در قعر قلب آنان نفوذ نموده بود که مثل وطن و خانه مستقر آنان گردیده بود و در آن ثابت بودند.

(دوم) دوست میداشتند که مهاجرین در منزل آنها باشند و از آنان پذیرایی نمایند.

(سوم) از آنچه پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از مال بنی النضیر بمهاجرین داد حسد و غبطه

صفحه : ۲۱۸

پیدا نکردند و منتظر تلافی و عوضی نیز نبودند.

(چهارم) وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ انصار با تنگ دستی و احتیاج خودشان بر مهاجرین ایثار مینمودند و مهاجرین را بر خود مقدم می‌انداختند.

مفسرین در بیان اینکه آیه وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا گویند چون وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله مالی که از غنیمت بنی النضیر بدست آورد و بین مهاجرین قسمت نمود انصار چیزی در ذهنشان خطور نمود و باین قسمت راضی بودند اینکه آیه در شأن آنان فرود آمد، در منهج الصادقین چنین روایت میکند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انصار را طلبید و آنچه بمهاجرین محبت و انفاق نموده بودند بیان فرمود پس از آن گفت ای انصار اگر میل دارید غنیمت بنی النضیر را در میان شما قسمت کنم لکن بایستی شما عهده دار شوید که همان طوری که شما مهاجرین را در منزل خود جای داده‌اید و از آنان پذیرایی نموده‌اید بهمان طور عمل نمائید، یا آن که غنیمت بنی النضیر را بین مهاجرین قسمت کنم و از منزل شما بیرون روند و شما عهده‌دار خرج آنان نباشید، سعد بن معاذ و سعد بن عباده گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما میل داریم که مال را بین

مهاجرین قسمت نمایی و آنها همین طوری که در منزل ما، میباشند بمانند، زیرا که روشنایی و برکت خانه ما از آنان است، حضرت در باره آنان دعاء فرمود آن وقت اینکه آیه وَ يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ فرود آمد یعنی انصار با احتیاج و فقر خود مهاجرین را بر خود ترجیح میدهند.

وَ يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ بروایت عبد الله مسعود شبی در مسجد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بعد از نماز شام و خفتن مردی از میان صفوف برخواست و گفت من مرد غریبی میباشم و بر هیچ چیزی قدرت ندارم مرا طعامی دهید، حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود ای درویش ذکر غریب مکن که دل مرا اندوهگین نمودی، پس از آن فرمود در جهان غریب چهار است.

صفحه : ۲۱۹

اول مسجدی که میان طائفه‌ای باشد که در آنجا نماز نخوانند.

دوم قرآنی که در خانه‌ای باشد و خوانده نشود.

سوم عالمی که در میان جماعتی باشد و مردم دنبال او نروند و اخذ مسائل از وی ننمایند.

چهارم اسیری از اهل اسلام که در میان کفار باشد.

پس از آن فرمود کیست که مثونه اینکه مرد را کفایت کند تا در فردوس اعلا وی را جای دهند، حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام برخواست و دست مرد را گرفت و بخانه فاطمه زهرا علیه السّلام برد و گفت ای دختر رسول الله در باره اینکه میهمان فکری کن، گفت یا ابن عم در منزل اندک طعامی هست حسن و حسین گرسنه‌اند و تو روزه میباشی و آن طعام بقدر یک نفر زیادتر نیست، فرمود آن را حاضر کن، فاطمه (ع) طعام را حاضر نمود حضرت امیر طعام را نزد مهمان گذاشت و با خود فکر نمود اگر من با مهمان طعام بخورم مهمان سیر نمیشود، و اگر نخورم شاید او منفعل گردد پس دست دراز کرد و چنان نمود که چراغ را روشن میکنند و در اصلاح آن تائی ورزید تا مهمان از غذاء خوردن فارغ گردید وقتی حضرت فاطمه چراغ آورد دیدند آن طعام همان طور که بود هست حضرت امیر علیه السّلام فرمود ای درویش چرا غذاء نخوردی گفت سیر شدم، پس از آن حضرت امیر علیه السّلام و فاطمه و بچه‌ها و فضه و همسایه‌ها از آن طعام خوردند و سیر شدند و هنوز آن طعام باقی بود، روز دیگر که حضرت امیر علیه السّلام نزد حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ آمد و از وی سؤال نمود که دیشب چگونه گذرانیدی گفت بخیر و خوبی و حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حکایت مهمان و غذاء و چراغ را بیان فرمود، حضرت امیر علیه السّلام عرض میکند یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ چه کسی بشما خبر داد، فرمود جبرئیل نزد من آمد و مرا خبردار نمود و اینکه آیه وَ يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ را آورد، و اینکه حکایت را نیز عاصم بن کلیب که یکی از روایت سنّی‌ها است باندک تفاوتی نقل نموده.

صفحه : ۲۲۰

وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (شح) در مفردات چنین گفته (الشح بخل مع الحرص و ذلك فيما كان عادة قال تعالى وَ أَحْضَرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَ قَالَ وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ) ۱ پایان خلاصه پس از تعریف و ستایش انصار که آنان مال خود را ایثار نمودند بر مهاجرین در صورتی که خودشان کمال احتیاج را داشتند اینکه فضیلت را تعمیم میدهند و بطور اطلاق میفرماید، هر کس چنین باشد که نفس خود را از بخل و خود خواهی و از آنچه بایستی از نعم الهی که نصیب وی گردیده انفاق نماید بخل نوزد چنین کسانی آنان رستگاران و سعادت‌مندانند.

آری رستگاری و سعادت‌مندی نصیب کسی می‌گردد که نفس خود را از کثافات نفسانی که بالاترین آنها بخل و حرص است برهاند و بخل منحصر بمال نیست بلکه بر آنچه انسان دارا باشد صادق آید خواه مال باشد یا علم یا مقام باشد یا جاه آنچه را فضیلت می‌شمارند بایستی بدیگران انفاق نماید و گر نه متصف بشح نفس می‌گردد و باید خود را از اینکه مرض نفسانی و خود خواهی و حرص و بخل برهاند.

خلاصه کسی بتمام معنی از شح نفس خالی است که دارای نفس و طبیعت خیر باشد و از هر نعمتی که بوی کرامت شده خلق را منتفع گرداند (أَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ) خواهی متمتع شوی از نعمت دنیا با خلق کرم کن که خدا با تو کرم کرد و بالاترین چیزی که سبب بخل و حرص می‌گردد محبت دنیا و نفس پرستی است زیرا که محبت دنیا چشم دل انسان را کور می‌گرداند و چنان وی را شیفته نفس خود میکند که هر چه هست از مال و کمال برای خود میخواهد و برای خود ذخیره مینماید، حتی ممکن است بخل بجایی رسد که علاوه بر اینکه آدم بخیل از مال و علم و مقام خود کسی را برخوردار نمینماید مانع دیگران هم بشود و قوله تعالی در سوره نساء آیه (۴۱) الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا

(۱) در معنی شح گفته شح بخل است که با حرص توأم باشد و در جایی صادق آید که اینکه صفت عادت شخص باشد.

صفحه : ۲۲۱

تأیید مینماید اینکه که گفتیم که شح نفس منحصر ببخل مال نیست بلکه شامل می‌گردد کتمان و پوشیدن آن چه را که خدا از راه فضل عطاء فرموده زیرا که ما آتیهم الله در اینکه آیه عموم دارد و شامل می‌گردد آنچه را که بوی عطاء شده.

سخنان مفسرین در بیان شح نفس

(۱) مردی بعد الله مسعود گفت من مردی شحیحم هیچ چیزی از دست من بیرون نمیاید و بغیر نمیرسد، گفت تو بخیلی نه شحیح زیرا که شحیح آن است که مال خود را نگاه دارد و از مال برادر مؤمن خود بخورد و ظالم و بخیل کسی است که مال خود را بکسی ندهد.

(۲) از این زید نقل میکنند که گفته هر کس اخذ چیزی نکند که خداوند نهی نموده و منع نکند چیزی را که خداوند امر نموده چنین کسی نگاه دارنده نفس خود میباشد از شح.

(۳) سعید بن جبیر گفته شح نفس گرفتن حرام و منع زکاة است.

(۴) انس از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که هر کس زکاة بدهد و مهمانی کند و هر گاه مهمی پیش آید مال را خرج کند چنین کسی از شح نفس بری باشد، و بروایت جابر انصاری حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده (اتَّقُوا الشَّحَّ فَانَّهُ أَهْلَكَ مِنْ كَانِ قَبْلِكُمْ)

یعنی از شح بپرهیزید که شح هلاک نموده کسانی را که قبل از شما بودند.

گویند کسری از وزیر خود پرسید که چه چیز است برای آدمی که بدتر از آن چیزی نیست، وزیر گفت درویشی، کسری گفت بخل بدتر است زیرا که درویش وقتی مالی بدستش آید فراخ دست شود (یعنی در کارش گشایش میدهد) لکن آدم بخیل هرگز فراخ دل نشود، و در حدیث است که هرگز شح و ایمان با هم جمع نمی‌گردند (منهج الصادقین)

صفحه : ۲۲۲

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ پس از بیان اوصاف برجسته و فضائل حمیده مهاجرین و انصار، در مقام بیان دسته سوم از مؤمنین و کسانی که خود را داخل اسلام نموده‌اند برآمده و آنان را نیز باوصافی ستوده و تعریف نموده.

یکی از آنها از خدا طلب آمرزش مینمایند نه فقط برای خودشان بلکه برادران دینی خود را در دعاء و طلب آمرزش با خود شریک میگردانند، اشاره باین که ایمان واقعی با خودخواهی جمع نمیگردد مؤمن واقعی کسی است که آنچه برای خود میخواهد برای دیگران هم بخواهد.

دوم از اوصاف حمیده مؤمنین که ممکن است گفته شود اصل و منشأ تمام اوصاف نیک انسانی است اینکه است که دل و قلب آدمی از هر گونه غلّ و غش و حسد و بغض و کینه و دشمنی نسبت باهل ایمان پاک گردد، اینکه بود که مؤمنین صدر اسلام پاکی قلب و سریره خود را از خداوند تعالی میطلبیدند و گویا دعای آنان بهدف اجابت رسیده بود که توانستند دست بدست هم داده و با یکدیگر متحد گردند و پشت دشمن را بشکنند و علم اسلام را بلند گردانند و ماها بایستی رهین منت آنها باشیم و اگر ما مسلمانهای امروزه بروش نیاکان سابقین خودمان رفتار مینمودیم و با هم یک دل و یک زبان میگردیدیم و شح نفس و بخل و بغض و حسد و کینه و خودخواهی و خود پسندی و چندین هزار صفات نکوهیده حیوانی خود را بمقراض مجاهده برطرف مینمودیم شاید بهتر از سابقین میتوانستیم جامعه اسلامی را رونق دهیم و دست ظلم و کفر و اسارت بیگانگان را از سر خود کوتاه گردانیم و بمعاونت یک دیگر کاخ عظمت اسلام و اسلامیان را از فلک بالاتر بریم.

لکن متأسفانه فقط هنر ما ملت تقلید از بیگانگان است.

خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر اینکه تقلید باد

صفحه : ۲۲۳

نه مثل آنان دنیای خود را تعمیر میکنیم و نه در مقام اصلاح نفس و روح خود برآمده و آخرت خود را اصلاح مینمائیم. عبارت دیگر نه آن جنبه روحانی خود را در اثر تهذیب اخلاق و ایمان و تقوی پرورش و ترقی و تعالی میدهیم تا آنکه از فلک و ملک برتر شویم و مصداق کلام الله تعالی واقع گردیم که فرموده وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و نه آن جنبه طبیعی خود را در اثر فعالیت و عمل، بزرگ و نیرومند میگردانیم که لا- اقل از تحت اسارت بیگانگان و احتیاج بعملیات آنان بیرون آئیم (مُذَبَذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ).

صفحه : ۲۲۴

[سوره الحشر (۵۹): آیات ۱۱ تا ۲۴]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۱) لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلِّنَنَّ

الأدبار ثم لا يُصَيِّرُونَ (۱۲) لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْمَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱۳) لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسِهِمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۱۴) كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاتُوا وِبَالٍ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۵)

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۱۶) فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۱۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مِمَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸) وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۹) لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰)

لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۲۲) هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۲۳) هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۴)

صفحه : ۲۲۵

(ترجمه)

ای پیمبر آیا ندیدی منافقین را که نفاق میورزند و برادران خود آن کسانی که کافرند (بنی النضیر) گویند اگر شما از دیار خود بیرون روید البته ما هم بهمراهی شما بیرون آئیم و در راه هدایت شما از احدی اطاعت نخواهیم نمود ابتدا و اگر با شما جنگ نمودند البته شما را یاری مینمائیم و خداوند شاهد و گواهد است که منافقین با آنها دروغ گویانند-

اگر (اهل کتاب را) از مدینه بیرون کنند هرگز منافقین با آنها بیرون نروند و اگر مسلمانها بجنگشان آیند آنان را یاری نمایند و هر گاه حاضر گردند برای یاری آنها از جنگ فرار میکنند و آنان یاری کرده نمیشوند-

اینکه مردمان منافق دلهای آنها از شما مسلمانها بیشتر ترسناک است تا از خدا (یعنی از شما بیشتر از خدا میترسند) زیرا محققا آنان قومی هستند که فکر و تعقل ندارند

(اینکه است) که با شما جنگ نمیکنند مگر در قلعه محکم استوار یا از پشت دیوار زیرا که ترس و رعب بین آنان شدید است، چنین پندارید که با هم متفق و یکدلند در صورتی که دلهای آنان پراکنده است زیرا آنها مردمانی میباشند بی خرد و نمیفهمند،

حال آنها مثل همان قوم پیش از آنها در زمان نزدیک آنان میباشند (که در دنیا بکیفر اعمالشان رسیدند) و چشیدند و زر و وبال عمل نکوهیده خود را و برای آنان (در آخرت) عذاب بزرگ مهیباست،

(مثل کافرین)

صفحه : ۲۲۶

مثل شیطان است که بانسان گوید کافر شو چون کافر شو گوید بحقیقت من از تو بیزارم من از پروردگار رب العالمین میترسم، پس عاقبت شیطان و آن کس که مطیع وی گردیده چنین است که در آتش جاویدانند، همین است مجازات ظلم کنندگان،

ای کسانی که ایمان آورده‌اید خودداری نمائید از مخالفت امر خدا و باید هر کس بنگرد و فکر کند چه عملی پیش فرستاده برای فردای خود (یعنی قیامت) و تقوی و پرهیزکاری را شعار خود گردانید (و هرگز خدا را فراموش ننمائید) زیرا بآنچه میکیند خدا

آگاهست،

و ای مؤمنین شما مثل کسانی نباشید که خدا را فراموش نمودند و در اثر فراموشی خدا نفسهای خود را نیز فراموش نمودند آنان جماعت فاسقانند،

اصحاب جهنم و اصحاب بهشت مساوی نیستند یاران بهشت فائز گردیده‌اند (بفیوضات الهی)،

اگر اینکه قرآن را فرود آورده بودیم بر کوهی هر آینه میدیدی تو آن کوه را که از ترس خدا خاشع و ذلیل و متلاشی میگشت و اینکه مثلها را برای مردم بیان کنیم شاید آنان تعقل نمایند و بفکر افتند

او است خدای یکتایی که جز او خدایی نیست عالم است بآنچه غائب و پنهان و آنچه ظاهر و هویدا است و او است خدایی که رحمت رحمانی و رحیمی او بنام موجودات احاطه نموده

و او چنان خدایی است که نیست کسی که مستحق پرستش باشد مگر او، سلطان مقتدر و منزّه و مبرّا از هر عیبی و نقصی است (که در ممکنات دیده میشود) ایمن گردانیده بنده گان را از ظلم و عقوبت بی جا و بزرگوار و نگهبان خلق و غالب بر همه چیز و منفرد بوجود و حقیقت و در کبریایی و عظمت بی نهایت بطوری است که هر چیزی در مقابل عظمت او کوچک نماید پاک و منزّه است ذات پروردگار از آنچه برای او شریک قرار میدهند

آفریننده ممکنات و تصویر کننده صورتها و برای او است نامهای نیکو، بپاکی ستایش میکنند او را آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، و او است غالب و ارجمند و درستکار (که هر چیزی را بجای خود و در موقع خود قرار داده).

صفحه : ۲۲۷

(توضیح آیات)

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِن أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا همزه در أَلَمْ تَرَ تقریری است و رؤیت بمعنی یقین است خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که آیا تو ندیدی یعنی البته میدانی که منافقین برادران دینی خود از کفار اهل کتاب میگویند اگر شما از بلاد خود بیرون روید ما نیز برای جنگ با مسلمانها بیرون آئیم و اطاعت پیمبر و اصحابش را نمیکنیم.

اینکه آیه راجع بحکایت قبیله‌ای از کفار است که در مدینه منزل داشتند و آنان را قبیله بنی النضیر مینامیدند که چون آنها قبول اسلام نمودند پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله بآنان اعلان داد که یا از اطراف مدینه خارج گردید یا آماده جنگ باشید، جماعتی از منافقین که رئیس آنها ابن ابی و ابن نبتل و رقاعه و تابعین آنان بودند آنها را فریب دادند و گفتند آماده جنگ باشید و ما شما کمک میدهیم و با مسلمانها میجنگیم و اگر آنها غالب گردیدند ما با شما بیرون میرویم و تابع شما میگردیم و منافقین افرادی بودند که بظاهر اظهار اسلام نموده و در باطن بکفر خود باقی بودند.

وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ خدا شاهد و گواهد است که اینکه کافرین هر آینه دروغ گویانند که اگر بیرون روند با آنان بیرون نمیروند و اگر جنگ در گیر گردید آنها را کمک نمی‌نمایند و اگر بفرض بکمک آنها با مسلمانان بجنگند استقامت ندارند و پشت بقشون کرده فرار مینمایند.

آری عمل و رویه منافقین چنین است که نه بقول خود عمل میکنند و نه بوعده خود هر گاه بکسی وعده‌ای دادند انجام میدهند بزبان چیزی گویند و بدل خلاف

صفحه : ۲۲۸

آن را در نظر دارند کار آنان تدلیس و تظاهرات بی‌اصل و عمل آنها بی‌اساس است اینکه است که نه بسخن آنان توان اعتماد نمود و نه بعمل آنان وثوقی است.

لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ دیگر از اوصاف منافقین که اس-اساس نفاقشان روی همین مبنا است اینکه است که منافقین مردمان نفهم و بی‌خرد و جبان میباشند و همان جبن است که در اثر ضعف نفس آنها پدید گردیده که بظاهر اظهار دوستی و محبت با شما مینمایند و دلشان پر از کینه و نفاق است.

و نیز همان جبن و بی‌خردی آنها است که از شما مؤمنین زیادت‌تر از خدا میترسند اگر اینان اندک عقل و رویه داشتند می‌فهمیدند که قوت و قدرت مؤمنین در اثر ایمان و اتکاء و اعتماد آنان است بخدای تعالی که در اثر ایمان و تقوی خدا بآنها چنین قدرت و شوکتی داده اگر چنین فهمی داشتند البته از خدای تعالی زیادت‌تر میترسیدند تا از شما که مخلوقی میباشید از مخلوقات او.

چون در محل خود مبرهن گردیده که مورد مخصص نیست اینکه است که آیات قرآنی و لو آنکه اکثرش در موارد مخصوصی فرود آمده لکن اطلاق دارد و در اینجا از اطلاق آیه دو چیز توان استفاده نمود.

یکی ترس از خلق زیادت‌تر از ترس از حق تعالی دلیل بارزی است بر بی‌خردی و نفهمی آدمی زیرا هر کس ترس او از خدا زیادت‌تر معرفتش بمقام الوهیت بیشتر و هر کس معرفتش بیشتر عقل و خردش بیشتر است زیرا که معرفت و دانش از روی عقل تحقق پذیرد. دیگر چون کلیه منافقین را بصفت رهبه و ترس از مخلوق معرفی نموده از اینجا توان یک معنی کلی بدست آورد و معیار شناختن منافقین قرار داد و اشاره به اینکه اگر خواهی منافق را بشناسی بین از خدای تعالی زیادت‌تر میترسد یا از خلق، واقعا تجربه شده که آدم منافق دو رو دروغ گونه بخدا اعتماد دارد و نه اعتماد

صفحه : ۲۲۹

بنفس خود همیشه در باطن خود ترس ناک است که مبادا دروغ وی فاش گردد و مردم از باطن او آگاه گردند. لا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحَسَّبُ لَهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ اینکه آیه نیز متفرع بر آیه بالا است و اشاره باین است که منافقین چنان ترس و رعبی از مؤمنین در دل آنان تمرکز نموده که هر گاه با مؤمنین در مقام مبارزه برآیند خود را در قلعه محکم و در پشت دیواری مخفی میکنند و از پشت قلعه و دیوار جنگ مینمایند. و شما مسلمانها چنین گمان میکنید که آنان جماعتی میباشند با هم متفق و متحدند در صورتی که بظاهر اجسامشان با هم لکن قلبهای آنها متشتت و متفرق از هم است بلکه ضدیت آنان بیکدیگر بسیار قوی است و اینکه صفت نیز ناشی از کم عقلی و بیخردی آنها است.

(قوله تعالی وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى) اشاره بهمان مطالب بالا است که منافقین را باین صفت معرفی نموده که وقتی عده‌ای از آنان در امری از جنگ و مبارزه یا مهم دیگری با هم جمع شدند در ظاهر چنین می‌نمایانند که در اینکه امر مهم با هم متفق میباشیم در صورتی که در واقع چنین نیستند فقط اجسام آنان نزدیک بیکدیگر است لکن قلبهای آنها از هم متفرق و متشتت است.

کسی که در اینکه آیات قدری تأمل نماید بخوبی میفهمد که اینکه اوصافی که راجع بمنافقین بیان فرموده و آنان را باین صفات معرفی نموده بعینه در بسیاری از مسلمانهای اینکه دوره زمان ما نیز تحقق دارد چنانچه میبینیم اگر جماعتی بر انجام کار مهمی

اجتماع نمایند اتفاق آراء ندارند از آن عمل هر کس انتفاع شخصی خود را در نظر گرفته و لو آنکه بر ضرر دیگران تمام شود، اینکه است که ملت مسلمین که!!! تفوق و برتری بر تمام ملل دنیا داشته باشند چنانچه در سوره آل عمران

صفحه : ۲۳۰

آیه ۱۳۳ خطاب بمؤمنین فرموده و لَا تَهْتُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ معلوم میشود اینکه عقب مانده گی ماها در اثر اینکه است که ما مسلمانها بآن شرایطی که بآن ایمان تحقق میگیرد عمل نمیکنیم، و الا بایستی بدلات آیه از تمام ملل عالم بلندتر و نیرومندتر باشیم.

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ در اینکه آیه نیز صفت دیگری از اوصاف منافقین را تذکر میدهد و آدم منافق را تشبیه بشیطان کرده که پس از آنکه تابعین خود را فریب داده و بانواع و اقسام حيله گری و وسوسه های شیطانی آنان را از ایمان بکفر کشانیده بآنچه بمتابعین خود وعده میدهد عمل نمیکنند و وعده دروغی میدهد.

مفسرین از ابن عباس چنین نقل میکنند که در بنی اسرائیل عابدی بود بنام برصیصا و مدت بسیاری در صومعه خود مشغول گردیده عبادت و ریاضت تا آن که صاحب کرامت شده بود بطوری که مجانین را میآوردند در صومعه او و بدعا و تعویذ وی شفا می یافتند وقتی دختری از سلاطین مبتلا بمرض صدع و جنون گردید برادران دختر وی را بدر صومعه عابد آوردند که بدعای عابد شفا یابد و دختر را گذاردند و رفتند وقتی عابد دختر را دید شیطان وی را در نظرش جلوه داد و بنا نمود بوسوسه نمودن در قلب عابد تا وقتی که او را فریب داد و عابد با دختر زنا کرد و دختر حامله گردید پس از آن باز شیطان بنا بوسوسه گذارد و عابد را فریب داد که برادران دختر که میآیند و از حمل خواهرشان مطلع میگردند تو رسوا میگردی و چاره ای جز اینکه نیست که دختر را بکشی و زیر خاک پنهان نمایی عابد دختر را کشت و زیر خاک پنهان نمود شیطان بصورت آدمی در آمد و برادران دختر را خریدار گردانید که زاهد چنین و چنان کرده و محل دفن دختر را نیز خبر داد برادران دختر یک بیک آمدند و قبر را شکافته و کشته خواهرشان را دیدند و بسططان وقت خبر دادند پس از

صفحه : ۲۳۱

اثبات زاهد را بستند و بدار کشیدند آن وقت شیطان بصورت آدمی در آمد و پای دار ایستاد و گفت من آن کسی میباشم که تو را باین مهلکه انداختم آیا اطاعت مرا میکنی تا آنکه تو را از اینکه مهلکه نجات دهم، زاهد گفت آری هر چه گویی اطاعت میکنم شیطان گفت یک دفعه بمن سجده کن تا تو را نجات دهم، عابد گفت در اینکه حال چگونه بتو سجده کنم شیطان گفت ایماء یعنی اشاره کافی است وقتی عابد با چشم بشیطان سجده نمود و کافر گردید شیطان فرار نمود و عابد در حال کفر جان داد و مرد اینکه حکایت ممکن است واقعیت و حقیقت داشته باشد و شاید ضرب المثل باشد که اهل ایمان و تقوی همیشه ملتفت حال خود باشند و بدانند که شیطان در کمین گاه کسانی است که در صراط راستی و حقیقت رهسپارند چنانچه در سوره اعراف آیه ۱۵ و ۱۶ حکایه از قول شیطان رجیم فرموده قَالَ فِيمَا أُغْوِيَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ - ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿۱۱﴾.

از اینکه آیه چنین استفاده میشود که هم شیطان گمراه کردن کسانی است که در راه مستقیم توحید قدم میگذارند و میخواهند سیر خود را بکمال رسانند و بحقیقت راه یابند اما کسانی که اصلا در جاده حقیقت رهسپار نمیباشند شیطان در اغواء کردن آنان چندان زحمتی ندارد آنها بخودی خود دنبال او میروند.

در اینجا ممکن است سؤالاتی پیش آید

(اول) آیا حقیقت شیطان چیست جسمانی است یا حقیقت مجرد از ماده است و بنا بر آنکه مادی است از چه ماده‌ای بوجود آمده جسم لطیف است یا کثیف.

(دوم) از چه راهی بانسان داخل میگردد از راه ظاهر یا باطن.

(سوم) نفوذ وی در انسان بچه درجه‌ای است آیا در تمام قوی و مشاعر نفوذ

(۱) شیطان پس از مطرود شدن گفت چون مرا اغواء نمودی هر آینه برای اغواء نمودن اولاد آدم می‌نشینم بر سر راه تو که راستست پس از آن می‌آیم از جلو روی آنها و از پشت سرشان و از طرف راستشان و از طرف چپشان و تو نیابی بیشتر از آنها را از شکر کنندگان

صفحه : ۲۳۲

دارد یا نه

پاسخ سؤال اول

در اینکه شیطان جسم لطیف است بین متشرعین حرفی نیست غیر از بعضی از حکماء اسلامی که شیطان که وی را ابلیس نامند او را مجرد از ماده دانند خلافتی که هست بین دانشمندان در اینکه است که آیا ابلیس از جنس ملائکه و فردی از افراد ملائکه بشمار میرود یا از جنس جن و نوعی از انواع جن شمرده میشود.

دلیل کسانی که شیطان را از جنس ملائکه میدانند گویند وقتی تمام ملائکه مأمور گردیدند بآدم سجده کنند و همه آنان سجده نمودند مگر ابلیس و چون ترک امر نمود مردود گردید و اگر شیطان از جنس ملائکه نبود مشمول امر نمیگردید تا آنکه بمخالفت آن مردود گردد پس از اینجا توان فهمید که شیطان از جنس ملائکه بوده نه از جنس جن.

و آنهایی که شیطان را از جنس جن میدانند عمده دلیل آنان قوله تعالی است که در وصف او فرموده **كَانَ مِنَ الْجِنِّ** تصریح مینماید که شیطان از جنس جن بوده.

صدر المتألهین در تفسیر خود راجع به اینکه ابلیس از جن است یا از ملائکه بیانی دارد که برای توضیح مختصری از آن را در اینجا ترجمه مینمایم چنین گوید بروایت ابن عباس یک قسم از ملائکه آنهایند که تولید مثل و زایش دارند و از جمله آنها ابلیس است و رأی ابن مسعود و قتاده بر اینکه است و مختار شیخ ابو جعفر طوسی نظر بروایتی که از ابی عبد الله نقل میکند نیز چنین است. و بروایت شیخ مفید ابلیس از جن بوده نه از ملائکه بدلیل اخبار متواتره که از ائمه (ع) رسیده و رأی مذهب امامیه بر اینکه است. و دلیل بر اینکه ابلیس از جنس جن بوده چند چیز است.

(اول) قوله تعالی در سوره کهف آیه ۴۸ **إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ**

صفحه : ۲۳۳

(دوم) قوله تعالی در باره ملائکه فرموده لا یعضون الله ما أمرهم و یفعلون ما یؤمرون که از عموم ملائکه نفی معصیت نموده و اگر ابلیس از ملائکه بود مرتکب خلاف نمیگردید و اطاعت مینمود.

(سوم) ابلیس صاحب اولاد و ذریه است بدلیل قوله تعالی أفتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدو کهف آیه ۴۸ و ملائکه تولید مثل و زایش ندارند.

و راجع باستثناء در قوله تعالی فسجد الملائکه کلهم أجمعون إلی ابلیس بچند وجه جواب داده شده.

یکی آن که استثناء منقطع است مثل قوله تعالی ما لهم به من علم إلی اتباع الظن و چون بیان آن فیلسوف بزرگ مفصل است در همین جا کلام او را خاتمه میدهم.

و گوئیم نظر باخبار متواتره و دلالت آیات و اجماع علماء امامیه همان رأی اخیر که ابلیس از جن است نه از ملک ترجیح دارد و استثناء در قوله تعالی إلی ابلیس چنانچه گفته شد ممکن است استثناء منقطع باشد یا آنکه داخل بودنش در ملائکه بطور حقیقت نباشد بلکه چون خود را داخل ملائکه گردانیده بود از باب تغلیب امر (اسجدوا لآدم) شامل وی گردید و بمخالفت مردود گشت.

پاسخ سؤال دوم

که از چه راهی بانسان داخل میگردد اگر از ظاهر بباطن نفوذ نماید چنانچه ثم لا ینبهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم دلالت دارد بایستی از مسامات و خلل و فرج بدن داخل گردد و چون شیطان جسم و جسمانی است و لو آنکه جسم لطیف باشد بایستی نفوذ آن را حس نمائیم.

گوئیم اولاً- اگر لازم بود نفوذ هر جسمی که وارد بدن ماها میگردد حس نمائیم بایستی نفوذ هوا و میکروبها و حراراتی که علی الدوام در بدن داخل و خارج میگردند حس نمائیم با آنکه ابداء ملتفت بدخول و خروج چنین چیزها با آنکه

صفحه : ۲۳۴

اجسامند نمیباشیم.

و چون عنصر غالب شیطان چنانچه حق تعالی حکایه از قول شیطان رجیم فرموده خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينِ آن ملعون در مقام کبر و متیّت و افضلیت خود از آدم اعتراضاً بمقام ربوبیت گوید مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک پس من از آدم شریف ترم چگونه باو سجده کنم.

خلاصه چون عنصر غالب شیطان از آتش است و آتش جسم لطیف است بلکه چون از زبده و جوهر آتش خلق گردیده لطافتش زیادتر از هوا و میکروب و غیر آن است و همین طوری که حس دخول و خروج چنین چیزها را نمیکنیم حس دخول و خروج شیاطین را نیز نمیکنیم.

و ثانیاً شاید مقصود از آیه دخول و خروج وی از اطراف آدم اشاره باحاطه و استیلا شیاطین باشد بر بنی آدم و احاطه و نفوذ وی را در باطن تشبیه نموده بر احاطه اطراف بدن زیرا چنانچه مسلم و معلوم است شیاطین در نفس انسان و قوای نفسانی وی نفوذ دارند نه در اجزاء بدن و قوای مادی وی و چون محل سلطنت و جولان گاه شیاطین نفس انسانی است نه بدن البته طریق دخول وی نیز بایستی از طریق قوای نفسانی مثل قوای واهمه و متخیله و قوه خیال باشد نه عاقله و از همین طریق قوا در باطن انسان نفوذ مینمایند زیرا که محل قرارگاه وی قوای حیوانی است مخصوصاً قوه واهمه که اصلاً درب بازی است برای ورود شیاطین.

پاسخ سؤال سوم

که بچه اندازه شیطان قدرت دارد در انسان نفوذ نماید و بوسوسه وی را گمراه گرداند.

گوئیم حيله و خدعه‌های شیطانی بسیار است و نفوذش در افراد بشر بطرق مختلفه صورت می‌گیرد هر کسی را براهی که سر و کار او و هم وی بر آن است فریب می‌دهد و نیز هر قوه‌ای از قوای نفسانی که بر انسان زیادتر غلبه نمود نفوذ شیطان از آن طریق زیادتر است مثل اینکه اگر قوای شهوانی در وی غالب گردید

صفحه : ۲۳۵

مثل شهوت ازدواج، عیاشی، شکم پرستی، پر حرفی، تن پروری، قیودات - طبیعی.

خلاصه آنچه نزد عقلاء لهو و لعب بشمار می‌رود تماما از قوای شهوانی بروز میکند و هر یک از مقتضیات شهوانی که در آدمی غلبه نمود همان طریق شیطان است که از همان راه بر وی وارد می‌گردد و راهرا برای رسیدن بمقصودش باز میکند و بوسوسه مطلوبش را در نظرش می‌آراید.

و نیز اگر قوای غضبیه بر وی غلبه نمود. مثل حب جاه، ریاست، مقام، حب انتقام، و آنچه منبعث و ناشی از افراط قوه غضبیه می‌گردد شیطان از همان راه بتوسط قوای وهمیه و متخیله بر وی استیلاء می‌یابد و راه مکر و تدلیس و خدعه را برای رسیدن بمطلوبش باز میکند، و در مقام وسوسه بر می‌آید تا وقتی که انسان را یا یک بهیمه‌ای گرداند که فقط هم وی خوردن و خوابیدن و تعیشت حیوانی است، یا یک سیع درنده‌ای که همش گزیدن و دریدن و برتری جستن بر غیر است.

چنانچه بعضی افراد را از طریق تدریس و فرا گرفتن علوم فریب می‌دهد مثل بعضی که مایل بتحصیل علومند با آنکه میل بتحصیل علوم از مقتضیات قوه عاقله بشمار می‌رود لکن در اینجا ممکن است شیطان مطلوب آنان را عوضی نشان دهد و بعض آنان را وادار می‌گرداند بتحصیل علمی که نه بدنای آنان نفع بخشد و نه دین آنها را حفظ نماید یا آنکه هر گاه شمه‌ای از علوم دینی یا دنیوی را فرا گرفتند آنان را بغرور نفس مبتلا می‌گرداند و عجب می‌آورند و خود را صاحب علم و دانش بلکه اعلم علماء پندارند و باقی علماء را نادان و بی‌خرد می‌شمارند.

و بعض دیگر را از طریق عبادت گمراه نموده و هم آنها را مصروف می‌گرداند در بعض شرائط و آداب عبادات مثل طهارت و اجزاء و شرائط نماز و بقدری راجع بنجاست و وضوء و غیر آن وسوسه مینماید که وی را از اصل عبادت که مطلوب اصلی است باز میدارد.

متأسفانه اینکه قسمت از تابعین شیطان که آنان را از راه عبادت فریب داده از

صفحه : ۲۳۶

عملشان نه لذت جسمانی می‌برند و نه فائده روحانی نصیب آنها گردیده باضافه چنین اشخاص غالبا در مورد غضب الهی واقع می‌گردند زیرا که هم بدعت در دین می‌گذارند و هم بعض از اشخاص و سواسیها بندگان خدا را نجس میدانند و آن عملی که بایستی نسبت بکفار مراعات نمایند نسبت بمؤمنین اجراء می‌گردانند و از آنها اجتناب مینمایند و اینکه از بدترین صفات نکوهیده بشمار می‌رود.

خلاصه کسی که خواهد تا اندازه‌ای از شر شیطان محفوظ ماند نخستین وظیفه وی اینکه است که بخدای متعال پناه برد و تمسک نماید بدعاهایی که در اینکه باب از معصومین رسیده خصوصا دعاء (۱۷) از دعاهای صحیفه سجادیه علیه السلام و نیز هر وقت

شیاطین بر وی غلبه نمود بذکر و توجه بحق تعالی خود را در پناه او محفوظ گرداند چنانچه در سوره اعراف آیه (۲۰۰) در وصف اهل تقوی فرموده إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (۱).

و در ثانی بایستی همیشه مراقب و مواظب حال خود باشد تا آنکه بوجدان خود بیابد که چه صفتی از اوصاف حیوانی در نفس وی غلبه دارد و همش در چیست و بداند که شیطان از همان راه بر وی ظفر می‌یابد بایستی کوشش نماید و بهر قیمتی تمام میشود با نفس خود مجاهده نماید و بر خلاف آنچه را که نفس بهیمی وی مایل بآن است عمل کند زیرا که قانون معالجه هر مرضی چنین است که هر میکروبی را اطباء حاذق بزدش رفع میکنند و همان طوری که معالجه امراض جسمانی بزدش میشود معالجه امراض روحانی نیز بایستی بزدش شود، مثل اینکه اگر شخص در خود دید مایل بجمع آوری مال یا طالب جاه و غیر آن است بر خلاف میل خود عمل کند تا آن که راه شیطان را ببندد.

(۱) هر آینه آنان که از شرک و معاصی اجتناب نمودند چون از جانب شیطان بآنان (مکری و وسوسه‌ای برسد) و شیاطین در آنها تماس کنند ایشان متذکر حق تعالی میگردند پس در اثر تذکر راه درستی و صواب می‌بینند.

صفحه : ۲۳۷

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ عاقبت کسانی که پیرو شیطان گردیدند و کافر شدند آتش جهنم است و در آتش جاویدانند اینکه است پاداش مردمان ستم کننده.

مرجع ضمیر (عاقبتهما) شیطان و تابعین او است و اشاره به اینکه صورت خارجی شیطان آن منافقینی میباشند که در آیه بالا بیان شده که آنان کسان و رفقاء خود را که قبیله بنی النضیر بودند فریب دادند که ما شما را کمک میدهیم و بقولشان عمل نمودند، و همین طوری که شیاطین و تابعین آنها از کفار در جهنم محلّد و جاویدانند آنان نیز چنینند و همین است جزاء عمل هر ظالمی یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ در اینکه مبارک آیه چنانچه مشاهده میشود دو مرتبه تقوی نام برده شده و در باقی آیات قرآنی نیز مکرر ذکر تقوی شده و از آیات چنین استنباط میشود که مرتبه تقوی فوق مرتبه ایمان است در سوره آل عمران آیه (۹۷) در مقام تأکید تقوی برآمده و خطاب بمؤمنین نموده یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ اینکه طور بیان و تکرار اهمیّت تقوی را میرساند.

تقوی چیست و متصفین بوی کیانند

(تقوی مأخوذ از وقایه و وقایه بمعنی نگاه دارای است و متصفین بآن کسانی میباشند که در اثر مجاهده با نفس ملکه و خلقی در آنان پدید گردیده که سر سوزنی از حکم عقل و شرع تجاوز نمی‌نمایند یعنی نفس آنها مطیع عقلشان گردیده و آرزو و آمال آنان فقط بدست آوردن رضاء و خشنودی خالق آنها است، و اگر بخواهیم داخل در معنی تقوی گردیم و راجع بموارد استعمال آن در

صفحه : ۲۳۸

شرع و عرف شرح دهیم سخن طولانی میگردد در جلد اول اینکه تفسیر در اول سوره بقره در توضیح قوله تعالی هُدِيَ لِلْمُتَّقِينَ اندازه‌ای راجع بخصوصیّات تقوی بحث نمودیم.

در اینجا همین قدر اجمالاً گوئیم آنچه از آیات و احادیث و سخنان دانشمندان و مفسّرین توان استفاده نمود اینکه است که تقوی

سه مرتبه دارد.

(نخستین) خودداری نمودن از معاصی و مخالفت هوای نفسانی.

(دوم) خودداری نمودن از مخالفت احکام و دستورات شرع و ترک نمودن واجبات شرعی.

(سوم) توجه کامل بحق تعالی در تمام اوقات و خودداری نمودن از یاد غیر او و خلوص و خالی گردانیدن دل و عمل از آنچه باز دارد وی را از نظر نمودن بوجه کریم.

و توان گفت اصل و حقیقت تقوی که از قوله تعالی اَتَّقُوا اللَّهَ استفاده میشود همین است و آن دو قسم اول مقدمه و غرض اصلی وصول باین مقام است.

و مقصود از (لغد) در آیه بالا قیامت است و اشاره باین که قیامت مثل فردا نسبت بامروز خیلی نزدیک بدنیا است، و نیز همین طوری که امروز و فردا مقارن یکدیگر و پس از امروز فردا پدید می‌گردد و آنچه امروز کرده‌ای غالباً فردا ب نتیجه میرسد همین طور هر عمل نیک و بدی که امروز دنیا نموده‌ای فردای قیامت ب نتیجه خواهد رسید.

و لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ خطاب بمؤمنین است که شما مثل کسانی نباشید که در اثر فراموش کردن خدا نفسهای انسانی خود را نیز فراموش نمودند و کسانی که چنینند آنان فاسقند.

سخنان مفسرین راجع بآیه

(۱) نسوا الله بترک ذکر و توبه و شکر و تعظیم پس آنان در اثر آن فراموشی عذاب را نیز فراموش نمودند همان طوری که بعضی بعض دیگر را فراموش میکنند

صفحه : ۲۳۹

(۲) فراموش کردن خدا فراموش کردن حق خدا است کسی که حقوق الهی را مراعات ننمود چنین کسی قوی و مشاعر خود را فراموش نموده نمیشنود آنچه را که برای وی نفع می‌بخشد و از عمل خود منتفع نمیگردد.

(۳) چون آنان أداء حق خدا را نمودند بکیفر عملشان از خیر و ثواب و حظوظات روحانی محروم گردیدند (مجمع البیان) راغب اصفهانی در معنی نسیان چنین گفته (نسیان ترک الانسان ضبط ما استودع) آنچه را که بایست ضبط کند نکند و سبب ضبط نکردن یکی از سه راه میشود یا از ضعف قلب یا از غفلت و یا عمدتاً شخص خود را بفراموشی می‌اندازد تا آنکه رفته رفته از یادش میرود و هر نسیانی را که خداوند مذمت فرموده و بانسان نسبت میدهد مقصود قسم سوم است مثل قوله تعالی فذوقوا بما نسيتم لقاء يومكم هذا و نسیانی که نسبت بخودش میدهد مثل قوله تعالی نسوا الله فنسيهم مقصود اهانت و بی‌اعتنایی بآنها است، اما آن دو قسم اول بدلالات آن حدیث نبوی (رفع عن امتی الخطاء و النسیان) مورد اهانت نمیگردد (پایان) و بوجه دقیق‌تر ممکن است گفته شود وقتی اینکه آیه را بآن حدیث نبوی معروف

(من عرف نفسه فقد عرف ربه)

و نیز حدیث دیگر

(اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه)

جمع کنیم از مجموع آنها چنین استفاده میشود که شناختن حق تعالی منوط بشناختن نفس است چنانچه دانشمندان گفته‌اند.

خود شناسی کلید خدا شناسی است

شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب توحید خود در ضمن حدیثی از موسی بن جعفر علیه السلام چنین نقل میکند که فرموده (لیس بینه و بین خلقه حجاب غیر خلقه احتجب بغیر حجاب محجوب و استتر بغیر ستر مستور لا اله الا هو الکبیر المتعال) یعنی نیست بین حق تعالی و بین خلق او حجاب و پرده‌ای غیر از خود خلق، و مقصود از خود خلق حدود ممکنات و نواقص امکانی است و منسوب بحضرت امیر علیه السلام است که در بعضی از خطبه‌های خود فرموده

صفحه : ۲۴۰

(توحیده تمیزه عن خلقه و حکم التمییز بینونه صفه لا بینونه عزلیه)

توحید حق تعالی اینکه است که او را از خلقش تمیز دهی و تمیز باین است که از حیث صفات خلق را از حق جدا نمایی نه آنکه بالکلیه خلق را جدا و بیگانه از خدای تعالی گردانی.

برای توضیح مطلب مقدمه گوئیم مخفی بودن موجودی از موجود دیگر بیکی از دو راه تصور دارد یا آن دو موجود بتمام ذات و صفات از هم متباین و جدا میباشند یا از حیث صفات و تعینات از هم ممتازند نه از حیث ذات و حقیقت.

و چون نمیشود علت شیئی بتمام جهات مباین با معلول خود باشد و او تعالی علت و خالق موجودات است پس همان طوری که حضرت امیر علیه السلام فرموده تباین و جدایی او از مخلوقات تباین صفتی است یعنی تباین و جدایی حق تعالی از موجودات باعتبار حدود و جهات امکانی و عدمی است نه از جهت وجود و کمالات وجودی است و اگر چه مخلوقات بتمام صفات مباین و جدا از مبدء خود میباشند او واجب الوجود و باقی ممکن الوجود، او غنی بالذات و باقی فقیر الی الله، او قدیم و باقی تماما حادث لکن از جهت وجود و هستی چون همه از پرتو وجود ازلی او سبحانه تظاهر وجود و هستی مینمایند باین لحاظ آثار و آیات الهی میباشند یعنی هر موجود ممکن بقدر وجود و کمالاتی که از مبدء وجود دارا گردیده نمایش میدهد خالق خود را.

خلاصه اگر خواهی خدای خود را بشناسی نظر کن بوجودت بآن وجهی که مرآت و نماینده او میباشی با قطع نظر از حدود و نقایص امکانی خود و وجود ناقص و کمالاتی که ناشی از وجودت گردیده مثل قدرت علم نافع اراده و غیر آن هر چه را در خود کمال دانی در نظر آر در صورتی که خودت خود را از نظر بیندازی یعنی وجود و کمالات وجودی را از خود نبینی بلکه مستند بمبدء خود دانی لکن مادامی که خود و کمالات خود در نظرات جلوه گری دارد ممکن نیست راهی بسوی او پیدا نمایی وقتی چنین نظری و فهمی پیدا نمودی آن وقت ممکن است از طریق وجود خود راهی بسوی معرفت پروردگار خود پیدا نمایی و بقدر دلالت وجود خود خدای خود را بشناسی و علم وجدانی و معرفت حقیقی پیدا نمایی و بدانی و نصب العین تو گردد که

صفحه : ۲۴۱

وجودت مستند بغیر و از او و قائم بوجود خالق متعال است و توانی بفهمی سرّ آن حدیث معروف که معصوم فرموده (من عرف نفسه فقد عرف ربه).

پس از اینکه بیانات واضح میگردد معنی قوله تعالی در آیه بالا- نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ که بشناختن نفس بوجه مرآتیت و نماینده گی خدا شناخته میشود و بفراوش کردن خدا نفس نیز یعنی بآنطوری که هست فراموش میگردد.

خلاصه بدلالت آیات و اخبار چنین معلوم میشود که شناختن نفس منوط بشناختن خدا است و شناختن خدا منوط بشناختن نفس است و اینکه دو ملازم یکدیگرند.

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. اشاره به اینکه اگر فرضاً کوه با اینکه عظمت لایق اینک بود یعنی با شعور و عقل بود و قرآن را بر آن فرود می‌آوردیم از عظمت قرآن خاضع می‌گردید و سر فرود آورده و قطعه قطعه می‌گردید (وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ) دل کافرهای چنان سخت است که از سنگ سخت‌تر است و از آن وعید و تهدیدات قرآنی ابدان تکان نمی‌خورد.

دو نکته قابل توجه

یکی اینکه آیه نظیر آن آیه است که وقتی حضرت موسی علیه السلام بنا باصرار قومش طلب رؤیت نمود برای آگاه نمودن آنها به اینکه عظمت الهی فوق آن است که ممکن بتواند باو نظر کند و مواجهه پدید گردد فرمود (نظر کن اگر کوه بجای خود قرار گرفت بنزدیکی مرا می‌بینی) فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صِعِقًا وَ هَمَّان طوری که کوه تاب تجلی حق تعالی را نیاورد و قطعه قطعه و پراکنده گردید همین طور تاب تحمل کلام خدا را نیز نمی‌آورد.

آری اگر اینکه آیات قرآنی در لفافه حروف و کلمات پیچیده نشده بود بشر نیز تاب شنیدن آن را نداشتند اینک است که بقدرت کامله الهی روح کلام یزدانی

صفحه : ۲۴۲

در لفافه کلمات پیچیده شده تا آنکه قلبی که تا اندازه‌ای بنور جمال حق تعالی روشن گردیده از خلال آن بعضی اسرار کلام الله واقف گردند لکن نه هر گوشه تاب شنیدن آیات الهی را دارد و نه هر چشمی کمون حقایق قرآنی را تواند بیند (صُمُّ بَكْمُ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ).

و سر دیگری که آیه مشعر بر آن است اینک است که چنانچه عرفاء و حکماء گفته‌اند تمام موجودات حتی جمادات صاحب شعور و ادراکند منتهی الامر هر موجودی بقدر لیاقت و شدت و قوت وجودی خود ادراک دارد. پس باین اعتبار توان استظهار نمود که آیه اشاره باین است که چون کوه جماد است و شعور موجود جمادی بسیار ناچیز و کم است اگر قرآن بر آن فرود می‌آمد تاب تحمل آن را نمی‌آورد منداک می‌گردید.

در سوره احزاب آیه ۷۲ فرموده إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا شاید مقصود از آن امانت قرآن باشد که قرآن امانتی است از خدا و آسمانها با آن عظمت و زمین و کوهها تاب تحمل آن را نیاورده و ابا کردند از تحمل آن و انسان ظالم جهول قبول نمود و مراعات آن را ننمود و اگر فرضاً قرآن بر کوه فرود می‌آمد پراکنده می‌گردید^(۱) و نظر بهمین قبیل اسرار و رموز دیگری که در قرآن مندرج است فرموده وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.

و چون بنای دانشمندان بر اینک است که مطالبی که فهمش برای بعضی مردم دشوار است بصورت مثال یا داستان و حکایات می‌آورند که از طریق آنچه مشهود و معلوم آنهاست پی ببرند بآنچه غیر معلوم و از نظر آنان غائب است و از اینک راه اندکی معانی را درک نمایند قرآن که کلام سبحانی است نیز در قصص و حکایت و در مثلها نیز همین روش را بکار برده که شاید عقل بشر اندکی پی بمعانی و اسرار ببرد و بعضی رموز قرآن مطلع گردد و از اینک طریق سعادت خود را بیابد.

(۱) و معانی دیگری نیز راجع بآیه شده که بیان آن خارج از مقصود ما است

صفحه : ۲۴۳

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ در اینکه آیات تا آخر سوره ۱۷ عدد از اسماء الحسنی الهی را تذکر میدهد.

(۱) (هو) اشاره بآن حقیقت واحد بسیط است که از جهت عظمت و هویت و تجرد و بساطت غائب از حواس است در جلد چهارم اینکه تفسیر در سوره اخلاص اندازه‌ای راجع بکلمه (هو) در قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بحث نموده‌ایم رجوع بآن جا شود.

(۲) (الله) مأخوذ از اله و یکی از معانی آن سکونت است زیرا که بذکر حق تعالی قلوب مطمئن میگردند ألا- بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ اللَّهُ نامی است مخصوص بذات کبریایی احدی و کسی در اینکه نام شریف با او شرکت ندارد زیرا که (الله) وضع گردیده برای ذاتی که مستجمع تمام صفات جلال و دارای کل بهاء و کمال بوده باشد.

(۳) عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اله عالم آن کسی است که عالم و دانا است باسرار موجودات و آنچه در باطنها و سینه‌ها مخفی و آنچه ظاهر و هویدا است و علم او بتمام موجودات احاطه دارد گذشته و آینده در علم حضوری او یکسان است.

(۴ و ۵) هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ رحمن و رحیم دو اسم از اسماء الحسنی است رحمن دلالت دارد بر شمول رحمت واسعه و اشاره به اینکه رحمت رحمانی ایزدی تمام موجودات را فرا گرفته (و رحیم) اشاره بر رحمت خاصی است که مخصوص بمؤمنین گردانیده).

(۶) (الْمَلِكُ) دو معنی دارد اول پادشاه و صاحب اختیار (دوم) مالک (و هو المالك الملك و الملكوت) او هم مالک عالم ملک یعنی اجسام و محسوسات است و هم مالک عالم معانی و مجردات است.

(۷) (الْقُدُّوسُ) مبالغه در صفت قدس است و قدس بمعنی پاکی است و اشاره به اینکه خدای عالم جل و علا ظاهر و منزّه از اوصاف و نقائص ممکنات است.

(۸) (السَّلَامُ) مصدر و برای مبالغه در سلامتی آرند که او سبحانه خود پاک و منزّه از هر عیب و نقصی است و هر چیزی از قبل او سلامت یافته.

صفحه : ۲۴۴

(۹) (الْمُؤْمِنُ) مصدق و تصدیق کننده، عبد را مؤمن گویند زیرا که تصدیق کننده آیات الهی و انبیاء و خلفاء او است و یکی از اسماء اللّه نیز (المؤمن) است که تصدیق کننده هر چیزی است از حشر و نشر و وقایع قیامت که انبیاء و سفرای الهی بمردم رسانیده‌اند.

(۱۰) (الْمُهَيِّمُ) شاهد مثل قوله تعالی وَ مَهَيِّمًا عَلَيْهِ یعنی شاهد بر آن است.

خدای تعالی شاهد بر خلق است که هیچ قولی و فعلی و عملی از او مخفی نمیباشد و بمعنی دیگر (المهيم) مأخوذ از امین است و امین اسمی از اسماء اللّه است.

(۱۱) (الْعَزِيزُ) بمعنی غالب و قاهر آمد و اشاره به اینکه خدا غالبی است که چیزی وی را مغلوب نمیگرداند و بمعنی پادشاه نیز آمده.

(۱۲) (الْجَبَّارُ) برای جبار دو معنی گفته شده یکی قاهر بمعنی عظمت و جبروت، دیگر عالی بمعنی علو و برتری.

(۱۳) (الْمُتَكَبِّرُ) مأخوذ از کبریا و حق تعالی متکبر است زیرا که کبریایی و عظمت و جلال مخصوص بذات بی زوال وی است و بزرگتر و بالاتر از آن است که بتواند کسی در مقابل او اظهار بزرگی و متیت نماید.

(۱۴) (الْخَالِقُ) خلق کننده خلاق و خلق بدو معنی استعمال شده یکی بمعنی تقدیر و اندازه گیری، و خدا خالق است که مواد را مهیا مینماید بطوری که قابل فیضان صورت گردد، و دیگر بمعنی ابداع و ایجاد شیئی ابتداء بدون آنکه مسبوق باشد بماده یا مدت.

(۱۵) (البارئ) خالق خلایق و موجد تمام موجودات، و بعضی گفته‌اند (البارئ) مأخوذ از برء است و برء بمعنی خاکست یعنی افراد بشر را از خاک آفریده.

(۱۶) (المصوّر) تصویر کننده جنین در رحم مادرها بهر شکلی که بخواهد و حق تعالی خالق اجسام و مشکل اشکال و مصوّر صور کائنات است.

صفحه : ۲۴۵

(۱۷) (الحکیم) بمعنی اتقان و استحکام در عمل است خدای تعالی حکیم است یعنی افعال او محکم و متقن و مشتمل بر فوائد بسیار و خالی از هر گونه مفسده است و هر چیزی را بجای خود قرار داده و بنا بر اینکه معنی (الحکیم) از صفات افعال بشمار میرود و بمعنی عالم نیز آمده.

صفحه : ۲۴۶

سوره الممتحنه

اشاره

مدتیّه و هی ثلاث عشره آیه

[سوره الممتحنه (۶۰): آیات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عِدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱) إِنْ يَتَّقُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ (۲) لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳) قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعِدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۴)

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۵) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۶) عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷) لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۸) إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹)

صفحه : ۲۴۷

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

ای کسانی که ایمان آورده‌اید فرا مگیرید دشمنان من و دشمنان خود را دوستان به اینکه القاء و طرح دوستی با آنها کنید زیرا که آنان کافر شدند بآنچه آمده شما را از جانب حق تعالی (قرآن) و رسول خدا و شما مؤمنین را از وطن خود بیرون میکنند برای اینکه ایمان آورده‌اید بخدا که پروردگار شما است اگر شما برای جهاد در راه رضای من (خدا) و بدست آوردن رضای من بیرون رفتید آنها از راه مؤدت و دوستی پنهانی میفرستند بسوی کفار (برای آنکه آنان را خبردار نمایند) و من عالم ترم بآنچه پنهان میدارید و آنچه را آشکار میکنید و کسی که از شما چنین کند محققا از راه راست گمراه گردیده-

اگر کفار شما را ببینند چون دشمنهای شماستند دستهای و زبانهای خود را ببدی (و اذیت) بسوی شما میکشاند و دوست دارند شما کافر شوید-

هرگز نفع نمیبخشد بشما در قیامت نه ارحام شما و نه اولاد شما روز قیامت جدایی می افتد بین شما، و خدا بآنچه میکنید بینا است- برای شما مؤمنین بسیار پسندیده و نیکو است که پیروی نمائید حضرت ابراهیم علیه السلام و کسانی که با او بودند وقتی آنان بقوم خود گفتند ما بیزاریم از شما و از آنچه را که بغیر خدا عبادت مینمائید ما کافر شدیم بشما و ظاهر شد بین ما و شما دشمنی و بغض دائمی تا وقتی که ایمان آورید بخدای یگانه، مگر آن که گفت

صفحه : ۲۴۸

ابراهیم علیه السلام پیدرش (عمویش) هر آینه من طلب آمرزش میکنم از برای تو و من مالک نیستم از اینکه چیزی از عذاب خدا را از تو دفع نمایم ای پروردگار ما بر تو است توکل و اعتماد ما، و بسوی طاعت تو رجوع نمودیم و بسوی تو است بازگشت ما- ای پروردگار ما قرار مده ما را آزمایش برای کسانی که کافر گردیدند بیامرز ما را ای پروردگار ما بدرستی تو میباشی غالب و درستکار-

محققا در آنان بود خصلتی نیکو و هر کسی را که بوده باشد در او امیدواری بخدا و روز قیامت و کسی که رو گرداند پس خداوند بیناز از خلق و ستوده است-

شاید خدا قرار دهد بین شما و کسانی که از کفار دشمن شما بودند دوستی و مؤدت و خداوند قادر و توانا و او آمرزنده و مهربان است-

خدا نهی ننموده شما را از دوستی با آن کسانی که با شما راجع بدین جنگ و نزاع نکردند و شما را از دیار خودتان بیرون نکردند و اینکه بیزاری جوئید از آنها بلکه در باره آنها بعدالت حکم کنید زیرا که خدا دوست میدارد عدالت کننده گان را-

جز اینکه نیست که خداوند نهی میکند شما را (از دوستی با کسانی که) با شما جنگ و نزاع میکنند در دین و شما را از وطنهای خودتان بیرون میکنند و یکدیگر را کمک دادند در بیرون کردن شما و هر کس چنین کسانی را دوست دارد پس آنان ستمکارانند.

(توضیح آیات)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عِدُوِّي وَعِدُوَكُمْ أَوْلِيَاءَ خِطَابَ بَكْسَانِي است که ایمان آورده‌اند که دشمنان خدا و دشمنان خود را دوستان مگیرید.

عدو بر وزن فِعُول است مأخوذ از عدا مانند عَفُوَّ که مأخوذ از عفا است و چون بر وزن مصدر واقع شده بر جمع و واحد هر دو اطلاق میشود. (منهج) مفسرین گویند در سال هشتم از هجرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که دو سال بعد از جنگ بدر بود حضرت رسول تصمیم داشت بطور مخفیانه بمکه رود در آن هنگام ساره کنیز ابی عمرو بن صیفی بن هشام که در مکه مغنیه و ناحیه یعنی مطرب بود از

صفحه : ۲۴۹

مکه بمدینه آمده بود حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از وی استفسار نمود که برای چه آمده‌ای میخواهی اسلام آوری گفت نه، گفت از مکه مهاجرت نموده‌ای گفت نه، بلکه آمده‌ام تا مرا لباس و طعام دهید و باز بمکه برگردم فرمود چرا طعام و لباس از اهل مکه نگرفتی گفت بعد از واقعه بدر کسی بغنای من میل ننمودی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بفرزندان عبد المطلب گفت که چیزی بوی بدهید آنها وی را لباس و پول و زاد و راحله دادند پس از آن نزد حاطب بن ابی بلتعہ آمد و از وی چیزی طلبید وی نامه‌ای نوشت باهل مکه باین مضمون که من حاطب بن ابی بلتعہ میباشم و باهل مکه میگویم که بدانید که رسول خدا قصد شما را دارد اسلحه خود را آماده کنید و مهیای جنگ باشید نامه را بوی داد و بروایتی ده دینار و بروایت دیگر ده درهم باو عطاء نمود و نیز (بردی) بوی پوشانید و گفت اینکه نامه را باهل مکه برسان، ساره نامه را گرفت و میان مویهای خود پنهان نمود و عازم راه گردید جبرئیل حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را از اینکه قضیه آگاه گردانید حضرتش امیر المؤمنین علیه السلام و طلحه و زبیر و عمار و مقداد و عمر و ابا مرثد را امر کرد که رو بمکه روید و در روضه خاخ زنی را ببینید که نامه‌ای دارد و میخواهد باهل مکه برساند که اهل مکه را از قصد ما مطلع گرداند نامه را از وی بگیری و بیاورید حسب الامر آن عده سوار شدند و بآن موضع رسیدند در آنجا زنی را دیدند و از او طلب نامه نمودند زن قسم بخدا خورد و انکار نمود آنها خودش و اثاثیه او را تفتیش نمودند چیزی نجستند چون قصد بازگشتن نمودند حضرت امیر علیه السلام فرمود بخدا سوگند که پیغمبر هرگز دروغ نگفته و آنچه فرموده جبرئیل بوی خبر داده آن وقت شمشیر از غلاف کشیده نزد ساره رفت و گفت مرا میشناسی بخدا قسم اگر نامه را ندهی گردنت را میزنم زن ترسید و گفت یا ابن ابی طالب روی خود بگردان نامه را بتو دهم و از زیر موهای سرش نامه را بیرون آورد و بامیر علیه السلام داد و آن حضرت نامه را بخدمت حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آورد و در بعض روایات است که در روز فتح مکه حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همه را امان داد مگر چهار نفر که یکی از آنان همین ساره بود.

صفحه : ۲۵۰

پس از آن پیمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بمنبر رفت و فرمود یکی از شما باهل مکه نامه نوشته تا آنها را از قصد ما آگاه گرداند اگر برخیزد و خودش اعتراف کند که هیچ، و گر نه او را رسوا کنم دو مرتبه اینکه سخن را تکرار نمود دفعه سوم حاطب برخاست و گفت یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صاحب نامه منم و خدا گواهد است که بعد از اسلام نفاق نورزیدم و از دین اسلام برنگشتم و از آن زمان که اسلام آوردم هیچوقت مودت و دوستی با اهل مکه نمودم لکن چون هر یک از مهاجرین در مکه قبیله و عشیره و ارحام دارند و مرا در آنجا قبیله و عشیره‌ای نیست تا حفظ مال و اولاد مرا بکنند و خواستم حقی بر اهل مکه داشته باشم تا رعایت مرا بنمایند و گر نه من یقین دارم که غضب خدا بر آنان فرود خواهد آمد، و اینکه نامه فائده‌ای برای آنان نخواهد داد پیمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تصدیق او را نمود و عذر وی را پذیرفت.

عمر از جای خود بلند شد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اجازه فرما تا گردن اینکه منافق را بزخم رسول فرمود اینکه از اهل بدر است و خدای تعالی بدریان را وعده مغفرت داده و آنها را بخطاب اعملوا ما شئتم نوازش فرموده امید هست که آب مغفرت نامه سیاه وی را بشوید.

و بروایت دیگر فرمود او را از مسجد بیرون کنید آن وقت مردم دست بر پشت وی میزدند و او را می انداختند و او صورت برمیگرداند و نگاه میکرد بامید آن که پیمبر اکرم بر وی رحم کند وقتی بدرب مسجد رسید پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود وی را برگردانید و چون برگشت او را توبه داد آن وقت اینکه آیه در باره او فرود آمد یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّيَّ وَ عَدُوِّكُمْ أَوْلِيَاءَ (عدو) در مفردات گفته (عدو) بمعنی تجاوز و منافی با التمام است و اگر راجع بامور قلبی آرند آن را عداوت و معادات گویند و اگر در مورد حرکت و مشی آرند آن را (عدو) گویند و هر گاه راجع باخلال و تعدی در معامله آرند آن را عدوان نامند.

(و عدو) را گاهی بمعنی معادی آرند مثل قوله تعالی فَيَسْتَبِئُوا اللَّهَ عَدُوًّا

صفحه : ۲۵۱

و گاهی بمعنی عدوان و تجاوز نمودن از آنچه بآن مأمور گردیده‌اند آرند مثل قوله تعالی فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ و گاهی در موارد واقع گردیدن عداوت و دشمنی آرند مثل قوله تعالی إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ (پایان) تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ آیه در مقام سرزنش حاطب بن ابی بلتعہ بالخصوص و هر که چنین عملی مثل او کند بالعموم برآمده که چگونه شما با آنهایی که کافرند بآنچه بر شما از حق و حقیقت ظاهر گردیده و شما و پیمبر شما را از وطن آواره نمودند اظهار مودت و دوستی مینمائید و اخبار رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بآنها میرسانید.

إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَ مَا أَعْلَنْتُمْ وَ مَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ اینکه جمله شرطیه جهاداً فی سبیلی تا آخر متعلق بآیه بالا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّيَّ وَ عَدُوِّكُمْ است یعنی اگر واقعا شما مهاجرین از وطنهای خود برای جهاد و فداکاری در راه خدا و بدست آوردن رضای خدا بیرون گردیدید نباید کفار را دوست خود قرار دهید و مخفیانه آنها را از اسرار ما بتوسط نامه یا اخبار سرّی یا بطور دیگر خبردار نمائید، و گمان نکنید که من خبردار نیستم از اعمال و افعال شما و من دانانترم از شما بآنچه را مخفی و پنهان داشته‌اید و آنچه را ظاهر میگردانید و کسی که چنین کند محققاً از راه راست منحرف شده و در پرتگاه جهالت سرگردان گردیده.

صفحه : ۲۵۲

إِنْ يَتَّقَوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَ يَسِيظُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُم بِالسُّوِّهِ وَ وُدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ چگونه شما با ایمانی که دارید آنان را دوست دارید در صورتی که در هر کجا کفار شما را بیابند دشمنی خود را ظاهر میگردانند و بدستهای خود و بزبانهای خویش شما را بزدن و کشتن و دشنام دادن صدمه میزنند و آنان دوست میدارند که شما کافر گردید مثل خودشان.

اشاره به اینکه اظهار دوستی شما با آنها در صورتی که شما مؤمن و آنان کافر باشند فائده ندارد آنان در صورتی شما را دوست دارند که شما مثل آنها کافر گردید آری اختلاف عقیده و آراء یک عامل کلی بسیار مؤثری است برای پدید شدن دشمنی بین افراد بشر و بهمین جهت ملل مختلفه در عالم پدیدار گردیده‌اند و نفاق و ضدیت بین اهل ادیان محقق گردیده و هیچ یک از ملل عالم زیر بار ملت دیگر نمیروند و لو آن که حق را بر خلاف مذهب خود ببینند و اینکه نیست مگر از جهت تفرعن و میتت و

خودپرستی و همین پرده سیاه مَیّت و خودپرستی است که چشم و گوش انسان را بسته و نمیگذارد بحقیقت نائل گردد و بسعادتی که بایست بآن برسد و از آن برخوردار گردد خود را برساند، و گر نه راه مستقیم یکی است که هر کس آن راه را پیدا نماید و در آن سلوک کند بالاخره بمقصد اصلی و سعادت حقیقی که مآل و آرزوی هر انسان عاقلی است خواهد رسید و پیدا نمودن آن خطّ مستقیم بسی آسان است، منتهی الامر بدو چیز تحقق می‌پذیرد، یکی ترک عصبیت و ترک عادات و مَیّت، و دیگر پس از تخلیه نفس از عادات و ملکات نکوهیده قدری مجاهده می‌خواهد تا آنکه بطور تحقیق نه تقلید از آباء و اجداد طریق و روش خود را بخطّ مستقیم که سرانجام آن قرب بجوار (ربّ العالمین) است پیدا نموده و در آن سلوک نماید.

صفحه: ۲۵۳

لَنْ تَنْفَعَكُم أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ در اعراب یفصل بین قرآء گفتاری است.

(۱) یفصل بفتح یاء و کسر صاد بقرائت عاصم و یعقوب.

(۲) یفصل بفتح صاد و تشدید آن بنا بر فعل مجهول بقرائت (ابن عامر).

(۳) یفصل بنون و کسر صاد و اضافه فعل بسوی خدای تعالی بقرائت نخعی و طلحه.

(۴) یفصل بضم یاء و کسر صاد و تشدید آن بقرائت حمزه و کسایی.

(۵) یفصل بضم یاء و کسر صاد مأخوذ از افعال تفسیر ابو الفتح رازی.

هرگز بشما نفع نخواهند رسانید در قیامت ارحام و خویشاوندان و نه اولادان شما زیرا که هر کس با عمل خود و اخلاقیات و آنچه (بما قدمت ایدیهم) در اینکه عالم پیش فرستاده همراه است (یفصل منکم) اشاره به اینکه چگونه ارحام و اولاد شما توانند در قیامت بشما نفع رسانند در صورتی که در آن وقت همه چیز بحقیقت خود ظاهر میگردد و باطنها نمایان میشود و مؤمن و کافر که در اینکه عالم در صورت شبیه بیکدیگرند لکن قیامت که باطنها ظاهر گردیده بین کافر و مؤمن بعد و جدایی بسیار نمایان میگردد و چنانچه فرموده یَوْمَ يَفْرُ الْمَرْءُ مِنْ أَجِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ سوره (عبس آیه ۳۴ تا ۳۶) در آن روز کافر بصورتی تظاهر مینماید که دوست‌ترین و نزدیک‌ترین آنها از وی فرار مینمایند.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ گمان نکنید آنچه از بد و خوب و زشت و زیبا در اینکه عالم میکند پنهان و مخفی میماند و کسی را بر آن اطلاعی نیست بلکه اعمال شما را خدا و رسول و مؤمنین نیز بآن بصیرت باطنی و چشم حق بین خود که فرموده (المؤمن ينظر بنور الله)

همگی می‌بینند و بر اعمال و افعال شما مطلعند.

صفحه: ۲۵۴

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ رَاغِبِ اصفهانی در معنی (اسوه) چنین گوید اسوه کالقدوه و القدوه آن حالتی است که برای انسان پدید میگردد در اثر متابعت و پیروی نمودن غیر خود خواه عمل نیکو باشد و خواه عمل بد خواه نفع برساند و خواه ضرر اینکه است که خدای تعالی فرموده لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ پس وصف نمود آن را بحسنه و بُرَآءُ جمع بریء مثل ظریف و ظرفاء و کریم و کرماء صفت مشبّه است (پایان) آیه اشاره به اینکه شما مؤمنین بایستی در اینکه خصلت نیکو که ترک مودت و دوستی با کفار و تبرئه جستن از آنان است تابع ابراهیم علیه السّلام و کسانی که از اهل ایمان بوی بودند باشید إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ جمله ظرف خبر کانت وقتی که بقوم خود گفت محققا من بیزارم از شما و آنچه را که پرستش مینمائید وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ یعنی من بیزارم از شما و آنچه را که بغیر

خدا عبادت مینماید و بدا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء أبداً حتی تؤمنوا بالله و حده چون سبب عداوت و علت دشمنی ابراهیم علیه السلام با قوم خود شرک و کفر آنان بود و مادامی که علت و سبب چیزی موجود است البته معلوم و مسبب آن هم نیز با آن همراهست، اینکه است که ابراهیم علیه السلام میخوهد بآنان بفهماند اگر شما خواهید من با شما دوست مشفق گروم سبب ضدیت را از میان بردارید و بخدای یگانه ایمان آرید.

إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيك تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْك أَنبَا وَإِلَيْك الْمَصِيرُ

صفحه : ۲۵۵

إِلَّا استثناء است از قوله تعالى در آیه بالا أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ و شاید اشاره باین باشد که شما مؤمنین در آن خصلت نیکو که تبرئه و بیزاری جستن از کفار باشد اقتداء بابراهیم علیه السلام نمائید مگر در اینکه پدرش یعنی عمویش.

چنانچه مفسرین گویند چون بایستی آباء و اجداد پیمبران تا برسد بآدم (ع) همه موحد باشند آذر عموی ابراهیم علیه السلام SS نه پدرش و چون حق تربیت بابراهیم علیه السلام داشت او را پدر خطاب میکرد و میگفت پدر هر آینه من طلب آمرزش میکنم از خدا برای تو و من خودم مالک چیزی نیستم یعنی تمام امور بدست خدا است او باید تو را بیامزد و توبه تو را قبول کند و بتو توفیق ایمان کرامت نماید، مقصود اینکه است که ای مؤمنین شما در تمام خصلتهای نیکو تأسی بابراهیم علیه السلام نمائید مگر در اینکه در باره کفار دعاء کنید و برای آنان طلب مغفرت نمائید زیرا که باین عمل مأمور نیستید چنانچه فرموده ما كان للنبي والذين آمنوا أن يستغفروا للمشركين- زیرا که استغفار ابراهیم علیه السلام برای آذر برای اینکه بوده که نظر بوعده‌ای امیدوار بود که ایمان آرد چنانچه اشاره دارد بآن قوله تعالى ما كان استغفاراً إبراهيم لأبيه إلا عن موعدة وعدها إياه- وقتی دانست ایمان نمیآورد از وی تبری جست قوله تعالى فلما تبين له أنه عدو لله تبرأ منه- وقتی ابراهیم علیه السلام از ایمان آوردن آذر مأیوس میگردد روی نیازمندی بدرگاه بی‌نیاز مطلق آورده و میگوید پروردگار من روی نیازمندی من بسوی تو است و تمام اتکاء و امیدواری من بدر خانه رحمت تو است و بازگشت تمام امور بتو است.

رَبَّنَا لا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ- راغب در غریب القرآن چنین گفته (فتن) بمعنی داخل گردانیدن طلا است در آتش برای آنکه خالی گردد از غش و کثافت و موارد استعمال آن بسیار است گاهی بمعنی عذاب آید مثل قوله تعالى يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ یعنی عذابکم) و گاهی بمعنی امتحان و آزمایش آرنند مثل (وَفْتَنَّاكَ فُتُونًا) و فتنه

صفحه : ۲۵۶

و بلاء استعمال شده هم در شدت و هم در آسانی لکن در شدت و سختی هم ظاهرتر و هم بیشتر استعمال گردیده مثل قوله تعالى وَ نَبَلُّوكم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ قوله تعالى وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ مال و اولاد را فتنه نامیده نظر به اینکه انسان بمال و اولاد امتحان و اختبار میگردد، و اولاد را دشمن نامیده فی قوله إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عِدُوًّا لَكُمْ نظر بآن ضررهایی که از قبل آنها بانسان برخورد مینماید و زن و اولاد و مال را زینت نامیده در قوله تعالى زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ- تا آخر آیه نظر به اینکه انسان خود را باینها تزین و زینت میدهد و قوله تعالى أَوْحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ- یعنی باید مردم در مورد امتحان واقع گردند تا آنکه طیب و خبیث از یکدیگر تمیز داده شوند پایان آیه بیان تمه سخن ابراهیم خلیل علیه السلام است که گفته ای پروردگار ما قرار مده ما را فتنه و آزمایش برای کسانی که کافر گردیدند که بر ما مسلط گردند و ما را بعداب و زحمت اندازند یا از دین برگردانند و لغزش و گناهان ما را ببخش ای پروردگار ما تو غالب بر هر چیزی هستی و درستکار میباشی شَرِّ اینکه مشرکین و کافرین را از ما رفع گردان.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يُتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ محققا برای شما مؤمنین سزاوار است که تاسی نمائید بابراهیم در خصلتهای نیکوی او اگر امیدوار باشید برحمت خدا و فائز گردیدن بدرجات اخروی و تکرار در أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ اهمیت تاسی بابراهیم را میرساند و بیان بعضی از خصلتهای نیک ابراهیم همان آیات بالا است در بیزاری جستن او از دشمنان خدا و اظهار نیازمندی وی از بینناز مطلق و اتکاء و امیدواری وی و طلب بخشش و عفو نمودن از وی.

صفحه : ۲۵۷

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَ اللَّهُ قَدِيرٌ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ امید است که بنزدیکی خدا بین شما و کسانی که با شما دشمنی نمودند و شما را از وطن خارج گردانیدند دوستی و محبت قرار دهد، زیرا که خدا قادر و آمرزنده و مهربان است. مفسرین گویند مقصود از عَادَيْتُمْ مشرکین مکّه‌اند که بسیاری از آنان ایمان آوردند و اینکه وعده خدا درست شد و مسلمانهای مدینه با آنها مناکحه و مخالطه نمودند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با امّ حبیبه دختر ابی سفیان ازدواج نمود.

امّ حبیبه زن عبد الله بن جحش بن رثاب بود زن و شوهر هر دو از مهاجرین حبشه بودند شوهرش عیسوی بود و امّ حبیبه را بدین خود دعوت نمود وی نپذیرفت تا وقتی که شوهرش عبد الله جحش مرد، پس از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کسی را فرستاد نزد نجاشی و او را از نجاشی خواست نجاشی گفت نزدیکترین کس باین زن کیست گفتند خالد بن سعید بن العاص، نجاشی بوی گفت امّ حبیبه را بیغمبر ده قبول نمود نجاشی چهار صد دینار مهر او کرد و وی را روانه نمود و بقول دیگر حضرت امّ حبیبه را از عثمان بن عفان بخواست و او وی را از نجاشی خواست وقتی اینکه خبر پدرش ابو سفیان رسید در صورتی که مشرک بود گفت (ذاک الفحل لا یقرع انفه) یعنی چنین مردی را از دامادی منع نتوان نمود زیرا که کفوی و همسری کریم است.

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسَطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسَطِينَ خطاب بمؤمنین است که خدا نهی نمیکند شما را که از آن کسانی که با شما راجع بدین جنگ و نزاع نمودند و شما را برای ایمانتان از وطن خود آواره نمودند

صفحه : ۲۵۸

اینکه نیکی کنید با آنها و نیز نهی نکرده شما را که نسبت با آنان حکم بعدل ننمائید بلکه بایست با آنها بعدل و خوبی رفتار نمائید تا باین واسطه تألیف قلوب آنها گردد و میل نمایند بایمان.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

(۱) مقصود از آن کسانی که حکم شده که در باره آنها عدالت را مراعات نمائید و با آنها بخوبی رفتار نمائید و بآنها ظلم و تعدی ننمائید کودکان و زنان کفارند زیرا که آنها در ضرر رساندن بکسانی که در مکّه ایمان آورده بودند چندان مدخلیتی نداشتند.

(۲) اینکه آیه بآیه قتال قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً نسخ گردیده.

(۳) گویند قتلیه بنت العزی مشرکه بود چند هدیه‌ای برای دختر خود اسماء دختر ابی بکر آورد وی قبول نکرد و اذن نداد که داخل مدینه گردد آن وقت اینکه آیه فرود آمد و پیمبر اکرم امر بدخول او فرمود و هدیه وی را قبول نمود و در باره وی احسان فرمود.

(۴) بروایت عبد الله بن عباس آیه راجع بخزاعه و رؤساء آنها فرود آمد که از جمله آنها هلال بن عویم و سراقه بن مالک و بنو

مدلج که اینان با رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیمان بسته بودند که با مسلمانان جنگ نکنند و بر علیه رسول کسی را کمک ندهند (ابو الفتوح) (۵) حکم اینکه آیه عام است و شامل می‌گردد هر کسی را که چنین باشد یعنی با مؤمنین خصومت نماید و نیز بآنها ظلم و دشمنی نکند و باجماع امت نیکی کردن بکفار حربی حرام نیست خواه خویش باشند با مؤمنین یا نباشند، و خلاف در اینکه است که آیا زکاة و فطره و کفاره بآنها دادن جائز است یا نه، اصحاب ما یعنی امامیه تجویز نمیکنند و بین مخالفین ما یعنی سنیها اختلاف است (منهج الصادقین)

صفحه : ۲۵۹

إِنَّمَا يَنْهَاهُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُواكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُواكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا مفید حصر است یعنی محققا خدا نهی کرده شما را از اینکه دوستی و محبت نمائید بکسانی که با شما جنگ کردند در دین و شما را از شهر و دیارتان آواره نمودند یعنی اهل مکه که چنین کرده بودند و کسانی که با آنان در اینکه عمل کمک نمودند و چون آنها ظلم و تعدی را بمنتهی درجه رسانیده بودند کسانی که با آنها محبت کنند و اظهار دوستی نمایند آنان ستمکارانند لکن نهی ننموده از دوستی کردن با کسانی که با شما جنگ نمودند و شما را از وطنتان بیرون نمودند وقتی اینکه دو آیه اخیر را با آیه اول سوره لا تَتَّخِذُوا عِدُوِيَّ وَعِدُوَكُمْ أَوْلِيَاءَ با هم جمع کنیم بقرینه إِنَّمَا که مفید حصر است در اینجا عِدُوِيَّ وَ عِدُوَكُمْ در آنجا که بمعنی تجاوز نمودن و اظهار دشمنی کردن است همان توجیه پنجم اولی بنظر میآید به اینکه گفته شود که حکم آیه عام است و شامل می‌گردد هر کسی را که چنین باشد یعنی از وی ضرری متوجه مسلمانان نگردد و با مؤمنین دشمنی و ضدیت نکند خدا شما مؤمنین را از چنین کسانی و لو کافر باشند نهی ننموده که دوستی با آنها کنید و با عدالت با آنها رفتار نمائید زیرا که عدالت و میانه‌روی عمل در همه جا نیکو است و خدا دوست میدارد کسانی را که بعدالت رفتار مینمایند مگر در جایی که از طرف عقل یا شرع منع شده باشد و آیه اشاره است به اینکه آنجایی که شما را امر بجهاد با کفار و تبری از آنها نموده آن نیز روی میزان عدل است که چون آنها با شما چنین کردند شما نیز بایستی با آنها چنین کنید یعنی با آنها جنگ کنید و آنها را از خود برانید تا آنکه عکس العمل خود را معاینه ببینند.

صفحه : ۲۶۰

[سوره الممتحنة (۶۰): آیات ۱۰ تا ۱۳]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ ۗ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ ۗ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَّهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ وَ سَأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَ لَيْسَ لَكُمْ أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰) وَ إِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۱۱) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَ لَا يَسْرِقْنَ وَ لَا يَزْنِينَ وَ لَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَ لَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ ۗ اللَّهُ إِنَّهُ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ (۱۳)

(ترجمه)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون آمدند زنان مهاجرات (زنانی که از مکه بمدینه هجرت نموده‌اند) آنان را آزمایش نمائید اگر دانستید که آنان با ایمان میباشند آنها را بسوی کفار برنگردانید نه آن‌ها برای کفار

صفحه : ۲۶۱

حلالند و نه کفار برای آنان حلالند و بدهید بشوهرهایشان آنچه را خرج نموده‌اند و بر شما گناهی نیست اگر با آنها ازدواج نمائید در صورتی که مزد و اجرت آنها را بدهید، و چنگک نزنید بعقدهای زنان کافره (یعنی نباید بین شما و آنان علاقه زوجیت استوار باشد لکن از کفاری که زن‌هایتان بسوی آنان رفته‌اند مطالبه کنید آنچه را که خرج کرده‌اید و بایست البته بخواهید آنچه را خرج نموده‌اید) اینکه است فرمان خدا که بین شما حکم میکند و خدا دانای درست کردار است.

و اگر کسی از ازواج شما برود بسوی کفار (رجوع بکفر اولی خود نماید) وی را تعاقب نموده و از پی آن روید اگر او بازگشت بشما نمود بدانید که عاقبت ظفر از شما است، و از غنیمتی که بدست آوردید بدهید بکسانی که زنهایشان رفته‌اند مثل آنچه را که خرج نموده‌اند و عمل کنید بدستور خدایی که باو ایمان آورده‌اید.

ای نبی اکرم وقتی زنهای مؤمنه آمدند نزد تو باید بچند شرط با تو بیعت نمایند، شرک بخدا نیاورند، دزدی نکنند، زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند بر کسی افترا و بهتان بین دستها و پاهای خود مبنند، در کردار نیکو مخالفت امر تو را نمایند (با اینکه شرایط) با تو بیعت کنند و برای آنها از خدا طلب آموزش نما، بدرستی که خداوند آمرزنده و مهربان است.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید دوستی ننمائید با گروهی که خدا بر آنان غضب نموده حقیقه آنها مایوس و ناامیدند از آخرت همان طوری که کفار از کسانی که (مرده) و در گور رفته‌اند ناامید میباشند.

(توضیح آیات)**اشاره**

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَاِمْتَحِنُوهُنَّ ۗ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ
خطاب بمؤمنین است که زنهایی که از مکه بمدینه مهاجرت مینمایند و اظهار

صفحه : ۲۶۲

ایمان میکنند آنان را امتحان و آزمایش نمائید بطوری که بقرائن و علاماتی معلوم گردد که آنان واقعا از روی ایمان مهاجرت نموده‌اند نه آنکه مقصد دیگری مثل فرار از ایداء شوهران خود یا برای جاسوسی از روی نفاق یا غیر آن بمدینه آمده‌اند.

اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ ۗ اگر چه ایمان امر قلبی است و فقط خدا عالم باسرار نهانی است لکن شما مؤمنین بقدر امکان تفتیش از حال آنان نمائید وقتی دانستید و مطمئن گردیدید بایمان آنها فلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ (فلا) نهی است که پس از امتحان دیگر جایز نیست برای شما مؤمنین چنین کنید که آنها را بر گردانید بسوی کفار.

آیه اشاره باین است که برای شما مردهای مسلمانان لازم است که بقدر وسع از آنان نگاهداری نمائید که مبدا آنها از روی ناچاری یا بزور شوهران بر گردند بمکه و ایمانشان را از دست بدهند زیرا دیگر نه زنهای مؤمنه حلالند برای شوهران کافر خود و نه شوهران

حلالند برای آنان.

فَإِنْ عَلِمْتُمْ هُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَسَأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ لَكُمْ أَنْفَقُوا عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

آیه اشاره بچهار حکم مینماید

(اول) وقتی زنهاى مؤمنه از مکه بمدينه مهاجرت نمودند براى شما مردهاى مؤمنين جايز نيست كه آنان را بسوى كفار برگردانيد زيرا آن زنهاى وقتى ايمان آوردند براى شوهرهاى كافر خود حرام ميشوند.

صفحه : ۲۶۳

(دوم) جايز و مباح است براى شما مؤمنين با آن زنهاى مهاجرات در صورتى كه آنان ماييل باشند ازدواج نماييد.

(سوم) اگر خواستيد با آنان ازدواج نماييد بايستى براى آنها مهر و نفقه تعيين نماييد.

(چهارم) اگر خواستيد با آنان ازدواج نماييد بايد آنچه شوهرانشان خرج نموده‌اند از مهر و نفقه بآنها رد كنيد.

(حکم اول) از قوله تعالى فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ استنباط میگردد، حکم دوم از قوله تعالى وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ استخراج میشود، حکم سوم از قوله تعالى إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ تَوَان استنباط نمود، حکم چهارم از قوله تعالى وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا فهمیده میشود.

فقها گویند حکم چهارم نسخ گردیده یعنی زن کافره‌ای که شوهر وی کافر باشد و آن زن پس از کفر مسلمان گردد کسی که خواست با او ازدواج کند دیگر لازم نیست از عهده مخارجی که شوهرش در باره وی نموده برآید.

در شأن نزول آیه مفسرین بروایت ابن عباس گویند در سال حدیبیه آن سالی که پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با مشرکین مکه مصالحه نمود باین طور که هر کس از اهل مکه بمدينه آمد وی را برگردانند بمکه و هر کس از اهل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از مدينه بمکه رفت اهل مکه او را برنگردانند و مصالحه نامه را نوشتند و مهر نمودند پس از آن هنوز حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حدیبیه بود که جماعتی از مؤمنين از مکه گريختند و خدمت حضرتش آمدند از جمله آنان زنی بنام سبيعه اسلمیه دختر حرت بود در حدیبیه آمد و اسلام آورد و نام شوهرش مسافر مخزومی بود و بروایتی صيف بن راهب او وقتى فهميد زنش نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفته و مسلمان شده آمد نزد آن حضرت و گفت بنا بر قراردادی که شده زن مرا بمن رد کن هنوز گل مهری که بر قرارداد نهاده‌ایم خشک نشده اینک آیه يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ مُهَاجِرَاتٍ الْخ فرود آمد و رسول الله مهر سبيعه با آنچه شوهرش بوی

صفحه : ۲۶۴

داده بود بشوهرش داد و او را بمکه برگردانید و پس از امتحان عمر با وی ازدواج نمود. (تفسیر مجمع البیان) وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَآتُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ اینک حکم پنجمی است که در اینک آیات بیان فرمود که هر گاه مرد مؤمن زنش را در اثر ایمانش از دست بدهد که یا اصلاً زنش ايمان نیاورده یا پس از هجرت از ايمان برگردد بسوى كفار، بايستى آنچه شوهرش خرج وی نموده از مهر و نفقه باو داده شود و ظاهراً حکمت در اینک

حکم اینکه است که مهاجرین آنهایی که استطاعت مالی ندارند برای مهر و نفقه بی‌زوجه و همسر نمانند.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا خَطَابَ رَسُولِ أَكْرَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که وقتی زنهای مؤمنه آمدند با تو بیعت کنند با آنان بیعت کن مشروط بشرائط شش گانه.

(۱) با خدا چیزی شریک نگردانند از اطلاق آیه علی آن لا یُشْرِکْنَ بِاللَّهِ چنین بر می‌آید که شرط ایمان اینکه است که مؤمن بتمام معنی موحد گردد و بتمام مراتب توحید یعنی توحید در مقام ذات، توحید در مقام صفات، توحید در مقام افعال، توحید در مقام عبادت ایمان آرد که در مقام عبادت کسی را با خدا شریک قرار ندهد.

وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ (دوم و سوم) از شرائط مزبوره اینکه است که دزدی نکنند و نیز زنا ننمایند.

شاید نکته اختصاص اینکه دو شرط و نیز باقی شروط بعد که در باره بیعت با زنها نموده نه در مردها اشاره باین باشد که مفسده زنا در زنها زیاده‌تر از مردها است

صفحه : ۲۶۵

و زنها بیشتر در موارد چنین خطاها واقع می‌گردند مخصوصاً مفسده‌ای که بر زنا می‌گردد که آن اختلاط میاه و فساد در انساب و غیره باشد بلکه توان گفت زن شوهرداری که زناکار باشد باضافه بر آن مفسده زنا دزدی نیز در ضمن واقع گردیده زیرا تمتعی که فقط حق شوهرش بوده بنا حق بدیگری داده.

وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ چهارم آنکه اولادهای خود را نکشند و لو آنکه آیه اطلاق دارد و کشتن اولاد نیز انواع و اقسامی دارد لکن غالباً متفرع و ناشی از زنا میشود زنها زناکار وقتی از زنا حامله گردند برای جلوگیری از افتضاح بچه‌های خود را سقط مینمایند و اولاد خود را تلف میکنند برای آنکه رسوا نگردند.

وَلَا يَأْتِينَ بِيْهْتَانٍ يَفْتَرِيْنَهُ بَيْنَ أَيْدِيْهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ پنجم از شرایط مزبوره اینکه است که آنان اقدام نمایند بافتراء و دروغی که برافته باشند بین دستها و پاهای خود اینکه جمله را عطف داده بجمله و لا- يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ و اینکه شرط را نیز اختصاص بیعت با نسوان داده.

و شاید بین دستها و پاهای آنها اشاره باولادی باشد که از زنا پدید گردیده که بین دستهای آنها کنایه باشد از شکم آنها و بین پاهای آنها اشاره بمحل تولد طفل باشد و جمله بِيْهْتَانٍ يَفْتَرِيْنَهُ اشاره باین باشد که بایستی هر گاه اولادی از زنا بهم رسیده نسبت بشوهر ندهند.

خلاصه اینکه شش شرطی که اختصاص داده در بیعت نمودن با زنها در صورتی که چنین شرائطی غیر از همان شرط اول که شریک برای خدا قرار ندهند و آخر که مخالفت نکنند تو را در معروف برای بیعت نمودن با مردها شرط ننموده ظاهراً بازگشت تمام آنها بهمان مفسده‌ای است که در زنا نمودن زن مرتب می‌گردد و چنانچه گفته شد چنین مفسده‌ای در زنا کردن مرد تحقق ندارد.

صفحه : ۲۶۶

وَلَا يَعِصَ يَنْكَ فِي مَعْرُوفٍ ششم از شرایطی که در بیعت نمودن با زنها مدخلیت داده اینکه است که آنان مخالفت و نافرمانی نکنند تو را ای پیمبر اکرم در آنچه از اعمال و کردار خوب بآنها امر فرمایی و اگر چه در توجیه قید معروف چند قول از مفسرین نقل شده لکن اگر در اینکه قید خصوصیت زائدی غیر از جهت عموم که نسبت بزنا و مرد هر دو جاری است راجع بزنا ملحوظ باشد بازگشت آن نیز بمراعات حفظ عفت در زن میشود به اینکه ناموس خود را از نظر اجانب محفوظ گرداند و در مقام جلوه‌گری که

طبیعت زن مایل بآن است خودداری نماید و آنچه را عقلاء نیکو می‌شمارند که از جمله آنها حفظ ناموس مخصوصا در زن که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امر بآن فرموده مراعات نمایند زیرا که بالاترین چیزی که توان از محسنات زن بشمار آورد حفظ ناموس و اتصاف وی است بصفعت عفت و متصف گردیدن بصفعت عفت اگر چه برای مرد نیز مهم است لکن برای زن زیادتیر از مرد اهمیت دارد.

پس از بیان اینکه شرائط وقتی زنها قبول اینکه شرائط شش گانه بالا را نمودند فَبَايَعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرَ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ با آنها بیعت کن و برای آنها از خدا طلب مغفرت نما زیرا که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

از تأسیس اینکه شرائط چنین توان استفاده نمود که در نظر اسلام مهم‌ترین اعمال نیکو و صفات پسندیده برای زن اینکه است که خود را محجوب و مستور گرداند و با مردهای اجنبی رو برو نشود مگر در موقع لزوم که مبادا مفسده زنا واقع گردد و زنی که حفظ عفت خود را بکند بامر خدا مورد شفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خدای تعالی و نیز مورد رحمت و مغفرت حق تعالی واقع گردیده.

بلکه بالاتر از اینکه گویم از شرائطی که در بیعت با زنها مأخوذ گردانیده توان چنین استفاده نمود که زن زناکار مخصوصا اگر شوهردار باشد اصلا از تحت اسلام

صفحه : ۲۶۷

خارج می‌گردد زیرا خداوند بیعت با زنها را مشروط باین شروط شش گانه بالا گردانیده وقتی شرط محقق نگردید مشروط نیز تحقق نپذیرد یعنی چنین زنانی که اخلاص باین شرائط نمایند از تحت بیعت رسول الله خارجند.

مفسرین گویند بعد از فرود آمدن آیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حاضر گردید برای بیعت با زنها با همان شرائط مقرر و فرمود با شما بیعت میکنم (أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ) هند دختر عتبه زن ابو سفیان در میانه زنها ایستاده و مقنعه بر سر خود کشیده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وی را نشناسد وقتی سخن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را شنید گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در اخذ بیعت با زنها تأکید نمودی و شرائطی مقرر کردی که با مردها چنین نکردی زیرا که با مردها بهمین اسلام و جهاد بیعت نمودی و پس از آنکه حضرت فرمود (و لا تسرقن) هند گفت ابو سفیان مردی است بخیل و من بدون اذن او از مال وی بسیار گرفته‌ام حلال است یا نه ابو سفیان حاضر بود گفت هر چه پیش گرفته‌ای بر تو حلال است رسول الله خندید و او را شناخت و فرمود تو هند دختر عتبه میباشی گفت آری یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آنچه گذشت عفو کن که خدا تو را عفو کند و بمقصد و مطلب خود برسی و هند همان ملعونه‌ای بود که در جنگ احد جگر حمزه را شکافته و مضغ کرده بود. و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود (و لا- تزنین) هند گفت آیا زن آزاد زنا میکند عمر در صف ایستاده بود خندید زیرا که در زمان جاهلیت بین او و هند اینکه نوع عمل قبیح واقع شده بود، و بعد از آنکه فرمود (و لا تقتلن اولادکن) هند گفت ما آنها را در کودکی می‌پرورانیم و وقتی بزرگ شدند شما آنان را میکشید و اینکه سخن را برای اینکه گفت که پسرش حنظل در جنگ بدر بدست امیر المؤمنین علیه السلام کشته شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از استماع اینکه سخن هند تبسم فرمود و عمر بطوری خندید که بر پشت افتاد، و وقتی حضرت فرمود (و لا- تأتین بهتان یفتینه بین ایدیکن و ارجلکن) هند گفت بهتان عمل قبیح است و تو ما را امر نمیکنی مگر برشد و مکارم اخلاق، پس آنکه فرمود (و لا تعصینک فی معروف) هند گفت در قلب ما نیست که نافرمانی تو را بکنیم، پس تمام زنها باین شرائط با حضرت

صفحه : ۲۶۸

رسول بیعت نمودند و حضرت برای آنان از خدا طلب مغفرت نمود.

سخنان مفسرین در چگونگی بیعت نمودن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با زنها

(۱) در صحیح بخاری از عروه و عروه از عایشه روایت نموده که بیعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با زنها بسخن بود و دست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست هیچ زنی را مس ننمود.

(۲) بنا بر قول دیگری در قدح آبی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست مینمود پس از آن که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست خود را بیرون می‌آورد زنها دست در آن قدح مینمودند.

(۳) از شعبی چنین نقل میکنند که بیعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با زنها از پشت ثیاب بود اینکه طور که حضرت پارچه‌ای در دست مبارک می‌انداخت و با زنها دست میداد (۴) حضرتش پارچه‌ای در میان می‌انداخت یکسر آن پارچه بدست رسول الله و سر دیگرش بدست زنها باین طور با آنان بیعت مینمود.

(۵) بروایت دیگر امیه خواهر خدیجه را امر فرمود که از طرف او از زنها بیعت بگیرد. (منهج الصادقین) یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَتَّبِعُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَتَّبِعُ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ در شأن نزول آیه گویند جماعتی از فقراء مسلمانان با یهودیان دوستی مینمودند و اسرار مسلمانها را بیهودیان میرسانیدند برای آنکه از آنان طعام و میوه یا پول بگیرند اینکه بود که اینکه آیه در نهی آنان فرود آمد.

آیه خطاب بمؤمنین مینماید که نباید دوستی کنید با کسانی که در مورد غضب حق تعالی واقع گردیده‌اند، اشاره به اینکه شما که در اثر ایمان امیدوار برحمت ایزدی میباشید چگونه دوستی مینمائید با کسانی که در مورد غضب حق تعالی واقع گردیده‌اند قَدْ يَتَّبِعُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَتَّبِعُ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ.

اشاره به اینکه در صورتی که آنان در تورات خود اوصاف پیمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را خوانده و حقایق او را میدانند و دانسته و فهمیده از روی کبر و تعصب انکار مینمایند

صفحه : ۲۶۹

معلوم میشود که آنها اصلاً معتقد بثواب و عقاب اخروی نمیباشند و چنان از حیات باقی آخرتی ناامیدند مثل ناامیدی آنان از زنده شدن مرده‌هایشان.

در اینکه آیه نهی نموده از دوستی کردن با کفاری که مورد غضب الهی واقع گردیده‌اند و آنان منکر معاد و آخرت میباشند و اطلاق آن شامل میگردد تمام کفاری که چنین باشند.

سؤال - ظاهر اینکه آیه با آیه نهم همین سوره لا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ الْخِ مَنَافَاتٍ دَارِدٌ كِهَ أَنجَا فَرَمُودَه خِدا شَمَا رَا نَهِي نَمِيكَند از دوستی کردن با كُفَّار و در اینجا امر فرمود باعرض نمودن از آنها.

در پاسخ گوئیم بقید عِدْوِي وَعِدْوُكُمْ در اول سوره و بقرینه (انما) در آیه إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ تا آخر ممکن است اینکه آیه را مقید بنمائیم بدشمنی کردن با کفاری که با مؤمنین در مقام مبارزه و دشمنی باشند نه آنکه بالکلیه دوستی نمودن با کفار منهی عنه باشد و لو در جایی که دشمنی و ضدیتی در بین نباشد و مسلمین نیز مأمور بجهاد با آنان نشده باشند.

صفحه : ۲۷۰

سوره الصف

اشاره

مدنیّه و هی اربع عشره آیه بلاخلاف

[سوره الصف (۶۱): آیات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (۲) كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (۳) إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ (۴)

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَقُولُونَ لِمَ تَقُولُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۵) وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (۶) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۷) يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۸) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۹)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۱۰) تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱) يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عِدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲) وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشْرُ الْمُؤْمِنِينَ (۱۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ (۱۴)

صفحه : ۲۷۱

(ترجمه)

(سوره صف در مدینه فرود آمده و آن چهارده آیه است)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

تسبیح و تمجید و ستایش مینمایند پروردگار را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و او است غالب و قاهر و درست کردار-

ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید چرا می‌گویید چیزی را که نمیکنید-

بزرگ امر قبیحی است نزد خدا اینکه بگوئید آنچه را که نخواهید کرد،

بدرستی که خدا دوست میدارد کسانی را که در راه او جهاد میکنند در حالی که آنان صف زدگاند بطوری که گویا آن بناهای

ریخته شده‌اند-

و چون موسی گفت بقوم خود ای قوم چرا مرا اذیت میکنید در حالی که محققا میدانید که من رسول خدا و فرستاده شده بسوی

شمایم پس چون برگشتند از ایمان خدا نیز قلبهای آنان را برگردانید (از فطرت اولیه توحید) و خدا هدایت نمیکند گروه بدکاران را-

و چون عیسی بن مریم گفت ای بنی اسرائیل بدرستی و حقیقت که من رسول خدایم و فرستاده شده‌ام بسوی شما و تصدیق کننده‌ام آنچه بین

صفحه : ۲۷۲

دو دست من است از تورات و مژده دهنده‌ام بییمبری که بعد از من می‌آید و نام او محمّد است پس چون همان رسول آمد با معجزات روشن گفتند اینکه سحری است آشکارا

و کیست ستمکارتر از آن کسی که بر خدا دروغ بندد، در صورتی که او خوانده میشود بسوی اسلام و خدا هدایت نمیکند گروه ستمکاران را

میخواهند که بدهنهانشان نور خدا را خاموش کنند و خدا نور خود را تمام میکند اگر چه کافرین کراحت داشته باشند-

خداوند آن کسی است که رسول خود (یعنی محمّد صلی الله علیه و آله و سلم) را فرستاده براهنمایی و دین حق تا آنکه ظاهر گرداند آن را و غالب گردد بر تمام ادیان و لو آنکه مشرکین کراحت داشته باشند-

ای کسانی که ایمان آورده‌اید آیا میخواهید که راهنمایی کنم شما را بتجارتی که شما را از عذاب دردناک آخرت نجات دهد- ایمان آرید بخدا و فرستاده او و در راه رضای او بمالها و جانهای خود مجاهده نمائید اینکه طور مجاهده برای شما خیر و خوب است اگر شما دانا و عالم باشید-

می‌آمرزد برای شما گناهان شما را و داخل میگرداند شما را در بهشتهایی که از زیر آنها نهرها جریان دارد و دارای مسکنهای پاکیزه است (و مهیا گردانیده‌اند برای شما) در بهشتهای با اقامت همیشگی و اینکه است رستگاری بزرگ

(و نعمتی دیگر) که دوست دارید آن را و آن نصرتی است از جانب خدا و فتحی است نزدیک و مژده ده جماعت گروندگان را- ای کسانی که ایمان آورده‌اید بوده باشید یاران خدا (یعنی یاران دین) همان طوری که عیسی بن مریم گفت بحواریین کی است یاری کننده مرا بسوی خدا- حواریین گفتند مائیم یاری کنندگان دین خدا، پس جماعتی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و جماعتی کافر گردیدند، پس ما جماعتی را که ایمان آوردند قوت دادیم (و آنان را غالب گردانیدیم) بر دشمنهایشان پس مؤمنین گردیدند غلبه کنندگان.

(توضیح آیات)

اشاره

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ تسبیح مینماید خدا را بپاکی و جلال و عظمت و بزرگی ستایش مینمایند

صفحه : ۲۷۳

آن ذات احدیت را آنچه در آسمانها از ملائکه روحانین و اجرام علوی و تمام موجوداتی که در کرات و طبقات افلاک موجودند،

و نیز آنچه در زمین و طبقات آن از جمادات و نباتات و حیوانات و جن و انس هر یک بزبانی و اصطلاحی که در خور وی و در غریزه آن مکنون گردیده مبدء خود را ستایش مینمایند و مسخر امر او و زیر فرمان مدبر و ناظم عالم امر تکوینی او را اجراء میگردانند و همگی از او فیض وجود میطلبند و از او روزی میخواهند.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ خطاب عتاب آمیز بمؤمنین نموده که برای چه می گویند چیزی را که نمیکنید بقاعده عربیت (لم) ترکیب شده از حرف جر (لام و ماء) استفهامی است و بکثرت استعمال الف (ماء) حذف گردیده و (لم) گفته میشود و نظائر آن در کلام عرب بسیار است مثل (بم) (فیم) (عم) و امثال آن.

سخنان مفسرین در شأن نزول آیه بروایت طبرسی

(۱) اینکه آیه در باره منافقین فرود آمده.

(۲) آیه اعتراض بمردمانی نموده که آنان میگفتند هر وقت جهاد برپا شد ما استقامت مینمائیم و از دشمن فرار نمیکنیم لکن وقتی جنگ (احد) برپا گردید مقاومت نمودند تا آنکه دشمن دندان مبارک رسول صلی الله علیه و آله را شکست و صورت شریفش را خون آلود گردانید (مقاتل و کلیبی) (۳) جماعتی از مؤمنین پیش از آنکه جهادی برپا گردد میگفتند اگر ما میدانستیم چه عمل نزد خدا بهتر است بر آن عمل اقدام مینمودیم وقتی خدای تعالی بآنان خبر داد که بهترین اعمال ایمان و جهاد است موقعی که جهاد برپا میشد امر جهاد بر آنان مشکل مینمود و در حاضر شدن برای جنگ سستی مینمودند و حاضر نمیگردیدند اینکه بود که اینکه آیه در مذمت و سرزنش آنان فرود آمد (ابن عباس) (۴) مرد مشرکی مسلمانان را ببد زبانی اذیت مینمود در جنگ بدر

صفحه : ۲۷۴

صهیب نامی از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم وی را کشت وقتی خبر بحضرتش رسید خوشحال گردید و فرمود چه کس او را کشت از میان مردم مردی گفت من او را کشتم عمر خطاب و عبد الرحمن عوف گفتند دروغ میگوید وی را (صهیب) کشت حضرت (بصهیب) گفت یا ابا یحیی تو او را کشتی گفت آری یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن وقت اینکه آیه با آیه بعد فرود آمد (سعید بن مسیب) بیان طبرسی پایان رسید کبر مقتاً عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون بزرگ معصیتی است نزد خدای تعالی اینکه بگوئید چیزی و عملی را که نمیکنید مقت در لغت بمعنی بغض شدید آمده نسبت بکسی که بینی کار قبیح میکند و (مقتا منصوب و تمیز است در مفردات گفته (المقت البغض الشديد لمن تراه تعاطی القبیح) (پایان) آیه اشاره باین است (خدا دروغ گو را بدروغ گفتن دشمن میدارد و پس از آنکه گفت دروغ گو را دشمن میدارد در مقام برآمده که چه کس را دوست دارد اینکه بود که فرموده إن الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صیفاً کأنهم بنیان» مرصوص» (صفا) حال است و مصدر یعنی صافین در مقام وصف جماعتی است که در موقع جنگ و مبارزه چنان استحکام و استقامت دارند که گویا بنیانی هستند ریخته شده از ارزیز (ابو الفتوح) خلاصه اگر چه اینکه آیات در عهد رسول الله در مورد مذمت قاعدین از جهاد و کسانی که از اصحاب رسول الله در مجاهده با کفار سستی مینمودند فرود آمده، لکن چنانچه بعضی گفته اند چون مورد مخصص نیست ممکن است یک معنی عام تری راجع بآیه بشود و گوئیم آیه شامل میگردد هر کسی را که چیزی بگوید و چنین وانمود کند که عمل خودش چنین است و چنین نباشد مثل کسانی که مردم را موعظه باعمال خیر و نیکو مینمایند و واعظ غیر متعظ میباشند قوله تعالی در مقام توییح و سرزنش

از بعضی مفسرین است که در روایات آمده ترجمه کلام عیسی علیه السلام بحواریین

صفحه : ۲۷۷

چنین بوده (أنتی ذاهب الی ربی و ربکم و الفارقلیطا جاء) فارقلیطا احمد است یعنی من میروم بطرف پروردگار خودم و پروردگار شما و احمد را که خاتم پیمبران است بعد از من خواهد فرستاد. محمد بن مطعم از پدر خود چنین روایت میکند که پیغمبر فرموده (ان لی أسماء انا احمد و انا محمد و انا الماحی الذی یمحوا الله بی الکفر انا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و انا العاقب لیس بعدی نبی).

مرا نامهایی است منم احمد، منم محمد منم ماحی که بمن و بوجود من خداوند کفر را محو میگرداند، و منم حاشر که مردم در قیامت زیر قدم من و تحت لواء من محشور میگردند، و منم عاقب آخر پیمبرانم که در عقب من هیچ پیمبری نخواهد آمد (منهج الصادقین) فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ مرجع ضمیر (جاء) شاید نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم باشد که وقتی حضرتش با براهین و معجزات بسیار آمد در صورتی که حضرت عیسی علیه السلام قبلا- با اسم و نشان او را معرفی نموده بود معجزات او را حمل بر سحر نمودند و گفتند اینکه سحری است آشکار.

و شاید مرجع ضمیر (جاء) حضرت عیسی علیه السلام باشد که با آن معجزات کذایی مثل مرده زنده کردن و کور را شفا دادن و از گل کبوتر ساختن مثل خفاش که آن را بفارسی شب کوره گویند و بنفخه روح بوی دمیدن و بوی حیات بخشیدن و غیر اینها از معجزات بسیار که برای اثبات پیمبری هر پیمبری خداوند بدست آنها اجرا مینماید تا آنکه حجت بر خلق تمام گردد لکن یهودیها معجزات حضرت عیسی را حمل بر سحر نمودند.

عادت مردم در هر زمانی همین طور بوده که چون بمقتضیات قوای شهویّه و غضبیه مایل بباطل و از حق فرار مینمایند اینکه بود که نمیخواستند پیروی پیمبران را بنمایند، و رؤساء و بزرگان آنها دانسته و فهمیده برای آنکه مبدا بریاست

صفحه : ۲۷۸

آنان لطمه‌ای وارد آید و نیز خود را از زیر بار تکلیف بیرون آرند انکار میکردند و معجزات انبیاء را حمل بر سحر مینمودند اینکه است که ذات احدیت در مقام تویخ و سرزنش و خطاکاری چنین اشخاص برآمده و فرموده.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ کیست ظالم تر و شرورتر از آن کسی که بخدا دروغ بندد مقصود دروغ بستن به پیمبر و رسول خدا است و بگوید تو پیمبر نیستی و دروغ می گویی در صورتی که پیمبران مردم را میخوانند بسوی اسلام یعنی هدایت و رهنمایی مینمایند خلق را بطریقی که در آن سلامتی روحانی و جسمانی آنان است و چنین کسی که پیمبران را تکذیب میکند ظالم ترین مردم است زیرا که هم بنفس خود ظلم نموده و خود را از سعادت محروم گردانیده و راضی شده که در هاویه ظلمانی طبیعت با عقارب و حیات اوصاف نکوهیده حیوانی بماند و قدمی بسوی سعادت جلو نرود وقتی انسان خودش طالب هدایت نگردد و ظالم بنفس خود شد خداوند او را هدایت نمیکند و بعمل خود نیز بمردم ظلم نموده که آنها را از طریق هدایت شدن بازداشته، و خداوند چنین کسانی را هدایت مینماید زیرا که ظلم کنندگان قابل هدایت نمیباشند.

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ مرجع ضمیر يُرِيدُونَ ظالمین در آیه بالا است و یکی از اوصاف ظالمین اینکه است که آنان در مقام خاموش کردن نور خدایند یعنی خواهند پیمبران که مظهر و نماینده نور خدایند و قانون اسلام

را که بزرگترین چراغ هدایت است بگفتار و دهن خیششان خاموش کنند لکن خدا نور خود را تمام میکند اگر چه کفار کراهت داشته باشند.

آری هیچوقت از میان خلق چراغ هدایت خاموش نمیگردد اگر از طرفی

صفحه : ۲۷۹

خاموش گردد و از طرف دیگر روشن گردد برای آنکه حجت بر خلق تمام گردد و مؤمن و فاسق از یکدیگر تمیز پیدا نمایند. هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ مرجع (هو الله) در آیه بالا- است و او آن کسی است که رسول خود محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را فرستاده و او را برای هدایت نمودن خلق بدین حق که آن دین اسلام و قرآن و شریعت و ملت حنیف ابراهیم است مأمور گردانیده تا آنکه مردم را از کجروی و گمراهی بطریق حق و حقیقت رهبری نماید.

لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ و ظاهر گرداند دین حق را بر تمام عالمیان شکی نیست که ضمیر لیظهره راجع بقرآن و دین اسلام است یعنی البته دین اسلام ظاهر و غالب میگردد بر تمام ادیان و چون میبینیم هنوز دین اسلام سرتاسر عالم را فرا نگرفته و وعده خدا صدق است پس بایستی زمانی بیاید که دین اسلام بر تمام ادیان ظاهر و غالب گردد و آن تصور ندارد مگر بخروج (مهدی آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم که در زمین احدی باقی نماند مگر آنکه اقرار نماید بکلمه شهادتین) بروایت عیاشی که وی از عمران بن میثم و او از عبایه چنین نقل نموده که (حضرت امیر المؤمنین علیه السلام) فرمود (بلند شدن کلمه توحید و غالب شدن آن بعد از اینکه زمان خواهد بود پس از آن گفت قسم بآنکسی که نفس من بدست او است باقی نمیماند ده و قریه‌ای مگر آنکه بامداد و شبانگاه ندای

«لا اله الا الله محمد رسول الله»

شنیده میشود. (منهج الصادقین) و بروایت علی بن ابراهیم قمی بظهور قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم دین خدا کامل و تمام میگردد و او دین خدا را ظاهر میگردد بر تمام ادیان بطوری که بغیر خدا عبادت نمیشود و همین است معنی قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده: (يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجُورًا).

صفحه : ۲۸۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنَجِّيْكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ خُطَابِ بِمُؤْمِنِينَ است که آیا میل دارید رهنمایی کنم شما را بتجارتی که از عذاب دردناک جحیم رهایی یابید.

اشاره به اینکه تمام افراد بشر در معرض عذاب واقعند حتی کسانی که بظاهر ایمان دارند و ایمان آنان صوری و ظاهری است نه واقعی و حقیقی زیرا خطاب به مؤمنین نموده که ایمان آرید اگر ایمان آنها واقعی بود دیگر امر نمودن آنها به ایمان بیمحل بود زیرا امر بچیزی که واقع گردیده تحصیل حاصل است و تحصیل حاصل محال است.

و تَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ گویا گفته میشود بچه چیز توان خود را از عذاب الیم نجات داد در پاسخ از طرف کردگار عالم ارشاد مینماید که نجات شما منوط بدو چیز است، یکی ایمان بخدا و پیمبر او که ایمان برسول شامل میگردد (کل ما جاء به النبی) را از اخبار بواقعه قیامت و نصب امام و خلیفه بعد از خود و تمام قوانین و احکامی که از طرف شرع مقرر گردید.

و قوله تعالی تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ در آیه بالا مقصود ایمان واقعی است که در قلب نفوذ نموده و از باطن بظاهر سرایت نماید و بمرتبه یقین رسد و دل و قلب را جلا دهد چنین ایمانی انسان را از مهلکه نجات دهد.

و دیگر طریق نجات شما در اینکه است که در راه خدا بمال و جانتان مجاهده نمائید و مراعات نمودن اینکه دو عمل خیر و خوبیست برای شما و مجاهده بمال شامل میگردد هر چیزی را که بتوسط مال توان بدست آورد مثل انفاق بفقراء و در جاهای لازم مثل صرف مال در موقع جهاد فی سبیل الله یا در طریق حج بیت الله و زیارت

صفحه : ۲۸۱

مشاهد مشرفه یا صرف مال در فرا گرفتن علوم و معارف و غیر اینها هر جا که در نظر شرع و عرف نیکو نماید.

و مبارزه با نفس نیز شامل میگردد مبارزه با کفار در جبهه جنگ و مبارزه و مجاهده با نفس که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را جهاد اکبر نامیده، و واقعا همین طور است مجاهده با قوای سبعی شیطانی و بهیمی شهوانی بمراتب بسیار مهم تر و مشکلتر از جهاد با کفار بشمار میرود، و بدلالت آیه مادامی که انسان در اینکه دو امر مهم یکی ایمانی که بقلب و دل سرایت نماید و اعضا و جوارح را تحت استیلاء خود گرداند بطوری که اعضا و قوی از حکم شرع و مقتضیات ایمان تعدی ننمایند و دیگر تحصیل صفات و ملکات حمیده انسانی است که از مجموع آن ملکه تقوی پدید گردد اگر آدمی در اینکه دو امر بزرگ ایستادگی و مقاومت ننماید در معرض خطر بزرگ و عذاب الیم واقع میگردد.

يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ در مقام ربح چنین تجارتی که ایمان بخدا و مجاهده در راه خدا باشد برآمده و ربح و فائده اینکه تجارت را تعیین مینماید بدو چیز بسیار عالی و بزرگ، یکی مغفرت و آمرزش گناهان و خطاهای گذشته، دیگر دخول در بهشت با آن نعمتهای کذایی که اندکی از آن را در اینکه آیات بقدر فهم عموم مردم تذکر میدهد.

در تفسیر طبرسی از حسن بصری چنین نقل میکند که او گفته از عمران بن حصین و او از ابا هریره معنی مساکن طیبه را سؤال نمود آنان گفتند ما معنی آن را از رسول الله سؤال نمودیم فرمود کوشکی است در بهشت (قصری) که از لؤلؤ آفریده شده و در آن هفتاد هزار سرا میباشد از زمرد سرخ و در هر سرایی هفتاد خانه از زمرد سبز و در هر خانه هفتاد سریر و بر هر سریری هفتاد فرش از الوان

صفحه : ۲۸۲

مختلفه و بر هر فرشی حوری‌ای نشسته و در هر خانه از آن هفتاد مائده و بر هر مائده هفتاد لون طعام و در هر یک از آن خانه‌ها غلامی و کنیزی باشند و خدای تعالی مؤمنین را چنان قوت دهد که با همه زنان خلوت کنند و در هر روزی تمام آن طعامها را بخورند. (پایان) و چون برای بشر دنیوی ممکن نیست بتواند بدرستی تصور امور اخروی را بنماید مگر وقتی که وجود دنیوی وی تبدیل گردد بوجود اخروی، و انسان مادامی که در دنیا زیست مینماید مثل طفلی ماند که تا وقتی در رحم مادر است برای وی ممکن نیست بتواند عالم خارج از رحم را تصور نماید، اینکه است که آدمی تا وقتی از مشیمه عالم دنیای دنی که پست ترین عوالم الهی بشمار میرود خارج نگردد و بفضاء محیط عالم نرسد نه نعمتها و کرامتهایی که برای مؤمنین با تقوی مهیا گردیده تواند بدرستی حس نماید و نه نعمتها و عذابهایی که برای کافرین و فاسقین و کسانی که روح قدسی خود را لگد کوب قوای شهوانی و غضبانی نموده‌اند تواند ادراک نماید.

وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ اینکه آیه عطف بآیه بالا تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ است یعنی آن تجارتی که شما را از

فَأَيُّدِنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عُدُوتِهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ- مرجع ضمیر متکلم در (ایندنا) خدا است (ظاهرین) یعنی غالبین ما قوت و غلبه دادیم کسانی را که بعیسی علیه السلام ایمان آوردند و آنان را غالب گردانیدیم بر دشمنانشان.

آیه اشاره به اینکه همیشه و در همه وقت حق و اهل حق غالب و ظفر یابند و باطل و اهل آن مخدولند چنانچه در سوره بنی اسرائیل آیه ۸۳ فرموده إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا بَاطِلِ نَاجِيزٍ و اهل آن همه ذلیل و مقهورند و اگر وقتی از روی نظام عالم تظاهری بنمایند مثل برقی ماند که از آتش بجهد دوام پذیر نیست بزودی خاموش می گردد.

و بعضی از مفسرین گفته‌اند معنی آیه چنین است که حجت کسانی که بعیسی علیه السلام گرویده بودند بتصدیق محمد صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده بود عیسی کلمه الله و روح الله است ظاهر گردید و از مجاهد نقل میکنند که گفته تأیید و غلبه امت عیسی علیه السلام بعد از بالا رفتن او بود باسمان.

صفحه : ۲۸۵

سوره جمعه

اشاره

مدتیّه و هی احدی عشره آیه

[سوره الجمعة (۶۲): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱) هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفْيٍ ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲) وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳) ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۴)

مَثَلِ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِمْرَانِ الَّذِي كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵) قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۶) وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۷) قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹)

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰) وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوا كَقَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱)

صفحه : ۲۸۶

(ترجمه)

سوره جمعه در مدینه فرود آمده و آن یازده آیه است.

(بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص)

تسبیح و تمجید و ستایش مینمایند خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، آن پادشاه مقتدری که منزّه و مبرا از هر نقص و عیبی است (که در ممکنات دیده میشود) و او غالب و حکیم و درست کار است

او آن کسی است که مبعوث گردانید بین مردم امّی (بیسواد) رسولی از خود آنها که بخواند بر آنها آیات قرآن را و آنان را (از قذارات) کفر و اوصاف نکوهیده پاک گرداند و بآنها بیاموزد کتاب و حکمت الهی را اگر چه آنان پیش از بعثت رسول در گمراهی آشکارا بودند،

و نیز بیاموزد بدیگران از آن مردمان امّی وقتی که بآنها ملحق گردند (تا آنکه قرآن و حکمت مندرجه در آن و قانون عدل الهی در میان خلق باقی ماند تا قیامت) و اوست خدای غالب و حکیم

اینکه است فضل و رحمت خدا (که برسالت فرستاده محمد صلی الله علیه و آله و سلم را و موفق گردانیده مردم را بهدایت) و عطا و بخشش مینماید بهر کس که بخواهد (و او را قابل رسالت بداند) و خدا صاحب فضل و رحمت بزرگ است.

مثل کسانی که در خود اندوختند آیات تورا را و عمل نکردند بآن آن طوری که بایستی عمل نمایند مثل خرائی مانند که کتابهایی بر آنان بار شود که فقط زحمت بارکشی آن را میبرند، بدست داستان کسانی که آیات خدا را تکذیب نمودند و خدا هدایت نمیکند گروه ستمکاران را-

(ای رسول اکرم) بگو ای کسانی که یهودی میباشید اگر گمان میکنید فقط شما دوستان خدائید و غیر شما کسی دوست خدا نیست بایستی آرزوی مرگ کنید (زیرا که هر دوستی طالب لقاء دوست خود است -

و هرگز چنین آرزویی نمیکند بسبب آنچه از اعمال بد

صفحه : ۲۸۷

پیش فرستاده‌اند و خدا دانا و عالم است بمردمان ظالم و ستمکار.

(ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) بگو آن مرگی که از آن فرار میکنید محققا آن شما را ملاقات خواهد نمود پس از آن شما را برمی گردانند بسوی آن کسی که عالم است بآنچه پنهان و آنچه آشکار است.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون خوانده شوید در روز جمعه برای نماز (جمعه) پس بشتابید بسوی ذکر خدا و خرید و فروش را واگذارید نماز و (ذکر خدا) برای شما بهتر است اگر دانا باشید و بدانید (منافع ذکر خدا را)

و چون نماز گذارده شود در زمین پراکنده شوید و بجوئید فضل و رحمت خدا را (یعنی در خرید و فروش طلب رزق کنید) و خدا را بسیار یاد کنید (شاید شما در اثر یاد خدا) رستگار گردید.

و چون اینکه مردم بینند معامله و تجارتی یا عمل لهوی را هر آینه متفرق میگردند و تو را وامیگذارند تنها در حالی که تو (برای خطبه جمعه یا برای نماز) ایستاده‌ای بآنان بگو آنچه نزد خدا است بهتر است از عمل لهو و تجارت و خدا بهترین روزی دهندگان است.

(توضیح آیات)

اشاره

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ تَسْبِيحٌ بِمَعْنَى تَنْزِيهِ وَ سَتَائِشِ نَمُودَنِ از هر عیب و نقصی است.

حمد و تمجید و ستایش میکند خدا را آنچه در آسمانها است از موجودات علوی و مادی و آنچه در زمین است از موجودات سفلی. (ماء) موصوله در آیه عموم دارد شامل میگردد تمام موجودات را خواه صاحب شعور و ادراک باشند مثل ملائکه و بشر و جن و حیوانات و خواه بی شعور باشند مثل جمادات و نباتات که همه در ستایش مبدء عالم شرکت دارند. یَسْبِحُ هم بلفظ مضارع آمده مثل اینجا و در سوره (صف) و جای دیگر

صفحه : ۲۸۸

(سَبَّحَ) بلفظ ماضی آمده اشاره به اینکه تمام موجودات از گذشته و آینده با تمام موجودات حاضر در همه حال و در همه اوقات خدا را بپاکی و تنزیه ستایش مینمایند. در اینکه مبارک آیه چهار صفت یا چهار اسم از اسماء الحسنی را یادآوری نموده و آنها را از اوصاف اسم جلاله (الله) بشمار آورده.

اول (الْمَلِكِ) پادشاه مقتدر و مالک آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است که همه ملک او و در قبضه اقتدار اویند. دوم (الْقُدُّوسِ) پاک و منزّه و مبرا از هر عیب و نقصی است که در ممکنات دیده میشود. سوم (الْعَزِيزِ) غالب و قاهر و ارجمندی است که استیلاء و تفوق و برتری دارد بر همه چیز. چهارم (الْحَكِيمِ) درستکار که از روی علم و حکمت هر چیزی را بجای خود روی میزان عدل، هر موجودی را بحسب استعداد و قابلیت آنچه درخور وی است باو عطا میکند و بخل در مبدء فیاض نیست.

خلاصه تمام موجودات تسبیح و تنزیه مینمایند خدایی را که متّصف باین صفات است که بعضی دلالت بر صفات جلال دارد مثل (قُدُّوس) که مشتمل بر تمام صفات تنزیه و خلو از نقایص ممکنات است و اشاره به اینکه تسبیح موجودات راجع بصفه قُدُّوسیت او است چون ذات کبریایی پاک و منزّه از هر عیب و نقصی است موجودات نیز موظفند که او را بهمین صفت معرفی نمایند. و بعضی دلالت بر اوصاف جمال دارد مثال (الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ) اشاره به اینکه چون موجودات همه ملک او و در تصرف اویند و او غالب و قاهر و مستولی بر آنها است و تحت اراده و قدرت او قرار گرفته‌اند اینکه است که تماما همه بزبان حال که دلالت مصنوع بر صانع و دلالت اثر بر مؤثر باشد و هم از طریق عمل که همه تحت یک مدبّر حکیم و هر یک موظف بر عملی گردیده انجام وظیفه میدهند و هم بزبان قال چنانچه آیات و احادیث بسیار شاهد بر اینکه است که تمام موجودات تسبیح و

صفحه : ۲۸۹

تقدیس مینمایند مربی خود را قوله تعالی وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»^۱ و نیز تمام موجودات او را سجده مینمایند قوله تعالی اَلَمْ تَرَ اَنْ اللّٰهُ يَسْجُدُ لَهٗ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ كَثِيْرٌ مِّنَ النَّاسِ وَ كَثِيْرٌ حَقًّا عَلَيْهِ الْعَذَابُ»^۲ و امثال اینکه آیات بسیار است و از احادیث مثل بعض ادعیه منسوب برسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ است که در مناجات گفته

(الهي انت الذي سجد لك السماء و الارض و سجد لك سواد الليل و نور النهار و ضوء القمر و الشعاع الشمس و حفيف الشجر و دوى الماء).

و بهمین مضامین در احادیث بسیار نیز رسیده و دلالت صریح دارد که تمام موجودات خدا را ستایش مینمایند و او را سجده میکنند

یعنی بطور میل و رغبتی که در غریزه و سنجیه آنان نهاده او را ستایش و بندگی مینمایند.

و شاید سزّش همان باشد که حکماء و عرفاء گفته‌اند:

وجود خیر محض است و در تمام موجودات سریان دارد و تمام صفات کمالیه از علم و قدرت و غیر آن ناشی از وجود است و در ذوی العقول مثل انواع و اقسام ملائکه

(۱) سوره بنی اسرائیل آیه ۴۶، نیست چیزی مگر آنکه تسبیح و تقدیس میکند او را لکن شما تسبیح آنان را نمی‌فهمید از جمله (لا تفقهون) توان استفاده نمود که تسبیح آنها بلفظ و گفتار نیست زیرا اگر تسبیح موجودات لفظی بود بایستی بفرماید (لا تسمعون) نه (لا- تفقهون) بلکه بحس دیگری باید تسبیح هر نوعی از موجودات را احساس نمود و نیز نمیتوان گفت فقط تسبیح آنها اشاره بدلالات وجود آنها است بر مدبر حکیم زیرا که آن را هر شخص با ایمانی تواند ادراک نماید پس کسانی توانند تسبیح موجودات را و نیز کیفیت سجده آنان را فهم نمایند که آن قوه‌ای که مرکوز در بشر است و آن را قوه الهامی گویند بفعلیت آورده و بآن آشنا گردند آن وقت آن ستایشی که مخصوص بهر نوعی از موجودات است توانند ادراک نمایند.

(۲) سوره حج آیه ۱۸، خطاب به نبی خاتم است که آیا ندیدی که بحقیقت و درستی سجده میکند خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و سجده میکند خدا را خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبنده‌های و بسیاری از مردم و برای بسیاری عذاب محقق گردیده، و چون بسیاری از اینها مثل کوه و درخت و دواب ذوی العقول نیستند سجده آنها بنحو دیگری است که بایستی بحس دیگری ادراک نمود.

صفحه : ۲۹۰

و افراد بشر و جن با مراتب و درجاتی که بین آنها است چون وجود در آنان قوی است صفات وجودی مثل علم و قدرت و شعور در آنها ظاهر است لکن در حیوانات قدری مخفی‌تر و در نباتات و جمادات از جهت ضعف وجودشان صفات آنها پنهان است و ظهور و بروز ندارد لکن هر یک از آنان بقدر گنجایش وجودشان دارای علم و شعور میباشند و بقدر علم و شعوری که در باطنشان مخفی گردیده مبدء خود را ستایش می- نمایند اینکه است که گویند تمام موجودات عارف بحق تعالی و عاشق او میباشند.

(سزّ حب ازلی در همه اشیاء جاری است و نه بر گل نزدی بلبل بی دل فریاد)

منتهی علم بعلم خود ندارند چنانچه تمام افراد بشر علم بمبدء آفرینش دارند لکن علم بعلم خود ندارند مگر کسی که بتأیید الهی علم بعلم خود پیدا کند و بوجدان سری راهی بسوی او پیدا نماید.

خلاصه چنانچه مشاهده میکنیم تمام موجودات کوشش میکنند و رو بکمال میروند برای آنکه قرب بمبدء کمالشان پیدا نمایند و اگر نبود عشق بکمال که در دل هر ذره‌ای از موجودات نهفته هیچ موجودی بکمال نمیرسید نه هیچ دانه‌ای بثمر و نه هیچ طفلی از مادر متولد میگردد و اینکه عشق غریزی که در دل موجودات نهفته پرتوی است از حب ذاتی مبدء آفرینش و حدیث قدسی مشهور

(كنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف)

اشاره بهمان حب ذاتی الهی است و قوله تعالی يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ نیز شاهد بر اینکه است که چون خود را دوست دارد آثار خود را نیز دوست دارد.

و آدمی وقتی بخوشبختی جاودانی نزدیک میشود که اندکی از اینکه حب ازلی را در خود بیابد و ایمان آرد که در اینکه جسم

خاکی آفتابی است که در زیر ابرهای قوای طبیعی جسمانی پنهان گردیده و بداند که سعادت جاودانی در خود او است نه در بیرون او (بقول آن شاعر عارف):

میان آب حیاتی و آب میجویی فراز گنجی و از فاقه در تک و پویی

تو کوی دوست همی جویی و نمیدانی که گر نظر بحقیقت کنی تو آن کویی

صفحه : ۲۹۱

و همان است که موجودات را بهیجان آورده و همه دیوانه‌وار بدور کعبه وجودش میچرخند و بزبان حال و قال او را ستایش مینمایند و چشم دلشان بسوی او نگران است و دانسته یا ندانسته از مبدء فیاض فیض میطلبند.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

مرجع ضمیر هُوَ لله در آیه بالا است یعنی خدا آن کسی است...^۱ برانگیخته از بین امیین ناخوانندگان پیمبری از آنها که بیاموزد بآنها کتاب و آیات قرآنی و راز حکمت مندرجه در آن را اگر چه آنان قبلا در گمراهی آشکارا بودند.

سخنان مفسرین در بیان امیین و وجه اتصاف پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله بامی

(۱) یاء در امیین یاء نسبت است یعنی از بین جماعتی که آنان را امی و بی علم و بی سواد بودند چنین پیمبری را باین اوصاف مبعوث گردانیدیم، و اینکه در مواردی پیمبر اکرم را امی معرفی نموده و در اینجا در مقام بیان اینکه برآمده که اینکه پیمبر هم خودش امی و درس ناخوانده بود و هم در جماعتی مبعوث گردیده که آنان نیز امی بودند برای اینکه است که توهم نشود که آیات قرآن و حکایت و قصص گذشتگان از پیمبران و غیر آنها را معلمی تعلیم او نموده یا از کسی آموخته (منهم) اشاره باین است که پیمبر را از جنس امیین قرار داده.

توهم نشود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا آخر عمر بی سواد بوده و قدرت خواندن و نوشتن نداشته زیرا که از جمله اصول مسلمة بین ما اینکه است که پیمبر و امام بایستی در تمام کمالات از اهل زمان خود افضل باشد مخصوصا پیمبری که باید دین او تا قیامت بین خلق ابراز فعالیت نماید چگونه ممکن است ناقص باشد هرگز چنین نیست بقول آن شاعر عارف.

نگار من که بمکتب نرفت و خط نوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

صفحه : ۲۹۲

(۲) امی یعنی منسوب بام القری که نام مکه است و چون نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم در مکه متولد گردیده بود اینکه است که امی نامیده شد یعنی خداوند از میان اهل مکه رسولی مبعوث گردانید که از آنها بود و مانده آنها منسوب بام القری بود.

(۳) مقصود از امی ام الکتاب است و ام الکتاب قرآن است و برای نسبتش بقرآن او را امی نامیده.

(۴) بعضی گفته‌اند او را امی نامیده بمناسبت آنکه در کتب پیشینیان باین لقب نام برده شده چنانچه گویند در کتاب شعیه نبی است (انی ابعث امیاً فی الأمیین و اختتم به النبیین) لکن همان توجیه اول مناسب تر بنظر می‌آید زیرا که متصف گردانیدن حضرتش را بامی

شاید برای اینکه باشد که تذکر دهد کسی که درس نخوانده و نوشته و معلم ندیده و چنین بیانات و آیات قرآنی را قرائت نماید بالاترین دلیل و معجزه میشود برای آنکه اینک آیات از طریق وحی الهی بوده نه بطریق عادی چنانچه در وصفش فرموده و مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ سُورَه (نجم آیه ۳).

يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ مَرْجِعٌ ضَمِيرِ آيَاتِهِ (لله) در آیه بالا است در اینجا ذات مقدس الهی در مقام امتنان بر بشر برآمده و بالاترین نعمت خود را نسبت بانسان تذکر میدهد که پیمبرانی از جنس خودتان برای هدایت و ارشاد شما فرستادیم که بتوانید با آنها انس بگیرید و شما را از ضلالت و گمراهی بیرون آرند و بنور هدایت رهبری گردانند قوله تعالی لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ شَاهِدٌ بِرِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ سُورَه (نجم آیه ۳).

و آیه اشاره به اینکه پیمبر خاتم آیات قرآنی را از معدن صدق و حقیقت گرفته و برای شما به نیکوتر اسلوبی و شیرین تر بیانی ابلاغ مینماید و نیز اشاره بمقام بلند قرآن دارد قوله تعالی إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ سَهْ عَمَلِ بزرگ رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را که جامع تمام تبلیغات او است در اینکه مبارک آیه یادآوری مینماید.

صفحه : ۲۹۳

اول تزکیه نفوس بشر که بالاترین وظیفه پیمبران است زیرا مادامی که نفس بشر از کثافات اخلاقی که مهم‌ترین آنها تخلیه از شرک است و ناشی از جهل و کبر و تعصب و خودخواهی و غیر آن است و نیز از باقی صفات نکوهیده و اخلاق رذیله تخلیه نشود ممکن نیست بزبور علم و حکمت آراسته گردد اینک است که دانشمندان گفته‌اند تخلیه قبل از تحلیه است.

چگونه ممکن است قلبی که از کثافات اخلاقی پاک و پاکیزه نگردیده بنور دانش تجلی یابد هرگز ممکن نیست اینک است که اهل دانش قلبی که آلوده به کثافات اخلاقی گردیده تشبیه نموده‌اند بظرفی که آلوده بزهر شده همین طوری که چنین ظرف آلوده‌ای هر غذایی و لو بهترین خوراکیها باشد در آن ریخته شود زهر قاتل و کشنده میگردد همین طور است دلی که آلوده بکثافات اخلاقی گردیده آنچه کمالات علمی در آن ریخته شود عوض نفع ضرر بصاحبش میزند بلکه سم قاتل میگردد و روح انسانی را میکشد پس طالب سعادت بایستی اول نفس خود را تصفیه نماید و پس از آن آن را بزبور علم و عمل بیاراید و بیشتر فسادهایی که در عالم واقع میگردد ناشی از کسانی است که قبل از تصفیه اخلاق فضولات علوم علماء را جمع نموده و خود را اعلم علماء میدانند و برای خود شخصیتی قائل میگردند و دعاوی بیجا مینمایند و مردم را فریب میدهند شاید چنین اشخاصی بر خودشان نیز امر مشتبه شود و گمان کنند بمقام و رتبه‌ای رسیده‌اند.

دوم از تعلیمات رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اینک است که بمردم کتاب یعنی آیات قرآنی را که مشتمل بر معارف الهی و بیان اوضاع عالم پس از مرگ از عالم برزخ و قیامت و حال سعدها و اشقیاء و بهشت و جهنم و طریق نیکو کاری و آنچه سعادت بشر را در نشئه قیامت تأمین میگرداند و نیز قوانین مدنی که هر کسی در مدت حیات دنیوی خود از جهت معاشرت و معاملات و کسب معاش و استیفاء حقوق محتاج بآن است تماماً را با اسلوب منظم مرتب معجزه نمایی در دسترس خلق گذاشته و قرآن با آنکه کتاب قانونی است در عین حال معجزه باقی سید و رسول ما است البته دینی

صفحه : ۲۹۴

که بایستی تا قیامت بین خلق ابراز فعالیت بنماید بایستی چنین معجزه بلند پایه‌ای و چنین کتاب مقدسی که تمام عقلای عالم خواهی نخواهی در مقابل عظمت آن سر تسلیم فرود آرند در میان خلق باقی باشد و اگر غیر از اینک بود حجّت خدا بر خلق تمام نشده بود.

سوم از تعلیمات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اینکه است که بمردم حکمت میآموزد در آیات قرآنی حکمت بچند معنی آمده وقتی حکمت نسبت بخدا داده شود بازگشت او بعلم بحقیقت موجودات و ایجاد آنها بر وفق حکمت و غایت استحکام میگردد و هر گاه نسبت بانسان داده شود معنی آن علم بموجودات و اعمال خیرات میشود چنانچه قوله تعالی در باره لقمان فرموده: **وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ** (راغب) و در اینجا صدر المتألهین بیان خوبی دارد که برای وضوح مختصری از آن را ترجمه مینمایم، چنین گوید:

مقصود از حکمت در اینکه آیه یا علم صحیح است و یا عمل نیکو، چنانچه انسان گفته میشود یا بر روح او یا بر بدن او، و روح انسانی دارای دو جنبه و دو جهت است رویی بعالم قدس و عالم آخرت دارد، و رویی بسوی بدن و عالم دنیا و از مقاتل چنین نقل میکنند که گفته در قرآن حکمت بچند معنی آمده:

اول مواظب قرآنی در سوره نساء فرموده **وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ** و مثل آن است در سوره آل عمران. دوم حکمت بمعنی علم قوله تعالی **وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ** یعنی علم و فهم و در سوره انعام **أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ** سوم حکمت بمعنی نبوت در سوره ص **وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ** یعنی نبوت و در سوره بقره **وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ** چهارم قرآن با آنچه در او است از عجائب اسرار در سوره نحل ادعُ إلى

صفحه : ۲۹۵

سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ و من يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا.

و تو ای حبیب من اگر تأمل کنی در اینکه چهار وجهی که گفته شد میفهمی که بازگشت تمام آنها بعلم است بلکه اگر نظر کنی در تمام موارد استعمال لفظ حکمت نمیایی چیزی که خارج باشد از معنی علم و دانستن حقیقت اشیاء و عمل نمودن بر طبق آن که تجرّد و برهنه شدن از علائق دنیوی و آنچه در آن است باشد اینکه است که در حد آن گفته شده **(تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ)**

یعنی در احاطه بصور موجودات و تقدّس از مادّیات.

بدان که ممکن نیست حکمت خارج باشد از اینکه دو معنی زیرا که کمال هر شخصی از انسان در دو چیز تحقق پذیرد یکی معرفت و شناسایی او است بخیر لذاته (یعنی کمال و خیر مطلق) دیگر بشناسد خیر را برای آنکه بآن عمل کند و بازگشت اوّل بعلم و ادراکی است که مطابق واقع باشد، و کمال اینکه دو مرتبه در نوع انسانی در نبوت و ولایت ظهور مینماید چنانچه قوله تعالی حکایت از ابراهیم خلیل علیه السلام که گفته **رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا** اشاره دارد بحکمت نظریه **(وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ)** اشاره دارد بحکمت عملیه و نیز قوله تعالی حکایه از عیسی علیه السلام **إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ** نظر دارد بحکمت نظریه **وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا** اشاره دارد بحکمت علمیه و قوله تعالی خطاب برسوله خاتم صلی الله علیه و آله و سلم **فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** اشاره دارد بحکمت نظریه **وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ** اشاره دارد بحکمت عملیه زیرا که علم التوحید بطور کمال پدید نمیگردد مگر بعد از اطلاع بر تمام ابواب حکمت نظریه و عمل خالصی که خالی باشد از مشائب اغراض نفسانی بر کسی میسر نمیگردد مگر اینکه بگردد حکیمان عارفا و به اینکه بدانند آنچه نزد خداست خیر و خوب است برای نیکوکاران قوله تعالی در باره تمام انبیاء **يُنزَّلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا** و هو الحکمة النظرية ثم قال **(فَاتَّقُونَ)** هو الحکمة العملية و در قرآن آیات بسیاری است که

صفحه : ۲۹۶

دلالت دارد بر اینکه کمال انسان در تکمیل نمودن اینکه دو قوه علمیه و عملیه تحقق پذیرد. (پایان) و آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و آخِرِينَ عَطْفُ الْأُمَّيِّينَ است یعنی آن رسولی که مبعوث نموده‌ایم بر چنین جماعت بیسواد و نادان و آنهایی که هنوز ملحق بآنها نشده‌اند و خدا غالب بر همه چیز و مستولی بر تمام امور است و کردگار عالم درستکار است که هر چیز را در موقع خود و بجا قرار داده اشاره به اینکه میدانند رسالت خود را در کجا و در چه کس قرار دهد و آخِرِينَ مِنْهُمْ شاید اشاره بمسلمانهایی باشد که بعدا ملحق بآنان میگردند و تابع اسلام میشوند، و از اینجا معلوم میشود که حضرتش فقط رسول بر اعراب اهل زمانش نبوده بلکه پیمبر بر آنها و بعد آنها تا قیامت بوده و میباشد.

مفسرین از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بروایت صحیح چنین نقل میکنند که وقتی اینکه آیه فرود آمد اصحاب عرض کردند یا رسول الله بعدیها چه کسانی میباشند حضرت دست مبارک بر شانه سلمان فارسی نهاد و فرمود (لو كان الايمان في الثريا لنالته رجال من هؤلاء)

یعنی اگر ایمان در ثریا یعنی در آسمان باشد هر آینه آن را مردانی فرا گیرند از اینکه جماعت یعنی از عجم. و نیز عبد الرحمن بن ابی لیلی از مردی از صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که ای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت در خواب دیدم گوسفندان سیاهی میروند و بدنبال آنان گوسفندان خاک رنگ برآمدند و متابعت نمودند حضرتش از یکی از صحابه سؤال نمود تعبیر اینکه خواب چیست او گفت من تعبیر آن را چنین دانم که عرب مسخر تو میگردند و عجم از پشت آنها مسخر تو گردند فرمود از جبرئیل پرسیدم او نیز همین طور تعبیر نمود. (منهج الصادقین) و گویند (سدی) که یکی از علمای سنی است گفته که هر جا که عبد الرحمن گوید حدیثی رجل من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مقصودش علی بن ابی طالب علیه السلام است

صفحه : ۲۹۷

و بروایت سعد ساعدی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در اصلاّب مردانی از امت من مردان و زنانی میباشند که بی حساب وارد بهشت میگردند و اینکه آیه و آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ را تلاوت فرمود.

و از ابن عمر و سعید بن جبیر چنین نقل میکنند که گفته‌اند مقصود از آخرین عرب است و هر کس از عجم که بلغت عرب تکلم نماید و از امام محمد باقر علیه السلام نیز بهمین طور روایت شده.

و چنانچه بعض مفسرین گفته‌اند شاید و آخِرِينَ عَطْفُ باشد بضمیر (یعلمهم) یعنی رسول تعلیم میدهد جماعت دیگر را که هنوز پیدا نشده‌اند و بعدا پدید می‌آید - گردند و چنین بنظر می‌آید که اینکه قول اقرب بواقع است زیرا که تعلیمات پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله منحصر باهل زمانش نبوده بلکه تعلیمات قرآنی تا قیامت بین مردم فعالیت دارد.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ارسال رسولان برای اینکه علم و حکمت بمردم بیاموزند فضل و احسانی است از جانب خدا.

مصدق کامل فضل و رحمت الهی در بعثت تمام انبیاء است عموماً و بعثت رسول اسلام خصوصاً اینکه منتهای فضل و رحمت خداوندی است که مردم را از راه کج به طریق مستقیم توحید رهبری نمایند و دل آنان را از قذارات اوصاف نکوهیده و کفر پاکیزه گردانند تا آنکه محل جولانگاه ملائکه گردد.

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا در مفردات، اسفار جمع سفر و بمعنی کشف الغطا مثل سفر الامامه عن الرأس و الخمار عن الوجه و سفر الكتاب الذي يسفر عن الحقائق و جمعه اسفار قال تعالى كَمَثَلِ الْإِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا ﴿١﴾ (پایان)

(۱) عمامه را از سر برداشتن و خمار از صورت باز نمودن و خمار پارچه‌هایی است که زنهای عرب بسر و صورت می‌بندند و سفر کتابی است که حقایق از آن معلوم می‌گردد.

صفحه : ۲۹۸

کتب را اسفار نامیده زیرا در آن کشف می‌گردد چیزهایی را که پوشیده است و آیه در مقام توهین و نفهمی یهودیها برآمده و آنان را در جهالت و بی‌خردی تشبیه بحمار مینماید که آنها در تحمل توراۀ که کتاب آسمانی خود میدانند و بآن فخر و مباهات مینمایند مانند خرائی میباشند که کتابهایی بر آنان بار شود و جز سنگینی بار چیزی عایدشان نگردد علمای آنها کتاب تورات را مطالعه میکنند و غیر از زحمت حفظ الفاظ و معانی سطحی آن چیزی نمی‌فهمند و استفاده معنوی و روحانی از آن نصیبشان نمی‌گردد زیرا که اگر از توراتشان بهره معنوی برده بودند البته چشم بصیرتشان باز شده و بنور قلبشان حقایق رسول اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن را ادراک مینمودند در صورتی که نام نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و اوصاف اصحاب و یاوران او در تمام کتابهای آسمانی ثبت گردیده و اگر چه ظاهرا آیه راجع بیهودیان است که اهل تورات میباشند لکن در واقع شامل می‌گردد هر کسی را که در کتابهای آسمانی دقت نموده باشد و بچشم دل آیات تکوینی الهی و آیات تشریحی را ننگرد و بگوش معنوی آیات را استماع نماید و آنان کسانی میباشند که در باره آنان فرموده صُمُّ بَكُم عُمَى فَهَمَّ لَا يَعْقِلُونَ سوره بقره آیه ۱۶۶ شکی نیست در اینکه کسانی که قرآن را میخوانند و در معنی آن تدبّر و تعقل نمیکنند و از اسرار آن هیچ استفاده مینمایند بلکه فقط قناعت مینمایند بالفاظ یا بمعانی تحت اللفظی آن و هر گاه از اینکه مرتبه بالاتر روند بمعانی بدیعیه و معانی لغوی و اعراب آن اکتفاء مینمایند چنین کسانی مشمول اینکه آیه می‌گردد زیرا هر کس که از تعلیم و تربیت قرآن بهره نبرد و از اسرار آن استفاده علمی و عملی ننماید و آیات قرآن را حفظ نماید تشبیه او بحمار در باره او صادق آید بئس مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

صفحه : ۲۹۹

بد مثلی است مثل چنین اشخاصی یا بد مردمانی میباشند آنهایی که چنینند که آیات خدا را تکذیب میکنند و نسبت دروغ بیمبران میدهند و چون آنان ظالمند و خدا هدایت نمیکند ظالمین را آنها هدایت نمیابند، اشاره به اینکه چنین مردمانی که نسبت ناروا بسفرای الهی میدهند و آیات الهی را تکذیب میکنند دیگر قابل هدایت نمیباشند.

چون یهودیان میگفتند (نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ) ما پسران خدا و دوستان او میباشیم اینکه بود که در مقام اعتراض بر آنها برآمده و خطاب بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگو یهودیان قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ای کسانی که یهودی میباشید اگر شما گمان میکنید که نسبت خصوصی با خدا دارید و فقط شما اولیاء و دوستان خدا میباشید نه غیر شما چون علامت دوستی چنین است که هر دوستی طالب ملاقات دوست خود است بایستی آرزوی مرگ داشته باشید که از حجاب تن و طبیعت برهید و برای آنکه خود را دوست او میدانید خالص گردید و قرب باو پیدا نمائید و هرگز چنین نیستید آری دوست حقیقی آن کسی بود که چنانچه نقل میکنند مکرر میفرموده (باک ندارم مرگ بر من واقع گردد یا من مرگ را ملاقات نمایم و وقتی ابن ملجم شمشیر بفرق همایونش زد فرمود (فرت و ربّ الکعبه)

و در جای دیگر فرموده (و الله انس پسر ابو طالب بمرگ زیادتر از انس بچه است بیستان مادرش) آری اشخاصی که در تمام عمر آرزوی ملاقات حق را دارند و محبت او را چون جان شیرین در دل خود میپرورانند و غیر از ملاقات محبوبشان آرزوی دیگری

ندارند چون میدانند بمرگ موانع طبیعی رفع میگردد و در حیات دنیا همین امور طبیعی جلوگیری آنهاست اینکه است که مشتاق بمرگ میباشند

صفحه : ۳۰۰

اینکه که و لا- يَتَمَنَّوْنَہٗ اَیْدًا بِمَا قَدَمْتَ اَیْدِیْہِم وَّ اللّٰہُ عَلِیْمٌ بِالظَّالِمِیْنَ اشاره به اینکه چون محبت دنیا و مال و جاه و غیره بر یهودیان مستولی گردیده و بکوشش بسیار تنعمات دنیا را بر خود فراهم نموده‌اند اینست که از مرگ میترسند زیرا که مرگ جدایی میاندازد بین انسان و تعیشت جسمانی و طبیعی او فقط کسانی از مرگ نمیترسند که صاحب نفس مطمئنہ گردیده و در مقام صدق تمکن و مقام نبوده و چنین اشخاصی قبل از موت اضطراری موت اختیاری پیدا نموده‌اند و آنانند (سابقین) که در سوره (واقعه) آنها را توصیف مینماید بمقربین قُلْ اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّوْنَ مِنْہٗ فَاِنَّہٗ مُلَاقِیْکُمْ خَطَابٌ بِرَسُوْلِ اَکْرَمَ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ نموده که بآنان بگو شما هر قدر از مرگ فرار نمائید مرگ شما را ملاقات خواهد نمود فَاِنَّہٗ مُلَاقِیْکُمْ رَا سَہٗ طَوْرٌ قَرَأْتُمْ کَرْدَہٗ اَنْدَ مَشْہُوْرٌ بِاَفَاہٖ (فَاِنَّہٗ) زید بن علی بدون فاء (اِنَّہٗ ملائیکم) قرائت نموده، و ابن مسعود چنین قرائت نموده (تَفِرُّوْنَ مِنْہٗ مُلَاقِیْکُمْ) بناء بر قرائت سوم معنی ظاهر است و نباید چیزی در تقدیر گرفت لکن بنا بر قرائت اول (فَاِنَّہٗ) فاء) سببیه متضمن معنی الذی است یعنی آن چیزی که از آن فرار نموده‌اید یعنی (موت) بشما خواهد رسید و آن را ملاقات مینمائید و اینکه طور بیان برای تأکید است که شما خواه فرار کنید از موت یا نکنید البتہ مرگ شما را در می‌یابد همان طوری که حکماء برای هر موجود مادی چهار علت قائل گردیده‌اند برای موت نیز که بازگشت آن بامر وجودی است نیز چهار علت میتوان قائل گردید علت فاعلی، علت مادی، علت صوری، علت غایی علت فاعلی مبدء تعالی است که علت العلل و مربی تمام ممکنات است (خَلْقٌ)

صفحه : ۳۰۱

الموت وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوْکُمْ) همین طوری که او سبحانه خالق حیات است خالق موت نیز او است، و حکمت او چنین اقتضاء نموده که حیات دنیوی انسان محدود بحدی باشد و بالاخره بفاء و نیستی منجر گردد علت مادی، چون ماده و قوای مادی متناهی التأثير است و همیشه در تغییر و تبدیل است چنانچه گویند ماده اجسام از دو چیز تشکیل شده (ماده و نیرو) و علی الدوام ماده نیرو میگردد و نیرو ماده نیست که ممکن نیست بیک حال باقی ماند- و چنین است صورت مادیت که آن را علت صوری نامند که آن نیز ممکن نیست بیک حال باقی ماند زیرا چنانچه در محل خود ثابت گردیده هر مرکبی که از اجزاء متضاده ترکیب و تشکیل گردیده بالاخره منحل خواهد گردید و چون بدن انسان و حیوان و نبات از عناصر ترکیب گردیده بایستی منحل گردد و ممکن نیست به یک حال باقی بماند علت غایی موت چنانچه در محل خود ثابت گردیده اینست که چون انسان در اینکه عالم محفوف بماده بدنی و محتاج بلوازم زندگانی است و امور طبیعی هر آنی وی را بطرفی میکشد و مادامی که محبوس در سجن طبیعت است فعلیت وی محفوف بقوه و وجودش محفوف بعدم است و بمردن تمام میگردد و بفعلیت اخیر خود میرسد پس مادامی که در دنیا گرفتار لوازم طبیعی است ناقص و ناتمام است و در حکمت الهی مقرر گردیده که هر ناقصی را بکمال رساند و انسان بمردن تمام میگردد و نیز چنانچه ممکن نیست برای طفل در رحم مادر رسیدن بکمال انسانیت مگر اینکه عالم رحم را ترک کند و پا در فضاء خارج گذارد در اینکه عالم نیز بایستی مراحل و منازل را طی نماید تا بکمال لایق بخود برسد و مردن نیز یکی از مراحل و منازل است که بایستی طی کند تا بکمال لایق بخود برسد اگر مردن نبود انسان هیچوقت بکمال لایق بخود نمیرسید و وجود وی لغو میگردد و اعتراض به اینکه هر ناقصی طالب کمال خود است و اگر مرگ کمال باشد

صفحه : ۳۰۲

بایستی هر کسی طالب مردن باشد برای اینکه بکمال برسد و البته وجود کامل بهتر از وجود ناقص است پس چطور است که انسان اینکه قدر از مرگ فرار میکند!

(پاسخ)

علت فرار از مرگ دو چیز است یکی محبت دنیا که از مقتضیات قوای طبیعی شهوانی بهیمی و غضبانی سبعی بشمار میرود و نفس انسانی پا بند قوای طبیعی است و چون در مردن عمل اینکه دو قوه حیوانی مهمل می‌گردد و از آن لذائذ خیالی محروم می‌گردند اینست سر اینکه کسانی که فقط از قبل همین قوای حیوانی محظوظ گردیده‌اند و ابداً آن لذائذ و حظوظات روحانی که از قبل اشراق نور معرفت و محبت الهی نصیب اهلش گردیده بهره‌ای نبرده‌اند و ذره‌ای از آن شهد انس با عالم روحانی بذائقه جانشان نرسیده چنین اشخاصی البته از مرگ گریزانند زیرا که بگمان خود بمردن همه چیز را از دست میدهند اینست که نسبت بیهودیان فرموده اینکه که و لا- یتمنونَه اَبداً بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیْهِمْ اَنّان هیچوقت آرزوی مرگ نمیکنند برای دو چیز یکی وسائل حظوظات نفسانی و طبیعی از قبیل مال و جاه و شهرت و ریاست و باقی امور که برای خود اندوخته و دل بآن بسته‌اند چون بمرگ از دستشان گرفته میشود اینست که از مرگ گریزانند و چون آرزوی ملاقات رحمت‌های الهی و قرب او را ندارند پس بچه امید آرزوی مرگ کنند هرگز آرزوی نمیکنند چنانچه اشاره دارد بآن قوله تعالی قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِیْ یُحِبِّکُمْ اللّٰهُ دَوْم سبب فرار از مرگ که هر موجود زنده‌ای از مرگ میترسد و حتی الامکان وسائل حیات و بقاء خود را فراهم مینماید حکمتی است الهی که برای بقاء در دل هر موجودی گذاشته که بغریزه یا باراده اختیاری در بقاء خود میکوشد و وسائل بقاء خود را فراهم مینماید زیرا شکی نیست که حکمت خلقت جمادات و نباتات و حیوانات وجود انسانی است و کمال انسانی در کمالات روحانی است که بایستی در اینکه عالم تحصیل نماید اینکه است که بایستی مدتی در اینکه عالم بماند تا بکمال برسد و آنهایی که اندازه‌ای کمالی پیدا نموده‌اند کامل گردند

صفحه : ۳۰۳

و نیز انسان چون دارای دو جهت است طبیعی و روحانی و نظر به اینکه هر چیزی طالب اصل خود است روح چون از عالم روحانین که فوق عالم جسمانی است تکون یافته و بدن و قوای جسمانی از همین عالم جسمانیات تحقق پیدا نموده اینکه است که روحی که در اثر ایمان و تقوی قدری مصفی گردیده طالب عالم روحانی خود و خلاص شدن از موانع طبیعی است و بمقتضای روحانیت خود مشتاق بمرگ میگردد لکن از آن طرف چون طبیعت جسمانی از همین عالم است از مرگ که فساد آن در آنست گریزان است، بقول آن شاعر

جان کشاند سوی بالا بالها در زده تن در زمین چنگالها

ثُمَّ تَرُدُّونَ اِلَیَّ عَالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُبَيِّنُکُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (نبا) خبری را گویند که دارای سه شرط باشد اول فائده آن بزرگ باشد دوم از کذب عاری باشد سوم از آن علم یا ظن غالب حاصل گردد مثل قوله تعالی قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ اَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (راغب) در اینجا اشاره بدو مطلب بزرگ نموده که مشتمل بر بشارت مؤمنین و تهدید کافرین است مؤمن کامل را بشارت میدهد که گمان

مکن بمرگ فانی میگردی و از اعمال خوبت بهره نمیری و بقاء محبوب خود که سالهای متمادی دل بر او بسته‌ای و بامید قرب او ساعات و دقائق عمر خود را گذرانیده‌ای نمیرسی بدان بقدر محبتی که در دل خود اندوخته‌ای و احتیاجات دنیوی مانع از پیش رفت تو بوده بمردن چون موانع طبیعی و پرده‌های ضخیم امور دنیوی که از روی ناچاری جلو تو را گرفته پاره میگردد و هر کس بقدر معرفت و محبت و اعمال نیکویی که کرده بقرب محبوب و اله خود نائل میگردد آن وقت محظوظ میگردی بچیزی که (نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده و از نعمتهای روحانی و جسمانی هر دو بهره‌مند خواهی گردید).

و کافر را تهدید مینماید که گمان مکن وقتی مردی از عذاب رستی و آنچه در دنیا از اعمال نکوهیده و ظلم و تعدی باولیاء الله و مخالفت امر اله و متابعت هوای

صفحه : ۳۰۴

نفسانی و شیطانی نموده‌ای گذشته و فراموش گردیده و دار مجازاتی نیست و حساب و کتابی در کار نیست، اینطور نیست که گمان کرده‌ای اینجا جای عمل و محل مهلت و امتحان است که آنچه در باطن خبیث خود نهفته‌ای بروز و ظهور نماید و از قوه بفعل رسد، وقتی مردی باید برگردی بسوی آن کسی که دانای اسرار است، و آنچه در عالم شهادت و محسوسات و آنچه در عالم غیب و پنهان از انظار موجود است تماما در علم حضوری او آشکار است *فَيُبَيِّنُكُمْ* اشاره است به اینکه پس از مرگ برای تو ظاهر میگرداند آنچه را که گفته‌ای و کرده‌ای با آن صفات و اخلاق نکوهیده‌ای که در باطن خود پنهان نموده‌ای با آثار و لوازم آن تماما بر تو ظاهر میگرداند و تو را خبردار مینماید و مطابق عملت جزا می‌بینی (ان خیرا فحیرا و ان شرا فشر) یا *أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ* پس از اعتراض یهودیان بمؤمنین خطاب مینماید که ای جماعت مؤمنین در روز جمعه وقتی که منادی نداء داد برای نماز جمعه شما حرکت کنید و بشتابید بسوی ذکر خدا که نماز است و در آن وقت معامله و خرید و فروش را رها کنید و اگر بدانید اینکه عمل بهتر است برای شما از معامله و طلب سود.

جمع جمعه و جمعه، جمع و جمععات است و از (فراء) لغت ثالثی نقل شده که آن بفتح میم قرائت نموده، و در اینکه چرا جمعه را جمعه نامیده‌اند بین مفسرین گفتاری است:

۱- در چنین روزی خداوند از خلقت اشیاء فارغ گردید و تمام مخلوقات جمع شدند ۲- روزی است که جماعات با هم اجتماع نمودند ۳- اول کسی که نام جمعه را وضع نمود کعب بن لوی بود ۴- اول کسی که نام جمعه را وضع نمود انصار بودند، این سیرین گفته پیش

صفحه : ۳۰۵

از آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه هجرت نماید انصار گفتند یهودیان در هر هفته روز شنبه را اختصاص داده‌اند برای عبادت و نصاری نیز روز یکشنبه را انتخاب نموده‌اند و برای ما نیز بایستی روزی تعیین گردد که اجتماع نمائیم برای عبادت و آن را جمعه نام گذاریم پس از آن سعید بن زراره گوسفندی ذبح نمود و انصار را ضیافت کرد آن وقت چون عدّه انصار کم بودند همه سیر شدند.

پس از آن اینکه آیه فرود آمد *إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ* تا آخر، و آن اول جمعه‌ای بود که مسلمانها برای عبادت اجتماع نمودند و قبلا عرب جمعه را عروبه بفتح عین و ضم راء میگفتند (مجمع البیان) *إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ* مفسرین گویند نداء بمنزله اذان بحضور نماز است که وقتی امام بر منبر می‌نشیند برای خطبه نماز جمعه نداء میکند و مردم را میطلبد برای نماز جمعه و بروایت سائب بن زید در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یک مؤذن ندا میکرد و آن (بلال) بود که وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و

سَلَّمَ رُوی منبر می‌نشست بلال در مسجد اذان میگفت پس از آن ابو بکر و عمر نیز چنین میکردند لکن در زمان خلافت عثمان چون جمعیت مؤمنین زیاد شده بود دو مؤذن اذان میگفتند یکی در مسجد و دیگری بالای سطح بازار وقتی عثمان روی منبر می‌نشست مؤذن اذان میگفت وقتی اذان تمام میشد جماعت برپا میشد.

فَاسْعُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ خلافتی نیست در اینکه امر در فاسعوا برای وجوب است لکن در اینکه مقصود از سعی چیست از مفسرین دو قول نقل شده بعضی گفته‌اند دویدن است یعنی سرعت بدوید برای نماز جمعه (قتاده و ابن زید و ضحاک).

و باقی مفسرین را رأی چنین است که مقصود از امر فاسعوا رفتن بطور متعارف و وقار است نه دویدن. و احادیث صحیح نیز مؤید اینکه رأی است چنانچه از امیر المؤمنین علیه السّلام و از ابی جعفر علیه السّلام و ابن عباس چنین روایت شده (که اگر میدانستیم دویدن واجب است چنان میدویدیم که رداء از دوشمان می‌افتاد).

صفحه : ۳۰۶

خلاصه ظاهرا آیه اشاره باین دارد که در موقعی که نماز جمعه برپا میگردد بایستی بیع و شراء و معاملات را رها کنید و سعی و کوشش کنید برای ذکر خدا و نماز جمعه و خطبه که مشتمل بر ذکر خدا است و در آن حال نماز و ذکر خدا برای شما بهتر است اگر بدانید یعنی اگر فائده ذکر و عبادت را بدانید.

شکی نیست که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین در زمان خلفاء حقّه و جانشینان آن حضرت نماز جمعه با شرائطش بر تمام مردهای آزاد مؤمنین واجب عینی بوده.

طبرسی در تفسیر مجمع البیان بیانی دارد که برای وضوح مختصری از آن را ترجمه مینمائیم.

چنین گوید اینکه آیه دلالت دارد بر وجوب نماز جمعه و تحریم تمام اعمال در موقعی که اذان نماز شنیده میشود زیرا که چون بیع و معامله را نهی نموده در صورتی که بالاترین چیزی که تأمین معاش بآن میشود از راه معامله انجام میگیرد وقتی که از معامله نهی شد باقی تصرفات بطریق اولی مشمول نهی میگردد.

و نیز بدلیل اینکه نهی از بیع نموده معلوم میشود حکم نماز جمعه شامل عبید نمیشود زیرا که بیع و شراء اختصاص بمردان آزاد دارد نه آنهایی که در تحت رقیتند مثل غلامان، و نیز نماز جمعه مخصوص بمکان معین است زیرا که واجب نموده سعی و رفتن بسوی آن محل را، و نیز نماز جمعه برای مکلفین واجب است مگر کسانی که صاحب عذر باشند و آنها کسانی هستند که یا مریض باشند یا مسافر یا کور یا گنگ یا زن و مرد پیری که حرکت بر او دشوار باشد یا عبد باشد یا کسی باشد که منزلش از مسجد جامع زیادتر از دو فرسخ مسافت داشته باشد و با اینکه شرائط نیز واجب نمیشود مگر نزد حضور سلطان عادل یعنی امام علیه السّلام یا کسی را که او منصوب نموده باشد برای نماز جمعه.

و نزد اهل بیت علیهم السلام عدد کامل که جماعت بآن منعقد میگردد هفت نفر است.

صفحه : ۳۰۷

و بعضی گفته‌اند بسه نفر غیر از امام نیز جماعت منعقد میگردد (ابی حنفیه و ثوری) و بعضی گفته‌اند جماعت بچهل نفر مرد آزاد غیر مسافر انجام میگیرد (شافعی) و بقول دیگر بدو نفر غیر از امام نیز جماعت بپا میگردد (ابی یوسف) و بقولی بیک نفر غیر از امام جماعت محقق میگردد مثل باقی نمازهای جماعت (حسن) و اختلاف بین فقهاء راجع بنماز جمعه بسیار است و موضع بیان آن کتب فقهیه است. (پایان) فَإِذَا قُضِيَ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ چنانچه متبادر بذهن میگردد امر فانتشروا مفید اباحه

است که پس از نماز جمعه مانعی نیست که دنبال کسب و تجارت بروید و بجوئید فضل خدا را اشاره به اینکه، دنبال کسب و عمل بروید و اثر کار و عمل خود را از خدا بخواهید چنانچه در زبان مردم است که گویند از تو حرکت و از خدا برکت و در احادیث دارد که سه نفرند که دعای آنان قبول نمیشود یکی مردی که بزَن خود نفرین کند چون طلاق بدست او است میتواند او را رها کند نفرین او فائده ندارد دوم کسی که چیزی بکسی بعنوان قرض یا ودیعه بدهد و شاهد یا گرو نگیرد سوم کسی که از خدا طلب روزی کند و دنبال کسب و عمل نرود دعای او مستجاب نمیگردد اخبار و احادیث در فضیلت روز جمعه و غسل و عبادت در آن روز بسیار رسیده ابو هریره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکند که فرموده بهتر روزی که آفتاب در آن برآید روز جمعه است خدای تعالی آدم علیه السلام را در چنین روزی خلق نموده و در اینکه روز بزمین فرود آمده و در اینکه روز وفات نموده و روز قیامت روز آدینه باشد و هیچ جانوری نیست مگر آنکه در آن روز خدا را تسبیح مینماید و در روز جمعه ساعتی هست که هیچ مؤمنی در آن ساعت دعا نمیکند مگر آنکه

صفحه : ۳۰۸

مستجاب میگردد و راجع بآن ساعت در روایت نقل شده که یکی آن ساعتی است که مؤذن اذان گفته و صفها آراسته گردیده و میخواهند اقامه گویند و در روایت دیگر آن ساعت آخر روز جمعه است وقتی که تقریباً نیم ساعت مانده باشد بغروب (منهج) وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ در اینکه آیه مؤمنین را امر میفرماید بذکر بسیار بر نعمتهای بیحساب که بخلق عنایت نموده مخصوصاً بمؤمنین که بالاترین نعمتها نسبت بآنان ارسال رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و موفق گردیدن آنها بشرف اسلام و نماز با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است بعض مفسرین گفته‌اند مقصود از ذکر در اینجا فکر است، در حدیث است (تفکر ساعة خیر من عبادة سنة)

و بروایت دیگر

(ستین سنة)

یک ساعت فکر کردن بهتر است از عبادت یک سال یا شصت سال

در اینجا صدر المتألهین بیانی دارد که مختصری از آن را ترجمه مینمایم

در بیان آیه اشراقاتی ذکر مینماید در اشراق دوم چنین گوید بعد از قوله تعالی وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبَتُّلًا بِمِبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باصحاب فرمود میخواهید شما را خبردار کنم ببهترین اعمال و پاکیزه‌ترین آنها نزد پروردگار خودتان که بآن بلند گردد درجات شما و بهتر باشد برای شما از ورقهای طلا و بهتر باشد برای شما از اینکه بدشمن خود رسید و گردن او را بزنید گفتند آن چیست یا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ذکر خدای عزّ و جلّ، و نیز از آن حضرت است که فرموده (سبق المفردون)

گفتند آن چیست، فرمود کسانی که مداومت مینمایند بذکر خدا در قیامت وزرهای آنان برداشته میشود و سبک بار میگردند. و بدان که برای کسانی که باطنشان بنور معرفت روشن گردیده منکشف گردیده که بهترین اعمال روحیه و قلبیه و نفسیه و بدنیّه ذکر خدا است، و لکن از برای ذکر مراتبی است بعضی قشرند و بعضی لب و برای ذاکر نیز باعتبار ذکر مراتبی است و هر ذکری را نتیجه ایست نتیجه ذکر عبد یعنی (آن کسی که بمقام

صفحه : ۳۰۹

عبودیت رسیده) ذکر خدا است قوله تعالی فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ و بعضی گفته‌اند در اینکه عبارت تقدیم و تأخیر است زیرا که خداوند امر نمود بذکر با (فاء) تعقیب و باین اعتبار در معنی می‌گردد مثل قوله تعالی يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ و قوله تعالی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ یعنی یاد کردن عبد خدا را نتیجه اینکه است که خدا او را یاد نموده و چنین است محبت عبد نسبت بخدا و نیز رضای او از خدا که منشأ تمام آنها خواست خدا و منبعث از حب ذاتی الهی و آن لطف و احسانی است که نسبت بمخلوقات خود دارد و حق در مطلب اینست که گوئیم قوله تعالی فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ یاد کنید مرا تا شما را یاد کنم و اینکه یاد خود را مترتب نموده بیاد نمودن و تذکر بنده خدا را بطور اعداد است نه آنکه تذکر و یاد کردن انسان مبدء خود را علت حقیقی باشد برای آنکه خدا او را یاد نماید بلکه تذکر او معدّ و شرط است برای آنکه لایق گردد که مورد لطف و رحمت مبدء خود واقع گردد و مورد نظر او شود زیرا که تمام حالات عبد تابع آن چیزی است که در علم خدا و در قضاء اجمالی و تفصیلی موجود است، پس یاد کردن ما خدا را سبب آنست که در لوح محفوظ و ذکر حکیم ثبت گردیده و نیز ثمره ذکر عبد و رضاء و محبت او و باقی صفات و اعمال نیک او منتج چنین نتایج عالی است زیرا همان طوری که هر چیز حادثی علت و سبب دارد غایت و فائده نیز دارد و غایت و فائده اش همان است که سبب علّیت فاعل شده است و در محل خود مبرهن گردیده که علت شیئی و غایت آن در معنی یکی است و دوئیت آنها باعتبار است، آیا نمی‌بینی هر فاعل مختاری اول نتیجه عمل را در نظر می‌آورد و همان غایت و نتیجه عمل محرک او می‌گردد، و چون چنین است می‌گوییم چون خدای سبحان علت هر چیزی و غایت او است و اول هر ذکری و فکری و نهایت او است و ظاهر هر موجودی و باطن او است پس باطن او عین ظاهر اول او عین آخر او است و العلم هنا عین العین است پس از اینکه بیان معلوم میشود

صفحه : ۳۱۰

که هر دو وجه در ذکر صحیح است (یعنی چه بگوئیم ذکر خدا سبب ذکر بنده میشود یا بعکس چنانچه ظاهر آیه چنین مینماید) و اینکه ایضا از علوم است که اختصاص پیدا نموده بدوستان خدا و مشتاقین و مجذوبین او پس از بیان اینکه مقدمه بر می‌گردیم بیان مراتب ذکر و ذاکر و نتیجه هر یک از مراتب، پس می‌گوییم برای ذکر و ذاکر مراتبی است: ذکر زبان، ذکر جوارح و ارکان، ذکر نفس، ذکر قلب، ذکر روح، ذکر سرّ

بیان تعیین ذکر و نتایج آن

ذکر لسان اقرار بشهادتین و نتیجه آن حفظ خون و مال است

(فاذکرونی بالایمان اذکرکم بالامان)

ذکر ارکان استعمال طاعات و عبادات است برای رسیدن بثواب

(فاذکرونی بالطاعات اذکرکم بالمثوبات)

ذکر نفس بتسلیم اوامر و نواهی برای فائز شدن بنور اسلام

(فاذکرونی بالإسلام اذکرکم بنور الاسلام)

ذکر قلب تبدیل اخلاق ذمیمه و تحصیل اخلاق کریمه برای تشبّه بحق و دخول در سلک دوستان او و اتصال بجناب او

(فاذکرونی بالاخلاق اذکرکم بالاستغراق)

ذکر روح بمنفرد بودن و تحصیل محبت برای حصول معرفت و حکمت

(فاذکرونی بالتفرید و المحبه اذکر کم بالتوحید و القربه)

ذکر سرّ بذل وجود برای یافتن معبود

(فاذکرونی ببذل الوجود و الفناء اذکر کم بنیل الشهود و البقاء)

و اینکه حقیقت قوله تعالی است که در حدیث قدسی است

(و ان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی)

و اینکه لب لباب و ذکر حقیقی و غایت اخیر امر است که در آیه بالا امر بذکر نموده، و آن اینکه است که میگرداند ذاکر را مذکور و مذکور را ذاکر، بلکه ذکر و ذاکر و مذکور یکی میگردد، چنانچه حق تعالی فرموده لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ

صفحه : ۳۱۱

الوَاحِدِ الْقَهَّارِ

رَقَّ الزَّجَاجُ وَ رَقَّتِ الْخَمْرُ فَتَشَابَهَا وَ تَشَاكَلِ الْأَمْرُ

فکانه خمر و لا قدح و کانه قدح و لا خمر

پس اینکه مطالب را بفهم و قدر آن را بدان.

پس از آنکه مراتب ذکر معین گردید قوله تعالی وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً جَامِعاً تمام مراتب ذکر میگردد، و نیز شامل میگردد مراتب غایت و فوائدی که از تمام اقسام بر آن مترتب میگردد قوله تعالی لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ اشاره به اینکه برای هر مرتبه‌ای از آن فلاح و رستگاری است بحسب همان مرتبه و همان طوری که مناسب آن است (فاذکروا الله باللسان لعلکم تفلحون) رستگاری است باعتبار حفظ جان و مال و امان (و بعمل الارکان لعلکم تفلحون) برسیدن بدرجات بهشت (و بالنفس بالاستسلام لعلکم تفلحون) بنور الاسلام و استغراق در محبت قلب شاید رستگار گردید (و بالروح لعلکم تفلحون) بمعرفت و حکمت و از جهت باطن بقاء در حق شاید رستگار گردید برسیدن شهود او و جمال او و بقاء بالله بعد فنا فائز گردید پایان آری معنی حقیقی ذکر همان تذکر است و ذکر کثیر در باره کسی صادق آید و وی را در ردیف ذاکرین حقیقی بشمار آرد که در تمام حالات در خوشی و ناخوشی در حال صحت و مرض در بلاء و نعمت در همه حالات چشم دلش بسوی حق نگران باشد و در تمام اعمال رضای مبدء خود را منظور دارد و هر یک از اعضاء و جوارح خود را بر آن عملی که موظف بر آن گردیده وادار نماید و آنی از وظائف مرجوعه بآن سستی ننماید آن وقت بداند که در مورد لطف الهی واقع گردیده و منظور نظر حق تعالی گردیده کسی که چنین حالتی صفت و ملکه او گردد بصفای قلب خود می‌یابد که ذاکر و مذکور و محب و محبوب و حامد و محمود و شاکر و مشکور او است و بس یعنی دیگر خود را منشا اثر مستقل نمی‌بیند و تمام فضائل را از حق و قائم باو می‌بیند یعنی فعل و عمل خود را در عین حالی که از خود میدانند نسبت بحق

صفحه : ۳۱۲

تعالی می‌دهد و نه آنکه خود را مسلوب الاختیار داند بلکه میدانند اختیار او ناشی از اختیار حق است اگر گوید من فلان عمل را نمودم درست گفته و اگر گوید خدا کرده آن نیز درست است.

وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكَوْكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ در بیان شأن نزول

آیه گویند بروایت جابر انصاری که گفته روزی از روزهای آدینه ما با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نماز میخواندیم قافله‌ای با صدای طبل وارد گردید مردم نماز را بریدند و رفتند بعضی برای خرید و بعضی برای تماشای طبل و نماندند مگر دوازده نفر که با رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در نماز بودند اینکه بود که اینکه آیه در مذمت آنان فرود آمد که وقتی تجارتی بینند یا لهُو و لعبی برپا گردد تو را رها کنند و بروند.

از حسن بصری و مالک چنین نقل میکنند که سالی در مدینه قحطی شد و غلایی دحیه ابن خلیفه از تجارت شام باز آمده بود و زیت داشت که در موقعی که حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در منبر خطبه میخواند وارد گردیده با صدای طبل مردم حضرت را تنها گذاشتند و رفتند مگر اندکی از آنها باقی ماندند حضرت فرمود بآن خدایی که مرا برآستی فرستاده اگر همه رفته بودند از اینکه وادی آتشی برمی آمد و همه میسوختند و نظر باختلاف اخبار آراء دیگری نیز نقل شده لکن در معنی همه یکی است.

خلاصه آیه در مقام اینکه است که گوش زد بشر نماید که گمان نکنید بکوشش خودتان بدون خواست خدا توانید جلب نفع بر خود یا دفع ضرر از خود بنمائید بلکه اگر چشم دل خود را باز کنید خواهید فهمید که آنچه خدا بخواهد از خیر و برکت در اثر بندگی و اطاعت پدید می‌گردد و روزی شما را وسیع میگرداند و آن برای شما بهتر است از اینکه بخیال نفع یا لهُو و لعب پیمبران او را رها کنید و دنبال هوی و هوس خود روید.

صفحه: ۳۱۳

سوره المنافقین

اشاره

مدتیّه و هی احدی عشره آیه

[سوره المنافقون (۶۳): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (۱) اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲) ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۳) وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهِمْ خَشَبٌ مُسْتَبْدَهُ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعِيدُ فَاحْذَرهُمْ فَاتْلُوهٗمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤفَكُونَ (۴)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُؤُسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يُصَدِّدُونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۵) سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۶) هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَاللَّهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ (۷) يَقُولُونَ لِنَنْزِعَنَّهُ إِلَى الْمَدِينَةِ لِنُخْرِجَنَّ الْأَعَزَّ مِنْهَا الْأَذْلَ وَاللَّهُ الْعَزِيزُ وَالرَّحِيمُ لِرَسُولِهِ وَاللِّمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَلْهَكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۹)

وَ أَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰)

وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۱)

صفحه : ۳۱۴

(ترجمه)

سوره منافقین در مدینه فرود آمده و یازده آیه است.

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص.

(ای محمّد) وقتی منافقین نزد تو آمدند گفتند ما شهادت میدهیم که تو فرستاده و رسول خدایی، و خدا میدانند که تو رسول و فرستاده شده او میباشی و خدا گواهی میدهد که منافقین دروغگویند -

قسمهای خود را سپر قرار داده‌اند پس مردم را از راه حق تعالی باز می‌دارند و حقیقتاً آنچه می‌کنند عمل بدی است

و عمل بد آنها اینک است که ایمان آوردند و پس از آن کافر شدند پس خدا مهر نهاد بر دل آنها اینک است که آنان نمیفهمند

و چون تو منافقین را بینی هیکل و جسد آنان تو را بشگفت می‌آورد و هر گاه سخن گویند گوش میکنی بسخن ایشان، و گویا آنان چوبی میباشند بدیوار نهاده شده هر فریادی که میشوند گمان میکنند برای هلاکت آنها است اینها دشمنانند پس حذر کنید از اینها ای مؤمنین خدا بکشد آنان را چگونه دروغ می‌بندند -

و چون بآنها گفته شود بیائید تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله از خدا طلب آمرزش کند برای شما سر بیچند و بینی آنها را که اعراض کنند در حالی که آنها تکبیر کنند گانند -

مساوی است بر آنها طلب آمرزش کنی بر آنان یا نکنی هرگز خدا آنها را نمی‌آمرزد زیرا که خدا هدایت نمیکند گروه فاسقین را -

منافقین کسانی میباشند که گویند انفاق نکنید بر کسانی که نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میباشند تا آنکه در زمین متفرق گردند (یعنی از نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بروند و او تنها بشود) در صورتی که خزینه‌های آسمانها و زمین ملک خدا است و لکن منافقین نمیفهمند -

منافقین گویند اگر ما برگردیم بسوی

صفحه : ۳۱۵

مدینه هر آینه باید البته بیرون کنند عزیزترین آنها ذلیل‌ترین آنها را در صورتی که عزت و جلال مخصوص بخدا و پیمبر او و مؤمنین است لکن منافقین نمیدانند.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید باز ندارد شما را از ذکر خدا مالهای شما و نه اولادهای شما و کسی را که مال و اولادش باز دارد وی را از یاد خدا پس آنها زیان کارانند.

(ای مؤمنین) انفاق کنید (در راه خدا) از آنچه بشما روزی دادیم پیش از آنکه مرگ شما را فرا گیرد (و محتضر شوید و یقین بمرگ خود کنید) پس میگوید ای پروردگار من چه شود اگر مرگ مرا عقب بیندازی و مرا مهلت دهی تا یک مدت نزدیکی که صدقه دهم و بوده باشم از مردمان نیکوکار،

و هرگز هیچ نفس عقب نیفتد اجلس وقتی برسد وقت مقدرش و خدا دانا است بآنچه عمل میکنید.

(توضیح آیات)

اشاره

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ خلاصه آنچه مفسرین در شأن نزول آیه گویند اینکه است که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب از جنگ بنی المصطلق فارغ گردیدند پس از غارت و گرفتن غنیمت، مجاهدین مسلمانها بکنار چاهی رسیدند که از آن آب بردارند در میان مهاجرین و انصار نزاعی پدید گردید عبد الله بن ابی که یکی از رؤساء انصار و از اهل مدینه بود بانصار خطاب نمود که همه تقصیرات از ما بوده که اینکه مهاجرین را در مدینه راه دادیم و برای خودمان دردسر فراهم نمودیم و آنها را بر خود مسلط گردانیدیم البتّه وقتی بمدینه مراجعت نمودیم آنها بی که نان و نمک ما را خورده و با ما مخالفت و عداوت می نمایند چون ما اشراف و اعزّه میباشیم و آنها که اذله و فقراء میباشند و بر ما تجاوز مینمایند لازم است آنها را از مدینه بیرون کنیم و آسوده شویم - و مرادش از (اعزّه) خودش بود و از (اذل) پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود.

صفحه : ۳۱۶

زید بن ارقم که جوانی از انصار بود خدمت حضرت رسول مشرف گردید و قضیه را بسمع مبارکش رسانید آن حضرت امر فرمود که اصحاب حرکت کنند و زود خود را بمدینه رسانند، پس حضرت رسول عبد الله بن ابی را خواست و فرمود چیست آنچه از تو بمن رسیده پس عبد الله قسم خورد که من چیزی نگفتم و خود او و کسانی انکار نمودند و زید را دروغگو قلمداد نمودند زید بن ارقم در منزلش نشست و از خجالت از جماعت دوری نمود تا آنکه آیه شریفه فرمود آمد و زید را تصدیق نمود گویند پس از آنکه آیه فرود آمد حضرت رسول گوش زید را گرفت و فرمود ای پسر آنچه گفتی خدا تصدیق تو را نمود. بروایتی عبید پسر عبد الله برخواست و گفت یا رسول الله همه میدانند که من پدرم را خیلی دوست میداشتم و تا حال از خدمتگزاری او کوتاهی ننموده‌ام لکن چون وی کافر شد مرا امر فرما تا او را خودم بکشم که دشمن دین است میتروم اگر دیگری وی را بکشد من باو عداوت پیدا نمایم و ضرر بدینم زند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود برو و با پدرت مدارا نما که پسران مأمور بکشتن پدر نمیشوند

(نفاق یعنی چه و منافقین کیانند)

منافق از ماده نفاق مأخوذ گردیده و کسی را منافق گویند که بر خلاف عقیده تظاهر نماید خواه بگفتار باشد یا کردار و عمل. (نفاق) در لغت بمعنی ستر و پوشیدگی آمده و در مفردات گفته نفاق مأخوذ از نفاق بمعنی یکی از آشیانه‌های موش بزرگ است که برای خود آشیانه‌های متصل بیکدیگر درست میکند، و در شرع منافق گفته میشود که کسی که از دربی داخل گردد در شرع و از درب دیگر خارج شود و اشاره باین دارد قوله تعالی إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (پایان) خلاصه منافق باصطلاح شرع بر کسی صادق آید که در ظاهر اظهار اسلام نماید و در باطن منکر باشد که چنین کسی را در عرف دو رو گویند.

سؤال (صدق و کذب بر چه سخنی صادق آید و فرق بین شهادت و اخبار چیست)

صفحه : ۳۱۷

عمران آیه (۵).

صفحه : ۳۱۹

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ذَلِكَ اشاره بمنافقین است که اینان ایمان آوردند پس از آن کافر شدند در اینکه آیه دو احتمال می‌رود یکی آنان بزبان ایمان آوردند و از روی نفاق و ترس یا طمع یا غرض شوم دیگری که در نظر داشتند اقرار بشهادتین نمودند و پس از آن کفر خود را ظاهر گردانیدند چنانچه همین عبد الله بن ابی‌چنین بوده که پس از آنکه در سلک مؤمنین درآمده اظهار کفر نمود.

دیگر شاید آیه اشاره باین دارد که بعضی از منافقین چنینند که چون ایمان در قلب آنان رسوخ نموده وقتی بعض آیات معجز نمای قرآنی را از زبان مبارک پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌شنیدند اظهار ایمان مینمودند و وقتی بر رؤسای خود میرسیدند می‌گفتند ما با شما ایم خدا را از آنان خبر میدهد و إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ لکن بمناسبت مقام معنی اول ظاهر تر است، فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ چنین کسانی که ایمان آوردند پس از آن کافر شدند خدا مهر نهاده بر قلب آنها پس آنها نمی‌فهمند.

چون قلب انسان در اصل خلقت دارای دو رو و دو جنبه است رویی دارد بعالم ملکوت و عالم ملائکه و رویی دارد بعالم طبیعت و عالم شیطان، اگر آن وجهه ملکوتی قوت گیرد و قلب لطیفه ربانی گردد آن وقت است که قلب انسان عرش الرحمن و محل تردد ملائکه و الهامات ربّانی می‌گردد و اگر آن وجهه طبیعی وی غالب گردد شیاطین بر وی غلبه مینمایند و بوسوسه او را در فساد می‌اندازند چنانچه در احادیث دارد قلب بشر دارای دو گوش است بگوشی آواز ملک را می‌شنود و بکارهای خوب مائل می‌گردد و بگوش دیگر آواز شیاطین را می‌شنود و بکارهای زشت ناپسند مائل میگردد و از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل می‌کنند که فرموده (اگر نبود که شیاطین اطراف قلب بنی آدم را گرفته‌اند هر آینه انسان نظر مینمود به

صفحه : ۳۲۰

ملکوت آسمانها و زمین).

و هر فردی از بشر از دل و قلب خود می‌فهمد که گاهی مائل می‌گردد بانجام دادن کارهای نیکوی خدا پسند باید بداند که آن بتوسط ملک بقلبش الهام گردیده، و گاهی مائل می‌گردد بکاری که در آن شرّ و مفسده و مخالف امر حق تعالی است باید بداند که آن القاء شیطانی است.

و اینکه را نیز باید دانست که ابتداء قلب بشر نسبت باین دو جهت در استعداد و قابلیت یکسان است اگر تابع هواهای نفسانی گردد و نفس امّاره بر وی غالب گردد آن لطیفه ربانی و آن روح الهی که بعد از خلقت آدم علیه السلام فرمود وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي پوشیده می‌گردد و راه تردد ملائکه و الهامات ربّانی را می‌بندد و چنین فردی دیگر بتمام معنی تابع نفس و شیطان میگردد اینکه است که فرموده:

فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ یعنی نفاقشان دلیل بر اینکه است که راه قلب منافقین بعالم ملکوتیین و ملائکه بسته شده و چشم دل آنان کور شده و گوش دلهاشان کر گردیده صُمُّكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ یعنی کر و گنگ و کورند پس آنها تعقل نمیکنند گوش آنها کر است یعنی گوش قلبشان، گنگند یعنی از حرف حق زدن، کورند یعنی چشم قلبشان، نه اینکه اعضاء ظاهر آنها.

لکن اگر تابع عقل و شرع گردیده، و تمام اعمال و افعال خود را روی میزان عقل و شرع استوار گردانیده آن وقت قوای شیطانی و نفسانی تحت الشعاع عقل واقع میگردد و چشم حق بین او باز میگردد و آثار حقّانی را در همین عالم طبیعی مشاهده مینماید، و نیز

گوش قلب وی شنوا و زبان حق گوی او گویا میگردد.

وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهِمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ أَيْ نَبِيٍّ أَكْرَمٍ وَ قَتِي تُوَّانَانَ رَا بِيْنِي هِيْكَلٍ وَ جِسْمِ أَنْهَا تُو رَا عَجِيْبٍ نَمَائِد.

بروایتی عبد الله عباس ابی سلول مردی جسیم و تناور و نیکو صورت بود و لهجه فصیح داشت وقتی سخن میگفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گوش بسخن وی میداد اینکه است که فرمود تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ اجسام آنان تو را بشگفت میآورد و اگر

صفحه : ۳۲۱

حرف بزنند گوش بگفتار آنها میدهی كَأَنَّهِمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ اشاره به اینکه اینان صورتند بلا معنی جسمند بلا روح قالبند بلا روان. آری کسی که روح ایمان و تقوی در وی نباشد جمادی ماند که از نعمت حیات محروم باشد و اینکه فرموده گویا آنان چوبهایی میباشند بر هم نهاده و بر دیوار تکیه داده منتهای پستی و بیمقداری آنان را میرساند و اشاره به اینکه اینان حتی از حیوانات و گیاهان بدترند.

يَحْسِبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعِدُّ فَاحْذَرُهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ بَعْضِي قَرَاءِ (خُشْب) دَر آيَه بَالَا- رَا بَسْكَوْنَ شِيْنِ قِرَائْتِ نَمُوْدَه اِنْشَارَه بَه اِيْنَكِه هَر كَسِّ اَز خِدا نَتْرَسِد اَز هَمِه چِيْز مِيْتْرَسِد اِيْنَكِه اِسْت كِه كَفَار هَر صِدَائِي كِه مِيْشِنُوْنِد كِمَان مِيْكَنِنْد بَر ضَرَر اِيْشَان اِسْت وَ مِيْتْرَسِنْد هُمُ الْعِدُّ چِنِيْن كَسَان دَشْمَن تُو وَ اَهْل اِسْلَامِنْد فَاحْذَرُهُمْ اِي پِيْمْبِر اَكْرَم اَز چِنِيْن مَرْدْمَانِي حِذْر نَمَا قَاتَلَهُمُ اللَّهُ خِدا بَكْشِد اَنَانَ رَا چِگونِه اَنهَا اَز رَاه حَق بَر گِشْتِه اِنْد وَ بَر خِدا دَرُوْغ مِي بِنْدِنْد.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ وَ قَتِي بَأْنَهَا كَفْتِه شُوْد بِأَيْدِي تَا اِيْنَكِه رَسُوْل خِداي تَعَالِي بَر اِي شَمَا طَلَب اَمْرَش كِنْد سَر بِيِيْچِنْد وَ صُوْرَت خُوْد رَا بَر گِرْدَانِنْد وَ رَاه خِدا رَا مِي بِنْدِنْد وَ تَكْبُر مِي نَمَائِنْد. بَعْضِ مَفْسِرِيْن كُوِيْنِد (لَوَّا) دُو طُوْر قِرَائْتِ شُدِه، نَافِع وَ يَعْقُوْب بَرُوَايْتِ رُوْح وَ مَفْضَل بِنَا بَر اِيْنَكِه اَز بَابِ ثَلَاثِي مَعْجَرَد اِسْت بَتَخْفِيْف (وَ اُو) قِرَائْتِ نَمُوْدَه اِنْد وَ بَاقِي بَا تَشْدِيْد (وَ اُو) بِنَا بَر اِيْنَكِه اَز بَابِ تَفْعِيْلِ بَاشِد. (أَبُو الْفَتْوح) مَفْسِرِيْن كُوِيْنِد اِيْنَكِه آيَاتِ دَر مَذْمَتِ عَبْدِ اللَّهِ بِنِ ابِيٍّ وَ اصْحَابِشِ فَرُوْد اَمْدَه

صفحه : ۳۲۲

که پس از اظهار نفاق او و نزول آیه یارانش باو گفتند اینکه آیات در مذمت تو فرود آمده برو نزد پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه برای تو از خدا طلب مغفرت نماید آن منافق سر پیچید و گفت بمن گفتید ایمان آور ایمان آوردم گفتید زکاه بده دادم همین مانده که به محمد صلی الله علیه و آله و سلم سجده کنم.

سِوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ- اِگر چه مَورِد آيَه چِنَانِچِه مَفْسِرِيْن كَفْتِه اِنْد عَبْدِ اللَّهِ بِنِ ابِيٍّ وَ هَمْرَاهَانِشِ بُوْدِه لَكِن چُون مَورِد مَخْصِيْصِ نَمِيْشُوْد شَامِلِ تَمَامِ مَنَافِقِيْنِ مِيْگِرْدَد كِه خِبْثِ بَاطِنِشَانِ بَطُوْرِي اَنهَا رَا اَز رَحْمَتِ خِدا وَ غَفْرَانِ او دُوْر نَمُوْدِه كِه اِگر بَا چِنِيْنِ حَالِي حَتِي پِيْمْبِرِ اَكْرَمِ صَلِّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ بَر اِيْنَهَا طَلَبِ اَمْرَشِ نَمَائِدِ پَذِيْرَفْتِه نَمِيْگِرْدَد وَ خِدا اَنهَا رَا نَمِيْاَمْرَزَد.

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا- تُنْفِقُوا عَلَيَّ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفُضُوا اِنْشَارَه بَه اِيْنَكِه اِيْنَانِ خِبْثِ طِيْنِشَانِ بَدْرَجِه اِي اِسْت كِه بَا يَكْدِيْگَر كُوِيْنِدِ مَالِ خُوْدِ رَا اِنْفَاقِ نَكْنِيْدِ وَ طَعَامِ وَ لِبَاسِ بَمَهَاجِرِيْنِ وَ كَسَانِي كِه نَزْدِ رَسُوْلِ اللَّهِ صَلِّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ مِيْباشِنْدِ نَدَهِيْدِ تَا اَنَكِه اَنَانَ مَسْتَأْصِلِ وَ بِيِيْچَارَه گِرْدِنْد وَ اَز دُوْرِ حَضْرَتِشِ مَتَفَرِّقِ شُوْنِد وَ بَر گِرْدِنْدِ بُوْطَنِ خُوْدِ وَ رَسُوْلِ اللَّهِ صَلِّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ تَنَهَا مَانْد.

وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ إِشَارَةَ بِهِ إِنَّكَ مُنَافِقِينَ چنين گمان میکنند که اگر انصار بمهاجرین کمک مالی نکنند مهاجرین مستأصل و بیچاره میشوند و از راه اضطرار از پیمبر اکرم برمیگردند و منشأ اینکه گمان نفهمی آنها است که خود را غنی و مؤثر اثر میدانند لکن ندانسته‌اند که رزاق خدا است و خزینه‌های آسمانها و زمین ملک خدا و

صفحه : ۳۲۳

تحت اقتدار او است بهر کس خواهد عطا می کند و از هر کس خواهد میگیرد ممکن هم در وجود و هم در بقاء و هم در اثر محتاج بافاضة جود و بخشش او است.

أَنْ بِيَأْتِيهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۱) مشیت و حکمت الهیش چنين اقتضاء نموده که بعضی فقیر و بعضی غنی و ثروتمند باشند و البته در آن اسراری است که عقل بشر کوچکتز از آن است که بکمترین سری از اسرار خلقت آشنا گردد. خلاصه رحمت و اسعه حق تعالی بتمام موجودات احاطه نموده.

نه در مبدء فیاض قصوری و نه در فیض او بخلی است و در غنا و فقر و نیز در باقی تفضلات او دو حکمت ملحوظ است. یکی حکمت عام که نظام عالم منوط باین است که همه بیک طور نباشند و دیگر حکمت خاص که افراد بشر همان طوری که در صورت متفاوت میباشد در صفات و اخلاق و جهات روحی و جسمی نیز تفاوت بسیار دارند اینکه است که حکمت خصوصی هر فردی طوری تقاضا مینماید یکی بایستی فقیر و دیگری غنی یکی سالم دیگری مریض یکی خوش دیگری ناخوش که اضافه بر اینکه نظام عالم منوط باین اختلاف است حکمت خصوصی هر فردی نیز در آن مراعات گردیده.

چنانچه در حدیث صحیح دارد که پس از خلقت آدم ذره‌هایی از پشت آدم بیرون ریخت بعضی کوچک بعضی بزرگ بعضی نورانی بعضی ظلمانی آدم سؤال میکند که چرا اینها بیک طور خلقت نگردیدند!

در پاسخ خطاب از مصدر الوهیت میرسد که بایستی بین افراد بشر تفاوت باشد بعضی فقیر که در اثر صبر مستحق ثواب و رحمت الهی گردند و بعضی غنی که در مقام شکرگزاری ولی نعمت خود برآمده و مالی که بوی بخشوده در راه رضای او مصرف نماید و بانفاق مستحق اجر بی پایان گردند تا آخر حدیث (۲).

(۱) سوره الفاطر آیه (۱۶) خطاب بتمام افراد بشر است که همگی شما فقیرید و غنی مطلق ذات پروردگار است و بس.

(۲) حدیث مفصل است و در اصول کافی شیخ کلینی بسند معتبر از ابی جعفر (ع) نقل میکند.

صفحه : ۳۲۴

درست است که رحمت الهی عام است و بدون سبب و جهت مبذول بر مخلوقات گردیده لکن رحمت خصوصی نسبت باشخاص منوط باستعداد است و تمام اینکه وسائل مثل ارسال رسل و پیمبران و انزال کتب آسمانی و اوامر و نواهی و اعمال خیرات تماما برای همین مقصود است که بشر در معرض نفعات رحمت و فیوضات غیر متناهی او واقع گردد زیرا که رحمت خصوصی محل قابل میخوهد و بازماندن مردم از آن رحمت خاص برای اینکه است که خود را مستعد و در معرض گرفتن آن واقع نگردانیده‌اند.

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ آیه در مقام بیان گفتار ناروای عبد الله بن ابی برآمده که مقصود آن ملعون چنين بوده که وقتی بمدينه برگشتیم البته بیرون میکند عزیزتر که غرضش نفس خبیث خود او است ذلیل تر که مقصودش نفس شریف پیمبر اسلام بوده اینکه بود که حق تعالی برای رد سخن او فرموده تمام عزتها و بزرگواریها و غلبه و استیلاء اولاً و بالذات مخصوص بذات کبریایی حق تعالی است زیرا که غیر او همه ذلیل و

تأسف خورید و بگوئید بار خدایا چرا اجل مرا عقب نینداختی تا وقت نزدیک.

بعضی از مفسرین و آنفقوا من ما را حمل بر زکاة نموده و بعضی بر حج و بعضی بر مطلق انفاق مالی لکن ظاهراً (مما) اطلاق دارد و شامل می‌گردد آنچه را که روزی انسان نموده از مال و غیره که بایستی بمستحقین انفاق نمود.

نظر به اینکه تخلیه که خالی نمودن نفس است از اوصاف نکوهیده قبل از تخلیه که تزیین نمودن روح و روان آدمی است باوصاف حمیده انسانی بایستی انجام گیرد اینکه است که در اینکه آیات امر و نهی را مقارن هم نموده اول مؤمنین را نهی فرموده از هوای نفسانی و متابعت میول طبیعی که چنان فریفته دنیا نشوید که از ذکر خدا غافل گردید زیرا که شالوده انسان از دو چیز ضد هم و منافی با یکدیگر تشکیل شده روح و نفس ناطقه و قوای روحانی وی از عالم روحانیات و عالم مجردات سر رشته گرفته، و بدن و قوای جسمانی او از عالم طبیعیات مأخوذ گردیده و چون ضدین با هم جمع نمیشوند انسان مایل بهر یک از آنها گردید بقدر قرب و نزدیکی بآن از دیگری دور می‌گردد.

صفحه : ۳۲۷

اینکه است که در احادیث از معصوم رسیده (دنیا و آخرت مثل دو کفه ترازو میباشند اگر یکی بالا رود دیگری پائین می‌آید و در روایت دیگر تشبیه بمشرق و مغرب نموده همان طوری که نزدیک شدن بمشرق بعینه دور شدن از مغرب است و عکس آن نیز چنین است، هم دنیا زیادتر از قدر احتیاج و نزدیک شدن بامور طبیعی بعینه دور شدن از عالم روحانی است.

پس از آنکه نهی فرموده از متابعت هوی و هوس و مال و اولاد که غرض اصلی آن تخلیه نفس است از آنچه آدمی را از یاد خدا باز دارد، امر فرموده بتخلیه نفس و مصداق کامل تخلیه محلی شدن نفس انسانی است بزبور ملکه سخاوت که بانفاق محقق پذیرد و چنانچه گفته شد از (ماء) در مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ عموم توان استفاده نمود یعنی آنچه بشما عطا نمودیم اعم از اینکه مال باشد یا علم نافع یا مقام یا جاه یا غیر آن دیگران را نیز از آن برخوردار نمائید.

از اینجا توان فهمید که سعادت انسانی در پرتو تخلیه و خالی شدن نفس از محبت دنیا و پیروی خواهشهای نفسانی و تخلیه بفضائل اخلاقی انجام می‌گیرد، آری تا وقتی که قلب انسانی و آن لطیفه ربانی از رذائل نفسانی و کثافات اخلاقی تصفیه نگردد دارای ملکه تقوی نمی‌گردد، و کسی که از اینکه اکسیر خدایی یعنی ایمان کامل و تقوای برخوردار نگردد هرگز شیرینی ذکر خدا بذائقه جاننش نخواهد رسید اینکه است که وقت مردن که بعضی حقائق بر وی مکشوف می‌گردد آرزو میکند که کاش برمینگشتم دنیا و جبران ما فات عمر خود را مینمودم، لکن متأسفانه پشیمانی فائده ندارد زیرا که وقت عمل که در آن استعداد کمال باقی بود از کفش رفته قوای استعدادی وی که میتوانست بآن سعادت خود را تأمین نماید از دستش گرفته شده و بفعلیت اخیر خود رسیده دیگر محلی برای استکمال وی باقی نمانده، و آن وقت موقع نتیجه گرفته است اگر محلی برای استکمال وی باقی بود بمقتضای فیاضیت حق تعالی خواهش وی را میپذیرفت و بوی مهلت میداد (وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ)

صفحه : ۳۲۸

وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا (لن) را برای تأکید مضمون جمله می‌آورند یعنی وقتی که مدت عمر انسان سر آمده و موقع مرگش رسید هرگز عقب افتاده نمیشود و در جای دیگر فرموده فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ سوره اعراف آیه ۳۲ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ شاید اشاره بهمان استظهاری است که کردیم که اجل انسان موقعی میرسد که آنچه در وی از کمالات بالقوه یعنی قابلیت و استعداد کمال در آن بوده بفعلیت رسیده باشد یعنی بانتها رسیدگی باشد و شکی نیست که افراد بشر در قابلیت و استعداد کمال تفاوت بسیار دارند هر کسی اندازه‌ای استعداد در او هست اگر آن را در مدت حیات از قوه بفعل در آورد

سعادت مند می گردد و اگر آن قوه را مهمل گذارد وقتی مدتش با آخر رسید یعنی بفعلیت اخیر خود رسید دیگر اصلاً لایق کمال نیست و خدا دانا و خبیر و عالم است هم باعمال شما و هم بدرجه استعداد شما برای تحصیل کمال.

صفحه : ۳۲۹

سوره التغابن

اشاره

مدتیّه و هی ثمانی عشره آیه بالاجماع

[سوره التغابن (۶۴): آیات ۱ تا ۱۸]

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ (۱) هُوَ الَّذِیْ خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كٰفِرٌ وَ مِنْكُمْ مُّوْمِنٌ وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِیْرٌ (۲) خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ بِالْحَقِّ وَ صَوَّرَكُمْ فَاَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَ اِلَيْهِ الْمَصِیْرُ (۳) یَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ یَعْلَمُ مَا تُسْرُوْنَ وَ مَا تُعْلِنُوْنَ وَ اللّٰهُ عَلِیْمٌ بِذٰتِ الصُّدُوْرِ (۴)

اَلَمْ یَاْتِكُمْ نَبِیُّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا مِنْ قَبْلُ فَذٰقُوْا وَّ بِالْ اَمْرِیْمِ وَ لَهُمْ عَذٰبٌ اَلِیْمٌ (۵) ذٰلِکَ بِاَنَّهُ کَانَتْ تَاْتِیْهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنٰتِ فَقَالُوْا اَبَشْرٌ یَّهْدُوْنَنَا فَكَفَرُوْا وَ تَوَلَّوْا وَ اسْتَعْنٰی اللّٰهُ وَ اللّٰهُ عِنِّیْ حَمِیْدٌ (۶) زَعَمَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا اَنْ لَّنْ یُبْعَثُوْا قُلٌ بَلٰی وَ رَبِّیْ لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبِّیْنَ بِمَا عَمِلْتُمْ وَ ذٰلِکَ عَلٰی اللّٰهِ یَسِیْرٌ (۷) فَاٰمَنُوْا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ النَّوْرِ الَّذِیْ اَنْزَلْنَا وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِیْرٌ (۸) یَوْمَ یَجْمَعُكُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ ذٰلِکَ یَوْمَ التَّغٰبِنِ وَ مَنْ یُّؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَ یَعْمَلْ صٰلِحًا یُكْفِرْ عَنْهُ سَیِّئٰتِهِ وَ یُدْخِلْهُ جَنَّٰتٍ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِیْنَ فِیْهَا اَبَدًا ذٰلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ (۹)

وَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا وَ كٰذَبُوْا بِآیٰتِنَا اُولٰٓئِکَ اَصْحٰبُ النَّارِ خَالِدِیْنَ فِیْهَا وَ بِسْمِ الْمَصْتَبِیْرِ (۱۰) مَا اَصَابَ مِنْ مُّصِیْبَةٍ اِلَّا یَاذِنِ اللّٰهُ وَ مَنْ یُّؤْمِنْ بِاللّٰهِ یَهْدِ قَلْبَهُ وَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ (۱۱) وَ اطِیْعُوا اللّٰهُ وَ اطِیْعُوا الرَّسُوْلَ فَاِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَاِنَّمَا عَلٰی رَسُوْلِنَا الْبَلٰغُ الْمُبِیْنُ (۱۲) اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَ عَلٰی اللّٰهِ فَلِیَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ (۱۳) یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ وَ اَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاحْذَرُوْهُمْ وَ اِنْ تَعَفَّوْا وَ تَصَفَّحُوْا وَ تَغَفَّرُوْا فَاِنَّ اللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ (۱۴)

اِنَّمَا اَمْوَالُكُمْ وَ اَوْلَادُكُمْ فَتْنَةٌ وَ اللّٰهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظِیْمٌ (۱۵) فَاتَّقُوا اللّٰهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوْا وَ اطِیْعُوا وَ اَنْفِقُوْا خَیْرًا لِّاَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ یُّوقِ شُحَّ نَفْسِهٖ فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ (۱۶) اِنْ تَقْرَضُوا اللّٰهُ قَرْضًا حَسَنًا یُضَاعَفْهُ لَكُمْ وَ یَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللّٰهُ شٰكُوْرٌ حَلِیْمٌ (۱۷) عَالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ (۱۸)

صفحه : ۳۳۰

(ترجمه)

سوره تغابن در مدینه فرود آمده و آن هیجده آیه است و رأی ابن عباس بر اینکه است که اینکه سوره در مکه فرود آمده و سه آیه

آخرش در مدینه نازل شده.

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص.

تسبیح و تمجید و ستایش مینمایند ذات ایزد متعال را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است (آن خدایی را) که ملک و سلطنت مخصوص باو است و حمد و ستایش نیز مخصوص (بذات کبریایی) او است و او بر هر چیزی قادر و توانا است.

ذات پروردگار آن کسی است که شما را از نیستی بهستی آورده پس بعضی از شما کافر گشتید و بعضی از شما مؤمن گردیدید و خدا بآنچه عمل میکنید بینا است

آسمانها و زمین را بحقیقت و درستی خلقت کرده و تصویر نموده شما را پس نیکو

صفحه : ۳۳۱

گردانیده صورت شما را و بسوی او است بازگشت (امور)

میداند خدا آنچه را که در آسمانها است و آنچه را که در زمین است و میداند آنچه را که پنهان میدارید و آنچه را که ظاهر مینمائید (یعنی علم او محیط بهمه چیزها است) و او عالم است بآنچه در سینه‌های شما است

آیا نرسید بشما خبر کسانی که در زمان پیش کافر شدند پس چشیدند عقوبت کارشان را و برای آنان است در آخرت عذاب دردناک

آن عذاب برای آنست که می‌آمد برای آنها پیمبران با معجزه‌های روشن پس از روی تعجب گفتند آیا بشری (مثل ما) ما را هدایت میکند، پس کافر شدند و اعراض نمودند و خدا (از کفر و ایمان آنها) غنی و بی‌نیاز است، زیرا که ذات پروردگار ستوده بتمام (خصلتهای نیکو است).

کسانی که کافر شدند گمان کردند هرگز (در قیامت) مبعوث نخواهند گردید ای محمد بگو آری قسم پروردگار من که البتّه (در روز معاد) مبعوث میگردد پس از آن البتّه آگاه گردیده میشوید بآنچه کرده‌اید در دنیا، و زنده شدن شما (در قیامت) و خریدار گردانیدن شما بر خدا آسان است -

پس ای مردم ایمان آورید بخدا و رسول او و نور (قرآن) آن چنان که فرود آوردیم آن را و خداوند بآنچه می - کنید با اطلاع است روزی که جمع میکند شما را برای روز جمع و روز زیان رسیدن بیدکاران است (که سرمایه عمر خود را تلف نموده و خسران برده‌اند)، و کسی که ایمان بیاورد بخدا و عمل نیکو بکند پوشیده میشود از وی گناهایش و داخل میکند او را در بهشتهایی که از زیر درختهای آن نهرها جاری است و در آن بهشتها همیشه جاویدانند و اینکه است رستگاری بزرگ.

و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب نمودند آنها یاران آتشند و در آن جاویدانند و آتش جهنم بد بازگشتی است -

نمیرسد بکسی مصیبتی مگر باذن و خواست خدا و کسی که بخدا ایمان آورد قلب او هدایت می‌یابد و خدا بهر چیزی دانا است -

اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او را پس اگر اعراض نمائید و پشت کنید جز اینکه نیست که فقط (وظیفه) رسول ما تبلیغ ظاهر و آشکار است -

صفحه : ۳۳۲

خدا است و نیست الهی مگر او و باید بر خدا توکل کنند مؤمنین.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید محققا بعضی از زنهاى شما و اولادان شما دشمن شمايند پس از آنان حذر نمائيد، و اگر از خطای آنان گذشت نمائید و آن را پوشید و در گذرید پس خداوند آمرزنده و مهربان است -

اینکه است و جز اینکه نیست که مالهای شما و اولادان شما فتنه و آزمایشند و نزد خدا است اجر بزرگ - (ای مؤمنین نگاه دارید خدا و اوامر او را آن قدری که استطاعت دارید و استماع نمائید (کلام خدا را) و اطاعت کنید و در راه خدا انفاق نمائید که آن بهتر است برای شما و کسی که باز داشته شد از بخل نفسش چنین اشخاصی آنها رستگارانند، اگر بخدا قرض دهید قرض نیکو برای شما (بچندین برابر زیاد کند) و شما را بیمارزد و خداوند بسیار شکر پذیرنده و بردبار است عالم و دانا بآنچه پنهان و آنچه ظاهر و هویدا است و غالب بر همه چیز و درستکار و حکیم است.

(توضیح آیات)

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ در اینجا و در سوره (جمعه) بصیغه استقبال یعنی (یسبِّح) که دلالت بر زمان حال یا آینده دارد ذکر فرموده و در سوره (صف) بصیغه ماضی که دلالت بر گذشته دارد بیان نموده، و در جای دیگر بصیغه امر سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى و چنانچه گفته شده اینکه تعبیرات دلالت دارد بر اینکه آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و آنچه بین آنها است از ذوی العقول مثل انواع و اصناف ملائکه و تمام افراد و اصناف بشر و انواع و اصناف جن و پریان یا غیر ذوی العقول مثل انواع و اقسام حیوانات و نباتات حتی جمادات دانسته و ندانسته علی الدوام تسبیح و تنزیه و ستایش میکنند مبدء آفرینش را و او را بپاکی یاد میکنند و همه رو باو دارند و از

صفحه : ۳۳۳

آن فرد متعال فیض میطلبند، و همه موجودات در اینکه نحو ستایش یعنی بدلالیت وجود تکوینی و اعمالی که موظف بر آنند یکسانند، فرقی که هست اینکه است که صاحبان عقل از روی فهم و شعور باضافه بر دلالت تکوینی وجودشان دانسته و با اختیار ستایش مینمایند.

لکن باقی اصناف موجودات اگر قبول کنیم که آنان بکلی فاقد شعور و عقلمند ستایش آنها بدلالیت تکوینی است لکن بنا بر قول بعضی از حکماء که در تمام موجودات حتی جمادات ادراک و شعور قائلند آنها نیز از روی علم و شعور ستایش می - نمایند، اگر چه علم بعلم خود ندارند، بلکه در غریزه هر یک ذکر مخصوصی نهاده و بزبان مخصوص بخود مبدء خود را ستایش مینمایند و اینکه معنی را تأیید مینماید آیات قرآنی و از اخبار و احادیث نیز کاملاً میتوان استفاده نمود که برای هر موجود ذکری است که مخصوص بوی است.

بعد گویا در مقام علت ستایش موجودات برآمده که چرا او را ستایش می - کنند، برای اینکه (لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ) او پادشاه و صاحب ملک و آفریننده و روزی دهنده تمام موجودات است، اینکه است که بدلالیت طبیعی خود همگی روی نیازمندی بآن بی نیاز مطلق دارند و علی الدوام از او فیض میطلبند و حمد و ثنای او را میگویند و بعض افراد بشر که بزبان منکر میگرداند از جهت دلالت طبیعی و فطرت باطنی که فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا نیز همه رو باو دارند و لو اینکه علم بعلم خود ندارند وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (واو) در وَهُوَ دلالت بر حال دارد یعنی و حال آنکه او جل و علا علاوه بر اینکه صاحب ملک و ملکوت و مجد و علو است توانا است بر ایجاد هر چیزی و اعدام آن و میداند سایر امور از قلب و انقلاب آن و تمام کارها بقدرت و توانایی او انجام میگردد.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرًا وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنًا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ مرجع ضمیر (هو) الله در آیه بالا - است بعلاوه بر اینکه (هو) خودش یکی از اسماء الهی است اشاره باین است که آن خدایی که صاحب ملک و ملکوت و توانای مطلق است شما را

صفحه : ۳۳۴

آفریده و پس از آفرینش بعضی از شما افراد بشر کفران نعمت وجود نموده و بولی نعمت خود کافر شدید و انکار الوهیت نمودید و در مقام ستایش و حمد و ثناء ذوالجلال برنیامدید، و بعضی از شما سر تسلیم فرود آورده و پیرو حق و حقیقت گردیده و ایمان آوردید و بایست بدانید که خدا بتمام نیات و آنچه در باطن خود مخفی گردانیده‌اید و آنچه می‌کنید دانا و بینا است.

چنانچه بعضی از مفسرین استظهار نموده‌اند آیه اشاره باین دارد که انسان در اعمال خود مختار است، زیرا که خلقت بشر را نسبت بخودش می‌دهد هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ خدا آن کسی است که شما را آفریده پس از آفرینش بعضی از شما کافر شدید و بعضی از شما مؤمن که آفرینش را نسبت بخودش می‌دهد و کفر و ایمان را نسبت بخود افراد بشر یعنی بعضی از شماها با اختیار خود کافر و بعضی دیگر با اختیار خود مؤمن گردیدید، و اینکه آیه بطلان گفتار اشاعره و جبریها را می‌رساند که گویند کفر و ایمان بدست خداست هر کس را خواست با ایمان باشد قبول ایمان مینماید و هر کس را خواست کافر باشد قبول ایمان نمینماید و سخن جبریها باضافه بر اینکه مخالف با عدل الهی است در عذاب کفار محذورات دیگری نیز در بر دارد مثل لغو بودن ارسال رسل و انزال کتب سماوی و تعلیم و تربیت و ارشاد و هدایت و وعظ و اندرز و وعد و وعید و غیر اینها.

خلاصه بنا بر رأی خلاف عقل، جبریها بایستی افراد بشر را مثل حیوانات وحشی بحال خود گذارند هر کسی را خدا خواست بفطرت خود موحد گردد و هر کسی را خواست کافر گردد و اینکه گفتار بسیار رکیک و ناپسند و مخالف عقل سلیم و نیز مخالف تصدیق تمام عقلای عالم است که انسان را قابل تعلیم و تعلم میدانند خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَ إِلَيْهِ الْمَصِيْرُ حق را مقابل باطل آرند یعنی خلقت آسمانها و زمین را بحق و درستی و از روی تدبیر و محکم کاری نموده نه از روی لغو و بیهوده کاری و باطل، زیرا که او حکیم

صفحه : ۳۳۵

است و کار لغو و باطل شایسته حکیم علی الاطلاق نیست.

ذات حق تعالی را حق نامند، و فعل و عمل او چون ناشی از ذات حقانی او است و از علم او بصلاح و نظام و خیراتم ناشی گردیده آن را نیز حق گویند ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ سوره حج آیه ۱۶ و نیز چون علت غایی و بازگشت عمل حق تعالی ظهور فیض و فیاضیت او است، نه آنکه استکمال باشد آن را نیز باین لحاظ حق نامیده می‌شود زیرا که او سبحانه و تعالی غنی بالذات است.

او حق است صفات و افعال و آثار او تماماً چون ناشی از حق گردیده حق است و باطل را در آن راهی نیست او حق و جز او همه باطل او ثابت و جز او همه عاطل او باقی و جز او همه فانی او موجود و جز او همه معدوم، پس او است حق مطلق. خلاصه فیاضیت و علم او بصلاح سبب ایجاد ممکنات گردیده.

(من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم)

فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ در مقام امتنان بر بنی آدم برآمده و آنان را بدو نعمت بزرگ یادآوری مینماید، یکی حسن صورت و حسن سیرت که در صورت جسمانی در بهترین صورت از حیث قد و قامت که بدو پا راه می‌روند، و از حیث تناسب اعضا و تشکیل اجزاء و توازن بین قوی و مشاعر در بهترین صورت آفریده شده‌اند، و در حسن سیرت بمناسبت حسن صورت آنچه در عالم کبیر متفرق بنظر می‌آید در سیرت انسانی مجتمعا موجود است، گاهی در بلند پروازی رتبه وی از ملک بالاتر می‌رود، و گاهی تنزل را بجایی می‌رساند که از هر حیوانی پست تر می‌گردد قوله تعالی لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ سوره تین آیه ۴ و ۵ اشاره

بمرتبه عروج و نزول انسان دارد که در خلقت در بهترین مراتب خلقت وی را قرار دادیم لکن از آن مقام قدس که داشته خود را در پائین‌ترین منازل فرود آورده.

وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ نعمت دیگر که غایت و نتیجه خلقت است بازگشت بشر و تمام موجودات است بسوی او که تمامی موجودات در طریق استکمال قدم میزنند و چون کامل مطلق او است همه بسوی او شتابانند (هو المبدئ و المعید) همه از او

صفحه : ۳۳۶

و مبدء او، و بازگشت امور بسوی او است *أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ*.

مخصوصا انسان دانسته یا ندانسته تمام قوی و مشاعر کوشش میکند که خود را بکمال برساند و مبدء وجود نزدیک گردد، و اگر اینکه بازگشت برای وی نبود وجود و خلقت او لغو مینمود، بلکه چون بسیاری از موجودات بطفیل وجود وی آفریده شده‌اند، وجود همه آنها لغو و بی‌ثمر میگردد پس جا دارد که مقام مقدس ذو الجلال با عظمت و قدسی که دارد بعد از بیان خلقت انسان بخود بیالد و به *فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ* خود را ستایش نماید.

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْتَرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ مرجع ضمیر *يَعْلَمُ* (هو) در آیه بالا است یعنی آن کسی که شما و تمام موجودات را بحق و حقیقت و مطابق حکمت و نظام جمیل آفریده او عالم و دانا است آنچه در آسمانها و زمین است، و میداند آنچه را که پنهان از نظر گردانیده و آنچه را که ظاهر و هویدا است.

اینکه آیه مربوط است بآیه بالا *خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ* و اشاره باین که عمل محکم و درست کاری که مطابق حکمت و نظام باشد هر گاه از عاملی سرزند بدلیل عقل شاهد صادقی است بر اینکه عامل آن از روی علم و تدبیر و حکمت چنین عمل محکمی را نموده، نه اینکه از قبیل تصادف و اتفاق باشد، واقعا کسی که بنظر اجمالی سرتاسر موجودات را بنگرد و ارتباط و بهم بستگی موجودات را در نظر گیرد و اندکی از آن همه حکمت‌های غیر متناهی که در وجود هر یک گذارده شده و همه را با هم آراسته گردانیده و هر یک را بانجام کاری موظف نموده که از دیگری چنین کاری نیاید و همه مسخر امر او دست بدست هم نهاده و اینکه نظام بدیع آفرینش را تشکیل میدهند، چنین کسی بدون تأمل در مقابل مبدء آفرینش سر تسلیم فرود آورده و حمد و ستایش یزدان پاک را مینماید و بدل و زبان اعتراف و

صفحه : ۳۳۷

اذعان مینماید که مبدء متعال عالم و حکیم و قادر و متصف بتمام صفات جلال و اوصاف جمال و کبریایی است و همان طوری که خود را با *سَمَاءِ الْحُسْنَى* ستوده و معرفی نموده تصدیق مینماید که علم حضوری او بظاهر و باطن موجودات احاطه دارد و *مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ* «۱».

و *اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ* تخصیص بعد از تعمیم برای اهمیت مطلب است و با آنکه قوله تعالی در آیه بالا *يَعْلَمُ مَا تُسْتَرُونَ* عموم دارد و شامل میگردد آنچه ظاهر و آنچه مخفی از انظار است و از جمله آنها اموری است که در سینه‌ها مخفی گردیده برای اهمیت امور قلبی تذکر میدهد که از صفات نکوهیده برجسته منافقین اینک است که در ظاهر اظهار ایمان مینمایند و باطن آنها مملو از حسد و نفاق و صدها امراض باطنی است و گمان میکنند کسی مطلع بر اسرار آنان نیست و چنانچه در سوره منافقین گفته شده نفاق را سپر خود قرار داده‌اند که بدورویی و تظاهرات و دروغشان مردم را فریب داده و کسی متعرضشان نشود.

و چنین مردمان منافقی بایستی بدانند که خدا عالم است بآنچه از نفاق در سینه‌های خود مخفی گردانیده‌اند و گمان نکنند کسی را بر آن اطلاعی نیست بلکه خدا و رسولش و مؤمنین می‌بینند آنچه را عمل میکنند.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَبَالَ در لغت بمعنی ثقل و سنگینی است چنانچه باران بزرگ قطره را به مناسبت سنگینی آن را وابل گویند.

(۱) سوره یونس آیه ۶۲ پنهان نیمماند از پروردگار تو بقدر مثال ذره‌ای که در زمین باشد و نه در آسمان و نه کوچکتر از ذره و نه بزرگتر مگر آنکه در کتاب ظاهر است. اشاره به اینکه آنچه در عالم واقع گردد از کوچک و بزرگ همه در احاطه علم حق تعالی ظاهر است،

صفحه : ۳۳۸

برای تبه مؤمنین و تهدید فاسقین فرموده آیا خبردار نشدید از حال کسانی که جلوتر از شما کافر گردیدند و ایمان نیاوردند که عاقبت کار آنان چگونه گردید و به وبال عمل زشت خود رسیدند و تلخی مکافات عمل خود را چشیدند مثل قوم عاد و ثمود و قوم فرعون که بعضی بباد سرسر و بعضی بغرق و بعضی بصیحه آسمانی و غیر آن هلاک گردیدند و همین عذاب دنیا برای آنان کافی نیست بلکه در قیامت برای آنها عذاب دردناک آماده شده.

آیه اشاره باین است که برای کفار و فساق و معاندین دو نحو عذاب مهیا گردیده و دو طور پاداش اعمال نکوهیده زشت خود را می‌بینند طوری از آن در همین زندگانی دنیایشان که آن را مکافات نامند ظاهر میگردد چنانچه از حکایت پیشینیان و امم پیمبران که در کفر و مخالفت امر حق تعالی و اذیت‌هایی که نسبت باولیاء و سفراء الهی روا داشتند عذاب آسمانی برای آنان فرود می‌آمد. و دیگر عذاب جهنم که بسیار دردناک است اشاره به اینکه عذاب دنیا نسبت بعذاب آخرت مانند چشیدن است نسبت بخوردن و همین طوری که چشیدن چیزی هیچ طرف مقایسه با خوردن آن نیست عذاب دنیا و لو آنکه بسیار سخت و ناگوار بنظر آید آن را مقایسه با عذاب آخرت نتوان نمود زیرا که دنیا فانی و آخرت باقی است و نیز عذاب دنیا فقط در بدن سرایت مینماید عذاب آخرت روح و بدن و جان آدمی را میسوزاند و نیز عذاب دنیا غالباً برای تبه خود شخص یا دیگران است و در بسیاری از موارد از روی غضب ناشی نشده بلکه از روی حکمت انجام گرفته لکن عذاب آخرت و آتش جهنم از سخط الهی شعله‌ور گردیده.

خلاصه چنانچه بیان می‌بینیم اگر ظالمی بکسی ظلم کند ظالم دیگری بر وی مسلط میگردد، اگر عرض کسی را ببری عرض تو را خواهند برد، اگر کسی را بناحق بکشی عاقبت کشته خواهی شد، بطوری مکافات جریان دارد که بعضی از بیخردان که ایمان پا بجایی ندارند گمان میکنند جهنم موعود همین مکافات دنیوی است، و هر کسی در همین دنیا بمکافات عمل خود میرسد.

صفحه : ۳۳۹

و نیز دیگر ندانسته‌اند که مکافات دنیوی یک نحو آثار قهری است که از عمل بد تراوش نموده و عکس العمل است زیرا دنیا جای مهلت و آخرت جای مجازات و محل بازگشت عمل است، و فعلیت هر موجودی و نحوه شخصیت هر فردی از بشر با خواص و آثاری که مترتب بر اعمال آن گردیده در نشأ آخرت هویدا می‌گردد باضافه مکافات اعمال و آن اثریکه غالباً مترتب بر خبث عمل میشود نمونه‌ای از آن نیز در اینجا هویدا میگردد زیرا عوالم مخصوصاً عالم دنیای انسان و آخرت آن بهم چسبیده و متصل بیکدیگر است اینکه است که غالباً عمل هر گاه خوب باشد یا بد هر یک بمناسبت خود آثاری از خود بروز میدهد لکن کلیت ندارد و اینکه میبینیم و گمان میکنیم بعضی از ظالمین و کفار همیشه بخوشی و کامیابی میگذرانند تمام مجازات آنان در قیامت داده میشود و اگر غیر اینکه باشد با عدل خدا منافات دارد ذلک بآنکه کانت تأتیهم رُسُلُهُم بِالْبَیِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشْرٌ يَهُدُونَنَا فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا ذَلِكُ اشاره بآیه بالا- است یعنی گمان نکنید به وبال دنیوی و بعذاب دردناک- قیامت که مجازات میشوید خدا بکسی ظلم نموده و شما را مبتلا

بعذاب دنیا و آخرت گردانیده.

چنین نیست بلکه پس از اتمام حجت و ارسال رسل و انزال کتب آسمانی و معجزات ظاهر که با اینها دیگر جای شک و تردیدی برای عاقل باقی نماند دعوت حق تعالی بمردم رسید و آنها پس از دانستن از روی تفرعن و کبر لجاجت نموده انکار کردند و زیر بار اطاعت نرفتند و قبول نمودند بعدر آنکه پیمبران نیز مثل ماها بشری میباشند ما چگونه مطیع آنها گردیم دیگر ندانستند اگر چه آنها در لوازم بشریت مثل باقی افرادند لکن در جهات روحانی مرتبط بعالم علوی و عالم ما فوق الطبیعه گردیده و از آنجا فیض گرفته و بافراد میرسانند.

وَ اسْتَغْنَى اللَّهُ وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ وَ خدا غنی بالذات و بی نیاز است نه کفر کسی باو ضرر میرساند و نه ایمان

صفحه : ۳۴۰

کسی باو نفع میدهد همه موجودات نیازمند باو و او بی نیاز مطلق است و کاملی است که هر کمالی یا هر جمال و جمالی در هر کجا ظاهر گردد همه تظاهرات فیض اقدس او است، کامل از او کمال یافته ناقص از فیض او محروم مانده و نفع و ضرر عمل هر کسی عاید بخودش میگردد.

زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُعْثُوا قُلْ بَلَى وَ رَبِّي لَعَبَشٌ ثُمَّ لَنَنْبُوْنَ بِمَا عَمَلْتُمْ در اینکه آیه حق تعالی قسم بذات مقدس خود یاد نموده با چند تأکید که کسانی که کافر شدند و قبول اسلام نمودند چنین گمان نکنند که هرگز مبعوث نخواهند شد و حشر و نشر و معادی در کار نیست البته محقق و مسلم است که مبعوث میگردند و خبردار میشوند بآنچه در دنیا کرده‌اند.

و اینطور تأکید در مقابل سخن رکیک آنها آورده که میگفتند (اذا مات فات) انسان وقتی مرد فانی میگردد و پس از فناء چگونه ثانیاً زنده میگردد اینکه است که برای اهمیت مطلب خطاب به پیمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم نمود که بگو آری قسم پیروردگار من که البته محققاً شما زنده میشوید و از اعمال نیک و بد خود خبردار می گردید بآنچه کرده‌اید و برای تأکید و محقق بودن امر قیامت جمله (لتعبن) و جمله (لتنبن) را بقسم و نون تأکید ثقیله که تمامی اینها برای تأکید کلام است ضمیمه نموده و ثابت مینماید که البته شما در قیامت مبعوث خواهید گردید و پس از آنکه مبعوث گردید محققاً خبردار میشوید بآنچه در دنیا از اعمال خوب یا بد کرده‌اید و مطابق آن جزا داده خواهید گردید.

وَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ اشاره به اینکه زنده گردانیدن شما در قیامت برای خدا آسان است آن کسی که شما را از نیستی بهستی آورده و اجزاء بدن شما را با هم تشکیل داده البته قدرت دارد که پس از تفرق اجزاء ثانیاً روح شما را برگرداند ببدن دنیوی شما قوله تعالی

صفحه : ۳۴۱

مَا خَلَقْكُمْ وَ لَا بَعَثْكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً (۱).

شاید اشاره باین باشد که گمان نکنید حیات اخروی شما یک خلقت دیگری باشد و شما غیر آن گردید که در دنیا زندگانی مینمودید بلکه همین وجود دنیوی با صورت حسی شما است که در قیامت ثانیاً بروز و ظهور مینماید شما در عالم قیامت همان شخصی میباشید که در دنیا زندگانی مینمودید منتهی در موقع قیامت پس از سیر نوردی آنچه در ابتداء آفرینش در خلقت شما بالقوه و بطور استعداد پنهان بوده بمرتبه ظهور و بروز میرسد.

خلاصه شما در روز حشر همانید که در دنیا زندگی مینمودید فرقی که هست اینجا جای عمل و استکمال است آنجا جای نتیجه گرفتن و بکمال رسیدن است.

فَمَا مَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ خَطَابِ بَكَفَّارِ نَمُودِهِ كَمَا بَخَدَا وَرَسُولِشَ اِيْمَانِ اَرِيْدُ وَبَانَ نُوْرِي كَمَا فَرُوْدُ اُوْرْدِيْمُ بَگَرُوِيْدُ.

ظاهراً مقصود از نور در اینجا قرآن است که از معدن صدق و حقیقت بتوسط ملک حامل وحی بقلب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمده.

و قرآن را نور نامیده زیرا که نور چیزی را گویند که ظاهر بذات خود و ظاهر کننده و نماینده غیر باشد.

قرآن نور است زیرا که هر آیه بلکه هر کلمه‌ای از آن شاهد بر صدق او است، و همان طوری که در پیدایش نور محتاج بچیز دیگری نیستیم که آن را نشان دهد بلکه خود بخود پیدا است، قرآن نیز چنین است هر کس رجوع بآیات معجز نمای قرآن نماید و اندکی تدبّر در آن بنماید باوّلین نظر حقانیت آن را در ضمن فصاحت در گفتار و بلاغت در کلمات مینگرد چه رسد بمعانی و اسراری که در هر آیه‌ای از آن هویدا است.

(۱) سوره لقمان آیه ۲۷ نیست آفرینش شما و مبعوث شدن شما در قیامت مگر مثل یک شخص

صفحه : ۳۴۲

و نیز قرآن منور غیر است و همان طوری که بنور حسی هر چیزی از محسوسات را توان دید و نور رهنمای بشر است که بان هدایت می‌گردد و راه را از چاه تمیز میدهد و از پرتگاه در امان می‌گردد و بتوسط نور مقاصد خود را انجام میدهد، قرآن نیز که نور معنوی است چنین است که حقایق و معنویات را روشن می‌گرداند و آدمی را از پرتگاه جهالت و بی‌خردی بنور دانش رهبری میکند و حفظ مینماید.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ شاید اشاره باین باشد که خدا عالم و بینا است که شما افراد بشر راجع باین نور که پرتوی است از نور حقیقی و از سماء قدرت بر ارض ممکنات تاییده تا آنکه از کجروی که در اثر تاریکی عالم طبیعت شما را فرا گرفته چه خواهید کرد آیا طریق سعادت خود را پیدا مینمائید یا نه و شما نسبت باین امانت الهی چه طور رفتار مینمائید.

آیا بشکرانه اینکه نعمت بزرگ قرآن را پیش روی خود نهاده و در مقابل عظمت آن سر تعظیم فرود آورده و دستور العمل روزانه خود قرار داده و مطیع اوامر و نواهی آن می‌گردید یا کفران نعمت نموده قرآن و اینکه کلام مقدس الهی را پشت سر انداخته و بدلخواه خود عمل می‌کنید.

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَٰلِكَ يَوْمُ النَّعَابِئِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكْفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ (یوم) چون ظرف است متعلق میخواهد اینکه است که مفسرین گویند (یوم) یا متعلق بآیه جلو (للتبؤن) میباشد که در معنی البته شما خبردار می‌گردید در روزی که جمع می‌کنند شما را.

یا آنکه کلامی در تقدیر است (اذکروا یوم) یاد کنید روزی را که خدا جمع می‌کند شما را برای روز جمع، و تمام قراء (یجمعکم) بیاء خوانده‌اند یعنی جمع میکنند شما را و یعقوب (نجمعکم) بنون قرائت نموده روزی که ما جمع میکنیم شما را مفادش یکی است.

صفحه : ۳۴۳

یکی از نامهای قیامت (یوم الجمع) است و مفسرین گویند اینکه قیامت را (یوم الجمع) نامیده باعتبار اینکه است که خلق اولین و آخرین در آن روز با هم جمعند یا برای اینکه است که در آن روز انبیا با امت خود و ظالم با مظلوم جمع میگردند یا برای اینکه قیامت بیوم الجمع نامیده شده که جامع جزاء و حسابست و در آن روز هم بحساب مردم رسیدگی میشود و هم جزای اعمال آنان

داده میشود (منهج الصادقین) و ممکن است توجیه دیگری در آیه بشود زیرا که جمله اول یعنی *يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ* شامل می‌گردد آنچه را که مفسرین در تفسیر آن گفته‌اند. و البته در اضافه نمودن جمله (*ليوم الجمع*) سر دیگری مکنون است و گر نه تکرار لازم آید و تکرار مناسب کلام فصیح نیست، و نیز از لام (*ليوم الجمع*) چنین استفاده میشود که تسمیه نمودن روز قیامت را (*بيوم الجمع*) نکته‌ای در کلام است.

در کتاب (معاد یا آخرین سیر بشر) که یکی از تألیفات اینکه ناچیز است راجع بچگونگی جامعیت انسان در قیامت اندازه‌ای بحث نموده‌ایم و در آنجا بعد از بیاناتی گفته‌ایم:

(معاد) بازگشت و رجوع انسان است بعینه به تمام مراحل و نشأتی که از آن مرور نموده زیرا که قیامت آخرین درجات کمال انسانی است و کمال به تمامیت تحقق پذیرد، و تمامیت انسان وقتی است که از تمام مراتب وجود گذشته باشد.

وقتی انسان کامل در طریق راه نوردی از تمام نشأت و مراتب خلقت یعنی عالم حسی که اولین پیدایش وی است در عالم طبیعی و عالم نفسانی و عالم عقلانی گذشت و بمرتب روحانی رسید و دارای کل مراتب گردید و از گوهر گران بهاء و کمالات هر عالمی توشه‌ای برداشت و فعلیات تمام عوالم را در خود اندوخته گردانید، آن وقت جامع نشأت سه گانه حسی، عقلی، روحانی و حاوی کل عوالم وجود و نسخه جامعه کل کمالات و مظهر اتم و نماینده صفات سبحانی میگردد و قیامت محل اقامتگاه او است

صفحه : ۳۴۴

زیرا که عوالم وجود در طول یکدیگرند هر عالی مشتمل بر دانی و هر دانی تحت وجود عالی نشو و ارتقاء مینماید، پس انسان وقتی بکمال میرسد که دارای تمام عوالم گردیده باشد.

و انسان ناقص که نشأت وجودی که مبدء آفرینش برای استکمال وی مهیا نموده بکمال نرساند و آنچه در وی از تحصیل کمال بالقوه و در استعداد وی موجود بود بسوء اختیار خود آن را بیهوده تلف نمود در آخرین سیر او (قیامت) عوض آنکه جامع تمام کمالات گردیده باشد جامع تمام رذائل گردیده و عوض آنکه در مقام عزت و جوار قرب الهی بیاساید و تمام موجودات خدمتگزار وی باشند خود را در مورد سخط الهی و در (اسفل سافلین) طبیعت و بعد از رحمت ایزدی قرار داده آن وقت مبتلا بعذاب و کیفر اعمال و اخلاق نکوهیده خود میگردد.

خلاصه انسان پس از آنکه مراتب سیر خود را پایان رسانید و دارای کل عوالم یعنی دارای تمام مراتب و درجات وجودی که لایق بخود و بآن نحوی که در مبدء آفرینش برای وی تعیین شده که هر فردی بایستی بآن درجه رسد و بفعلیت اخیر خود نائل گردید و جامعیت و وحدت وجود خود را دریافت بایستی بمناسبت تمامیت و جامعیت وجود او پس از خرابی و مضمحل گردیدن اینکه عالم دنیا در خور تمامیت و وحدت او عالمی برای او پبای گردد که با وحدت آن جامع و حاوی تمام عوالم و همه در محیط او باشند و آن عالم قیامت است که تمام افراد در صعید واحده با هم اجتماع دارند اینکه است که فرموده (*يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ*).

و شاید باین مناسبت یعنی بمناسبت اینکه قیامت آخرین ظهور و پیدایش عالم انسانی است که انسان بعد از طی تمام عوالمی که در راه نوردی بایستی ببیناید و آخرین محل اقامتگاه او است آن عالم قیامت است و باین مناسبت عالم قیامت را بعالم جمع نامیده‌اند. (و الله عالم باسرار کلامه) و جمله *ذَلِكَ يَوْمِ التَّغَابُنِ* اینکه توجیهی را که کردیم تأیید مینماید زیرا تغابن از ماده غبن مأخوذ گردیده، و غبن در اینجا استعاره از تاجری است که در

صفحه : ۳۴۵

معاملات خود زیان برده و علاوه بر آنکه سودی عایدش نشده خسران هم برده و سرمایه خود را تلف گردانیده.

چنین است حال کفار و اشقیاء در قیامت که سرمایه عمری که میتوانستند بآن کمالات و فیوضات تمام عوالم وجود را در خود اندوخته گردانند و سیادت و برتری بر تمام خلق عالم پیدا نمایند بیهوده تلف نموده و در قیامت مثل تاجر ورشکسته بحسرت و ندامت مبتلا میگردند.

و تغابن چون از ماده (تفاعل) است و بایستی بین دو نفر باشد اینکه است که در توجیه آن گفتاری از مفسرین نقل شده: اول بروایت طبرسی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت میکند که پس از آنکه از حضرتش از معنی اینکه آیه سؤال نمودند فرمود هیچ بنده‌ای نیست که برود در بهشت مگر آنکه جای وی را در دوزخ باو بنمایند برای آنکه شکر کند و گویند اگر بد عمل بودی جایگاه تو جهنم بود و هیچ بنده‌ای نیست که در جهنم رود مگر آنکه جایگاه او را در بهشت بوی بنمایند که اگر عمل خوب داشتی جای تو در بهشت بود آن وقت حسرت او زیاد میشود پس در آن روز مؤمن مقام کافر را بارث میبرد اینکه است که در سوره مؤمنون در باره مؤمنین فرموده الَّذِينَ يَرْتُؤْنَ الْفِرْدَوْسَ وَيَوْمَ التَّغَابِنِ باین معنی است.

دوم تغابن از باب تفاعل مشتق از غبن است و آن اخذ شرّ و ترک خیر است، یا اخذ خیر و ترک شرّ است، و چون کافر حظّ خود را از آخرت ترک نموده و حظّ خود را از دنیا اخذ نموده پس ترک خیر و اخذ شرّ نموده، پس در آن روز غابن و مغبون هر دو ظاهر گردند. (طبرسی) سوم - تغابن باعتبار اینکه است که در روز قیامت تمام خلائق مغبون باشند و هر یک نسبت بخود پشیمان و حسرت خورند کافر گوید چرا مسلمان نشدم، و مؤمن حسرت خورد که کاش بیشتر از آنچه کردم عمل خوب کرده بودم. اینکه توجیه سوم هم باعتبار لفظ تغابن مناسب تر بنظر میآید و هم باعتبار معنی

صفحه : ۳۴۶

زیرا که در اصل خلقت انسان قوه و استعدادی مأخوذ گردیده که هر قدر دارای کمال گردد باز قابل زیادتی است و حدّ یقف ندارد زیرا چنانچه معلوم است فضیلت انسان بر تمام موجودات روی همین اصل است پس جا دارد که مؤمن با تقوی وقتی آن مقامات بلندی که برای نیکوکاران مهیا گردیده مینگرد حسرت خورد که کاش بیشتر از اینکه کار نیک کرده بودم تا آنکه مقام بلندتری را احراز نموده بودم و کافر حسرت خورد که کاش ایمان آورده و کار نیک نموده بودم، پس نظر باین معنی اّتصاف قیامت (بیوم التّغابن) صادق آید که هر یک نظر بدیگری که او را فوق خودشان مینگرد مغبون مینماید.

و بروایت ابو هریره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرموده که هیچ بنده‌ای از نیکوکار یا بدکار نیست بهشتی باشد یا جهنمی مگر آنکه در قیامت حسرت خورد بد کردار چرا بد کردم نیکوکار چرا عمل نیک بیشتر نکردم. (ابو الفتوح) وَ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا يُكْفَرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ پس از آنکه در آیه بالا اشاره ببعضی از اوصاف قیامت نموده و آن را (بیوم جمع و یوم تغابن) معرفی نموده در بیان مقام اهل محشر برآمده و از کافر و مؤمن، که هر یک بجزای عمل خود خواهند رسید کسانی که با ایمان و عمل صالح وارد قیامت گردند سه فضیلت در باره آنان اجراء میگردد:

یکی آنکه در اثر ایمان و عمل صالح گناهان و سیئات آنها پوشیده و بی اثر میگردد.

و دیگر داخل میگردد در بهشتهایی که در زیر درختهای آن آب جریان دارد.

سوم - خالِدِينَ فِيهَا همیشه در چنین بهشتهای پر نعمت جاویدانند ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ مَخْلَدُونَ در بهشت از بالاترین فوز و سعادت بشر بشمار میرود.

صفحه : ۳۴۷

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ اینکه غالباً نعمت بهشتیان و عذاب جهنمیان را در مقابل هم انداخته شاید اشاره باین باشد، بقدری که بهشتیان از نعمت بهشت که در اثر ایمان و عمل نیک خودشان برخوردار گردیده‌اند بهمان درجه عذاب کفار که در اثر کفرشان مترتب گردیده سخت و ناگوار است و بالاترین عذاب آنها خلود در آتش جهنم است مگر اینکه چون رحمتش غالب بر غضب او است شاید در محل قابل تخفیف در عذاب آنان بشود.

ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ کلمه یهد در آیه چهار طور قرائت شده ابو عیبه بفتح یاء (یهد) ابو- حاتم و سلمی بضم یاء (یهد) و ضم باء قلبه و طلحه بن مصرف با نون قرائت کرده و عکرمه و عمر بن دینار (یهداً قلبه) با همزه قرائت کرده‌اند. (ابو الفتوح) آیه در مقام اینکه است که بشر بفهماند که هر مصیبت و امر ناگواری از مرض و مرگ و فقر و آنچه ناگوار بنظر می‌آید تماماً بخواست خدا و فرمان او انجام گرفته نه آنکه گمان شود چیزی در عالم یا واقعه‌ای که رخ میدهد از قبیل تصادفات یا بحسب امور طبیعی واقع گردیده بلکه کسانی که ایمان بخدا آورده و قلب آنها بسوی حق هدایت یافته (لا مؤثر فی الوجود الا الله) را نصب العین خود قرار داده‌اند چنین اشخاصی بنور قلب خود مشاهده مینمایند که علت حقیقی او است و چشم از اسباب پوشیده و نظر بمسبب الاسباب دارند و سبب و مسببات را تماماً منطوی در علم حق تعالی و علم ازلی او را محیط بر همه چیز میدانند و چنین کسی که قلبش هدایت یافته بقضاء و رضای الهی تن میدهد و از آنچه برای وی پیش آید راضی و خشنود است و بدل و زبان شکر گویا است.

صفحه : ۳۴۸

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ از طرف حضرت حق تعالی امر رسیده بتمام افراد بشر که اطاعت نمائید رسول خدا را و لو اینکه اطاعت رسول در واقع همان اطاعت خدا است که اوامر و نواهی که از طرف حق تعالی مأمور گردیده بمردم برساند لکن شاید برای اهمیت اطاعت امر رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که مرادف گردانیده اطاعت رسول را با اطاعت خدا.

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ اشاره به اینکه اگر اطاعت کنید نفع آن عاید خودتان میگردد و اگر اعراض کنید و از امر رسول صلی الله علیه و آله و سلم رو گردانید ضررش عاید خودتان میگردد آنچه وظیفه پیمبر ما است تبلیغ رسالت است، وقتی که حضرتش وظیفه خود را انجام داد و بنیکوتر وجهی و شیرین‌تر بیانی تبلیغ رسالت نمود کفر و ایمان شما ضرر و نفعی برای او ندارد قوله تعالی لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ سوره غاشیه آیه ۲۲ و ۲۳ اشاره بهمین است که فقط وظیفه تو اینکه است که تبلیغ رسالت نمایی و توانی آنها را ملجأ بایمان گردانی.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (توکیل) در لغت بمعنی اعتماد نمودن بغير است و اینکه کسی را قرار دهی نایب از طرف خود، و وکیل فعل بمعنی مفعول است، قوله تعالی وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا یعنی امور خود را باو واگذار کن که کافی باشد برای تو و متولی و عهده دار امور تو باشد و نیز قوله تعالی حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ (راغب) پس از آنکه بکلمه توحید تذکر میدهد که نیست الهی که مستحق پرستش باشد مگر ذات پاک احدیت بمؤمنین امر فرموده که بایستی اعتماد و اتکاء شما در تمام امور بخدا باشد اشاره به اینکه لازمه ایمان واقعی چنین است زیرا کسی که از روی حقیقت ایمان آورد و الوهیت و خالقیت و ربوبیت را تماماً منحصر باو دانست

صفحه : ۳۴۹

البته در تمام امور چشم بکرم او دارد و تمام امور خود را باو وامیگذارد و دل بکرم او می‌بندد و صلاح خود را در آن مبیند که برای او تقدیر نموده، و چنین کسی دیگر چون و چرایی در آنچه بر او پیش آمد میکند نمینماید زیرا که او را حکیم علی- الاطلاق

باطلاقش شامل تمام مراتب بخل میگردد، چه راجع بانفاق مال باشد یا علم یا عنوان دیگر، خلاصه کسی که دارای خیری یا کمالی باشد و بخل ورزد و بمستحقین بذل ننماید چنین کسی مبتلا بشح-نفس گردیده

صفحه : ۳۵۳

و رستگار و سعادت‌مند کسی میباشد که بآنچه خدا باو کرامت نموده از آن دیگران را نیز بهره‌مند گرداند.
 إِنَّ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ اگر بخدا قرض دهید قرض نیکو دو فائده میبیرید یکی آنکه يُضَاعِفْهُ لَكُمْ خدا آن را زیاد می‌گرداند یکی را به هفتصد یا زیادتر، و دیگر آنکه انفاق نیکو که از روی خلوص و طیب نفس سرزند سبب آمرزش گناهان میشود، و خدا شما را می‌آمرزد اینکه در بسیاری از آیات انفاق فی سبیل الله را بمنزله قرض بخودش نامیده با آنکه ذات حق تعالی بی‌نیاز از غیر است البته نکاتی در بر دارد یکی تشویق مؤمنین برای آنکه بخدا قرض داده باشند و خدا میگیرد و چنانچه در جای دیگر فرموده خدا صدقات را می‌گیرد بیشتر راغب و مائل گردند بانفاق، و دیگر چون قرض عوض دارد که بایستی قرض گیرنده چیزی که گرفته پس بدهد با زیاد باعتبار اینکه خداوند متعهد گردیده بچند برابر عوض بدهد اینکه است که انفاق را استعاره قرض نامیده وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ شکور صیغه مبالغه است و اشاره بمزید عنایت در باره منفقین است و با آنکه تمام نعمتها از خان نعمتهای بی‌پایان او است حتی آنکه انفاق و هر کار نیکی از هر کسی بروز و ظهور نماید بتوفیق و لطف او پدید گردیده لکن با اینکه حال در موقع انفاق خود را (شکور) گویا خود را شکر گذار انفاق کننده نامیده و اینکه کمال لطف و کرم را میرساند.

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اشاره به اینکه آنچه شما آشکارا از انفاق یا کارهای نیک و بد می‌کنید و آنچه را که پنهانی و غائب از انظار می‌نمائید خدا عالم باوست زیرا که احاطه علمیه او نسبت بآنچه آشکار یا پنهان است یکسانست و او غالب بر هر چیزی و حکیم و دانا است و کارهای او محکم و متقن است که جزاء هر کسرا مطابق عمل و بهتر از آن میدهد.

صفحه : ۳۵۴

سوره الطلاق

اشاره

مدتیّه و هی اثنا عشره آیه

[سوره الطلاق (۶۵): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا (۱) فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
 الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (۲) وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بِالْعَمَلِ قَدِ جَعَلَ اللَّهُ

لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (۳) وَاللَّائِي يَيْسَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضُنَّ وَأُولَاتِ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا (۴)
ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمَ لَهُ أَجْرًا (۵)

صفحه : ۳۵۵

(ترجمه)

سوره طلاق در مدینه فرود آمده و دوازده آیه است.

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

ای نبی اکرم (بمؤمنین بگو) وقتی خواستید زنه‌ای خود را طلاق دهید (بایستی مراعات نمائید چند چیز را) یکی بایستی در پاکی باشند و در آن پاکی با زن نزدیکی نکرده باشند تا آنکه از عده آنان حساب شود (و دیگر) عده را بشمارید و مراعات نمائید فرمان پروردگارتان را (و دیگر) زنها را از خانه‌هایشان بیرون نکنید و آنها خود هم بیرون نروند مگر آنکه مرتکب عمل زشت ظاهر گردند، و اینکه حدودی است که خداوند مقرر گردانیده و کسی که از حدود خدا تعدی نماید محققاً بنفس خود ستم نموده چه میدانی تو (ای پیامبر) شاید بعداً امر دیگری احداث گردد و دوستی بین آنان پدید گردد).

پس چون مدت عده آنها منقضی گردید (حکم دیگر اینکه است) که یا آنان را بخوبی و بطور متعارف نگاه دارید یا از آنها مفارقت کنید و جدا گردید آن هم بنیکی و معروف.

حکم دیگر آنکه در امر طلاق دو نفر مرد عادل از خودتان را گواه بگیرید و گواهی بحق دادن را برای خدا بپای دارید، اینها که گفته شد اندرزی است که متعظ میگردد بآن کسی که بخدا و روز قیامت ایمان آورده، و کسی که امر خدا و حدود را نگاه دارد خداوند راه خروجی برای وی باز میگرداند

و روزی میدهد او را از راهی که گمان ندارد و کسی که بر خدا توکل نماید خداوند بس است (برای آنکه امور وی را اصلاح نماید) بدرستی خداوند رساننده مراد خود است بهر جا بخواهد، یا خدا (بمردم) امر خود را رساننده است.

و آن زنانی از شما که یائسه گردیده‌اند (یعنی از حیض مأیوس گشتند اگر در باره یائسه بودن آنان شک کردید در چنین موردی عده آنها سه ماه است، و آن زنهایی که اصلاً هنوز حیض ندیده‌اند نیز عده آنها سه ماه هست، و زنهایی حامله عده آنان تا وقت وضع حمل آنها است، و کسی که نگاه دارد حدود الهی را خداوند

صفحه : ۳۵۶

کار او را آسان میگرداند.

و اینکه حدود بامر خدا (و قانون الهی است) که بسوی شما فرود آورده، و کسی که از مخالفت امر خدا خودداری نماید خدا گناهان او را میپوشاند و اجر و ثواب او را بزرگ میگرداند.

(توضیح آیات)

یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ (طلق) در لغت بمعنی تخلیه از قید است فَطَلِّقُوهُنَّ خلاص کنید و رها کنید زنان را از قید نکاح.

(عدت) چیز معدودی را گویند و (عدته المرأة) آن روزهای معدودی است که وقتی بانتهاء رسید زن از قید زوجیت بیرون آید و آزاد گردد.

آیه خطاب به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و رسول خود را مخاطب گردانیده نظر به اینکه حضرتش رئیس و پیشوا است لکن حکم تعمیم دارد.

ای رسول صلی الله علیه و آله و سلم وقتی شما یعنی تو و امت تو زنهای خود را طلاق دادید فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ (در اینکه سوره مبارکه رجع بطلاق چند حکم بیان فرموده): اول حکم عدت - طلاق دهید آنها را در زمانی که از عدت آنان بشمار آید و آن طهر و پاکی بعد از حیض است که در اینکه پاکی مقاربت نشده باشد تا از عدت حساب شود.

و مفسرین از اینکه آیه چنین استخراج نموده‌اند که بایستی طلاق در پاکی بعد از حیض واقع گردد و در حال حیض طلاق صحیح نیست - و شرط دیگر آنکه در آن پاکی بعد از حیض مقاربت واقع نشده باشد. (ابن عباس و جماعتی از مفسرین) و احادیث نبوی نیز مؤید آن است از آن جمله شیخ طبرسی در تفسیر مجمع - البیان از بخاری و مسلم از لیث بن سعد از نافع از عبد الله بن عمر چنین روایت میکنند

صفحه : ۳۵۷

که ابن عمر زوجه خود را در حال حیض طلاق داد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمود او را نگاه دارد تا آنکه پس از پاکی حیض گردد و پس از پاک شدن از حیض و قبل از آنکه با وی هم بستر گردد وی را طلاق ده و فرمود اینکه طور است آن عده‌ای که خداوند امر فرموده در طلاق زنها.

و بروایت دیگر ابن عمر زن خود را در حال حیض طلاق داد وقتی عمر خدمت رسول الله عرض کرد فرمود بوی امر کن رجوع کند بزنی وقتی از حیض پاک گردید اگر خواهد او را طلاق دهد. (پایان) اینکه روایت دوم همین قدر دلالت دارد که پاکی زن از حیض شرط طلاق است لکن مقاربت نشدن را شرط فرموده.

و جمهور علماء از عامه و خاصه را فتوی بر اینکه است که طلاق در حال حیض و پاکی که در آن جماع واقع شده باشد صحیح نیست و فاسد است زیرا که در آیات قرآنی و در احادیث نهی شده و نهی دلالت بر فساد دارد، و گویند طلاق در حال حیض وقتی صحیح است که شوهر مسافر باشد یا برای وی ممکن نباشد استفسار نماید از حال زن که حیض است یا حیض نیست.

و آیه دیگر که مفسرین بان استشهاد نمودند که طلاق بایستی در طهری واقع گردد که جماع در آن واقع نشده باشد قوله تعالی یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا^۱ و گویند چون در اینکه صورت عدت ندارند پس طلاق آنها در حال حیض صحیح است وَ أَحْضُوا الْعِدَّةَ (دوم) از احکام طلاق اینکه است که بمردها امر فرموده که عدت زنان مطلقه

(۱) سوره احزاب آیه ۴۸ خطاب بمردهای مؤمنین است که هر گاه زن مؤمنه‌ای را نکاح نمودید (با وی ازدواج نمودید) و پس از نکاح و پیش از آنکه با وی جماع نمائید او را طلاق دادید دیگر برای شما حکم عده‌ای نیست که موظف باشید آن را شماره نمائید.

صفحه : ۳۵۸

را شماره نمائید یعنی ایام حیض و پاکی آنها را ضبط نمائید.

و اینکه بواو جمع مذکر آورده در صورتی که حیض و طهر و عدّه نگاه داشتن راجع بزنها است شاید برای رجوع یا نفقه زن باشد زیرا که در مدّت عدّه مرد هم بایستی نفقه زن را بدهد و هم میتواند رجوع کند اگر طلاق رجعی باشد و ممکن است برای تغلیب باشد چنانچه در بسیاری از آیات قرآنی خطاب بصیغه مذکر آورده مثل (یا ایها المؤمنون) و امثال آن و مقصود تمام مؤمنین از مردان و زنان میباشند.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تَخْرَجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ (سوم) از احکام طلاق اینکه است که بمردها امر فرموده که بترسید از خدا که پروردگار شما است و پس از طلاق (در زمان عدّه) زنها را از خانه مسکونی آنها بیرون ننمائید. وَ اتَّقُوا اللَّهَ تهدید است که راجع بطلاق مراعات حدود نمائید و بر خلاف دستور الهی عمل ننمائید که پس از طلاق زنها را از خانه‌هایی که منزل داشتند بیرون کنید.

مفسرین گویند وَ اتَّقُوا اللَّهَ تهدید است که در امر طلاق مراعات حدود نمائید و بر خلاف دستور الهی عمل ننمائید و زنهایی که عدّه آنها تمام نشده از منزل مسکونی خودشان بیرون نکنید که چنین عملی بر خلاف تقوی و رضای الهی است. و از اطلاق آیه توان استفاده نمود که شاید آیه اشاره باین باشد که اصلاً از طلاق دادن و بیرون کردن زنهایی که با آنان ازدواج نموده و با آنها انس گرفته‌اید از خانه‌هایشان خودداری نمائید اینکه عمل نزد خدا مبعوض است زیرا که طلاق بر خلاف ازدواج و مواصلت اتفاقی است که مطلوب خدا و پسند شارع اسلام است.

و شاهد بر اینکه توجیه روایتی است که از حضرت امیر علیه السّلام نقل میکنند که حضرتش از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث میکنند
(تزوجوا و لا تطلقوا فان الطلاق تهیّز منه

صفحه : ۳۵۹

العرش)

نکاح کنید و طلاق ندهید زیرا که طلاق عرش خدا را می‌لرزاند.

و مرفوعه ثوبان از حضرت رسول است که فرموده هر زنی که بدون جهت از شوهر خود طلاق خواهد بوی بهشت بر وی حرام میگردد.

و نیز بروایت ابی موسی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حدیث میکند که فرموده

۱) «لا تطلقوا النساء الا من ربه فان الله لا يحب الدواقین و الدواقات».

و نیز انس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده

۲) «ما حلف الطلاق و لا استحلف الا المنافق».

(اینکه چهار حدیث را طبری از تفسیر ثعلبی نقل میکند).

(خلاصه) ممکن است اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ راجع بعدّه و نگاه داشتن ایام عدّه باشد به اینکه حدود خدا را در احکام طلاق مراعات نمائید چنانچه رأی مفسرین بر اینکه است و ممکن است راجع گردد باصل طلاق و اشاره به اینکه خودداری نمائید از طلاق و پیرامون آن نگردید زیرا که طلاق نزد خدا مبعوض است و احداث مودت و دوستی بین زن و شوهر از جمله آیات الهی و فیض غیر متناهی او بشمار میرود قوله تعالی وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً (۳).

از اینجا توان پی برد که سکونت و اتفاق بین زن و شوهر نزد خدای رحمن مطلوب و نیکو است و جدایی بین آنها مبعوض است، و شاید یکی از اسرارش اینکه باشد که نظام عالم منوط بزوجیت است. و در جایی که بین زن و شوهر نزاع و کدورتی پدید گردد برای آنکه طلاق

(۱) باید طلاق ندهید زنان را مگر در صورت مظنه عمل قبیح و حقیقتاً خدا دوست نمیدارد مردان چشمنده که میخواهد زن بگیرد و یک دفعه یا چند دفعه با وی هم بستر گردد و طلاق دهد و نیز خدا دوست نمیدارد زنان اینطوری را که مکرر شوهر کند و طلاق گیرد. [.....]

(۲) در امر طلاق سوگند یاد نکنید و امر بسوگند نکنند مگر منافق.

(۳) سوره روم آیه ۲۰، و از جمله آیات الهی اینکه است که برای شما مردها خلق کرد از جنس خودتان زوجها برای آنکه با آنها سکونت نمائید (انس بگیرید) و قرارداد بین شما دوستی و رحمت-

صفحه : ۳۶۰

و جدایی بین آنان واقع نگردد دستور فرموده و *إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا* (۱)

و نیز اینکه توجیه را تأیید مینماید قوله تعالی در آیه *إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ* که از استثناء چنین توان استفاده نمود که زنها را طلاق ندهید و از خانه‌هایشان بیرون نکنید مگر در جایی که فاحشه‌ای که ظاهراً مقصود از فاحشه زنا است از آنان ظاهر گردد. و اگر چه ظاهر آیه و احادیث در جایی که فاحشه ظاهری از زن بروز ننموده حرمت طلاق را میرساند لکن چون اذن در طلاق رسیده و احکام و حدود آن را بیان نموده حمل بر کراهت میشود.

وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ تَلَكُ أَشْرَارًا اشاره باحکامی است که در آیه بالا بیان نموده راجع بعدّه و شماره نمودن آن و نهی از بیرون نمودن زنها را در عدّه تمام آنها حدود و قانون الهی است که بایستی مراعات حدود را بنمائید و از آن خارج نگردید و کسی که از آن حدّ محدود خارج گردد محققاً چنین کسی ظلم بنفس خود نموده.

و اطلاق *وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ* شامل میگردد تمام قوانین و احکامی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از طرف حق تعالی تأسیس گردانیده *فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ* اشاره به اینکه وضع قوانین و مقرراتی که از طرف شارع شده اگر مراعات نمائید بنفع خودتان تمام میشود و اگر اهمال نمائید ضررش نیز عائد خودتان میگردد خدا از عمل شما مستغنی و بی نیاز است.

(۱) سوره نساء آیه ۳۷، اگر بترسید منجر بطلاق گردد کسی از طرف مرد و کسی از طرف زن حکم واقع شوند (قضاوت نمایند بین زن و شوهر) هر گاه خواسته باشند موافقت کنند خدا بین آنان وفق میدهد.

صفحه : ۳۶۱

لا تدري لعل الله يحدث بعد ذلك أمراً خطاب بر رسول است که تو چه میدانی شاید خدا پس از آن امر دیگری پدید آورد شاید مقصود چنین باشد که ممکن است در ایام عدّه بان علقه زناشویی که بین آنان بوده رجعت حاصل گردد و زن و شوهر از هم نگیسند.

فَإِذَا بَلَغَ الْأَجَلُ مَسْكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ اینک چهارم حکمی است

که در اینکه سوره راجع باحکام طلاق تأسیس نموده وقتی مدّت عده پایان رسید یا بطور معروف آنان را نگاه دارید یعنی از خانه مسکونیشان آنها را بیرون نکنید یا اگر خواستید از آنها جدا گردید به اینکه نخواهید در عده هر گاه طلاق رجعی باشد رجوع کنید یا پس از عده تجدید عقد نمائید بایستی بطور معروف و نیکی با آنها مدارا کنید و حقوق آنان را بنیکوتر وجهی اداء نمائید و آنان را بجزر از منازلشان بیرون نکنید و دو نفر از عدول مؤمنین را شاهد بگیرید و شهادت را برای خدا بیای دارید اینکه حکم که دو نفر عادل را شاهد بگیرید یا راجع بایقاع طلاق است که شرط آن حضور عدلین است و شاید راجع بمنقضی شدن عده باشد و ممکن است راجع پیرداختن حقوق زن باشد که پس از منقضی شدن امر طلاق نزاعی راجع باداء حقوق واقع نگردد و شهود بایستی برای فرمانبرداری خدا اقامه شهادت نمایند نه برای رضایت مشهود له یا مشهود علیه اشاره به اینکه شهادت دهنده بایستی در اقامه شهادت طرفداری از کسی ننماید و قصدش خالص برای خدا باشد.

ذَلِكُمْ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا، وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

صفحه : ۳۶۲

(ذَلِكُمْ) ظاهرا اشاره باحکام طلاق و اندرز است برای کسانی که ایمان آورده‌اند بخدا و روز معاد و کسی که تقوی پیشه خود نماید و از حدودی که خداوند راجع بطلاق یا تمام مقررات و قوانین شرعیه که تعیین نموده تخلف ننماید خدای تعالی در تمام امور و از سختیها و از تنگی معاش راه خروجی برای وی باز میکند و کارهای مشکل او را آسان میگرداند و او را روزی میدهد از محلی که گمان نداشته و کسی که اتکاء و تمام امید او بخدای تعالی باشد خدا با حسن وجه امور او را کفایت میکند.

اگر چه فقرات آیه اطلاق دارد که در اثر ایمان و تقوی و توکل چنین است که هر کس دارای اینکه سه فضیلت که اساس فضائل نفسانی و باعث صعود بدرجات عالی انسانی است علاوه بر آن درجات بهشتی و مراتب روحانی که در آخرت وعده داده شده مشکلات زندگی وی باسانی انجام میگیرد.

لکن بقرینه آیه بالا وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبُّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ شاید اشاره باصل طلاق باشد چنانچه گفتیم بضمیمه احادیث بسیار که منع از طلاق شده اینکه آیات نهی ارشادی باشد و از راه اندرز و نصیحت بخواهد گوشزد مؤمنین نماید که اگر شما از جهت فقر و تنگدستی و خلاص شدن از نفقه خواهید زنهای خود را طلاق دهید طریق گشایش کار شما اینکه است که تقوی را شعار خود نمائید و در تمام امور اتکا و اعتماد شما بخدا باشد تا اینکه خداوند راه خروجی برای شما باز نماید و کفایت امور شما را بنماید. عطاء بن یسار از ابن عباس چنین نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اینکه آیه را تلاوت نمود و فرمود (مخرجا) از شبهات دنیا و از سكرات موت و از سختیهای روز قیامت.

و نیز ابو ذر از آن حضرت نقل نموده که فرمود بدرستی که من میدانم آیه‌ای را که اگر تمام مردم بگیرند آن را و عمل کنند هر آینه کفایت میکند آنها را!!! بسی وسعت دارد و برای همه کافی است نه آنکه فقط برای بعضی کافی باشد و آن

صفحه : ۳۶۳

آیه مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا را چند دفعه تکرار نمود.

(منهج الصادقین) و غیر اینها احادیث بسیاری دلالت دارد بر اینکه کسی که در تمام امور توکل و اعتماد او بر خدا باشد خداوند امور او را کفایت مینماید لکن چنانچه در محل خود مدلل گردیده توکل فقط بلفظ نیست بلکه یکی از صفات و ملکات فاضله انسانی است و هر گاه با شرائطش انجام گیرد چنین آثاری بر وی مترتب میگردد.

إِنَّ اللَّهَ بِالْبَلِّغِ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا بدرستی که خدا امر خود را بانتهاء میرساند و دستور العمل آنچه سعادت بشر بآن تأمین می‌گردد و آنچه صلاح امور دنیوی و اخروی آنان است بنیکوتر و جهی بتوسط انبیاء و سفراء خود بمردم ابلاغ گردانیده و برای هر چیزی حدی و اندازه‌ای قرار داده که اگر زنجیر شهوات و آرزو و آمال نفسانی را از پای خود درآورند و از آن حد محدود تجاوز نمایند بدو بال علم و عمل توانند بدرجات عالیة انسانیت صعود بنمایند.

و شاید مقصود از جمله لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا چنین باشد که در مرتبه قضاء و لوح محفوظ در ابتداء خلقت برای هر چیزی اندازه و حدی مقرر گردیده که تخلف پذیر نیست پس شما در اموری که خارج از اختیار شما است کوشش بیهوده ننمائید آنچه بایستی واقع گردد خواهی نخواهی واقع میگردد شما در تمام امور اتکاء و توکل بر خدا نمائید و کار خود را باو واگذارید و از او یاری بخواهید که خود توکل و تفویض و رضاء بتقدیرات الهی علل آسانی و گشایش و سبب وسعت شما میگردد وَاللَّائِي يَتَّبِعْنَ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضُنَّ وَأَوْلَاتِ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ (پنجم) از احکام طلاق و فروعات آن اینکه است آن زنهایی که مأیوس از حیض

صفحه : ۳۶۴

گردیده‌اند در جایی که شك دارید آیا یائسه شده‌اند یا نه، و زنهایی که بسن یأس نرسیده و بعلت دیگر غیر از پیری حیض نمی‌بینند، و نیز زنهایی که در حال حمل طلاق میدهید عدّه آنها همان موقع وضع حمل آنها است. سخنان مفسرین راجع بعدّه زن حامله (مأخوذ از تفسیر مجمع البیان):

(۱) ابن عباس گفته اینکه حکم اخیر راجع بزنان مطلقه است که در حال طلاق حامله باشند و از ائمه علیهم السلام نیز همین طور روایت شده، لکن حکم زن شوهر مرده هر گاه حامله باشد عدّه او (ابعد الاجلین است، یعنی چهار ماه و ده روز یا زائیدن هر کدام دیرتر واقع گردید. (پایان) (۲) اینکه حکم عام است و شامل می‌گردد تمام زنهای مطلقه حامله را خواه شوهرش مرده باشد یا نه که عدّه آنها وضع حمل آنان است، و اگر زن حامله باشد بدو طفل و وضع حمل یکی از آن دو بشود ازدواج بر وی حلال نیست مگر وقتی که وضع حمل طفل دیگر نیز بشود بدلیل قوله تعالی أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ.

(ابن مسعود و ابی بن کعب و قتاده) و رأی اکثر فقهاء بر اینکه است، و هر گاه زنی شوهرش مرده باشد و قبل از چهار ماه و ده روز زائید باید صبر کند تا چهار ماه و ده روز تمام گردد.

و از اصحاب ما (امامیه) چنین روایت کرده‌اند در جایی که یکی از دو طفل متولد گردد و لو آنکه دیگری هنوز متولد نشده چنین زنی از شوهر منقطع میگردد و لو آنکه تا وضع حملش نشده نتواند شوهر بگیرد و زنی که شوهرش مرده باشد و لو آنکه قبل از چهار ماه و ده روز وضع حملش بشود برای وی ازدواج جایز نیست مگر بعد از گذشتن اینکه مدت. (طبرسی) خلاصه مشهور بین فقهاء زنهای مطلقه راجع بعدّه دو قسمند قسمی از آنها اصلا عدّه ندارند و آنهایی که عدّه ندارند سه قسمند:

(اول) آن زنهایی میباشند که اصلا مقاربت و نزدیکی با آنها نشده باشد.

(دوم) صغیره باشد و هنوز نه سالش تمام نشده و حیض هم ندیده.

صفحه : ۳۶۵

(سوم) زن یائسه که باعتبار کبر سن از موقع حیضش گذشته باشد.

(و زنهایی که بایستی عدّه نگاه دارند دو قسمند)

یکی آن زنی که حیض نبیند لکن آنهایی که همسن او میباشند حیض ببینند که چنین زنانی سه ماه بایستی عده نگاه دارند و دیگر زنی که مرتباً حیض ببیند عده او سه (قروء) است بدلیل قوله تعالی وَ الْمَطْلُقاتِ یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ سوره بقره آیه ۲۲۸ و (قروء) چون از لغت اضداد است حمل بر حیض و پاکی هر دو میشود اینکه است که جماعتی گفته‌اند زن بایستی بعد از طلاق سه پاکی در بین دو حیض نگاه دارد.

و عده زن شوهر مرده خواه نکاح دائمی باشد یا منقطع عده او چهار ماه و ده روز است و در کنیز نصف آن، و در جلد دوم اینکه تفسیر در سوره بقره در ذیل آیه ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ راجع بطلاق مختصر بحثی نمودیم و تمام کلام راجع بکتب فقهیه است. وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا، ذَلِكُمْ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَیْكُمْ وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ یُعِظْ لَهُ أَجْرًا كَسَى که خودداری نماید از مخالفت امر خدا و مراعات حدود و قوانین الهی را بنماید خداوند گناهان او را میپوشاند و اجر و پاداش عمل نیک او نزد خدا بزرگ است.

چنانچه مشاهده میشود در اینکه آیات سه مرتبه اشاره بتقوی شده و اهمیت امر طلاق و مراعات حدود آن را میرساند، و شاید اشاره بمغوضیت طلاق دارد و اینکه برای شخص مؤمن با تقوی سزاوار نیست در جایی که فاحشه‌ای از زن بروز نموده همسر خود را مخصوصاً اگر مادر اطفال وی باشد طلاق دهد و نیز برای مرد با ایمان و تقوی لازم است در جایی که مجبور بطلاق گردید به اینکه یا خود زن خواهش طلاق نماید یا فاحشه‌ای از او پدید گردد که شوهر مجبور گردد بطلاق اگر شوهر حتی در چنین مواردی مراعات حقوق زن را بنماید برای وی اجر بزرگ است

صفحه : ۳۶۶

[سوره الطلاق (۶۵): آیات ۶ تا ۱۲]

اشاره

أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلًا فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأَتَمُّوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فِستَرْضِعْ لَهُ أُخْرَى (۶) لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا (۷) وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نَكِرًا (۸) فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا (۹) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا (۱۰)

رَسُولًا- يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا (۱۱) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (۱۲)

صفحه : ۳۶۷

(ترجمه)

زنهایی را که طلاق داده‌اید ساکن گردانید در آنجایی که خود شما ساکن می‌باشید بقدر وسع و طاقتی که دارید و رنج و تعب بر آنان روا مدارید تا کار بر آنها سخت گردد و اگر آنان حامله باشند بایستی نفقه آنها را بدهید تا وضع حمل نمایند و هر گاه بچه شما را شیر دهند باید اجرت شیر آنها را بدهید و بین خودتان بنیکی فرمان پذیر باشید (راجع بچه با هم مشورت نمائید) و اگر بزن شیرده سخت گیری کنید بچه دیگری را شیر میدهد.

و بایستی صاحب مال از مال خود نفقه دهد و کسی که روزی وی تنگ گردیده پس باید انفاق کند از آنچه خدا باو مال عطاء نموده، و خدا تکلیف نموده کسی را مگر بآنقدری که بوی عطاء نموده خداوند بزودی میگرداند بعد از آن دشواری آسانی و بسا مردمان دیاری که سرپیچی نمودند از فرمان پروردگارشان و پیغمبرهای او پس آنان را در مورد محاسبه در آوردیم حسابی سخت و عذاب کنیم آنها را عذاب زشت-

پس چشیدند کیفر و عقوبت عمل خود را و سرانجام کار آنان خسران و زیان کاری شد-

خدا آماده نموده برای آنها عذاب سخت- پس بترسید (و حذر کنید) از عذاب خدا ای کسانی که صاحب خرد و عقل می‌باشید، آن کسانی که ایمان آورده!!!

محققا خدا فرود آورد بسوی شما ذکر (یعنی قرآن را)

و فرستاد برای شما پیغمبری را که میخواند برای شما آیاتی را که ظاهر کننده (طریق سعادت بشر است) تا آنکه بیرون آورد کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته نموده‌اند از ظلمت و تاریکیهای (کفر) بسوی نور و روشنی (ایمان) و کسی که بخدا ایمان آرد و عمل نیکو نماید داخل میگرداند وی را در بهشتهایی که از زیر درختهای آن نهرها جریان دارد و همیشه در آن بهشتها جاویدانند و حقیقتا خداوند روزی چنین کسی را نیکو گردانیده-

خدا آن کسی است که هفت آسمان خلق نموده و زمین را نیز مانند آسمانها هفت آفریده و فرود می‌آید امر خدا بین آسمانها و زمینها برای آنکه بدانید که محققا خداوند بر هر چیزی توانا است و اینکه محققا علم خدا فرا گرفته همه چیز را.

صفحه : ۳۶۸

(توضیح آیات)

اشاره

أَسْكُنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمِلًا فَلْيُنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ (ششم) از احکام و فروع طلاق اینکه است که بمردها امر فرموده که زنهایی را که طلاق می‌دهید در بعض همان منزلی که محل مسکونی خودتانست آنان را منزل دهید مِنْ وُجْدِكُمْ عطف بیان است یعنی بقدر وسع و توانایی خود مراعات آنان را بنمائید و در مدت عده نفقه آنها را بپردازید و بر آنها تنگ گیری ننمائید تا آنکه دست از حقوق خود برداشته و از منزلتان بیرون روند.

و بعض مفسرین در معنی آیه چنین گوید مقصود اینکه است که در آخر عده به زنهای مطلقه رجوع نکنید که باز قصد طلاق داشته باشید برای اینکه نتوانند شوهر کنند و اگر آن زنهای مطلقه حامله باشند باید نفقه آنها را بدهید تا وقتی که وضع حمل نمایند.

و جوب نفقه و سکنی برای مطلقه رجعیه در مدت عده اجماعی است لکن در طلاق بائن بین فقها خلاف است گویند اهل عراق بروایت ابن مسعود و عمر بن خطاب روایت کرده‌اند که سکنی و نفقه برای او نیز در عده واجب است و شافعی گفته سکنی واجب

است بدون نفقه و حسن و ابو ثور گفته‌اند هیچکدام واجب نیست و در مذهب ما امامیه نیز اجماعی است که هیچکدام در عده بائن واجب نیست.

(تفسیر مجمع البیان) خلاصه طلاق دو نوع است بدعت و سنت. طلاق بدعت سه قسم است طلاق در موقع حیض و نفاس با حضور زوج یا در حکم حضور و در پاکی بعد از جماع، و سه طلاق در یک مجلس، که به هیچ یک از اینکه سه قسم طلاق واقع نمی‌گردد مگر در قسم سوم که یک طلاق حساب میشود.

صفحه : ۳۶۹

طلاق سنت نیز سه قسم است: بائن، رجعی، عدی، بائن طلاقی است که در آن رجعت نیست. و آن طلاق زنانی است که یا یائسه باشند و یا صغیره یا اصلا با آنها مقاربت نشده باشد، و طلاق مبارات که آن را طلاق خلعی گویند آنست که زن چیزی بشوهر میدهد که وی را طلاق دهد ما امی که زن در حال عده رجوع نکند بآنچه داده است در اینکه صورت شوهر هم حق رجوع بآن زن ندارد.

و طلاق رجعی طلاقی است که در مدتی که زن در عده است میتواند شوهر باو رجوع کند و آن طلاق زنی است که یائسه و صغیره نباشد و نیز با او مقاربت واقع گردیده باشد بدون بذل مالی که بشوهر داده باشد.

و در طلاق رجعی شوهر میتواند در عده رجوع نماید و با زن هم بستر گردد و ثانیاً در ایام طهر بدون مقاربت او را طلاق دهد و باز در عده رجوع نماید و با او هم بستر گردد و باز او را طلاق دهد و هر گاه سه مرتبه چنین کرد دیگر حق رجوع ندارد و زن بر وی حرام می‌گردد مگر وقتی که محال آمد یعنی شوهر دیگری اختیار کند و با او هم بستر گردد و پس از آن طلاق بگیرد و پس از عده با شوهر اول نکاح کند و اگر نه دفعه چنین کرد دیگر حرام ابدی میشود. (منهج الصادقین) و ظاهراً اینکه اقسامی که در طلاق گفته شد اجماعی است و خلاف معتد بهی در آن نیست و مطابق با آیات قرآن و احادیث بسیار است که جای بحث آن کتب فقهیه است فَإِنْ أَرْضَ مِنْكُمْ فَأْتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَأَتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَسْتَرْضِعْ لَهُ أُخْرَى پس از احکام طلاق در مقام بیان حکم زن شیرده برآمده که زنی که در ایام حمل طلاق داده میشود بایستی نفقه آن را بدهید تا وضع حمل نماید و پس از وضع حمل اگر خواهید که بچه را شیر دهد بایستی اجرت شیر را نیز بوی بدهید.

وَأَتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ اشاره به اینکه ای پدران و مادران راجع بطفل بنیکویی و مهربانی مشاورت

صفحه : ۳۷۰

نمائید پدر اجرت المثل برای شیر بمادر بدهد و مادر نیز نظر به اینکه اولاد خود اوست خوب پذیرایی از طفلش بنماید و اگر شما پدران در اجرت شیر سخت گیری نمائید و مادر از شیر دادن مضایقه بکند پدر دایه دیگر برای بچه اش می‌گیرد.

اینکه آیه مشعر باین است که شیر مادر برای بچه بسیار اهمیت دارد و نیز مادر اولی است برای شیر دادن طفل خود لکن بایستی پدر اجرت المثل بدهد بزنی را که رها نموده که بچه خود را شیر دهد از اینجا توان پی برد که هر گاه مادر و پدر طفل در شیر دادن اختلاف نمایند مادر بخواهد بچه خود را با اجرت یا بدون اجرت شیر دهد و پدر مایل نباشد حق مادر پیش است یعنی مادر حق دارد که بچه خود را شیر دهد.

از اینکه آیه نیز توان استفاده نمود که بالاترین وظیفه زن در جامعه اینک است که بچه خود را شیر بدهد و او را خوب تربیت نماید که قوای جسمانی او در اثر بهداشت صحیح و قوای روحانی وی در اثر تلقین و تمرین بوظائف دینی و اجتماعی قوی گردد و بالاترین وظیفه مرد در جامعه اینک است که دنبال کسب و عمل برود و امور خانوادگی خود را بطور نیکو و از طریق مشروع اداره

نماید.

لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا پدر هر گاه غنی و ثروتمند باشد بایستی در انفاق وسعت دهد و تنگ گیری بمادر نکند لکن کسی که تنگ دست و فقیر است آن نیز بقدری که خدا باو عطاء نموده اجرت شیر را بدهد خداوند تکلیف نموده کسی را مگر بقدر وسع و بقدر آنچه بوی عطاء نموده، چنانچه در جای دیگر فرموده وَ مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُنَّ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُنَّ سوره بقره آیه ۲۳۷، اشاره به اینکه کسی نمیتواند فقر و تنگ دستی خود را عذر خود قرار دهد و حقوق زن و اجرت شیر وی را پایمال نماید بلکه در هر حالی بقدر وسع و توانایی خود بایستی حق زن و بچه خود را اداء نماید و

صفحه : ۳۷۱

کسی که چنین باشد که در مقام اداء حقوق باشد. سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا اشاره به اینکه کسی که مراعات حقوق نماید خداوند بعد از سختی آسانی برای او فراهم مینماید. خلاصه اینکه آیات مشعر بر اینکه است که حقوق زناشویی در نظر شارع بسیار مهم است. وَ كَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَبْنَاهَا عَذَابًا نُّكْرًا آیه در مقام تهدید و ترسانیدن مؤمنین است که بایستی حدود الهی و اوامر او را اطاعت نمائید.

(وَ كَأَيِّن) اشاره بجماعت بسیار است که از دهات و شهرها سرپیچی نمودند از امر پروردگار و سفراء او و ما آنان را در مقام محاسبه و عتاب واقع ساختیم و حساب آنها را سخت گردانیدیم و در اثر مخالفت عذاب کردیم آنان را بعد از ناگوار فداقت و وبال امرها وَ كَانِ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا، أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا کسانی که از امر حق و مقررات الهی تخلف نمودند و عصیان کردند پس چشیدند وبال و سختی عاقبت کار خود را و عاقبت کار آنان بخسران و زیان کاری رسید و برای چنین کسانی خداوند آماده نموده عذاب و مجازات بسیار سخت ناگوار.

بعض مفسرین ضمائر در جملات آیه را با اینکه ماضی است و دلالت بر گذشته دارد حمل بر استقبال نموده نظر به اینکه آیات برای تهدید و تخویف مؤمنین است که اگر مخالفت نمودید چنین در مورد عذاب واقع میگردید، چنانچه کسانی که مخالفت امر پروردگار و پیمبران را نمودند در قیامت و در حساب بر آنان سخت - گیری می کنیم.

صفحه : ۳۷۲

لکن ظاهراً ماضی را حمل بر استقبال نمودن لازم نیست زیرا چنانچه گفته شد در بیان قوله تعالی وَ قُوِّدُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ و نیز قوله تعالی وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ و امثال آن از آیات بسیار که بلفظ ماضی آورده میتوان استفاده نموده که اوضاع قیامت و بهشت و جهنم فعلاً در علم خدا و در عالم قضاء و قدر موجودند اگر چه درش بر وی بشر دنیوی بسته است و نسبت باو آینده مینماید.

فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا پس از بیان اهل قریه‌ها که در اثر مخالفت و سرپیچی کردن از امر خدا و رسولش مبتلا گردیدند بعد از نکال دنیا و در آخرت نیز برای آنان عذاب الیم مهیا گردیده خطاب بخردمندان و صاحبان عقل از آنهایی که ایمان آورده‌اند نموده که بترسید از خدا و از معاصی و نافرمانی امر حق تعالی خودداری نمائید و پیرامون هوای نفسانی خود نگردید در صورتی که محققاً خداوند بسوی شما فرود آورده ذِکْرًا که متذکر گردید و پند و اندرز باشد برای شما. ظاهراً مقصود از ذکر قرآن است و قرآن را ذکر نامیده برای اینکه متضمن موعظه و شرف دنیا و آخرت است و در اثر پیروی از آن

سعادت دنیا و آخرت برای انسان تأمین میگردد زیرا که قرآن جامع تمام احکام و قوانین مدنی و طریق عبادات و معاملات و آنچه بشر در امور دنیوی و اخروی خود محتاج بآنست بنیکوتر و جهی تأسیس نموده.

و بعضی گفته‌اند مراد از ذکر همان رسولا بعد است و رسولا بدل از ذکر است و مراد از رسول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و بعضی گفته‌اند مراد از رسول جبرئیل است و از حضرت ابا عبد الله علیه السلام و از حسن بصری چنین نقل میکنند که مقصود از ذکر خود رسول اکرم است و او را ذکر نامید برای آنکه بر تلاوت قرآن مداومت مینمود یا آنکه بتوسط او قرآن فرود آمده یا باعتبار آنکه نام نامی او در اطراف عالم منتشر است لکن باز گشت تمام اینها بقرآن میگردد.

صفحه : ۳۷۳

رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (رسولا) بیان ذکر است یا منصوب بفعل مضمر یعنی (ارسل رسولا) یعنی فرستاده برای شما رسولی را که تلاوت نماید آیات خدا را آن آیتی که بیان کننده و راهنمای شماست بسوی آنچه خیر و سعادت شما مؤمنین در آن است تا آنکه بیرون آورد کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل نیکو نموده‌اند از ظلمات کفر و جهل و بیخردی بسوی نور ایمان.

چنانچه گفته شد نور چیزی را گویند که ظاهر بذاته و مظهر غیر باشد و قرآن و آورنده قرآن و واسطه بین آن دو نیز نور است خدا نور است الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ که بخودی خود ظاهر بلکه همه چیز باو ظاهر گردیده و از شدت ظهور مخفی گردیده و ظاهر کننده همه اشیاء است و قرآن نیز نور است که خود شاهد بر حَقانیت خود و معرّف خود است و ظاهر کننده و راهنمای طریق سعادت بشر است رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز نور است که سَجِّه نیکو و اخلاق و ملکات حمیده او شاهد بر حَقانیت او است و ظاهر کننده تمام نیکیهها است زیرا که آنچه بشر محتاج بآن است در امور دنیا و آخرت بنیکوتر بیانی نوع انسانی را رهنمایی نموده.

وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا پس از بیان خصوصیات ذکر و فوائد مندرجه در آن در مقام بیان فضیلت کسانی برآمده که تابع ذکر گردیده و بآن گرویده‌اند، و آنان مؤمنین میباشند که ایمان بخدا آورده و مطابق ایمانشان عمل صالح نموده‌اند و عمل صالح عملی است که نزد خدا پسندیده و شایسته پیشگاه قرب الهی باشد و مقام عبودیت بآن محقق گردد،

صفحه : ۳۷۴

و شاید نظر بهمین معنی دارد که در اکثر آیات ایمان و عمل صالح را ردیف هم آورده اشاره به اینکه ایمان کامل از عمل صالح جدا نمیشود و چنین کسانی را داخل مینمایند در بهشتهایی که در زیر درختهای آن نهرها جریان دارد و در چنین بهشتهایی همیشه جاویدانند و محققا خداوند رزق چنین کسانی را که ایمان آورده‌اند نیکو گردانیده.

اطلاق رزق بر جسمانی و روحانی هر دو میشود و شاید مقصود اینکه باشد که برای کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته نموده‌اند رزق جسمانی آنها که نعمتهای بهشتی باشد و در خور مرتبه جسمانی آنها است و نیز رزق روحانی آنها که آن مقامات و درجات معنوی و نظر بوجه کریم باشد باحسن وجه نصیب آنها میگردد و از هر دو جهت محظوظ میگرددند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ پس از بیان احکام طلاق و حدود آن و تهدید کسانی که از قوانین و مقررات الهی سرپیچی نموده و اطاعت نموده‌اند و بشارت مؤمنین و کسانی که مطیع قوانین و مقررات الهی گشته و اعمال صالح نموده‌اند، برای رفع استبعاد منکرین معاد و اوضاع قیامت اشاره بکمال قدرت خود مینماید که خدا و پدید آورنده قیامت آن

کسی است که هفت آسمان و هفت زمین آفریده و آنها را از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده و تقدیرات او از حیات و موت و باقی امور بین آسمانها و زمین جریان دارد بدون آنکه در اینکه خلقت و آفرینش محتاج بکمک و معاون باشد و تمام امور خلقت را بیک اراده و حدانی پدید گردانیده و مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةً بَالْبَصْرِ «۱» که تعبیر از آن بلفظ کن نموده.

(اعتراض)

در هیئت جدید ثابت نموده‌اند کرات که از آن تعبیر بآسمان شده زیادتر از هفت عدد است و ظاهر آیه منحصر می‌نماید بهفت آسمان و نیز معلوم نیست که

(۱) سوره قمر آیه ۵۰ نیست امر ما مگر یکی مانند گردانیدن چشم

صفحه : ۳۷۵

زمین هفت طبقه باشد.

(پاسخ)

گوئیم شاید مقصود از هفت آسمان مدار و محل جولانگاه سیارات هفتگانه معروف خورشید، ماه، مشتری، مریخ، زهره، زحل، عطارد باشد که هر یک از آنها را فلکی و آسمانی است و كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ سوره یس آیه ۴۰ تمامشان در مدار خود شناورند، و چنانچه در محل خود مبرهن گردیده اثبات شیء نفی ما عدا را نمیکند، و بر فرض صحت گفتار اهل هیئت جدید چون رأی اهل هیئت قدیم متفقا بر اینکه بوده که عدد آسمانها و زمین هفت است از اینکه جهت در کلام الهی نیز اقتضای بر همین عدد شده. و چون باعتبار علوم جدید و اخبار بسیار نیز مؤید آن است هر کره‌ای خود دارای آسمانی و زمینی است شاید هفت زمین اشاره بزمین هر کره‌ای باشد و شاید همین زمین ما دارای هفت طبقه باشد و علم او نزد خدا است.

بروایت منهج ابو صالح از ابن عباس چنین روایت نموده که زمینهای هفتگانه که فرموده و مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ طبقه طبقه بر بالای هم نیستند تمامشان زیر آسمانند و تعدد آنها از جهت فاصله شدن دریاها است وسط آنها.

و شاید مقصود از هفت آسمان چنانچه بعضی احتمال داده‌اند یکی همین آسمانی باشد که ما میبینیم با تمام ستارگان و کرات و کهکشانها و آنچه در او است و آن را آسمان دنیا نامیده و در وصفش فرموده إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ «۱» و شش آسمان دیگر فوق آن باشد که علم بشر راهی بآن ندارد زیرا که مخلوقات خدا غیر متناهی است و بشر هر قدر کوشش کند اندکی از آنها را نتواند بدرستی و حقیقت ادراک نماید و مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا شاهد بر اینکه است لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا

(۱) سوره و الصافات آیه ۶ بدرستی ما زینت دادیم آسمان دنیا را بزینت ستارگان

صفحه : ۳۷۶

اشاره به اینکه وقتی شما عجائب صنعت خلقت آسمانها و زمینها و آنچه بین آنها است از جمادات و نباتات و حیوانات و غیر اینها را ببینید بدو چیز دانا می‌گردید و دو امر برای شما ظاهر می‌گردد یکی علم ضروری پیدا میکنید که آن کسی که پدید آورنده اینکه موجودات غیر متناهی و منظم و مدبر اینکه کاخ عظمت جهانی است قادر بر اینکه است که پس از خرابی اینکه عالم دنیا عالم دیگری که مناسب مرتبه کمال بشری و منزل جاودانی انسانی باشد پدید نماید تا اینکه در آنجا هر کسی ب نتیجه اعمال خود و بمنتهی درجه سیر خود برسد و اگر غیر از اینکه باشد وجود انسان بلکه وجود عالم لغو و بیهوده میباشد و کار لغو در خور عالم الوهیت نیست.

و دیگر پس از اندک تدبر در نظام خلقت بر شما ظاهر و معلوم میگردد که اینکه عوالم کذایی و اینکه نظام حیرت بخش جهانی از روی علم و تدبیر و حکمت ناشی گردیده و آن کسی که عالم را برای وجود شما آفریده غافل از حال شما نیست و بتمام افعال و اعمال و نیات شما آگاهست و علم او محیط بر همه و آنچه واقع شده و میشود در علم حضوری او ظاهر و مکشوف است.

صفحه : ۳۷۷

سوره التحريم

اشاره

و هی اثنا عشره آیه

[سوره التحريم (۶۶): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرَضَاتِ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱) قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۲) وَإِذْ أَسْرَى النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَيْدِثًا فَلَمَّا تَبَّاتَ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا تَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ (۳) إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جَبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ (۴)

عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ تَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا (۵) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۶) يا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيَمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَاعْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۸)

صفحه : ۳۷۸

(ترجمه)

سوره تحریم در مدینه فرود آمده و دوازده آیه است

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

ای نبی اکرم برای چه حرام می‌گردانی بر خودت آنچه را که خدا بر تو حلال گردانیده، میطلبی باین تحریم رضا و خشنودی زنهای خود را و خدا آمرزنده و مهربان است،

بدرستی که خدا مقزّر گردانید و بیان کرد برای شما که قسمهای خود را (بکفار) بگشائید و خدا مولی و صاحب اختیار شما است و او بمصالح و مفاسد شما دانا و درستکار است.

چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سرا و مخفیانه بیعضی زنهای خود (حفصه دختر عمر) گفت و او (بعایشه دختر ابو بکر) اظهار نمود و وی را بر آن سرّ مطلع گردانید خدا از طریق وحی پیامبرش را خبردار گردانید و حضرت بیعضی از آنچه (حفصه) فاش نموده بود وی را شناسا گردانید و از بعضی از آن سرّ اعراض نمودند، پس چون آن زن (حفصه) خبردار گردید که حضرت فهمیده گفت چه کس تو را از اینمطلب خبردار نمود گفت خبر نمود مرا آنکه دانا بهمه چیز و آگاه بر هر چیزی است.

(ای حفصه و ای عایشه) اگر توبه کنید و بازگشت بسوی خدا نمائید (برای شما بهتر است) اگر چه محققا قلبهای شما از حق برگشته و اگر شما دو زن پشتیبان هم گردید، خدا دوست و یار و یاور (پیامبر خود است) و بعد از آن جبرئیل و مرد صالحی از مؤمنین و ملائکه پشتیبان او میباشند.

اگر پیامبر شما را طلاق دهد بزودی پروردگار او تبدیل نماید شما را بزنبهایی که بهتر از شمایند و آنها موصوف باین صفات باشند، گرویدگان بامر الهی، تصدیق کننده گان فرمان او، بازگشت کننده گان از معاصی، عبادت کنندگان، روزه داران و آنها شوهر دیدگان باشند یا باکره.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید نگاه دارید خود و اهل خود را از آتشی که آتش

صفحه : ۳۷۹

انگیز آن مردمان و سنگ (کبریت) است و بر آن آتش فرشتگان سختی موکلند که امر خدا را مخالفت نمیکنند و بر آنچه مأمور بآن گردیده‌اند عمل مینمایند.

ای کسانی که کافر شدید امروز که روز قیامت است عذر خواهی نکنید ثابت و محقق است که شما جزا داده میشوید بر آنچه قبلا (در دنیا) عمل کرده‌اید.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بازگشت نمائید بسوی خدا و توبه کنید توبه خالص شاید پروردگار شما بیوشاند گناهان شما را و داخل گرداند شما را در بهشتهایی که از زیر درختهای آن نهرها جریان دارد در آن روزی که خداوند خجل نکند پیامبر و آن کسانی را که ایمان آورده‌اند و نور آنها از جلو آنان و از طرف راستشان می‌رود و مؤمنین گویند پروردگار ما تمام کن نور ما را (و ما را بکمال برسان) و ما را بیامرز (از ظلمت گناه پاک گردان) زیرا که تو بر هر چیزی توانایی.

(توضیح آیات)

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرْضَاتِ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (حرام) در اصطلاح شرع چیز قبیحی را گویند که

بنهی ممنوع شده باشد و مقابل آن حلال است و آن چیز نیکویی را نامند که از طرف شرع مأذون در عمل باشد و تحریم و تحلیل بیان حلیت و حرمت شیء است.

در اینکه آیه خطاب برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که ای کسی که از طرف حق - تعالی دارای مقام نبوت و ولایت گردیده‌ای برای چه بر خود حرام نموده‌ای و خود را ممنوع گردانیده‌ای از آن چیزی که خدا بر تو حلال نموده است. (سخنان مفسرین در شأن نزول آیه مختلف است یک قول اینست که گویند رسم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود که بعد از هر نماز صبح در حجره‌ها و منزلهای زوجات خود میرفت و بعد از آن مشغول میشد بیان شرایع و احکام زینب دختر

صفحه : ۳۸۰

حجش قدری غسل داشت وقتی حضرت بخانه وی می‌آمد زینب قدری از غسل را شربت مینمود و خدمت حضرتش می‌آورد که میل فرماید اینکه بود که قدری در منزل زینب بیشتر توقف می‌نمود و اینکه مطلب بر باقی زنهای حضرت شاق آمد عایشه و حفصه با هم اتفاق نمودند که وقتی حضرتش بمنزل آنها آید بگویند از تو بوی (مغایر) می‌شنویم و بزنها دیگر نیز همین طور توصیه نمودند (مغایر) صمغ درختی است که آن را عرفط خوانند و خیلی بد بو است و چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از بوی بد اجتناب می‌نمود اینکه بود که خواستند باین وسیله حضرت در خانه زینب مکث ننماید پس از آن بخانه سوده آمد او گفته که نخواستیم دروغ بگویم ولی از عایشه ترسیدم و گفتم پس از آنجا وقتی بمنزل عایشه رفت عایشه بینی خود را گرفت فرمود چرا چنین کردی گفت از تو بوی (مغایر) می‌آید در جواب فرمود در خانه زینب شربت غسل آشامیده‌ام گفت زینب آن در شکوفه عرفط چریده بوده و چون بمنزل حفصه رفت او نیز چنین کرد و گفت از تو بوی عرفط می‌آید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وقتی مکرر استماع نمود فرمود

(حرمت العسل علی نفسی فوالله لا اكله ابدا)

پس از آن اینکه آیه فرود آمد یا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ.

و بعض مفسرین گفته‌اند زنی که ترتیب غسل مینمود ام السّلمه بود و بعضی گفته‌اند حفصه دختر عمر بوده که از مکه مقداری غسل برای وی هدیه آورده بودند و هر وقت که پیمبر اکرم بخانه او میرفت نمیگذاشت بیرون رود تا وقتی که شربت غسل بیاشامد وقتی عایشه خبردار شد باقی زنها را خبردار نمود و با هم اتفاق نمودند که وقتی از منزل حفصه بیرون آید بگویند از تو بوی (مغایر) استشمام مینمائیم اینکه بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم غسل را بر خود حرام نمود.

و بروایت دیگر شأن نزول آیه اینکه بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روزها را بین زنان خود قسمت نموده بود اتفاقا یک روز نوبت حفصه بود گفت یا رسول الله اجازه فرما تا خدمت پدرم روم پس از آنکه رخصت گرفت و رفت پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ماریه قبطیه که مادر ابراهیم بود و پادشاه اسکندریه بعنوان تحفه نزد حضرتش فرستاده

صفحه : ۳۸۱

بود حضرت آن وقت وی را طلبید وقتی حفصه درب اطاق را بسته دید همانجا نشست تا رسول الله از حجره بیرون آمد و عرق از پیشانی و روی مبارکش می‌چکید حفصه پس از آنکه از قضیه مطلع گردید بگریه افتاد و گفت یا رسول الله کنیز را بخانه من آوردی و با او خلوت فرمودی و حرمت مرا نگاه نداشتی و با هیچیک از زنان دیگر خود چنین ننمودی حضرت فرمود ای حفصه اینکه کنیز من است و خدای تعالی وی را بر من مباح گردانیده من برای رضای تو او را بر خود حرام نمودم لکن اینکه سخن سزی است و پیش تو امانت باشد باید بکسی اظهار ننمایی حفصه قبول کرد لکن چون بین او و عایشه دوستی بود در پس دیواری که

میان خانه او و خانه عایشه بود مشت بدیوار زد و گفت ای خواهر مژده باد بر تو که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ماریه را بر خود حرام گردانید و ما از تشویش او راحت شدیم چون حضرت بخانه عایشه آمد بطور کنایه باو گفت پس از آن اینکه سوره فرود آمد که (ای نبی اکرم چرا آنچه را که خدا بر تو مباح نموده بر خود حرام نموده‌ای).

و بروایتی حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بعد از آن بحفصه فرمود سرّ دیگری نیز بتو میگویم بشرط اینکه بکسی نگویی و اینکه مطلب را فاش نکنی و آن اینکه است که بعد از من ابو بکر و پدر تو مالک اینک امت میشوند و پادشاهی میکنند و بعد از آن عثمان متصدی حکومت میگردد حفصه از اینکه کلام خوشحال گردید و هر دو سرّ را بعایشه گفت.

بروایت منهج اینکه حدیث را بعینه عیاشی بسند خود از عبد الله بن عطاء مکی و عبد الله از حضرت ابو جعفر علیه السلام روایت کرده و بروایت طبرسی از عبد الله بن عطا از ابی جعفر همین روایت را نقل نموده و پس از آن چنین گوید عایشه و حفصه هر دو اینکه حدیث را پدید خود بیان نمودند و آنها راجع بماریه بعایشه و حفصه عتاب کردند که چرا سرّ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فاش نمودید لکن راجع بآن دیگر که حکومت پدرانشان باشد چیزی نگفتند (پایان) اینکه بود که خدا خطاب نموده پیغمبر خود که ای پیغمبر چرا آنچه را خداوند

صفحه : ۳۸۲

بر تو مباح نموده برای رضایت زنه‌ای خود بر خود حرام نموده‌ای در صورتی که بایستی بحکم خدا آنها رضایت تو را تحصیل نمایند.

و کسانی که منکر عصمت انبیاء (ع) میباشند از اینکه آیه خواسته‌اند سوء استفاده نمایند زیرا چنین استظهار نموده‌اند که پیغمبر اکرم در اینجا بخلاف حکم حق تعالی (ماریه) را که خداوند بر او حلال نموده بود بر خود حرام گردانید از اینکه جهت مورد عتاب واقع گردید و قوله تعالی وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ نیز مؤید آن است زیرا که بخشش در جایی صادق آید که گناهی واقع شده باشد.

پاسخ، گناه آن است که انسان بر خلاف امر و جویی یا امر تحریمی عمل نماید یا در جایی که امر و جویی یا تحریمی رسیده بر خلاف آن حکم نماید، لکن در مباحات که اختیار بدست خود شخص گذاشته شده که میخواهد بکند و میخواهد نکند وقتی بنای خود را بر کردن یا نکردن گذارد خلاف امر مولی نموده تا اینکه مرتکب خلافی شده باشد. گناه و خطیئه چیزی را نامند که مخالف فرمان شده باشد، و در اینجا (ماریه) کنیزی بود که برای رسول الله مقاربت با آن مباح بوده، و شاید در اینکه جا بنظر مبارکش ترک مقاربت بجهاتی رجحان داشته که حضرتش خود را ملزم گردانیده که او را ترک نماید.

و در اینکه آیه نظر بخطاب یا أَيُّهَا النَّبِيُّ میتوان استفاده نمود که خداوند از روی اشفاق و آن لطف مخصوصی که نسبت برسولش داشت بوی خطاب نمود که چرا برای رضایت از واجب چیزی را که خداوند بر تو مباح نموده از خود منع می‌نمایی و قوله تعالی وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ هیچ دلالت ندارد که پیغمبر اکرم گناهی کرده و خدای تعالی او را میبخشد زیرا که بدلالت قوله تعالی لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ سوره فتح آیه ۲ آنچه ممکن بود نسبت بحضرتش منشأ گناه بشود از او منتفی گردیده یعنی قوای طبیعیه که منشأ گناه میشود تحت حکومت عقلش واقع گردیده بود اینکه است که از حضرتش چنین نقل میکنند که فرموده (من شیطان خودم را کشته‌ام).

صفحه : ۳۸۳

یا آنکه چنانچه در حدیث است شاید مقصود از گناهی که بخشیده شده آن است که در نظر اهل مکه گناه بود نه در واقع. و بر فرض تسلیم که (لم تحرم) بطور عتاب بوده باز حرمت را نمیرساند بلکه دلالت بر ترک اولی دارد یعنی بهتر اینکه بوده که

پیمبر اکرم چنین کاری نکند.

قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحْلَةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ مُحَقَّقًا خُدا مَقَرَّر گردانید برای شما باز کردن قسم‌هایتان را بکفارہ یعنی آنچه را بقسم بر خود بسته‌اید بکفارہ توان گشاد و بیان آن در سوره مائده است که فرموده فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينٍ وَ أَوْ دَانَا بِمِصَالِحِ شِمَا وَ حَكِيمٍ اسْت.

فَرَضَ اللَّهُ بَيَانِ چِيزِي اسْت كِه بَانَ حَلَالِ شُود اَنچِه رَا كِه بَوَاسِطَه قِسْمِ حَرَامِ شُدِه بُوَد وَ اِيْنَكِه بَرَايِ شِمَا مَشْرُوعِ گِرْدَانِيْدِ مَخَالَفَتِ قِسْمِ رَا زِيْرَا كِه يَمِيْنِ بَكْفَارَه مَنحَل مِيْگِرْدَد.

سخنان مفسرين در توجیه آیه مأخوذ از مجمع البيان

(۱) بتحقیق بیان کرد برای شما کفارہ قسم‌های شما را در سوره مائده.

(۲) خدا پیمبر خود امر نمود که کفارہ قسم خود را بدهد و بماریه رجوع نماید و حضرت بنده‌ای آزاد نمود و بماریه رجوع نمود (مقاتل) (۳) از بعض مفسرین است که خداوند بر شما واجب نمود که برای قسم‌هایتان کفارہ بدهید چنانچه گفته و اِنْ اَسَأْتُمْ فَلَهَا یعنی (فعلیها) برای کسی که قسم می‌خورد و مخالفت قسم میکند ثابت است کفارہ بدهد و در آیه کفارہ را (تحله) نامیده زیرا برای منحل شدن یمین کفارہ واجب است و از اینکه آیه چنین استفاده میشود که حضرت قسم یاد نموده بود نه آنکه همین قدر فرموده باشد (هی علی حرام) زیرا اینکه کلام قسم نامیده نمیشود تا آنکه در منحل شدنش محتاج بکفارہ باشد (پایان) وَ اِذِ اسْتَرَّ النَّبِيُّ اِلَى بَعْضِ اَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا تَبَيَّنَتْ بِهِ وَ اَظْهَرَ اللهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَ اَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا تَبَيَّنَتْ بِهَا قَالَتْ مَنْ اَنْبَاكَ هَذَا

صفحه : ۳۸۴

آیه راجع باین است که وقتی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ راجع به اینکه ماریه را بر خود حرام نمود، یا راجع به اینکه بعد از من ابو بکر و عمر بر مردم سلطنت میکنند بحفصه بیان نمود و باو امر فرمود که اینکه سخن را بکسی نگوید و مخفی دارد حفصه مخالفت امر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ را نمود و بعایشه گفت خدای تعالی رسولش را مطلع گردانید و حضرت بحفصه بعض آن را ظاهر گردانید که مخالفت نمودی و آن سرّ که تحریم ماریه باشد ظاهر گردانیدی.

چون حفصه سرّ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ را که راجع بماریه بود افشاء گردانید حضرت از وی اعراض نمود لکن راجع بحکومت عمر و ابو بکر باو چیزی نگفت، و حفصه را طلاق داد و بخانه پدرش فرستاد پدرش عمر بوی غضب کرد و گفت اگر در افشاء اینکه خبر خیری بود پیغمبر تو را طلاق نداده بود و گویند حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ۲۹ روز از تمام زنهای خود دوری نمود و در منزل (ماریه) منزوی گردید تا وقتی که آیه آمد و پس از آنکه حضرت بعضی از آن اسراری که حفصه فاش نموده بود اظهار نمود حفصه گفت چه کس تو را خبردار گردانید که من سرّ تو را فاش نمودم.

قالَ تَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْحَبِيْبُ فرمود مرا خبردار نمود آن کسی که عالم و دانا بهمه امور و خبیر و بینا بتمام چیزها است.

اِنْ تَتُوبَا اِلَى اللّٰهِ فَقَدْ صَبَتْ قُلُوبُكُما وَ اِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جَبْرِيْلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمَلٰٓئِكَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ ظٰهِيْرُ اِي عَيشه و اِي حفصه اگر توبه کنید و بسوی خدا باز گشت نمائید خدا توبه شما را قبول مینماید و محققا دلهای شما از حق بر گردیده، اشاره به اینکه اگر دل شما رو بحق بود سرّ رسول الله را فاش نمینمودید.

از صاحب کشف چنین نقل میکنند که در معنی آیه چنین گفته، اگر شما دو

صفحه : ۳۸۵

زن حفصه و عایشه توبه کنید بسوی خدا و با رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مصادقت نمائید و دوست دارید آنچه را او دوست دارد و از آنچه او دوست ندارد کاره باشید اگر چنین باشید توبه شما محقق میگردد و پذیرفته میشود.

بروایت (منهج) از ابن عباس روایت شده که گفته من بسیار حریص بودم که بدانم اینکه کدام دو زن بودند که سر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را فاش نمودند و دل آنها میل نمود باشکار گردیدن آن اتفاقا در سالی با عمر حج رفته بودم و در منزلی آب بدست او میریختم و او دست میشست پرسیدم آن دو زن که خدا آنها را بخطاب (ان توبوا) عتاب فرموده کدام بودند عمر گفت و عجا یا بن عباس و از اینکه سؤال وی را خوش نیامد پس از قدری تأمل گفت آن دو زن حفصه و عایشه بودند. بعد از آن گفت ما جماعت قریش همیشه بر زنان مستولی بودیم وقتی مدینه آمدیم زنان انصار جواب شوهران میدادند و با آنان درشتی می نمودند زنان ما از آنها یاد گرفتند تا یک روز با زن خود گفتگویی میکردم مرا بجواب آزرده نمود گفتم با من مکابره میکنی گفت تو را از جواب من بد آمد زنان با بزرگتر از تو مکابره و سرکشی میکنند گفتم آن کیست گفت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ من نزد حفصه رفتم و از روی تعجب از وی سؤال نمودم که شما با رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درشتی میکنید گفت آری گاهی میشود که یک شبانه روز از وی دوری میکنیم گفتم از خشم خدا اندیشه نمیکنید زینهار دیگر اینکه طور سلوک نکنی و از او چیزی نخواهی و هر وقت بچیزی محتاج گشتی از من بخواه اتفاقا روزی بنی عسقلان اسب را نعل میکردند که بجنگ ما بیایند مرا همسایه انصاری بود نماز شام مرا ملاقات نمود باو گفتم خبر داری که حادثه بزرگی پیش آمده گفت آن چیست گفتم بنی عسقلان با ما اراده جنگ دارند گفت حادثه عظیم تر هست گفتم چیست گفت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همه زنان خود را طلاق داده من با خود گفتم حفصه را نصیحت کردم و او قبول ننمود تا کار او به اینجا کشید روز دیگر از حفصه استفسار نمودم و گفتم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شما را طلاق داده گفت میدانم لکن از ما مفارقت نموده و در غرفه ام ابراهیم رفته من رفتم بدر خانه (ماریه) و

صفحه : ۳۸۶

رسول الله غلام سیاهی داشت باو گفتم برسول الله بگو عمر درب خانه اذن دخول میطلبد غلام برگشت و گفت رسول الله در جواب من هیچ نگفت من ساعتی نشستم بار دیگر غلام را نزد رسول الله فرستادم باز هیچ جواب نگفتم مرتبه سوم اجازه دخول فرمود رفتم و سلام کردم دیدم که حضرت بر حصیری تکیه نموده و آن حصیر در پهلوی مبارکش اثر نموده بود گفتم یا رسول الله زنان را طلاق داده‌ای فرمود نه الله اکبر پس از آن حکایتی که بین من و حفصه و زینب گذشته بود بیان نمودم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تبسم نمود گفتم یا رسول الله اجازه بده یک ساعت نزد تو بمانم پس از آنکه اذن داد اطراف خانه را نگرستم چیزی ندیدم مگر سه پوست گوسفند گفتم یا رسول الله اگر دعا کنی تا خدای تعالی بر امت تو امور معاش آنها را وسعت دهد چنانچه بر رومیان و پارسیان وسعت داده و آنها خدا را نمی‌پرستند حضرت نشست و گفت یا ابن خطاب تو در شکی و نمیدانی که اینان قومی میباشند که لذات و نعمتهای آنها در دنیا است گفتم یا رسول الله برای من طلب آمرزش کن پس از آن حضرت فرمود من قسم یاد نموده‌ام که تا یک ماه نزدیک اینکه زنان نروم. (منهج الصادقین) از آیه بالا بضمیمه اینکه روایت چنین استفاده میشود که حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از دست زنهای خود خیلی زجر میکشید، واقعا جمع کردن بین نه نفر زن با آن حسد و غیرتی که مرکوزی بیشتر زنها است و با عدالت بین آنها رفتار نمودن آن هم در یک خانه واقعا از عهده یک بشر عادی خارج است چنانچه در سوره نساء آیه ۱۲۸ قوله تعالی وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ اشاره بهمین است یک قوه قاهره الهی میخواهد که بتواند بین چندین زن جمع کند و همه را راضی نماید آن طوری که هر مردی مکلف بآن است زیرا پس از آنکه در

است گفتاری از مفسرین نقل شده بروایت منهج الصادقین که از صاحب کشف نقل میکند (صالح) در اینجا بمعنی جمع است یعنی هر کس ایمان آورد و عمل صالح نمود.

دیگری گفته مقصود صحابه‌اند لکن نزد بزرگان اهل سنت و تمام فرق امامیه مقصود از (صالح المؤمنین) علی بن ابی طالب علیه السلام است.

از آن جمله در تفسیر کاشفی که یکی از فضلاء سنیها است تصریح مینماید که مجاهد گفته مقصود از (صالح المؤمنین) حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است.

و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب خود که بحلیه الاولیاء موسوم گردیده از اسماء بنت عمیس چنین روایت میکند که گفته من از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود (صالح المؤمنین) علی بن ابی طالب است.

صفحه : ۳۸۹

دیگری گفته مقصود انبیاء میباشند. (منهج الصادقین) شیخ طبرسی از سدید صیرفی از ابی جعفر علیه السلام چنین روایت میکند که فرموده رسول اکرم دو مرتبه (علی بن ابی طالب) را باصحاب خود معرفی نمود یک مرتبه آن موقعی که گفت

(من كنت مولاة فعلی مولاة)

مرتبه دوم وقتی اینکه آیه فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ الخ فرود آمد. آن وقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود

(إِنَّهَا النَّاسُ هَذَا صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ).

(پایان) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ حضرت عزت خطاب بمؤمنین نموده که ای کسانی که بمبدء و معاد ایمان آورده‌اید نگاهدارید و حفظ کنید خودتان و کسان و اهل و عیالات خود را از آن آتشی که آتش گیرانه آن افراد بشر و سنگ است و بر آن موکل گردیده‌اند ملائکه‌ای که بسیار غلیظ و بشدت سخت گیری میکنند بر اهل جهنم زیرا که آنان مورد غضب الهی واقع گردیده‌اند و آن ملائکه موکلین عذاب مخالفت امر حق تعالی را نمی‌کنند و سخت گیری آنان بآن طوری است که بآن مأمور گردیده‌اند

سخنان مفسرین راجع بحجاره

حجاره جمع حجر و بمعنی سنگ است. و در اینکه مقصود از آن سنگی که آتش گیرانه جهنم است چیست بعضی گفته‌اند آن سنگهایی است که بصورت بت در آورده‌اند بدلیل قوله تعالی إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ سوره نساء آیه ۹۸.

دیگری گفته جسدهای اهل جهنم مثل سنگ در جهنم باقی میماند بنا بر اینکه معنی النَّاسُ و الْحِجَارَةُ یکی میشود.

دیگری گفته مقصود گنجهای طلا و نقره است که از سنگ تولید شده.

دیگری گفته سنگ کبریت است زیرا که آتش آن شدید است. (پایان)

صفحه : ۳۹۰

و شاید مقصود دو نوع از آتش باشد یکی آن آتشی که از قبل کفر و فساد اعتقادات و اخلاق ذمیمه و ناشی از عدم اعتقاد بمبدء و معاد گردیده آن وقت شعله‌ور میگردد و مایه برافروخته شدن آن حقیقت نفس انسانی است که از قبل ملکات نکوهیده و منبعث از

قوای شهویّه و غضبیه گردیده و در قلب آدمی نفوذ مینماید و شاید قوله تعالی نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (۱) اشاره باین نوع آتش باشد و البته نوع آتشی که در قلب سرایت مینماید غیر از آتشی است که بدن سرایت مینماید. و دیگر آن آتشی است که از قبل سیئات و اعمال جسمانی تولید میگردد نه از چوب و ذغال و غیره که مایه افروخته شدن آن آتش جسد انسانی است که جماد و بمنزله سنگ است. و شاید اشاره باین نوع آتش دارد قوله تعالی كَلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ (۲) از اینکه آیه استفاده میشود که جسد انسان در جهنم مثل سنگ میگردد که از آتش گداخته نمیگردد و علی الدوام پوست آن عوض میگردد.

خلاصه چون کفار و اشقیاء بروح و بدن عصیان و مخالفت مینمایند و روح و بدن دو چیز است و مجازات هر چیزی بایستی در خور وی باشد پس باین لحاظ عذاب جهنمیان و آنچه باعث عذاب آنان گردیده دو نوع عذاب است. یکی عذاب روحانی که ناشی از بعد جوار (رب العالمین است) و آن عذابی است که منشأ آن قلب آدمی است که خود را از اینکه مقام محروم گردانیده و بازگشت آن نیز بقلب است. دیگر عذاب جسمانی که از راه بدن سرزده و بازگشت آن نیز ببدن است

- (۱) سوره همزه آیه ۶ آتش خدایی برافروخته شده آن آتشی که نفوذ نماید و قلب و دل آدمی را خبردار میکند.
 (۲) سوره نساء آیه ۵۹ هر وقت که پوست بدن آنها گداخته شد تبدیل مینمائیم آن را پوست دیگر تا آنکه عذاب را بچشند.

صفحه : ۳۹۱

و چون بدن جسم است و عذاب هر چیزی بایستی درخور وی باشد اینکه است که عذاب آن نیز جسمانی است. و اینکه آیه نظیر قوله تعالی است که در سوره بقره آیه ۲۴ فرموده فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ و در بیان اینکه آیه در جلد دوم اینکه تفسیر اندازه‌ای بحث نمودیم رجوع بآن جا شود.

(سؤال)

در سوره (همزه) فرموده چنین آتشی را مهیا نموده‌ایم برای کافرین أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ و نیز اصلاً آیه راجع بکسانی است که منکر قرآن یا شاکه در آن باشند و در اینجا خطاب بمؤمنین است که خود را از چنین آتشی باز دارید و مسلماً مؤمنین و کافرین در ردیف هم نیستند.

(پاسخ)

بچند وجه از اینکه سؤال جواب داده شده که یا مقصود از مؤمنین در اینکه آیه منافقین باشند یا خطاب بمؤمنین است که خود و اهل خود را نگاه دارید که از دین حق اعراض ننمائید و مرتد گردید و با کفار در چنین آتشی فرود آئید. و ممکن است گفته شود همان طوری که بهشت درجاتی دارد جهنم هم درجاتی دارد که شدیدترین درجات آن جایگاه کفار و منافقین است که شاید نسبت بانان نیز باعتبار خبث باطنشان درجاتشان متفاوت باشد و مرتبه سبک‌تر آن جایگاه فساق از مؤمنین است آنهم بدرجه فسقشان تفاوت دارد، و در تمام درجات جهنم اینکه دو نحو عذاب هست منتهی الامر شدت و ضعف دارد.

خلاصه آیه در مقام تهدید کسانی است که ایمان آورده‌اند که گمان نکنند بمجرد تصدیق بکلمه توحید و نبوت از عذاب رسته‌اند بایستی بوظیفه ایمانشان خودداری بنمایند از مخالفت آنچه را که بر آن مأمور گردیده‌اند، و نیز موظفند که اهل و اولاد خود را وادار نمایند که بوظیفه ایمانشان عمل نمایند، که ارشاد نمودن اهل و عیال بلکه مطلق امر بمعروف و نهی از منکر وظیفه هر مؤمنی است

صفحه : ۳۹۲

لکن نسبت بآنها مهم تر است چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در اول بعثت مأمور گردید بقوله تعالی و أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ که اقوام و کسانی که نزدیکترین مردمند نسبت بتو هدایت و ارشاد بنما. و بروایت (منهج) در حدیث است که خدا رحمت کند مردی را که باهل بیت خود بگوید بر شما است که نماز گذارید و روزه بگیرید و زکاة مال خود را بدهید و در باره فقراء و یتیمان و همسایه‌های خود احسان کنید و در باره آنان مرحمت و شفقت مراعات نمائید، کسی که چنین کند شاید خداوند آنها را با او در بهشت جمع نماید، و غیر اینها از احادیث و اخبار بسیاری راجع باین موضوع رسیده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ در قیامت بکفار گفته میشود ای کسانی که کافر شدید امروز که روز جزاء است عذر خواهی نکنید که عذر شما قبول نمیشود امروز روز جزاء است نه روز عمل آن وقتی که موقع عمل بود و میتوانستید بمتابعت پیمبران خود را از عذاب امروز برهانید دنبال هوای نفسانی خود را گرفته و مخالفت نمودید تا آنکه آن قوه و استعداد کمالی که در شما پنهان بود و میتوانستید آن را از قوه بفعل بیاورید و سعادت امروز خود را تأمین نمائید برایگان از دست دادید، امروز دیگر موقعی و محلی برای سعادت شما باقی نمانده و فعلیت اخیر شما شر است یعنی شر در شما غالب گردیده و خیریت در شما مفقود شده پس بایستی جایگاه شما جهنم باشد که مناسب است با صفات رذیله و اعمال رکیک شما. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ (نصوح) را دو طور قرائت نموده‌اند حماد و یحیی (نصوحا) بضم نون قرائت کرده‌اند و باقی بفتح نون خوانده‌اند.

صفحه : ۳۹۳

شیخ کلینی (ره) بسند متصل از معاویه بن وهب چنین نقل میکند که گفته از ابا عبد الله علیه السلام شنیدم که فرمود (اذا تاب العبد توبه نصحاً حبّه الله تعالی فستر الله علیه فی الدنيا و الآخرة) هر گاه بنده توبه کند توبه خالص خدا او را دوست میدارد و گناهانش را بر وی میپوشاند هم در دنیا و هم در آخرت. راوی گوید گفتم چگونه بر او مستور میگرداند فرمود فراموش میگرداند از آن دو ملکی که گناه او را می‌نویسند پس از آن وحی میگرداند بسوی اعضاء خود عاصی که عیوب وی را پنهان گردانید و به بقعه‌های زمین نیز وحی میکند که پنهان گردانید آنچه بر روی شما گناه نموده اینکه است که در قیامت چیزی نیست که شهادت دهد بر گناه او. (سؤال: حقیقت توبه چیست و خلوص آن کدام است!).

(جواب) حقیقت توبه بازگشت از مخالفت امر خدا است بسوی موافقت امر او و یکی از اسماء الله تعالی (التوّاب) است چنانچه خود را معرفی فرموده (هو التوّاب الرحیم) و توّاب صیغه مبالغه است وقتی که نسبت بحق تعالی داده شود متعدی (بعلی) می‌گردد قوله تعالی إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوَاءَ بِجَهَالَةٍ ﴿۱﴾ زیرا کلمه (علی) دلالت بر علو دارد و اینکه حق تعالی خود را توّاب نامیده شاید اشاره باشد که وقتی بنده از مخالفت امر حق تعالی برگشت و موافقت نمود خدای تعالی نیز از غضب رجوع مینماید بعفو و

وقتی توبه نسبت بعبد داده میشود متعددی میگردد به (الی) قوله تعالی حکایت از موسی علیه السلام فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ زِيْرًا (الی) دلالت بر انکسار و ذلت دارد.

(۱) سوره نساء آیه ۲۱ تمام آیه ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا یعنی جز اینکه نیست که پذیرفتن توبه بر خداست مگر کسانی را که از روی جهالت و نادانی عمل بد میکنند پس از آن بزودی توبه میکنند و چنین کسانی را خداوند توبه آنان را می‌پذیرد و خداوند دانا و درستکار است) و در اینکه آیه در قبولی توبه دو قید نموده یکی گناه از روی جهالت باشد و دیگر بزودی توبه کند.

صفحه : ۳۹۴

(توبه نصح چیست)

در (مجمع البحرین) در معنی توبه نصح چنین گفته قوله تعالی تُوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا نصح فعل است و مأخوذ از نصح و مقابل غشی است و توبه نصح مبالغه در نصح است یعنی توبه‌ای که بازگشت بگناه نشود، و بعضی گفته‌اند آن پشیمانی در قلب و استغفار بزبان و ترک گناه بجوارح است، و اینکه در نیت او اینکه باشد که عود بگناه نکند و نصیحت در لغت بمعنی خلوص است (یقال نصحت له). (پایان) و نظر به اینکه نصح صیغه مبالغه و مقابل غشی است شاید مقصود از توبه نصح اینکه باشد که چنان توبه کنید که دل و قلب شما از جرم و کثافت معاصی تصفیه گردد و عمل شما از خودخواهی و از اغراض نفسانی پاک شود و برای خدا خالص گردید.

در کافی باسناد خود از ابی بصیر چنین نقل میکند که گوید بابی عبد الله علیه السلام گفتم قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا چیست فرمود آن بازگشت از گناهی است که هیچ وقت رجوع بآن نشود الخ. و در فقیه از امیر المؤمنین علیه السلام چنین روایت میکند که فرموده (لا شفیع انجح من التوبه)

و نیز در کافی باسناد خود از محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام نقل میکند که فرموده (ای محمد بن مسلم شخص مسلمان وقتی توبه نمود گناهِش آمرزیده میشود و باید مؤمن وقتی توبه نمود عمل خود را از سر گیرد (یعنی از گناه پاک میشود و پس از پاک شدن آن وقت اعمال او بدرجه قبول میرسد) و شاید مقصود اینکه باشد که اعمالی که در حال معصیت نموده چون بدون تقوی بوده بدرجه قبول نرسیده ثانیاً پس از توبه از سر گیرد تا آنکه بدرجه قبول برسد و قسم بخدا که اینکه نیست مگر برای اهل ایمان شاید مقصود از اهل ایمان شیعیان باشند محمد بن مسلم گوید گفتم اگر بعد از توبه و استغفار عود بگناه کند و باز توبه کند قبول میشود فرمود ای محمد بن مسلم آیا چنین گمان میکنی که بنده مؤمن از گناه خود پشیمان گردد و توبه کند و خداوند توبه او را قبول نکند گوید گفتم اگر مکرر چنین کند فرمود

صفحه : ۳۹۵

هر وقت بنده با ایمان اقبال کند باستغفار و توبه خداوند اقبال میکند بقبول و گناهان وی را عفو مینماید زیرا که خداوند غفور و رحیم است (يقبل التوبه و يعفو عن السيئات) و ای محمد بن مسلم خودداری نما از اینکه مؤمنین را از رحمت خدا مأیوس گردانی.

الی غیر ذلک از آیات و احادیث که دلالت دارد بر فضیلت و وجوب توبه آری کسی که از خواب غفلت و جهالت بیدار گشته بوجدان سرّی خود می‌یابد که در اثر گناه است که قلب وی تاریک گردیده و هر وقت خود را از اشراقات نور جلال الهی محبوب دید بوجدان سرّی می‌یابد که اینکه تاریکی و ظلمت در اثر تراکم پیروی هواهای نفسانی و امور طبیعی است که اطراف قلب وی را گرفته و او را در وادی ظلمانی طبیعت پرتاب گردانیده و گویا آن نور و ضیاء و اشراقاتی که در قلب وی طلوع نموده بود در اثر گناه کدر گردیده.

آن وقت آتش پشیمانی در قلب وی شعله‌ور میگردد و متألّم و محزون گردیده و با دیده اشک بار و دل غمناک رو بسوی مبدء خود آورده و با ناله و تضرّع روی نیازمندی بسوی بی‌نیاز مطلق می‌آورد و عذر خواهی میکند و از او پوزش میطلبد بر آنچه از او فوت گردیده و تصمیم میگیرد بر تدارک ما فات در آینده و همین است توبه اهل الله که امیدوار بقاء او میباشند.

و اما توبه غیر اینها از مؤمنین که بدرجه اهل الله نرسیده‌اند خوف آنها است از عذاب جهنّم و نکال دنیا که از قبل آیات و اخباری که دلالت دارد که گناه موجب سخط حق تعالی و عذاب اخروی و مأیوس شدن آنان از نعمتهای بهشتی است و اعتقاد آنان باین امور سبب تألم و پشیمانی آنها میگردد اینکه است که در آن حال تصمیم می‌گیرند بر اینکه در آینده گناه نکنند و چون آنها هنوز ایمانشان بدرجه (عین الیقین) نرسیده باز نفس غالب می‌گردد و خطا مینمایند تا وقتی که ملکه تقوی پیدا نموده و ایمانشان بدرجه (عین الیقین یا حق الیقین) برسد دیگر مصون از گناه گردند.

صفحه : ۳۹۶

(توبه بچه چیز محقق میگردد)

بروایت (نهج البلاغه) شخصی در حضور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام (استغفر الله) میگفت حضرت فرمود مادرت بعزایت بنشیند آیا میدانی (استغفر الله) چیست (استغفر الله) درجه علین است و آن اسمی است که شش معنی در بردارد. (اول) پشیمانی بر گذشته. (دوم) عزم بر ترک عود بر آن ابدا (سوم) اداء نمودن حق غیر تا آنکه خدا را ملاقات کنی در حالی که پاک باشی و بر تو مظلّمه‌ای نباشد. (چهارم) هر فریضه‌ای که از تو فوت شده باشد قضاء کنی.

(پنجم) گوشتی که در حال گناه بیدن تو روئیده شده بحزن و گریه و تضرّع آب کنی تا آنکه پوست باستخوانت بچسبد و پس از آن گوشت تازه‌ای روئیده شود (ششم) بجسم خود بچشانی الم طاعت و عبادت را چنانچه چشیده بود لذت معصیت را. از جمع بین آیات و اخبار توان استفاده نمود که بعضی از اینکه امور ششگانه که امام در تحقق توبه مأخوذ گردانیده بعضی از آن در اصل و حقیقت توبه مدخلیت ندارد بلکه شرط کمال آن است.

آری اداء نمودن حق غیر و قضاء فریضه بگردن انسان ثابت است لکن ظاهرا توبه که بمعنی بازگشتن از مخالفت بموافقت باشد بدون آن نیز محقق می‌گردد چنانچه حدیثی از پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکنند که فرموده (التوبه ندم)

توبه همان پشیمانی است.

و آنچه در اصل توبه مدخلیت دارد که بدون آن توبه محقق نمیگردد دو چیز است یکی ندم و پشیمانی از گناه و دیگر عزم بر عدم عود زیرا که لازمه پشیمانی عزم بر عدم عود است.

و اینکه بعضی گفته‌اند توبه همان ندم و پشیمانی است شاید نظرشان باین بوده که چون لازمه پشیمانی عزم بر عدم عود است و لو در همان حال توبه اینکه بود

صفحه : ۳۹۷

که اکتفاء بر همان پشیمانی نموده‌اند.

در کتاب اربعین الهاشمیه اندازه‌ای راجع بماهیت و حقیقت و فضیلت و شرائط توبه بحث نمودیم بآن جا مراجعه شود. عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ آیه در مقام فضیلت توبه است کسی که چنین توبه‌ای (توبه نصوح) کند خداوند اضافه بر اینکه گناهان وی را می‌پوشاند او را از نعمتهای بهشتی برخوردار میگرداند و بهشتهای بوی کرامت مینماید که از زیر درختهای آن آبها جریان دارد و اینکه همان حسناتی است که راجع بتوبه کنندگان در سوره (فرقان) آیه ۷۰ فرموده فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ که علاوه بر آمرزش گناه تفضلاتی در باره آنان مینماید.

یَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یوم منسوب بنزع خافض و متعلق بآیه بالا- یدخلکم میباشد یعنی آن روزی که مؤمنین را در چنین بهشتهای پر نعمت داخل میگرداند در آن روز خداوند پیمبر خود را خوار و مخذول نکند بلکه او را در بلندترین مرتبه خلقت جا و مقام دهد، و کسانی که باو ایمان آورده‌اند (معه) با اویند و آنان نیز حائز مراتب و مقامات و درجات قرب میباشند. ذات احدیت در مقام درجه و مقام مؤمنین برآمده و یکی از اوصاف مؤمنین را در اینکه مبارک آیه تذکر میدهد که روزی که نور افشانی نیست مؤمنین صاحب نورند و نور آنان در پیش روی آنها و در طرف راستشان حرکت می‌کند و آنان طلب زیادتی

صفحه : ۳۹۸

نور کنند که خدایا نور ما را بمرتبه کمال برسان و لغزشهای ما را ببخش زیرا که تو بر هر چیزی توانایی. از اینکه مبارک آیه توان استفاده نمود که مؤمنین در قیامت نیز قابل استکمال هستند و ممکن است باز نور ایمان آنها زیاد شود و گر نه طلب کردن بیموقع بود.

و اینکه نور همان نوری است که در سوره حدید آیه ۱۲ بیان فرموده، در قیامت که ظلمت سرتاسر عالم را فرا گرفته منافقین و منافقات وقتی خود را در ظلمت و مؤمنین را در نور بینند بطور ذلت و انکسار از آنها طلب نور میکنند و گویند نظر خود را بما بیندازید تا ما از شما اقتباس نور نمائیم.

نوری که مؤمنین در قیامت دارا میگردند نور برق و خورشید نیست نور ایمان و توحید و نور تقوی است و آن نور ناشی از کمال روحانی آنها است که در اثر کمال ایمان و تقوی در آنها پدید شده و جزء حقیقت آنان گردیده، نور عرضی و خارجی نیست تا بشود دیگری که فاقد آن است از آن استضاء نماید.

و چون قیامت روزی است که هر کس آنچه را در دنیا در خود اندوخته و در باطن خود نهفته بمرتبه ظهور و فعلیت میرسد و از آن برخوردار میگردد، کفار و منافقین که در دنیا کسب نور ایمان و تقوی ننموده‌اند آنجا فاقد نورند، و از نور دیگران نتوانند استفاده نور نمایند زیرا که آن جهات استعدادی که قادر متعال در بشر گذارده که بتوسط آن در ایام حیات دنیوی میتوانست خود را بکمال رساند در آن وقت منقضی گردیده و فعلیت اخیر آن که مایه حیات ابدی او است بکفر و نفاق تبدیل یافته بلکه فعلیت حیات ابدی وی مثال یک سبب درنده یا بهیمه خورنده گردیده اینکه است که در آن وقت در هاویه ظلمت جهل و بی‌خردی باقی ماند.

(اللَّهُ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ)

صفحه : ۳۹۹

[سوره التحريم (۶۶): آیات ۹ تا ۱۲]

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَأَوْاهِمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۹) ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا- لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحَ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ- (۱۰) وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا- لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ- (۱۱) وَ مَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقْتَ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا إِتْقَانُ الْإِسْلَامِ وَ مَا أُوتِيَ النِّبِيُّ مِنْ شَيْءٍ وَكَانَ وَالِدُهَا كَاذِبًا كَذَبًا- (۱۲)

(ترجمه)

ای پیامبر (گرامی) با کفار و منافقین جهاد نما و درشتی و غلظت کن با آنها و جایگاه آنان جهنم است و بد محل بازگشتی است برای آنان-

خداوند برای کافرین و منافقین مثال آورده زن نوح و زن لوط را که زیر حکم دو- نفر از بندگان صالح ما بودند پس آن دو زن بآن دو بنده صالح ما خیانت نمودند پس آنها را چیزی از عذاب خدا بی نیاز نگردانید (یعنی برای آنکه همسر پیامبر بودند عذاب از آنها رفع نشد) و بآنان گفته شد داخل گردید در آتش با درآیندگان در آتش.

و نیز خدا برای مؤمنین مثال آورده زن فرعون را وقتی که گفت پروردگار من نزد خودت در بهشت خانه‌ای برای من بنا کن و مرا از فرعون و عمل او نجات بده و برهان مرا از گروه ستمکاران

و مریم دختر عمران آن کسی که عفت خود را نگاهداشت پس از روح خود در او نفخه دیدیم و مریم بکلمات پروردگار خود و کتابهایش تصدیق نمود و مریم بود از عبادت کننده گان.

صفحه : ۴۰۰

(توضیح آیات)

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَأَوْاهِمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ خطاب بنبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده که ای نبی گرامی با کفار و منافقین مجاهده و جهاد کن و با شدت و غلظت و درشتی با آنان رفتار نما و در گفتار و کردار با آنها مسامحه و همراهی منما زیرا که آنان از رحمت خدا دورند و جایگاهشان دوزخ است که دار غضب الهی است و بد بازگشتی است برای آنها.

و اینکه حضرتش را بلفظ نبی خطاب نموده اشاره بمقام و مرتبه نبوت و ولایت او است زیرا که نبی مأخوذ از نبأ و نبأ در لغت بمعنی

خبر عظیم است که فائده بزرگی در برداشته باشد و اشاره دارد بعلو و برتری انبیاء زیرا که آن بزرگواران خبر از حق تعالی و صفات و اسماء الحسنی او میدهند.

چنانچه در محل خود مبرهن گردیده مرتبه ولایت مقدم بر مرتبه رسالت است بلکه رسالت متفرع بر مرتبه ولایت و منشأ رسالت همان مرتبه ولایت است.

و درجات پیمبران در تقدّم و تأخر و شرف و فضیلت ناشی از مرتبه ولایت آنان است و انبیاء از حیث نبأ و فضیلت نفسانی چهار مرتبه دارند چنانچه در اصول کافی کلینی (ره) بسند متصل از ابا عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام چنین روایت میکند که فرموده (انبیاء و مرسلین) چهار طبقه میباشند: مرتبه اول -

(نبیّ منبأ فی نفسه لا یعد و غیرها، و نبیّ یری فی النوم و یسمع الصوت و لا یعاینه فی الیقظة و لم یبعث الی احد و علیه امام مثل ما کان ابراهیم علیه السّلام علی لوط علیه السّلام، و نبیّ یری فی منامه و یسمع الصوت و یعین الملک و قد ارسل الی طائفه قلوبا او کثروا قال الله تعالی لیونس (ع) و ارسلناه الی مائه الف او یزیدون قال یزیدون ثلاثین الفا و علیه امام، و الذی یری فی منامه و یسمع الصوت و یعین فی الیقظة و هو امام مثل اولی العزم و قد کانت ابراهیم علیه السّلام نبیا و لیس بامام حتّی قال الله تعالی اِنّی جاعلک للّناس

صفحه: ۴۰۱

إماماً قال و من ذرّیتی قال لا ینال عهدی الظالمین

«۱»

در اینکه حدیث امام علیه السّلام برای انبیاء چهار مرتبه قائل میگردد لکن سه مرتبه آن را بیشتر بیان نفرموده شاید مقصود از مرتبه چهارم مرتبه ختمیت باشد که سید و نبی ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلّم مخصوص باین مقام گردیده که فوق او در بشر مقامی نیست اینکه است که خدای جلیل در بسیاری از آیات رسول رحمت خود را بمرتبه نبوت مطلقه که شامل تمام مراتب نبوت و ولایت میگردد مخصوص گردانیده.

و در اربعین الهاشمیه ذیل حدیث نهم اندازه‌ای راجع بهمین حدیث بحث نمودیم بآن جا مراجعه شود.

و نظر بهمین ولایت مطلقه او است که در آیه او را مخاطب ساخته و حضرتش را مأمور میگرداند که در مقام تبلیغ رسالت بتمام قوی بشمشیر با کفار مبارزه بنماید و بزبان و تکلیفات شاقّه با منافقین که بظاهر ایمان آورده‌اند و بیاطن منکرند محاجّه نماید و سخت گیری کند و نهی فرموده از اینکه اینان طرف لطف تو واقع گردند زیرا که آنها اهل جهنّم میباشند.

ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللهِ شَيْئًا

(۱) [منبأ فی نفسه] آن کسی است که علوم و معارف بدون ترتیب عادی در قلبش ریزش نماید و نه ملک حامل وحی را ببیند و نه صدای ملک را بشنود مثل لوط که در روایت تصریح شده و چنین کسی امام دیگری نیست بلکه در اخذ احکام محتاج بامام است. مرتبه دوم از مراتب نبوت اینکه است که در خواب ملک را ببیند و صدای او را نیز بشنود لکن در بیداری نه ملک را ببیند و نه صدای ملک را بشنود مثل یونس با اینکه برای صد هزار نفر رسول بود باز در تکمیل جنبه روحانی محتاج بامام بوده. مرتبه سوم اینکه است که ملک را در خواب ببیند و صدای او را هم بشنود و در بیداری ملک را معاینه نماید چنین کسی امام است مثل اولی العزم و از حدیث چنین معلوم میشود که اینکه مرتبه سوم از حیث درجه و مقام دو مرتبه دارد مرتبه اول اولو العزمی دوم مرتبه ختمیت

صفحه : ۴۰۲

وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ در اینکه آیه در مقام تنبیه کفار برآمده که گمان نکنید که عمل خیر کسی بشما نفع بخشد و شاید مقصود از (کفروا) در آیه کفار قریش باشند که ممکن است آنان چنین گمان کرده باشند که بسبب قرابتشان برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نجات می‌یابند و لو آنکه مطیع او نگردند.

یا آنکه چنانچه فخر رازی آن سنی متعصب در تفسیر کبیر گوید، اینکه دو مثال (زن نوح و زن لوط) و آن دو مثال بعد (زن فرعون و مریم) تعریض به امی المؤمنین حفصه و عایشه است که چون اینکه دو زن از حق خودشان تعدی مینمودند اینکه آیه آنان را تهدید مینماید بغلیظترین و شدیدترین وجهی که در باره آنها توان اجراء نمود زیرا که آنان را مثال کفار قرار داده. (پایان) مفسرین گویند نام زن نوح واعله بوده و زن لوط واهله یا واعله نام داشته و خیانت اینکه دو زن بزنا نبوده.

و بروایت ابن عباس هیچ زنی از زنهای پیمبران زناکار نبودند و در روایت صحیح آمده که زن نوح بمردم میگفت نوح دیوانه است حالات او را من بهتر میدانم، و زن لوط قوم را از مهمانهای لوط خبر داد تا مهمانان را رنجه دادند و هر کس بوی ایمان میآورد بظلمه خبر میداد تا آنکه او را میگرفتند و میکشیدند اینکه بود که زن نوح بطوفان غرق شد و بر سر زن لوط سنگ بارید.

آری گویا خداوند در مقام توهین اینکه دو زن عایشه و حفصه برآمده و آنان را در ردیف زن نوح و زن لوط بشمار آورده که همین طوری که آنها همسر دو رسول مرسل بودند و چون بشوهرشان خیانت نمودند با کفار داخل جهنم میگرددند شما دو زن نیز اگر نبی اکرم ما را برنجانید و اطاعت نکنید از اهل جهنم خواهید بود.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَاتِ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا

صفحه : ۴۰۳

فِي الْجَنَّةِ وَنَجَّيْنَا مِّن فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجَّيْنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ در آیه بالا زن نوح و زن لوط را مثال آورده برای کافرین که بدانند هر کس گرفتار عمل خودش میباشد بانتساب بغیر و لو پیمبر باشد نجات پیدا نمی‌نماید.

و در اینکه آیه اخیر زن فرعون و در آیه بعد مریم (ع) را مثال آورده برای مؤمنین که بدانند عمل بد کسی ضرر دیگر نمیزند قوله تعالی وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ﴿۱﴾ و قوله تعالی فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿۲﴾.

زن فرعون آسیه نام داشت گویند آسیه عمه حضرت موسی علیه السلام بود وقتی معجزه عصا را دید ایمان آورد و مدتی ایمان خود را مخفی گردانید وقتی فرعون بر آن مطلع گردید آنچه باو اصرار نمود که از دین حق برگردد فائده نبخشید تا آنکه امر نمود او را بچهار میخ بستند و در آفتاب انداختند پس از آن فرعون گفت سنگی بر سینه وی گذارید وقتی آسیه سنگ را دید در مقام مناجات گفت خدایا در بهشت نزد خودت خانه‌ای بمن عنایت کن و مرا از قوم ستمکاران نجات ده خداوند دعای او را قبول نمود و پیش از آنکه سنگ بسینه او اصابت نماید قبض روح شد و الم سنگ را نچشید.

وَمَرْيَمُ ابْنَتُ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَيْنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا إِتْقَانُ الْعَمَلِ (مریم) عطف (بامراه فرعون) است الفرج و الفرجه در لغت بمعنی شقه نمودن و شکافتن و دو قسمت نمودن چیزی است مثل شکاف پیدا نمودن دیوار که

(۱) سوره انعام آیه ۱۶۴ در قیامت هر کس از عمل خود بهره‌مند میگردد وبال عمل کسی بگردن دیگری نیست.

(۲) کسی که مثقال و ذره‌ای عمل خیر کند آن را میبیند و کسی که مثقال ذره‌ای عمل بد کند آن را میبیند سوره زلزال آیه ۷ و ۸.

صفحه : ۴۰۴

گویند فرجه پیدا نمود و در عورت بطور استعاره استعمال شده مثل قوله تعالی که در جمله اوصاف مؤمنین فرموده اَلَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ و همین آیه بالا- که در باره مریم علیه السّلام فرموده اَلَّتِي اَحْصَيْتَ فَرْجَهَا یعنی مریم خود را از زنا و شوهر نگاه داشت و چون بشری او را مس-نموده بود و از تمام کثافات ظاهری و باطنی پاک بود لایق فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا گردید و اضافه روح که فرموده مِنْ رُوحِنَا اضافه تشریفیه است.

(و مریم را در اینکه آیه بچند صفت حمیده ستوده)

اول- (احصنت فرجها) خود را از زنا و غیره حفظ نمود.

دوم- وَ صَيَّدَقَتْ بِكَلِمَاتٍ رَبِّهَا مریم بکتابهای آسمانی و کلمات پروردگارش ایمان داشت شاید مقصود از کلمات کلماتی باشد که بطور الهام بقلب مبارکش فرود می‌آید زیرا که حضرتش صدیقه و معصومه بود و قلب پاک‌کی که خالی از کثافات نفسانی باشد قابل تجلیات انوار علوم و معارف می‌گردد اینکه بود که مریم علیه السّلام بآن صفا و طهارت قلبش می‌فهمید کلماتی را که از مصدر صدق بقلبش فرود می‌آمد و بآن تصدیق مینمود.

سوم- وَ كَانَتْ مِنَ الْقَائِمِينَ در مقام عبودیت و فرمانبرداری استقامت مینمود و چون موصوف باین صفات نیکو بود لایق آن گردید که از جانب پروردگارش محل نفخه روح پاک (پیمبر اولو العزم) حضرت مسیح گردد. گمان نشود که مقصود از (روحنا) در آیه اینکه باشد که خداوند از روح خود یا نفس خودش نفخه بفرج مریم دمیده باشد (تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا).

بلکه مقصود از روحی که نسبت بخودش داده یا اضافه تشریفیه است چنانچه گفته شد مثل کعبه و مسجد را که خانه خدا نامند. یا مقصود از روح آن روح اعظم باشد که اول ما خلق الله بشمار میرود و اول چیزی است که مشمول رحمت و فیض منبسط و رحمت رحمانی گردیده و بتمام

صفحه : ۴۰۵

موجودات احاطه نموده و از آن روح اعظم بامر الهی نفخه‌ای بمریم دمیده شد و بحضرت عیسی مسیح علیه السّلام حامله گردید. و برای رفع تهمت از مریم صدیقه (ع) که نسبت زنا باو داده نشود در مقام شرافت او برآمده که ما از آن روح اعظم بدون واسطه بشری و معدّات خارجی نفخه بمریم دمیدیم.

اینک جزء پنجم از تعداد تألیف تفسیر کنز العرفان یا مخزن العرفان در علوم قرآن پایان رسید، از سوره الرّحمن الی آخر سوره التّحریم بقلم کمترین خادمه‌ای از خدام آل رسول صلی الله علیه و آله و سلّم و کوچکترین ذره‌ای از ذراری بتقول و امه من اماء الله تعالی در روز پنجشنبه ۲۵ شهر ربیع الاولی ۱۳۸۳ هجری قمری مطابق ۲۴ مرداد ماه ۱۳۴۲ شمسی (و هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیهم) و السلام علی من اتبع الهدی

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

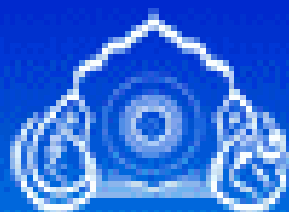
شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

